هو الله

تعالی شأنه العزیز

جلد دویم کتاب درر التیجان فی

تاریخ بنی الاشکان از مصنفات جلیله

جناب جلالتمآب اجل اعتماد السلطنه

محمد حسن خان وزیر انطباعات و دار الترجمه

و غیرهما ادام الله اقباله العالی

فی ایلان ئیل

سنه ۱۳۱۰

هو الله

تعالی شأنه العزیز

جلد یکم کتاب درر التیجان فی

تاریخ بنی الأشکان از مصنفات جلیله

جناب جلالت مآب اجل اعتماد السلطنه

محمد حسنخان وزیر انطباعات و دار الترجمه

و غیرها آدام الله اقباله العالی

فی ایلان ئیل

سنه ۱۳۱۰

هو الله

تعالی شأنه العزیز

جلد یکم کتاب درر التیجان فی

تاریخ بنی الاشکان از مصنفات جلیله

جناب جلالتمآب اجل اعتماد السلطنه

محمد حسنخان وزیر انطباعات و دار الترجمه

و غیرها ادام الله اقباله العالی

فی ایلان ئیل

سنه ۱۳۱۰

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس از خدا را که از عنایت وجود | جهان را بیاورد از عدم بوجود
سپس درود و سلامی فزون ز حد و قیاس | پیمبران گزین را ز کردگار ودود
علی الخصوص رسول کریم خاتم را | که خوانده است خدایش محمد محمود
همانا نیز بود خاص آل پیغمبر | تحیتی که بود مستدام و نامعدود

اما بعد پیوسته از درگاه احدیت عز اسمه وجل ذکره مسئلت این بود که نگارش جلد سیم کتاب تاریخ اشکانیان موسوم به **درر التیجان** فی تاریخ بنی الاشکان موفق گردد و این خدمت را وسیلهٔ جلب مکارم و مراحم بندگان آستان سپهر نشان اقدس شاهنشاه جمجاه ایران خسرو عادل صاحبقران وارث تخت و تاج کیان شهریار دارا دربان پادشاه اسکندرشان و لینعمت همایون کل اهالی ممالک محروسه صانها الله تعالی عن الحدثان السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان اعلیحضرت قوی شوکت خلد الله ملکه و سلطانه نماید و عموم ابنای وطن را بمعلوماتی که تا کنون مجهول بوده نایل سازد بنابراین در این خجسته زمان که توفیق و سعادت را رفیق می بیند قدم در این فرخنده طریق میگذارد و بتسوید این اوراق میپردازد و پس از اکمال شرح سلطنت سلاطین اشکانی چنانکه پیش وعده کرده لغات جغرافیای قدیم را که در این سه جلد کتاب مذکور است

وامروز

وامروز باسم دیگر مشهور توضیح مینماید و مبین میسازد فلان ناحیه یا فلان کوه و رود که در از منهٔ سالفه فلان اسم داشته حالا چه نام دارد و این ترتیب برای فهم مطالب کتاب مؤیدی بس نافع و مفید است و هر کس بسهولت از آن مستفید شود و من الله التوفیق والتایید

فصل شانزدهم

در شرح سلطنت اشک یا ارشاک یا ارساس شانزدهم موسوم به فرهاد پنجم

در اواخر جلد دویم این کتاب در شرح سلطنت اشک پانزدهم یا فرهاد چهارم نگاشته ایم که این پادشاه را از موزا کنیزک رومی که قیصر رومیة الکبری برای فرهاد چهارم هدیه فرستاده بود پسری بوجود آمد و آن را فرهاطاس نامیدند و فرهاطاس ممکن است محرّف فرهادچه باشد یعنی فرهاد کوچک نیز گفتیم این پسر با مادر خود دست بهم داده فرهاد چهارم را بزهر مسموم و مقتول نمودند تا بعد از وی سلطنت فرهاطس را باشد و سایر اولاد فرهاد چهارم مدعی تخت و تاج پادشاهی ایران و مضافات نگردند و ملک بی منازع فرزند موزا را باشد اینک گوئیم اکابر مورخین و نویسنده های معتبر فرهاطاس که اشک شانزدهم است فرهاد پنجم مینویسند ما نیز متابعت کرده معروض میداریم که فرهاد پنجم دو سال قبل از میلاد حضرت عیسی علیه السلام پدر خود را از زندگانی محروم کرده بر تختی خون آلوده که از شومی بجای سرخی رنگی سیاه داشت جلوس کرد و مآل کار و حال چنین سلطنتی هویداست و بر اهل نظر پیدا که ملکی را بکشتن پدر مالک شدن چنان باشد که گنجی را در خاک نهفتن و با مار بیدست و گریبان گشتن و بهمین جهت و بواسطهٔ فرومایگی و نژاد پست مادر او موزا طولی نکشید که دل اهالی قاطبةً از وی سرد شده رنجیده خلع و هلاکش نمودند و آرود نامی از سلسله و خانوادهٔ اشکانیین را که نسباً شاهزاده بود بر سریر سلطنت متمکن ساختند و یکی از مشاهیر مصنفین گوید فرهاد پنجم را چون از پادشاهی انداختند طرد و نفی کردند و او به اجل طبیعی درگذشت

شرح

شرح مجمل سلطنت فرهاد پنجم این بود که ذکر شد. امّا مفصّل آن از قراریکه استاد
سر رلنسن مورّخ و نگارندهٔ معتبر انگلیس که از پیش ترجمهٔ حالش نگاشته شده و سایر
ارباب خبر نوشته‌اند این است که چون این پادشاه برادریکهٔ پادشاهی نشست مانند پدر
خود ادّعا کرد که مملکت ارمنستان از مضافات ایران است و باید مطیع و منقاد این دولت
باشد بنابرین سفیری بدربار اگوست قیصر روم فرستاد و درخواست عقد صلح و عهد
مودّتی از نو کرد بعبارهٔ اخری میخواست دولت روم همان دوستی و اتحادی که با پدرش
فرهاد چهارم داشته با او نیز داشته باشد در باب ادّعای خود بر مملکت ارمنستان
صراحةً چیزی اظهار نکرده امّا خواهش نموده بود چهار نفر برادر او را که در دربار
روم اقامت داشتند بغیر تسلیم نمایند و شک نیست که مقصودش آنکه چون شاهزادگان
بایران آیند آنها را نابود کند اگوست فرستادهٔ فرهاد پنجم را وقعی نگذاشته جواب
او را در کمال بی اعتنائی نوشت و در عنوان نامه او را پادشاه نخواند فرهاد نامید
و بس بدون القاب سلطنتی و گفت لقب شاهنشاهی ایران که پیرموزا بخود داده
از روی استحقاق نیست باید از آن صرف نظر نماید و قشونی که در ارمنستان دارد
از آن مملکت بیرون آرد امّا از بابت تسلیم کردن شاهزادگان اشکانی در نامهٔ
اگوست هیچ ذکری نشده بود یعنی این دعائیست که باجابت مقرون نمیشود
مقصود قیصر اینکه یکی از برادران او را رقیب وی قرار دهد و در صورتیکه فرهاد
دست از دعاوی خود نکشد و بر طبق میل دولت روم رفتار نکند شاهزادهٔ
اشکانی را پیش اندازد و کار خود را بسازد این بی اعتنائی اگوست بخرج فرهاد
پنجم که سری بزرگ یا سر بزرگی داشت نرفت در جواب نوشت (این نامه ایست
از فرهاد پنجم شاهنشاه پارت به سزار و فلان مطلب و فلان) اگوست دید از تهدید
او کاری ساخته نشد بر اقدام پرداخته نوادهٔ خود کایوس را مأمور مشرق کرد
و باو گفت باید نفوذ دولت روم را در ارمنستان بر اعلی درجه رسانی اگرچه
بجنگ با سلطان اشکانی باشد شاهزادهٔ رومی با تجمّلی در خور شان امپراطوری
روم وارد شام شد پادشاه پارت متوحش گردید یکسال بعد صلاح دید در یکی از جزایر
واقعه در شط فرات با کایوس ملاقات نمود در صورتیکه در یکطرف شط قشون رومی

حاضر

حاضر بودند و در طرف دیگر لشکر اشکانی در اینجا دولتین با هم قرار بر دادند و کار
بصلح انجامید و بعد از مصالحه پادشاه پارت و شاهزادهٔ روم یکدیگر را به اراضیِ خود
دعوت نمودند و رسوم مخالفت را بعمل آوردند و عساکر جانبین در این وقت از حیث
عدد و عدّت مساوی بود مختصر بعد از آنکه کایوس از فرهاد پنجم قول گرفت که کاری
به ارمنستان نداشته باشد بشام بازگشت و پادشاه پارت خلاف تعهد نمود
چیزی نگذشت که ارمنستان دچار اغتشاش شد و کایوس در دفع آن اقدامات
مینمود در ضمن مجاهدت در نزدیکی از بروج آن مملکت زخمی برداشته بدرود
زندگانی گفت و بنابر مسطورات مورّخین پادشاه پارت را در این کار مادّی و
معنوی دخالتی نبوده و بکلّی از مداخله در مملکت ارمنستان کناره مینموده حتی
بعد از هلاک کایوس باین خیال نیفتاده است
وجهت عمده اینکه فرهاد پنجم صرف نظر از مملکت ارمنستان نمود ظاهراً این بود
که در داخله اشکالات او را مشغول داشته و نمیگذاشت بفکر خارجه باشد بزرگان
پارتی یعنی سران اشکانی از تمکین او استنکاف داشتند و علاوه بر پستی نژاد
و کنیززادگی کارهای بد میکرد از جمله مشهور شد که با مادر خود نزدیکی میکند
این مطلب راست باشد یا دروغ حقیقت را خدا داند امّا چیزیکه مسلم است این است
که احترامات فوق العاده درباره مادر خود منظور میداشت بلکه بمناسبت لفظ
موزا که از ارباب انواع یونانیها شمرده میشد وی را ربّ النوعی آسمانی میخواند
و ملکه لقب داده محبتی مفرط باو اظهار میکرد و صورت او را روی سکه نقش مینمود
و این سلوک و رفتار اسباب هرگونه سوء ظنّ بود فرهاد پنجم شاید از این وضع و
حرکت خواسته کنیز بودن مادر خود را در زیر پرده‌های تجمّل و جلال و توقیر و اجلال
مستور دارد امّا روسای اشکانی و اکابر گردنکشان قوم چگونه میتوانستند زیر
این بارها بروند و این عشوه‌ها را بفهمند که ازان بجز بند بعلاوه در نظر داشتند
که آن بدگوهر دامن خود را بخون پدر تر کرده پس بهر جهت وی مبغوض اعاظم پارت
بود و از سلطنت چنین شخصی کراهت داشتند لهذا بعد از چند سال بخلاف
او برخاستند و بعد از زد و خوردی مختصر فرهاد پنجم را مقهور و خلع کردند و یکنفر

از شاهزادگان

از شاهزادگان اشکانی را که ارود نام داشت و بحتمل که در ممالک خارجه میزیست و هیچ گمان نمیکرد بمقام منیع سلطنت فایز گردد طلبیدند و بر تخت پادشاهی نشاندند

بعضی گمان کرده اند فرهاد چهارم سفیر بروم فرستاد و مطالبه برادران خود را نمود اما بر محققین پوشیده نیست که فرهاد چهارم در روم برادری نداشت که خواهش استرداد آن نماید

برخی ملاقات فرهاد پنجم و کاتوس پسر خوانده اگوست را در یکی از جزایر شط فرات از سوانح سال دوم میلادی دانسته اند اما اهل تدقیق استبعاد نموده گفته اند چون شاهزاده مشار الیه خیلی وقت پیش از سنه مزبوره مأمور مشرق شد نباید در حرکت خود اینقدر تعلل ورزد چنانکه از اقوال ولّه یوس مصنّف مشهور چنین برمی آید که یکسال بعد از میلاد آن ملاقات اتفاق افتاده است و نویسنده مذکور خود در این ملاقات حضور داشته و آن از مطالب مهمّه تاریخ شمرده است

یکی از مصنّفین میگوید فرهاد پنجم بر دو جهت از دعاوی خود بمملکت ارمن دست کشید یکی آنکه کار داخله خود را مختل میدید و اهالی را مستعد طغیان دیگر آنکه بر او معلوم شده بود که کاتوس نوادهٔ قیصر روم با استعدادی کافی و کامل وارد شامات شد و ممکن است این علت اسباب زحمت او گردد

در باب نقش کردن صورت موزا در سکه زمره را عقیده این است که اینکار را فرهاد چهارم در اواخر عمر خود کرده اما معتبرین اهل فن اینکار را بفرهاد پنجم نسبت داده اند

بابدانت کردن سکه های فرهاد پنجم نقشی که هست اینست که در یکطرف سر خود او ملاحظه میشود و بواسطه دو علامت فتح تاج روی آن سر گذاشته شده و در طرف دیگر صورت سر موزا است و مسکوکاتی که این شکل را دارد مورّخ بر سه تاریخ میباشد سال دو و یک قبل از میلاد و سنه چهار بعد از میلاد

اگرچه هیچیک از مورّخین مدت ملک فرهاد پنجم را تعیین نکرده اما از تتبع در کلمات قوم چنین مستفاد میشود که دو سال قبل از میلاد جلوس کرده

ودر سنهٔ چهارم از تاریخ میلادی در گذشته پس تقریباً پنج الی شش سال سلطنت نموده است

در یک دو کتاب تاریخ و غیره القاب این پادشاه را اِوِرژِتِس و کاثیوس ایپفانس فیلهلن یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان ضبط کرده اما اکثر مورّخین معتبر القابی برای این پادشاه ذکر ننموده هما تا کنیز زادگی او و اعمال شنیعه اش خاصه پدرکشی وی را از هر لقب و شرافتی محروم ساخته است

زمره از مصنّفین فرهاد پنجم را اشک هفدهم دانسته و اشک شانزدهم را باسم تیرداد دوم نام برده اند اما این قول بنظر ضعیف می آید

فصل هفدهم

در شرح سلطنت اشک یا ارشک یا ارساس هفدهم موسوم به ارود یا ارودس

چون فرهاد پنجم را بزرگان پارث یا اعاظم اشکانی خلع کردند در باب انتخاب پادشاه شوری نمودند و گفتند از آنجا که اولاد فرهاد چهارم را تباهی اخلاق مغشوش ساخته و بسوء سیرت و راه کج انداخته لایق و قابل سلطنت و نگهداری زمام و انجام مهام مملکت نیستند و عدول از سلسله نیز جایز نباشد بنابرین از همین خانواده ارودس یا ارود نامی را بپادشاهی برداشتند و تاج پادشاهی بر سرش گذاشتند و ظن غالب آنکه ارود یا ارودس محرّف اورزد یعنی هرمز باشد در هر حال ارود بعد از جلوس بر سریر سلطنت از راه راست منحرف شد و در کار کشورداری طریق نادرستی پیش گرفت کارهای ناهنجار کرد و اعمال زشت را نیک پنداشت لهذا همان اشخاص که او را برای این رتبه منیع و مقام رفیع برگزیدند از تخت بزیرش کشیدند و بر تخته تابوتش نشاندند

یکی از مورّخین معتبر مینویسد پس از خلع فرهاد پنجم سران و بزرگان دولت اشکانی در کار ملک مشورت کردند و نتیجه آراء و اتفاق الی انتها این شد که ادارهٔ مملکت

ایران بالضروره منوط و متوقف بوجود سلطان است و اصول حکومت جمهوری را
با طبیعت مردم این سرزمین بهیچ نحوی ظاهر و نمایان و چون فرزندان فرهاد چهارم
در خور انتخاب نباشند و پادشاهی را نشایند چه کبیرزاده ایطالیا نیز از ایشان
واگر آنها را حق سلطنت دهیم او و اولاد او ذیحق شوند پس باید از فروع این سلسله
یکی را برای تکیه سلطنت نشانند تا وی باصلاح مفاسد پردازد و کارها را بوجهی لایق
بسازد ارود نامی را تخت و تاج دادند و مقالید حکم را در کف اختیار او نهادند
اما او نیز مردی نابکار بود و کارهای ناپسند مینمود و ارباب خبره دانند یکی از قوانین
و رسوم اشکانیان اینکه پادشاه و بزرگان و کارگذاران دولت جملةً باید همیشه مسلح
باشند درینصورت کشتن ارود غفلةً برای امرای با اسلحه کاری آسان بود با هم
درین باب متفق شدند و او را در موقعی هلاک نمودند و ونون یا ونونس یا اونونس را
طلبیده صاحب اورنگ پادشاهی کردند و این اسم را یونانیها و فرنگیها هر طور تلفظ
کنند بر ما مسلم است که محرف انوش است و انوش یکی از چهار پسر فرهاد چهارم است
که بطور گروگان در روم بود
استادی مستر رولنسن میگوید سلسله نسب ارودس بدرستی معلوم نیست یعنی همینقدر
معین است که اشکانی است محتمل یکی از شاهزادگان پارث بوده که بواسطه اندیشه از
خطرهای زیاد در مملکتی از ممالک خارجه زندگانی مینموده و در حالت انزوا بی اسم
و رسم میزیسته و هیچ امید نداشته که روزی حکمران کشور و مالک ممالک وافره
گردد ناگاه فرستاده امنای دولت اشکانی را می بیند که وی را می طلبد و از جانب
سران قوم بسلطنت دعوت مینماید
اینچنین پادشاهزاده بعد از جلوس بر سریر پادشاهی میبایست نیکوکار و درست
رفتار باشد بعدل و داد کار کند و شیوه مرضیه اختیار نماید ارودس بر خلاف
چون تکیه بر تختگاه داد و خود را حکمران و پادشاه دید راه اعتساف پیش گرفت
و از طریق مروت و انصاف انحراف جست مردم از سوء سلوک او منزجر گشتند
و امرای پارث مجدداً رایت طغیان برافراشتند و او را در ضیافت و جشن یا
در صید و شکار بکشتند و ژوزف مورخ و سردار یهود تنها شخصی است که تصریح
باین مطلب

باین مطلب نموده است
تاسیت مورخ مشهور لاتین بدلایل ثابت مینماید که دو نفر پادشاه اشکانی را که بعد از
فرهاد چهارم و قبل از ارد وان سیم سلطنت کرده اند بعضی و عذاب هرچه تمامتر
کشته اند
در هر حال بعد از ارودس پادشاه سران پارتی مأموری نزد اگوست قیصر روم فرستادند
و درخواست کردند که انوش پسر ارشد فرهاد چهارم را مرخص کند تا او بایران آید
و تخت و تاج موروثی خود را تملک نماید قیصر بقبول این مسئلت را قبول کرده و آن
سلطنت شاهزاده که در روم تربیت شده بر طبق مصلحت حال دولت قیصری
است وی را اجازه حرکت داد و او بایران آمده بر سریر پادشاهی اشکانیان
جلوس کرد
مدت ملک ارودس پادشاه بر حسب ظاهر چهار سال بوده است و القاب ارودس
دیکائیوس اپیفانس فیل هلن یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان
عهد سلطنت این پادشاه را جز خودسری و شرارت و اجحاف سوانحی نیست که
قابل ذکر باشد

فصل هیجدهم

در سلطنت انشک یا ارشک یا ارساس هیجدهم و نون یا ونونس یا اونونس

اسم ارشک هیجدهم را مورخین فرنگ ونون و ونونس و اونونس نوشته و در حقیقت این
کلمه انوش بوده که بصورت مذکوره تحریف شده و القاب انوش [illegible] دیکائیوس اپیفانس
فیل هلن بوده یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان
بعضی را عقیده این است که انوش نوزدهم پادشاه اشکانی است چنانکه ما نیز در جلد
اول در آنجا که اسامی سلاطین اشکانی را نگاشتیم انوش را نوزدهم پادشاه ضبط
و ثبت نمودیم لکن بعد از تصفح کتب و تتبع کامل معلوم و محقق شد که انوش هیجدهم
سلطان

سلطان اشکانی است و چون این نقطه از تاریخ اشکانیان قدری مظلم بلکه نزدیک بحالت ابهام است اسباب سهو چند نفر از مستشرقین گردیده خلاصه چون اردوان کهنر نباشد کشته شد بزرگان پارت سفیری بدربار دولت روم فرستاده از اگوست قیصر روم درخواست نمودند که یکی از چهار پسر فرهاد چهارم را که در پایتخت قیصر بطور گروگان میزیستند منتخب کرده بایران روانه نماید که بر تخت سلطنت اشکانی جلوس کند و تاج پادشاهی ایران را بر سر گذارد. بزعم برخی خود امرا و سران پارت انوش را انتخاب کرده و از قیصر مستدعی شده که او را برای سلطنت باین مملکت گسیل فرماید وجهت این انتخاب آنکه انوش ارشد اولاد فرهاد چهارم یا اعقل از سه پسر دیگر بوده است در هر حال اگوست قبول این مسئلت و خواهش نموده و اینکار را اسباب مزید اعتبار خود دانسته انوش را بایران فرستاد و عظمای پارت او را بر سریر سلطنت جلوس دادند و این واقعه مطابق بود با سال چهارم از تاریخ میلادی و سنه سی و پنجم امپراطوری اگوست قیصر روم

امرا و اکابر اشکانی ابتدا بعد از ورود انوش بشاشتی بکمال اظهار کرده بوجود او مستظهر و خوشحال بودند اما از آنجا که این شاهزاده در روم تربیت یافته ملایمت و حسن خلقی داشت و چندان بشکار و سواری و تجمل و زینت ظاهر و اظهار شوکت و جلال مایل نبود و در کوچه ها پیاده و بدون پیرایه ها حرکت مینمود و بمهمانیهای نامطبوع که ملت پارت آنرا خیلی مطبوع میدانستند اقدام و اصراری نداشت و پاره خشونتها ازو بظهور نمیرسید در حقیقت آداب و رسوم و عادات او مغایر و مباین با رسوم و آداب و عادات اشکانیان بود از وی رنجیده خاطر شده متنفر گردیدند علیحده بر این اسباب تکمیل این تنفر میگشت و آن این بود که انوش جمعی از اهالی یونان را با خود بایران آورده التفاتی خاص بآنها داشت و وقتی مخصوص میگذاشت و این فقره اسباب حسد و بغض بزرگان پارت میگشت

یکی از مورخین تصریح کرده میگوید چون اشکانیان بخشونت معتاد بودند انوش که پادشاهی مؤدب و دارای طبعی لطیف بود در نظر آنها ناقابل و بیکاره مینمود و محاسن او را معایب میپنداشتند مثلا انوش هر کس را بر آستانه بار میداد و مورد توجه و عاطفت خود قرار داده

قرار داده بذل عنایت میکرد و مردم بجای اینکه از این ملاطفت شاکر و ممنون شوند بیزار و دلگیر میگشتند و میگفتند این شخص را جبروت پادشاهی نیست و فقط التفات او باسافل الناس بیشتر است و این از آنست که مدتی مدید در روم در حالت اسیری زندگانی کرده خلاصه هرچه انوش باستمالت اهالی پرداخت و بر ملاطفت و مهربانی افزود قلوب بیشتر از وی نافر گشت تا آنکه بیچاره مکنون ضمایر اشکانیان را بدست آوردند و گفتند چون این شاهزاده را قیصر روم بپادشاهی ایران انتخاب کرده و فرستاده است البته ممنون اگوست میباشد و سلطنت او در این مملکت سبب میشود که ایران بسمت تبعیت بر روم بشمار آید بنابراین مصلحت نیست که تخت و تاج دولت اشکانی او را باشد چه اگر او در سلطنت بماند دولت ایران روی بتنزل گذارد و عظمتی که بواسطه کشتن کراسوس و شکست آنتوان حاصل کرده از میان برود و البته کسیکه بسمت رعیتی نسبت بقیصر دارد اگر مالک مملکتی باشد چنان باشد که آن مملکت یکی از ایالات روم است

مختصر ارکان دولت اشکانی متفق القول گشته گفتند پادشاهی که قیصر روم برای ما فرستد بکار ما نیاید دولت ایران که با دولت روم همشان است پادشاه خود را اجل میداند زیر بار این ننگ نمیرود این بگفتند و بر انوش بشوریدند و بطوق اطاعت او را از گردن انداختند و اردوان نامی را طلبیده که بجای انوش پادشاهی کند و این در سال شانزدهم از تاریخ میلادی بود

این اردوان نیز از سلسله اشکانی بوده در میان طایفه داهی که در نواحی داهستان در سواحل دریای خزر سکنی داشتند نشو و نما کرده در آن وقت در مدیا آتروپاتن یعنی آذربایجان حکمرانی مینمود

در عهد قدیم بهر کس تکلیف سلطنت میکردند بدون اینکه ملاحظه شرایط آنرا نماید و تصور کند که آیا از عهده بر می آید یا نمی آید فورا قبول میکرد چنانکه اردوان هم بمحض اظهار مقصود تقبل این امر خطیر کرده با دسته قشونی که از رعایای او بودند عازم پارت شد انوش که غالب رعایا میل قلبی باو داشتند بتجهیز عسکر نموده با اردوان مقابل گشته دو حریف با هم جنگهای سخت کردند آخر الامر والی مدی منهزم

شده

شده و او مملکت خود را پیش گرفت انوش بعد از غلبه بعادت رومیها حکم کرد پولی سکه زدند که در یک روی آن سر خود او را نقش کرده و در پشت آن آثار و علائم نصرت مشاهده میشد اردوان در ثانی لشکری بعدد و عدت بیش از پیش حاضر و مسلح نموده آهنگ جنگ انوش کرد و این دفعه فتح و غلبه او را نصیب شد انوش بطرف سلوسی کنار دجله گریخته و لشکر شکست خورده او بواسطه تعاقب عساکر اردوان رنج و زحمت بسیار دیدند تا آنکه از سلوسی با پادشاه خود متوجه بلاد ارمن گردیدند اردوان مظفر و منصور وارد طیسفون شده در آنجا بر سریر پادشاهی جلوس کرد و این در سال هیجدهم از تاریخ میلادی بود

چون انوش به ارمنستان رسید اتفاقا آن مملکت در آن وقت سلطانی نداشت و اهالی از نداشتن پادشاه در زحمت بودند بنابراین قدوم انوش را مغتنم شمرده او را به پادشاهی برداشتند و از آنجا که دولت روم مملکت ارمن را تابع خود میدانست تیبر قیصر روم که بجای اگوست امپراطور روم داشت میخواست انوش را در ظل حمایت خود قرار دهد و از وی کمک کند اما اردوان سفیری بدربار تیبر فرستاده با او معلوم کرد که اگر قصد امداد انوش نماید باید مهیای جنگ و زد و خورد با عساکر اشکانی باشد تیبر که این بدید از خیال خود منصرف شد و از معاونت انوش تقاعد نمود

نیز اردوان فرستاده به ارمن فرستاده اظهار داشت که انوش با آن مملکت گریخته و پناه یافته باید او را تسلیم کنید و گرنه کارزار است و قشونی هم مأمور ارمن نمود بیچاره انوش خود را در خطر کلی دید عزیمت شام کرد که در کنف رعایت کرتی کوس سیلانوس والی این ولایت از جانب دولت روم ایمن باشد والی مشار الیه او را در نهایت خوبی پذیرفته شرایط احترام انوش را مرعی و منظور داشت

یکی از مورخین مینویسد چون خبر ورود انوش بشام و بر سیلانوس به روم رسید تیبر بوالی خود در شام نوشت مقدم این شاهزاده را خیلی گرامی دارد و با او اعزاز و احترام فوق العاده نماید او در روم تربیت یافته و سابقه مودت با این دولت دارد اما متوجه باشد که فرار نکند

مقارن

مقارن اینحال مجلس سنا دولت روم ژرمانیکوس پسر دروزوس را که برادرزاده تیبر قیصر روم بود باسم رئیس عساکر شرقی با اختیار تمام مأمور بر شام نمود قبل از آنکه این شخص وارد بر شام شود اردوان پادشاه اشکانی پسر خود اورودیا هرمز را بپادشاهی ارمنستان فرستاده بود چون رئیس عساکر شرقی بمحل مأموریت خود رسید در حال حقوق دولت روم را بمملکت ارمن عنوان کرده و اشکانیان را مکلف و مجبور ساخت که از تصاحب و تملک ارمنستان صرف نظر نمایند و مقصود عمده از مأموریت ژرمانیکوس همین بود که ممالک شرقی برای دولت روم مصفی و مسلم باشد رئیس عساکر شرق که مردی عاقل و کافی بود به اردوان اظهار داشت که اگر دست از ادعای خود بر ارمنستان کشد او انوش را از شام که قرب جوار با ایران دارد تبعید خواهد نمود و سلطنت اشکانی از چنین مدعی بحقی که ممکن است هر روز اسباب مخمصه برای دولت ایران شود آسوده میشود اردوان از ارمنستان صرف نظر کرد و ژرمانیکوس انوش را بنواحی کیلیکا که امروز معروف به ایچ ایل است فرستاد (کیلیکا در قدیم اسم ولایتی بوده در آسیای صغیر و قصبه آن را طرسوس میگفتند) انوش با نقود و اموالی که داشت عازم ایچ ایل شده و میخواست بواسطه نقود خود دسته قشونی برای حفظ نفس خود داشته باشد و در بین راه مبلغی بمستحفظ خویش داد که در صحرا است و سختگیری نکند بلکه بجانبی فرار نماید مستحفظ آن مبلغ را گرفت و بنای اغماض گذاشت انوش فرار کرد اما همان مستحفظ او را تعاقب نمود و در عبور از معبر رود سیحان وی را بکشت و آن پادشاه اشکانی که فی الحقیقه در عقل و کمال و ادب بر جمله برتری داشت در سال نوزدهم میلادی در عالم بدبختی جان بداد و چون او بعد از غلبه اردوان بر ارمن گریخت و اهالی ارمنستان میخواستند وی را به پادشاهی بردارند یا چند روزی برداشتند بعضی از مورخین گمان کرده‌اند انوش پادشاه ارمن کبیر بوده است و از آنجا که ترجمه حال ژرمانی کوس را در تاریخ انوش مدخلیتی است مختصرا بنگارش آن میپردازیم

ترجمه حال ژرمانی کوس

ژرمانی کوس

ژرمانیکوس چنانکه در فوق اشاره نمودیم پسر دروزس و برادرزادهٔ تیبریوس
قیصر روم بود و اسم و کنیهٔ خود او دروزس نرو چون در امپراطوری تیبریوس در ژرمن
که المان باشد اشوب و طغیانی بظهور رسید قیصر او را مأمور آن مملکت
نمود که نایرهٔ فتنه را منطفی سازد ژرمانیکوس از آنجا که مرد بی قابل و دانا و عاقل و
مدبر بود همینکه بر ژرمن آمد اهالی مملکت خود را مرحمید ان او ندیده اسلحهٔ
خویش را رها کرده تسلیم وی شدند تیبریوس قیصر بظاهر از برادرزاده ممنون شد
باو لقب ژرمانیکوس داد یعنی مغلوب و آرام کنندهٔ ژرمن لکن در باطن بر او حسد
برد و برای انکه او را دور سازد و در مشکلات اندازد مأمور بر شام و ریاست
عسکر شرقش نمود او در این مأموریت نیز کفایت و درایت خود را ظاهر ساخت
و بدانش و بزرگی مشهور گردید ژرمانیکوس در اوایل سال هیجدهم از تاریخ
میلادی وارد آسیا شده به ارتاکزاتا پای تخت ارمنستان آمد و بواسطهٔ
حسن سلوک ارامنه را بخود مایل نمود مظنون این بود که ژرمانیکوس انوش را
بپادشاهی ارمنستان برقرار نماید اما اینکار دو عیب داشت یکی انکه ارامنه
آن شاهزاده را از مملکت خود رانده بودند و میل نداشتند بعد از راندن باز
او را بخوانند و بپادشاهی بردارند دیگر انکه اردوان پادشاه اشکانی از این
فقره رنجش حاصل نمود و ممکن بود برای دولت روم اسباب مخمصه و زحمتی فراهم آید
اردوان میل داشت ژرمانیکوس پادشاهی پسرش هرزاد را در ارمنستان تصدیق
نماید این هم نقض بزرگی برای دولت روم بود و مفاد آن تصدیق این میشد که
دولت روم از جمیع اعتبار و اقتداری که در آسیای صغری داشت صرف نظر
نموده است برای احتراز از این غایله ژرمانیکوس یکنفر شاهزادهٔ خارجه را که
در ارمنستان نشو و نما کرده و از آداب و رسوم ارامنه اطلاع کامل داشت و
بزرگان ارمن باو میل و اعتقادی داشتند سلطنت این مملکت داد اسم این
شاهزاده زنون بود و چندی در این توس سلطنت داشت چون ژرمانیکوس در
ارتاکزاتا از نو او را پادشاهی ارمن داد او را ارتاکزیاس نامید تاسیت مورخ
گوید ارتاکزاتا مخفف ارتاکزیاتا میباشد و ارتاکزیاساتا یعنی شهر ارتاکزیاس

وچنین

وچنین بنظر می آید که ارتاکزیاس از ارتاکزاتا مشتق شده مصنف دیگر میگوید
ارتاکزیاس بمعنی عظمت یا سلطنت است و چون زنون بعد از پادشاهی ارمنستان
میبایست اسم یونانی خود را تغییر دهد و اسم ارمنی قبول کند خود را ارتاکزیاس
نامید و یک دو نفر دیگر نیز بهمین اسم قبل از ارتاکزیاس در ارمن پادشاهی
کرده اند و این اسم همان است که بعد اردشیر کردند و در اصل معنی مقصود شاه است
بهرحال ژرمانیکوس خود را از مخمصه باین تدبیر خلاص کرد بعد از آن سفرا از جانب
اردوان نزد ژرمانیکوس آمدند و اظهار داشتند که پادشاه اشکانی معاهدهٔ را
که دولت اشکانی با دولت روم داشته مستحکم میداند و طالب است با ژرمانیکوس
مجدداً عهد مودتی برقرار نماید و برای پذیرایی سردار روم تا ساحل رود
فرات خواهد آمد و خواهش دارد انوش را از نزدیکی سرحد ایران دور کنند
ونگذارند با بزرگان اشکانی ارسال و مرسول داشته باشد ژرمانیکوس سفرای
اردوان را بخوبی پذیرفته و جوابی از روی ادب بانها داد اما مسئلهٔ ملاقات را
مبهم گذاشت و انوش را چنانکه پیش ذکر شد تبعید نمود و در اثنای فرار
بقتل رسید
اما ژرمانیکوس چون محسود و مبغوض تیبریوس بود و خیال اعدام او را داشت
پیزون نامی از اراذل را که از دوستان تیبریوس بود ولایت شرق داد و پیزون
بدستور العمل تیبریوس ژرمانیکوس را مسموم نمود و این در سنهٔ نوزدهم از تاریخ
میلادی و در سال سی و چهارم عمر ژرمانیکوس واقع شد زوجهٔ ژرمانیکوس
مسماة باگریپینا بقاعدهٔ رومیان جسد شوهر را سوزانیده خاکستر آن را
بروم فرستاد و خواست با پیزون در باب قتل شوهرش محاکمه نماید پیزون دانست
که تیبریوس طرفداری او نخواهد کرد ناچار خود را هلاک نمود

فصل نوزدهم

فصل نوزدهم

در سلطنت اشك يا ارشاك يا ارساس نوزدهم كه اردوان سيم باشد

اشك نوزدهم يا اردوان سيم ملقب به اورژه ديكائيوس اپيفانوس فيلهلن يعنى نيكوكار عادل و نامدار و محب يونان بعد از فرار انوش از ممالك ايران چنانكه در فصل پيش ذكر شد بر تخت سلطنت جلوس كرد و اين در سال هيجدهم از تاريخ ميلادى بود

اصحاب سير و ارباب خبر دانسته كه فرهاد چهارم يا اشك پانزدهم از فرط حقد و حسد و سوء سير بر اكثر شاهزادگان اشكانى را معدوم و هلاك نموده و تنى چند كه زنده بودند در بلاد و ممالك خارجه ميزيستند و بعضى نسبت قتل شاهزادگان را به اردوان سيم كه اشك نوزدهم باشد ميدهند و اردوان اصلا از قبيله معروفه داهى از قبايل اسكيث كه در طرف شرقى بحر خزر يعنى در اراضى دهستان سكنى داشتند بود و چندى در آذربايجان سلطنت مينمود بعد بشرحى كه پيش گفتيم او را براى جلوس بر سرير اشكانى طلب كردند وى آمد و از انوش شكست خورد و پناه به اهل قبيله خود كه قوم داهى باشند برد و بمعاونت آنها باز گشته انوش را منهزم ساختند و بشرحى مزبور ممالك تخت و تاج اشكانيان گرديد اين پادشاه بجهت تحمل شدايد غربت و بواسطه اينكه در ميان قومى وحشى و جنگجو تربيت شده بود تند خو گشته و خشونتى بكمال داشت و با مردم ايران زايد الوصف تندى و بد رفتارى ميكرد و چنين بنظر مى آمد كه با اهل مملكت عداوت مخصوصى دارد و در صدد كينه كشى و انتقام از آنها ميباشد فى الحقيقه در عهد سلطنت او مردم ايران روى راحت و آسايش نديدند و بوئى از فراغت و امنيت خاطر نشنيدند خلاصه اردوان چون خود را مالك ممالك اشكانيان ديد لشكر بارمنستان كشيد و دولت روم را تهديد بجنگ نمود براى اينكه از انوش حمايت ننمايد انوش چنانكه در فوق مسطور شد استعداد مقاومت در خود نديد

ازارمن

ازارمن به برتشام رفت و ژرمانيكوس سابق الذكر براى اينكه خيال تيبر قيصر روم را مشوب ندارد انوش را تبعيد نمود بنابرين اردوان را با ژرمانيكوس حالت مودتى حاصل آمد و چون ژرمانيكوس در گذشت اردوان زياده از حد متاسف گشت براى عزادارى او سه روز دست از صيد و شكار كشيد و قدغن كرد كه ايام ثلاثه عيش و طرب در سراى سلطنتى متروك باشد و خود اظهار افسردگى و هم و غم مينمود مع ذلك چيزى از مرگ ژرمانيكوس نگذشت كه اردوان مدعى دولت روم گشت يعنى ديد انست تيبر قيصر روم در سن هشتاد و پنجسالگى است و ميل ندارد متحمل زحمت لشكر كشى و جنگ با سلاطين ممالك بعيده گردد نيز از ويطليوس كه در برتشام بجاى ژرمانيكوس بود انديشه و بيمى نداشت بنابراين قشونى مامور ارمنستان نمود و روميهارا از آن سرزمين طرد كرده و ارمن ضميمه ممالك اشكانيان گشت چون اينخبر بروم رسيد سفرا بايران فرستادند و از علت نقض عهد استعلام نمودند اردوان در جواب آنها گفت مملكت ارمنستان از زمان قديم ملك اشكانيان بوده و درست نيست كه بناحق در تصرف دولت روم باشد و اردوان در اينحركت استرداد حقوق اسلاف خود را خواسته است غصبى نكرده و ملكى را بدون حق بخود متصرف ننموده بعلاوه قطعه بزرگى از آسيا از عهد قديم ملك طلق ايران بوده بايد دولت روم كما فى السابق آنرا بدولت ايران واگذار كند و نقود و اموالى كه انوش از خزانه اشكانى با خود داشته و پس از مقتول شدن او روميها آنرا انتصاب كرده اند بايد پس دهند تا دولت اشكانى با دولت روم بر سر صلح آيد و از خيال حمله بر آن مملكت در گذرد

از اتفاقات حسنه براى اردوان آنكه ويطليوس كه در ابتداى سنه سى و چهار ميلادى بجاى ژرمانيكوس به برتشام آمده بود و استقلال دولت روم را در شرق پا برجا مينمود كفايت و لياقت ژرمانيكوس را نداشت و وجود او براى اردوان اسباب خيالى نبود ديگر اينكه آنها كه از پاس پادشاه كه بسلطنت ارمنستان برقرار گشته بود و وى جهان گفته و از ارمن حكمران و پادشاه نداشت لهذا اردوان با قوت قلب در سنه مذكوره يعنى سال سى و چهار ميلادى لشكرى بآن مملكت فرستاده آنجارا

تصاحب

تقاضا خبر کردند و پسر ارشد خود را سلطان آن کشور داد تا بیست و موریخ دیگر که بضبط این واقعه پرداخته اسم پسر اردوان را کرده در اینموقع پادشاهی ارمنستان یافت فقط ارساس که مقصود اشک باشد ثبت کرده اند اما البته اسم مخصوصی داشته که نتوانسته اند بدرستی معلوم کنند

دولت روم از این حرکات اردوان دلخوشی نداشت بزرگان دانشمندان ایران هم علاوه بر دلتنگی از این پادشاه از جنگ با خارجه خائف بودند و ظهور آنرا اسباب خرابی مملکت و اهالی میدانستند مصلحت دیدند بعضی از آنها بدربار دولت روم رفتند و از اردوان نزد تیبر شکایت کردند و از وی درخواست نمودند که یکی از شاهزاده های اشکانی را که در روم زنده هستند با آنها بایران فرستند تا سلطنت این مملکت را افاده نماید تیبر از حرکات اردوان خیلی اظهار تغیر و رنجش نموده فرهاد پسر فرهاد چهارم را که در روم زندگانی میکرد و زنده بود با آنها همراه نمود که بایران آید و بر سریر سلطنت اشکانی جلوس نماید

عقیده بزرگان ایران این بود که چون شاهزاده اشکانی در سواحل فرات آورند فوراً این خبر بممالک ایران میرسد و اهالی که طرفدار شاهی میباشند یکباره شورش و طغیان میکنند و سلطنت تغییر میکند از آنطرف تیبر خیال میکرد اگر تمام مقاصد او از آمدن این شاهزاده اشکانی بایران حاصل نشود اقلاً مردم مملکت که هیجان آمده اند و آشوب عظیم برپا شده اردوان که فعلاً محصور داخله میشود و از پرداختن بخارجه صرف نظر میکند و دولت روم از شر او آسوده خواهد بود

تغییر عادت تیرداد

اما فرهاد بن فرهاد شاهزاده ایرانی که چهل سال در روم اقامت داشت بعد از حرکت برای آنکه اداب خود را با اداب قوم اشکانیان نزدیک کند تا در سلطنت اشکانی بنظر بزرگان اینقوم ناپسند نیاید تغییر عادت موجب مرض شده در شام مریض شد و درگذشت و اردوان از شنیدن خبر فوت او آسوده و بیخیال گشت کو بند در اینموقع نامه تهدید آمیزی بقیصر روم نوشت و چیزها در آن نامه درج کرد که غافل هرگز چنین کاری نکند و در تهدید شدید اردوان به تیبر جای حرف نیست تیبر که اینحال مشاهده نمود تیرداد نام برادرزاده فرهاد متوفی را که از نوادگان

فرهاد

فرهاد چهارم و شاهزاده اشکانی بود بجای فرهاد فرستاد و بیش از پیش اسباب اشکال برای اردوان فراهم آورد

از جمله فاراسمانس پادشاه ایبریا را که ملک قسمتی از گرجستان کارتیل بود بمخالفت اردوان آغالید و او برین شد که برادر خود مهرداد را پادشاه ارمنستان کند و فاراسمانس بدادن رشوه ملازمان اشک یا ارساس پسر اردوان را بر آن داشت که آقای خود را هلاک کردند و ارمنستان از تصرف اردوان خارج شد پادشاه اشکانی پسر خود ارود یا هرمز را مأمور کرد که با فاراسمانس مصاف دهد اما استعداد پادشاه ایبریا زیاد تر بود و از اقوام مختلفه قشون داشت مثلاً جماعتی از طایفه سیتیک و قبیله سارماسی اجیر او بودند و رسم این قبایل بود که برای جنگ کردن هر طرف که میخواست بوجه اجیر میشدند علاوه بر این فاراسمانس همسایه خود یعنی اهالی البانی را (شیروانات) با خود متفق کرده بود حاصل آنکه هرمز پسر اردوان جنگی طولانی با پادشاه ایبریا کرد و آخر الامر در روزی که تن بتن دکر مشرقی زمین معمول بود مقهور و مغلوب دشمن گردید اردوان با زحمت و جهد میکرد که قشونی بطرف ارمنستان کشد بلکه با پادشاه ایبریا مقابل شود و تلافی گذشته کاربی را پیش برد اما دسایس و ویطلیوس که از جانب قیصر روم در بر شام حکمران بود و نفوذی که در ایران بواسطه کارکنان ایران بطور رشوه ببزرگان بذل مینمود عنان اختیار و اقتدار را از دست اردوان گرفت نه تنها از قشون کشی بخارجه عاجز ماند بلکه عساکری برای او نماند که خود را در داخله بتواند حفظ کند ناچار بطرف هیرکانی که گرگان باشد فرار کرد و باز بطایفه داهی پناه برد ولکن بواسطه تلون مردم ایران باز امیدوار بود که تخت و تاج اشکانیان را مالک شود و ویطلیوس چون از فرار اردوان خبردار شد با قشون خود بطرف سواحل فرات راند و تیرداد را وارد خاک ایران نمود و سعادت با این شاهزاده اشکانی مساعدت کرده اورنس پادشاه جزیره (منزوپوتامی) که جمعیت کثیری از سوار داشت با او متفق گشت سیناس از بزرگان اشکانی که رئیس شورشیان و شاکیان بود و پدر او آبداژس خزانه دار پادشاه پارت و سران اشکانی نیز

بر تیرداد

به تیرداد پیوستند بلاد یونانی نشین جزیره نهرین دروازه های خود را بروی کار
گذاران پادشاه ثانی باز کردند و لوازم احترامات او را منظور داشتند و از اردوان
بد گمان شدند و او را خارجی و غاصب تخت و تاج سلطنت اشکانی خواندند تیرداد
بطیسفون ورود نمود و بعد از چند روز سورنا که پیشوا لار باشد دیهیم پادشاهی را
بر سر او گذاشت تیرداد بعد از تاج گذاری میبایست اردوان را تعاقب کند و ریشه
فساد او را از بیخ بر کند نکرد و خود را گرفتار خطر کرد در اعمال ملکی خاصه بر سر کار
وفادارها از مردم از تیرداد دلتنگ شدند و فرستاده ها نزد اردوان فرستادند
و او را بپادشاهی طلب کردند اردوان که بصید معاش میکرد لشکری تجهیز کرده
متوجه مقر سلطنت گردید گویند اردوان در اینوقت لباسی مندرس و کهنه داشت
محض اینکه مردم ایران او را در آن لباس ببینند و رقتی آنها را حاصل شود تا اقامتگاه
خود آن تغییر نداد بهر حال اردوان بدون معارضه و جنگ دو ثانی بر تخت سلطنت
اشکانی جلوس کرد و تیرداد بر خلاف نصایح خیرخواهان خود در مقابل اردوان
مقاومت نکرده بمحض اینکه از دجله عبور نموده به بین النهرین رسید عساکر او متفرق
شدند و تیرداد خود را در حالت امنیت نیافت مگر آنوقت که قدم در بر شام
نهاد اما اردوان چون استعداد خود را کامل ندید در صدد انتقام از دولت
روم که تیرداد را بجای او سلطنت داده بر نیامد و از آنطرف تیبر قیصر روم هم
مایل بود که کار ایران و روم بمصالحه بگذرد لهذا به ویطلیوس دستورالعمل داده
وی در اواخر سنه سی و شش میلادی یا اوایل سال سی و هفت اردوان را بکنار
فرات دعوت کرد و صلحی مجددا مناسب با اقتضای وقت نمودند که در ضمن شرایط
آن اسباب اعتبار و افتخار دولت روم مهیا گشته و اردوان موجب کسر شأن
دولت اشکانی نمی پنداشت دولت روم متعهد شد از مدعیان سلطنت اشکانی
حمایت نکند و اردوان متقبل گردید که از ادعای خود بر ارمنستان صرف نظر نماید
و پسر خود دارا و چند نفر از معتبرین اشکانیان را برسم گروگان بروم فرستد و پس از
انعقاد عهد صلح اردوان را برآن داشتند که در جلو رایات دولت روم و صورت
قیصر قدری کندر در آتش اندازند و این را دلیل کمال احترام و اطاعت اردوان

بدولت روم پنداشتند

یکی از مورخین گوید بعد از برقرار شدن صلح هرود آن تی پاس (نام که با دولت روم
متحد بود اردوان و ویطلیوس را ضیافت کرده و مجلس این مهمانی را در سراپرده منعقد
نمود که در وسط جسر برپا کرده بودند

در سال سی و هفت میلادی تیبر قیصر روم درگذشت و در ماه مارس همان سال
(کالیگولا) بجای او امپراطوری روم یافت و شرایط مصالحه منعقده ما بین اردوان
و ویطلیوس را بعرض او رسانیدند و اردوان بعد از وفات تیبر بمعسکر ویطلیوس رفت
و چنین اظهار داشت که اگر من پیش از این مخالفتی کرده ام با دولت روم نبوده بلکه غرض
شخصی با تیبر داشتم حالا که او درگذشت و کالیگولا بر تخت قیصری رسید با روم با کمال
مودت رفتار خواهم کرد گویند اردوان تملقها به ویطلیوس گفت که هیچ مناسب شأن دولت
مستقلی مانند دولت اشکانیان نبود و کارها کرد که از اواسط الناس پسندیده نیست
و از این مداهنه و خفض جناح بآرزوی خود نایل شد یعنی کالیگولا مملکت ارمن را
بدولت اشکانی واگذاشت اما بلاهت و خشونت اردوان سیم دو ثانی مردم را بر آن
داشت که قدم در راه عصیان و طغیان گذاشتند و باسینام یک که از بزرگان اشکانی
بود بیعت کردند و برای اردوان نماند مگر مملکت ادیابن از اراضی کردستان
و ناچار بیکی از رؤسای بزرگ ترکان ملتجی شد و آن دیگر دستر لشکری جرار
بکمک او فرستاد و بمعاونت آن قشون بر سینام بک غالب آمد و بار سیم در ممالک
ایران استیلا یافت و بر روی هم بعد از بیست و هفت سال سلطنت در سال
چهل و یکم از تاریخ میلادی بدرود زندگانی گفت

باید دانست که در این سنوات از ملت یهود جمع کثیری در ممالک اشکانیان و ایران
سکنی داشتند و آن قوم از زمان بخت نصر باین ممالک آمده و رفته رفته زیاد
شده بودند خاصه در بابل و بین النهرین (مزوپوتامی) و از آنجا که از سلاطین
سلوکید تر شام با آنها خیلی صدمه وارد می آمد در بلاد اشکانی بر آسوده گی
میزیستند مقتل مهاجرت کرده باین حدود می آمدند و از قرار مسطورات بعضی از
مورخین یهودیهای بین النهرین در دولت اشکانیان خود یکنوع حکومت داشتند

و در پیروی مذهب خود مختار بودند و هر چند گاه تعدادی کثیره بمحارست سی چهل هزار
نفر به بیت المقدس میفرستادند و از سوانح متعلقه با بیطاییه که اسباب هیجان
تمام یهودیهای این نواحی گردید اینکه دو نفر یهودی که جوان و باهم برادر بودند
در نهرآردا صنعت و کار معاش مینمودند و نهرآردا شهری بوده در عراق عرب
که یهودیان خود را در آنجا قرار داده بودند استاد آن دو نفر جوان یهودی
چون با آنها بدرفتاری میکرده دست از کار خود کشیده در زمین باتلاقی مابین
دو شعبه شط فرات جای گرفته بنای دزدی و راهزنی را گذاشتند و جمعی از اشرار
نیز با آنها پیوستند اسباب خوف و هراس مردم آن سرزمین گردیدند چون خبر آنها
منتشر شد حکمران بابل با قشونی بطرف آنها رانده خواست روز شنبه که یهودیان
دست بکاری نمیزنند بر سر آنها بتازد و حمله نماید دستگیر کند یهودیان ملتفت شده
از راحت روز شنبه گذشته بر حکمران بابل حمله کردند و لشکر او را شکست دادند
اردوان پادشاه اشکانی که از واقعه آگاه شد با آن دو جوان گفتگو کرده و
آنها بحضور پادشاه آمدند و اردوان حکومت تمام بابل را به برادر بزرگتر که
(آزی نای) نام داشت داد و او پانزده سال بخوبی حکمرانی نمود بعد از آن
برادر آزی نای موسوم به آنی لای عاشق زن یکی از بزرگان اشکانی که ظاهراً در بابل
سرداری قشون داشته شد و با او جنگ کرده سردار را هلاک ساخت و زن او را
در حباله نکاح خود در آورد و بواسطه آن زن رسوم بت پرستی در میان یهودیان
شیوع یافته ملت بشکایت برخاستند و به آزی نای اصرار کردند برادر خود را
وادارد آن زن را طلاق دهد آزی نای بموافقت ملت مایل بود و چون آنی لای
خبردار شد بتدابیر او را مسموم نمود و آنی لای بدون اجازه پادشاه اشکانی
بحکومت بابل پرداخت و بنای راهزنی و تاخت و تاز را گذاشت در همسایگی بابل
مهرداد نامی در ناحیه حکومت داشت و دختر اردوان در حباله نکاح او بود
آنی لای حمله بر مهرداد کرده بر او شبیخون زد قشون مهرداد منهزم و متفرق شد
خود او را گرفته برهنه بر خری سوار کردند و از میدان جنگ بر اردوی آنی لای
بردند آنی لای از ترس اردوان مهرداد را نکشت بلکه وی را آزاد کرد و خود

نزد

نزد وی مراجعت نمود اما چون میان زن و شوهر نفاری حاصل آمده زوجه
آنی لای نگذاشت شوهرش استعدادی برای خود درست کند و از اطراف مهرداد
تجهیز لشکری نموده که از آنی لای انتقام کشد آنی لای بی واهمه بجانب مهرداد راند
اما چون غذا که خود را داده میل در صحرای گرم حرکت داد و زیاده از حد خسته شدند
و قبل از آنکه راحت کنند با دشمن برابر گشتند شکست خوردند و عده کثیری از
آنها تلف شد آنی لای فرار کرده در عوض اراضی بابل را آتش زد اهل بابل نامه
به نهرآردا فرستاده اظهار داشتند که اهل شهر باید آنی لای را تسلیم کنند مردم
نهرآردا با وجود میل باینکار آن قدرت را در خود ندیدند اهالی بابل بعد از استعلام
از اندازه استعداد آنی لای یکشب در وقتی که همه مست یا خواب بودند بر سر لشکریان
او ریخته تمام را بکشتند و این سوانح اسباب تنفر بابلیها از ملت یهود شد و با آنها
صدمه میزدند چون یهودیها قوت مدافعه نداشتند با آنکه مهاجرت برای آنها
اسباب خسارت کلی بود اکثر کوچیده بشهر سلوسی رفتند و در آنجا سکنی گرفتند
و مدت پنج سال یعنی از سنه سی و چهار میلادی تا سی و نه آسوده بودند سال ششم
که سنه چهل میلادی باشد باز یهودیان گرفتار بلیات شدند
مورخ یونانی تذف که بشرح این واقعه پرداخته در اینجا عباراتی نوشته که مبهم است
بعضی چنین دانسته اند که مقصود تذف از ابتلای یهود مبتلا شدن آنها بمرض
طاعون است بزعم برخی دشمنان قدیم آنقوم بر آزار و اضرار آنها پرداختند در
هر حال در سنه مسطوره یعنی چهل هر چه یهود در بابل مانده بود کوچ کرده بشهر
سلوسی آمدند در این اوان اهالی شام ساکن عراق عرب و آنجا و یونانیها
خصومتی داشتند و این خصومت از دیرگاهی حاصل شده و طول کشیده بود یهودیها
با شامیها اتفاق کردند که بر یونانیها حمله کنند یونانیها تدبیر نموده کار را منعکس ساختند
یعنی با شامیها ساختند بر یهودیان تاختند جنگی درگرفت و زیاده از پنجاه هزار نفر
یهود تلف شد و بقیة السیف بطیسفون رفتند در آنجا هم از مردم با آنها اذیت کرده
سخت میگرفتند آخرالامر یهودیان از ناچاری از شهرهای سواد اعظم کوچیده
بولایات دیگر که در آن حکومت داشتند رفته ساکن شدند

مقصود

مقصود از این شرح آنکه دولت اشکانی یا بجهت بی‌نظمی یا سوء تدبیر یا علت دیگر
نمیتوانست ملل محکومهٔ خود را با روابط حسنه و مؤالفت با یکدیگر نگاهدارد و دو
خانواده نسبت بهم در آن اوان از قراری بود که نگاشته شد

فصل بیستم

در سلطنت اشک بیستم یا ارساس بیستم موسوم به وارداس یا بارداس

مورخین فرنگ اسم اشک بیستم را وارداس یا بارداس نوشته و ضبط کرده اند
گمان ما اینست که اصل این اسم اورمزدان میباشد که معروف به هرمزدان است
چه وارداس اصلاً واردان است و سین آخر حرفی است که یونانیها با خر کلمه ملحق
میکنند مثل سین بطلیوس و فیلیوس در هر حال لقب او اورژتس دیکائیوس
اپیفانس فیل هلن بوده یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان

بر محققین اهل فن پوشیده نیست که در این قطعه از تاریخ اشکانیان اختلاف
زیاد است و خالی از اغتشاش نیست آنچه نگاشته میشود نتیجهٔ تتبع کامل و زحمت
کثیر ما میباشد و امیدواریم این مسطورات در این موضوع اقرب به
صواب و اصح اقوال باشد

باید دانست که مورخین ملل مختلفه نویسندگان قدیم فرنگ در جانشین بلافصل
اردوان سیم اختلاف نموده اند بعضی گفته اند وارداس بعد از اردوان بر تخت
سلطنت اشکانیان نشست برخی بجای وارداس گتارزس را که گودرز باشد
ضبط کرده اند قول اشهر این است که اردوان سیم وارداس پسر خود را ولیعهد
داد و بعد از او بلافاصله و بدون منازع آن شاهزاده بر سریر پادشاهی
جلوس کرد و ژزف مورخ یونانی مصرح باین مطلب مینماید اما تاسیت که آنهم
مورخی معتبر میباشد و ترجمهٔ حالش در آخر جلد اول این کتاب نوشته شد میگوید
بعد از اردوان سیم پسرش گودرز پادشاهی یافت و او مردی ظالم و بیرحم بود

واز جمله

واز جمله ظلمها و بیرحمیها که در ابتدای کار و اول سلطنت خود نمود اینکه اردوان
برادر خود و پسر و زوجهٔ او را بجهت سوء ظنی که در بارهٔ برادر حاصل کرده بکشت
بزرگان و رجال دولت اشکانی که در دید و امر این سفاکی از او بدیدند بر این شدند
که او را خلع و برادرش وارداس را بجای او نصب کنند وارداس در یکی از بلاد
بعیده که سیصد و پنجاه میل از پایتخت دور بود زندگانی مینمود او را بخواندند
وی چون مردی متهور و کاری و مدعی سلطنت و عاشق تخت و تاج بود بمحض
آگاهی حرکت کرده دو روزه خود را بمقر پادشاهی رسانید گودرز خود را
مرد میدان وارداس ندیده بر دهستان که در طرف مشرق دریای خزر و شمال
گرگان است و تعلق بدولت پارت داشت فرار کرد و وارداس بی جنگ و جدال
اریکه و دیهیم را مالک شد

یکی از نویسنده های معتبر گوید طی کردن وارداس سیصد و پنجاه میل را در دو روز
مستبعد بنظر نیاید چه تیبر قیصر دوم نیز در یک شبانه روز دویست میل رومی
که معادل صد و هشتاد و چهار میل انگلیسی باشد راه پیمود که از برادر مریض خود
عیادت نماید

زمرهٔ را عقیده این است که اردوان مقتول مسطور در فوق همان اردوان سیم است
ولی این رای ضعیف است اردوان پدر گودرز بوده نه برادر او و برادر
وارداس است چنانکه ژزف تصریح مینماید

صبحی پاشا در کتاب تکملة العبر گوید گودرز پسر برادر وارداس میباشد و آن برادر
از وارداس بزرگتر بوده و گوید وارداس که بعد از اردوان سیم بلافاصله بجای
او جلوس کرد پادشاهی شجاع و دارای صفات پسندیده بود اما برای سلطنت
مستقله بعضی منقصتها داشت و در آن وقت که عزم محاربهٔ رومیان کرد گودرز بادعای
سلطنت برخاست و فتنهٔ داخله مانع از پرداختن بخارجه شد

چون مقصود صبحی پاشا از جنگ وارداس با دولت روم هر کسی نتواند دانست
ما بتوضیح آن میپردازیم

مقصود از جنگ با روم ادعای دولت اشکانیان است بر مملکت ارمنستان

وشرح

و شرح آن در ذیل بیاید

ابتدا باید بدانیم که بعد از اردوان سیم بلافاصله وارداتس بر تخت سلطنت اشکانیان نشست یا گودرز برای حل این مشکل متمسک میشویم بقول مستر لنتن انگلیسی که فی الحقیقه معلم علم تاریخ است و اقوال او از اسناد معتبره شمرده میشود مشار الیه میگوید تا بیست مورخ هر چه بگفتند و نوشتند در کمال اعتبار است اما قول ژرژف در بیمورد چون با مسکوکات اشکانیان مطابق و موافق است ناچار باید آن را قبول نمود یعنی در سنه چهل و دو میلادی که سال پادشاهی آن پادشاهی است که بعد از اردوان سیم سلطنت کرده سکه بدست نیامده که بطور یقین بتوانیم بگوئیم از گودرز است اما سکه بتاریخ همین سال که چهل و دو میلادی باشد و سکه چهل و سه و چهل و چهار و چهل و پنج و چهل و شش از وارداتس موجود است و مخصوصا سکه اول که از سال چهل و دو میباشد معین است که ابتدا در ماه مارس ضرب شده

نتیجه این مقدمات و حل مسئله این است که چون ذکر کنند تا بیست غور و تعمق نمائیم از مسطورات این مورخ معلوم میشود که گودرز بعد از اردوان سیم بتخت سلطنت جلوس کرده اما تمام پادشاهی او در این وهله چند هفته بوده است بعبارة اخری زیاده از دو ماه از مرگ اردوان سیم نگذشته پادشاهی وارداتس را شده است و ممکن است بگوئیم آنها که گفته اند بعد از اردوان بلافاصله وارداتس بتخت سلطنت جلوس کرده دو ماه سلطنت گودرز را بچیزی نگرفته باشند و آنها که گودرز را جانشین بلافصل اردوان خوانده این دو ماه پادشاهی او را منظور و محسوب داشته و بدینوضع مطابقه حاصل میشود

خلاصه بعد از فرار گودرز وارداتس برای اینکه اهالی شهر سلوسی را مطیع سازد آن را محاصره نمود اما اذوقه بسیار در این شهر بود و اسباب استحکام آن را اهالی خوب فراهم آورده بودند در اینصورت هر چه عساکر وارداتس اهتمام میکردند بجا حاصل میشد و سلوسیها مدافعه مینمودند در اثنای اینحال وارداتس شنید برادرش گودرز مردم دهستان و گرگان را با خود متفق ساخته و استعداد

قابلی فراهم نموده میخواهد آن نواحی را نیز ورتین و اسلی از تبعیت دولت اشکانی خارج سازد و خود در انجا دولت حکمرانی و استقلال برافرازد دست از محاصره سلوسی کشیده متوجه مشرق شد و با لشکری جرار برابر اراضی باختر آمد که با گودرز مصاف دهد هنوز دو برادر روبرو نشده و جنگ نکرده گودرز ملتفت شد که بزرگان اشکانی از هر دو برادر رنجیده خاطر گشته اند و میخواهند بنفر اطاعت و تبعیت هر دو را از گردن بیندازند و پادشاهی غیر از آن دو برای دولت اشکانی تعیین کنند متوحش شده و در چنین حال نزاع و نفاق را صلاح ندیده برادر را خبر نمود و با او راه اتفاق پیمود و محلی از برای گودرز در گرگان معین شد بعد صلح و اصلاح بجایگاه خود رفت و عجالتا از ادعای خود و دعوی سلطنت دست کشید و وارداتس چون از جانب برادر آسوده شد مجددا بطرف سلوسی راند و اهالی آنجا را در سال هفتم عصیان آنها مطیع و منقاد نمود و این در سال چهل و شش میلادی بود

اما مسئله جنگ با روم که در فوق اشاره بان نمودیم اینک موقع آن شرح است بنابراین گوئیم چون وارداتس مظفر و منصور از مهام سلوسی فراغت حاصل کرد و از طرف برادر نیز خیال خود را آسوده یافت بر این شد که لشکری کافی و تهیه کامل حاضر و آماده کند و ارمنستان را که بر آن ادعا داشت تصرف کند چون این مملکت فیمابین دولتین روم و اشکانی متنازع فیه بود البته میبایست پادشاه اشکانی با قیصر روم طرف شود و باید دانست که بعد از صرف نظر نمودن اردوان سیم از مملکت ارمنستان اهالی آنجا از تبعیت دولت روم پشیمان شده میلی بر اینکار نداشتند و مهرداد که دولت روم او را به پادشاهی ارمنستان برقرار کرده بود از وضع حرکات خود دولت مشار الیها را از خود رنجانیده لهذا کالیگولا قیصر روم او را بروم احضار نموده تا زمان وفات خود و برادر بند و حبس داشت ارمنستان بی پادشاه ماند و استقلال خود را اعلان کرد مهرداد بعد از چند سال غیبت از جانب کلودیوس قیصر روم مجاز گشته بر ارمنستان باز گشت اما ارمنیها نمیخواستند تمکین پادشاهی مهرداد کنند اولا قوت دولت روم و ثانیا همراهی

مردم گرجستان مهرداد را مالك تخت و تاج ارمنستان کرد و چون بزور خارجه
باین زنجیر نایل شد اطمینانی باهل مملکت نداشت و برعایای ارمن بنای سختگیری را
گذاشت مسلم است که در چنین حالتی قلوب متنفر میگردد و دو دحملهٔ خارجه مردم
معین دولت نبینند بلکه ظاهراً با طمأنینه اصلاً تب میکنند و اردوان این جمله را
چون دید انفرصت را مساعد یافته خواست مجدداً ارمنستان را تابع و ضمیمهٔ
ممالك دولت اشکانی سازد چیزی که در این مقام لزوم داشت تصدیق سلاطین
و حکمرانهایی بود که در تحت تبعیت دولت اشکانی بودند

توضیح آنکه پادشاهان اشکانی اگرچه در اعمال خود مختار بودند اما در وقت لشکرکشی
چون هر یك از حکمرانان و سلاطین تابعه بایستی قشونی بمعسکر پادشاه بفرستند
که در میدان کارزار جنگ کنند میبایست آنها نیز قلباً قصد و نیت پادشاه را
تصدیق کنند و صواب دانسته باشند تا در صورت لشکری که میفرستند از دل و جان اقدام به
مبارزت و قتال نمایند والا پیشرفت حاصل نمیشد این بود که میل و تصویب
سلاطین و حکمرانان مطیع مدخلیت کلی در کار و سوق عسکر داشت در سلطنت
واردانس مقدم حکمرانان و سلاطین تابعه دولت اشکانی ایزاتس پادشاه ایالات
پادشاه آدیابن بود و آدیابن مملکتی است در شمال اربل که اصل تاجیر کرد نشین
واسم اصلی آن شاد یاب بوده یونانیها آن را آدیابن کرده و باید دانست که ایزاتس
(عزت) ابتدا سلطنت آدیابن داشت بعد از ای خدماتی که به اردوان سیم کرد آن پادشاه
کردستان را ضمیمه مملکت او نمود خلاصه واردانس با ایزاتس در باب بهم زدن با
رومیها و تسخیر ارمنستان مشورت کرد ایزاتس چون پنج پسر خود را بدربار دولت
روم فرستاده بود که در آنجا تربیت شوند بعلاوه از شوکت و عظمت آن دولت
خبر داشت تصدیق این قصد ننمود و واردانس از وی رنجیده لشکر بسر خود او کشید
چنین مینماید که تازه ایزاتس و واردانس شروع بجنگ کرده بودند که در شمال
شرقی مملکت اغتشاشی بظهور رسید یعنی گودرز که از ترك ادعای خود بر سلطنت
اشکانی متأسف بود بدعوت و تحریك بزرگان پارتی برای آنکه تخت و تاج را از برادر
منتزع نماید مهیای حرکت شد و واردانس که این بشنید از انقیاد و مقهور نمودن

ایزاتس

ایزاتس صرف نظر کرد و با شتاب تمام بگرگان آمد و برادر را مغلوب نمود و گودرز
اراضی مابین بحر خزر و هرات چندبار لشکریان گودرز را شکست داد اما بعد از
فتوحات بغداد تی که اغلب اشکانیان را بوده نسبت بر اهل مملکت و بزرگان دولت
بنای ظلم و تعدی را گذاشت ناچار نزدیکان او با هم مواضعه کرده یکروز او را
در شکارگاه کشتند و بعد از و گودرز برادرش بجای او بر تخت سلطنت
جلوس کرد

صبحی پاشا از مصنفین معتبر در تاریخ واردانس شرحی نوشته که خلاصه آن از قرار
ذیل است

بعد از اردوان سیم پسرش واردان در سنه چهل و یك میلادی بجای او جلوس
نمود و او شجاع و دارای صفات پسندیده و شرف خودنه اشکانی بود عیبش آنکه حدت مزاج
داشت در آن وقتیکه میخواست با دولت روم اقدام بجنگ یا اعلان حرب نماید چون برادر
بزرگ او گودرز مدعی سلطنت شد و اردوان را اغتشاش داخله مانع آن مرام شده
در تعقیب دفع برادر زاده بود که ثالثی مصمم غصب تخت و تاج گردید و اردان و گودرز
چون این بدانستند صلح کردند و ممالك ایران را قسمت نمودند و گرگان گودرز را شد
بعد از آن واردان سلاطین سلوکیه تقیتان را که در عهد پدرش مدت شش سال
از اطاعت اشکانیان تحاشی داشتند مطیع کرد گودرز با هوا سطه بر واردان حسد
برده و آنهایی را که از او شاکی بودند دور خود جمع نمود که با هم خود بجدال پردازند و در زمان
آشوب دردا خله در گرفت اما واردان طوری او را منهزم کرده و تعاقب نمود که پیش از آن
نظیر آن واقع نشده بود گودرز پناه بقبایل وحشی اسکیث برده و اگر عساکر واردان
مثل خود او رشادت میکردند خیلی بر وسعت مملکت او میافزود لکن از بی غیرتی
لشکریان ناچار واردان با قبایل وحشی صلح کرده معاودت نمود و بنای سوء
سلوك را گذاشت سران و بزرگان اشکانی از و ملکدر شده در وقتیکه سرگرم
شکار بود هلاکش نمودند و گودرز را در سال چهل و هفت میلادی بجای او جلوس
دادند و از یکی از سکه های گودرز چنین بر می آید که واردان در سنه چهل و پنج میلادی
کشته شده با این قاعده مدت ملك واردان پنج سال بوده است

فصل ۲۱

فصل بیست و یکم

در سلطنت اشک یا ارشاک یا ارساس بیست و یکم که گودرز نام داشت

اشک بیست و یکم گودرز نیز ملقب به اوزرنس دیکائیوس ایپیفانس فیلهلن بوده یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان

چون وارداتس کشته شد گودرز برادر او بجای وی بر تخت سلطنت اشکانیان جلوس کرد اما باید دانست که بعد از قتل وارداتس عظما و سران اشکانی در تعیین سلطان مردد بودند و بعضی از آنها میل داشتند سفیری بروم فرستند و از شاهزادگان پارتی یکی را که در دربار آن دولت تربیت شده و جوان تر است طلب نمایند و بپادشاهی اختیار کنند اما چون عموم طایفه اشکانی معتقد باین رای و مطلب نبودند و پادشاهی میخواستند که در خلق و خو چون خود آنها باشد مقصود آن بعض حاصل نشد و بر طبق میل عامه گودرز پادشاه شد ظلم و غدر و تعدی او از وارداتس بیشتر و بدتر آنکه از شجاعت و صفات حمیده برادر هیچ بهره نداشت

جلوس گودرز بنابر تحقیق و تتبعی که اهل فن در تاریخ این سلاطین کرده و از سکه‌های آنها معلوم و معین نموده و نگارنده خود نیز آن مسکوکات را بدست آورده و بعین الیقین مشاهده کرده و فهمیده در اواخر سنه چهل و شش میلادی بوده چه سکه از وارداتس بدست است مورخ بتاریخ سال مزبور یعنی چهل و شش عیسوی نیز سکه از گودرز هست که آنهم در همین سال ضرب شده پس اوائل سال وارداتس پادشاه بوده و در اواخر آن گودرز جای او گرفته و سکه زده ما حصل و مختصر آنکه گودرز در یکی از شهور سنه مزبوره مالک تخت و تاج اشکانیان شده و در بعض از ماههای اوایل همین سال وارداتس زنده بوده و پادشاهی مینموده است

گودرز چنانکه در فصل پیش نگاشته شد قبل از این جلوس خود وقتی در ممالک اشکانی سلطنت یافت و ظلم و تعدی او را بزودی از این مقام منیع انداخت و محروم

ساخت

ساخت عجب اینست که با آن تجربه باز باصلاح خلق و خوی خود نپرداخت ظلمها ظلم و تعدی همان تعدی بلکه شدیدتر و سخت تر بعلاوه بسبب عدم رشادت و شجاعت و سوء تدبیر اقدام بهر جنگی که میکرد شکست میخورد و بزرگان اشکانی و رعایای آن دولت بجهات مزبوره هر روز از وی رنجشی حاصل کرده بر نفرتشان میافزود و آخر الامر کار بآنجا منجر شد که در سنه چهل و نه میلادی سفیری نزد کلودیوس قیصر روم فرستادند و درخواست کردند که مهرداد پسر ونون و نواده فرهاد چهارم را که در پای تخت دولت روم بصورت مهمان و در معنی گرو بود اجازه معاودت بایران دهد تا او را بپادشاهی اختیار کنند و مطلبی که سفیر بعرض قیصر رسانید از قرار ذیل بود

ما از معاهده دولت روم و دولت اشکانی باخبریم و استقرار آن اخوت و اتحاد و استدامت سلطنت اشکانیان را طالب اما گودرز در مقام سلوکی و ضعی ناهنجار دارد که تحمل آن بر ما دشوار است هم اکابر اشکانی از وی منزجر اند هم عموم اهالی این پادشاه برادر خود و منسوبان نزدیک و دور سلطنت را کشته نه بر کبار آنها رحم کرده نه بر صغار حتی زنهای آبستن را هلاک نموده ظالمی بیکاره است در جنگ با دشمن مقهور است و نسبت بمظلومان قهار و جابر

اگرچه شاهزادگان اشکانی در دربار دولت روم اسما گروی هستند اما برای اینمقصود در آنجا گذاشته شده که در وقت لزوم و حاجت از همین دوده و خانواده پادشاهی بدست آورند تربیت شده و اهل تمدن و متخلق باخلاق حسنه بنابر این از اعلیحضرت کلودیوس قیصر استدعا میکنیم مهرداد را برای جلوس بر سریر دولت و سلطنت اشکانی گسیل فرموده و پادشاهی او را مصدق دانند

بموجب مراودات تاسیت خطابه و معروضه سفیر سران اشکانی و رعایای آن دولت در دربار قیصر روم خیلی مفصل بوده خلاصه آن این است که نگاشته شد و این خطابه با حضور مهرداد خوانده شد و قیصر بوضعی مساعد آنرا استماع نمود و جوابی پسندیده داد که خلاصه آن از قرار ذیل میباشد

اگوست

اگوست قیصر معظم روم نسبت بعباسره این دولت بهمت دست التوجه داشته و من بعد
پیروی خیالات آن امپراطور با فرهنگ مینمایم و چون اشکانیان دائماً پیغم از برای
پادشاهی خود شاهزاده را خواستار بودند که در مملکت ما تربیت یافته و اخلاق
او تعدیل شده از فواید عدل و داد و منظور داشتن بهبودی حال عباد خبردار
گشته اجازه میدهم که او بممالک اجداد و آباء خود معاودت نماید و انصاف و حسن
سیرت را نصب العین خویش کند

ملل وحشیه که همیشه گرفتار تعدی و ظلم میباشند بیشک قدر عدل و انصاف را
بهتر میدانند اگرچه کمتر باین نعمت نایل شده اند مهرداد بهمراهی فرهاد کان
اشکانی روانه ایران خواهد شد و کابوس کاسیوس که از وضع شامات بخوبی
باخبر است و از آداب مشرق زمین آگاه بموجب دستورالعمل روز ورود به آسیا
از مهرداد پذیرایی میکند و در موکب او خواهد بود که وی با فراغ بال از شط فرات عبور
نماید و وارد مملکت موروثی خود شود و در آنجا بسلطنت و مهام ملکی پردازد

از خطابه کلدیوس قیصر چنین بر می آید که در آنوقت کابوس کاسیوس از جانب دولت
روم در شامات حکومت داشته که مامور به پذیرایی مهرداد در خاک آسیا و رسانیدن
او بسرحد ایران گردیده است

مهرداد از دربار دولت روم حرکت کرده به آسیا آمده و سالما وارد شهر زغما
که از بلاد شام و در ساحل یمین فرات بود شده در این شهر جمعی از نجبای اشکانی
باو پیوستند و پادشاه اسرهن یا اوسرهوئن که تا حیرا ایستا از حلب و امروز
شهر اورفه کرسی آن میباشد نیز بشاهزاده اشکانی ملحق شده و پادشاه
مزبور آبگار نام داشت و مجملی از این تاجیر و سلاطین آن در جلد دوم
نگاشته ایم

اهالی پارت میخواستند مهرداد اقرب طرق را اختیار کند و بزودی خود را
به طیسفون برساند و کابوس کاسیوس رومی نیز همین عقیده بود اما ابکار
پادشاه اوسرهوئن که بگفته بعضی از مورخین با گودرز دوستی داشت نگذاشت
مهرداد بر طبق این مصلحت حرکت کند او را دور گردانید و بشهر ادس پایتخت

خود برد

خود برد و چند روز سراورا اکرام و جشن و ضیافت کرد و برای آنکه معطل شود و در
مدت معطلی او گودرز تهیه خود را کامل نماید آن شاهزاده غافل را از راه
ارمنستان حرکت داد و کوه و برف و راههای سخت ارمنستان اسباب زحمت قشون
و همراهان مهرداد گردید و کار او را عقب انداخت

یکی از مورخین گوید مهرداد از راه دیار بکر و بنیل و جزیره حرکت کرد یعنی طول دجله را
گرفته راه پیمود و بعد از مسخر نمودن نینوای قدیم که شهر کوچکی بود در حوالی موصل
از شط عبور کرده به آدیابن یعنی اربل رانده ایزاتس پادشاه آدیابن که اقتدار زیادی
داشت قشونی برای معاونت و قوت او حاضر نمود گودرز درین وقت بمهرداد نزدیک
بود و میل نداشت بزودی با او روبرو شود بلکه میخواست استعداد خود را کامل کند
اما چون رقیب او با وی خیلی نزدیک شده در ساحل رود کرما که شاید رود قراسوی
کرمانشاه باشد سنگر بسته و در صدد بود که بوسایل و پیغام متحدین مهرداد را
طوری کند که دست از این اتحاد کشند و حریف تنها ماند و بیقوت باشد مقتدرین
با این تدبیر گودرز موافقت کرده ایزاتس پادشاه آدیابن و ابکار پادشاه اوسرهوئن
عساکر خود را برداشته رفتند و مهرداد را تنها گذاشتند درین وقت مهرداد
دیگر چاره جز چشم داشت نداشت مگر بمردمان پارت و از آنجا که گودرز قوت طرف
مقابل را زیاده از استعداد خود میدید و در حقیقت پر و بال او را کنده بود
از مقابلت و مقاتلت مضایقه نداشت خلاصه جنگ در گرفت و تا مدتی نایره
قتال اشتعال داشت و کار یکسره نمیشد آخر الامر کارهینس نام که سرکرده
بزرگ سپاه مهرداد بود عساکر گودرز را شکست داده آنها را تعاقب نمود لشکریان
گودرز در اثنای تعاقب غفلتاً راه کارهینس را سد کرده او را کشتند یا اسیر کردند
و این فقره سبب فرار کردن قشون مهرداد گردید بعضی بمهرداد را اهتمام
نمودند که بپارهاسپس نام از تبعه پدر خود پناه برد و او هم چنین کرد اما آن نامرد
مهرداد را زنجیر کرده بگودرز تسلیم نمود هر کس مترقب بود که گودرز مهرداد را
بقتل رساند اما او برخلاف عقیده جمع وی را نکشت خارجی خواند و گوشهای
او را برید که ناقص شود و دیگر در خور سلطنت نباشد چه شخص ناقص الاعضا را

در آن زمان

در آن زمان بسلطنت قبول نمیکردند و بعضی بر این اند که گودرز برای توهین دولت روم گوشهای مهرداد را بریده امّا عقیدهٔ اول صحیح است یعنی جهت همان است که ذکر شد و شاید هم که بر او ترحّم کرده باشد

باعتقاد بعضی از مورخین مهرداد قصد تسخیر طیسفون کرده و گودرز بدفاع پرداخته و محل جنگ اخری آن دو حریف در اراضی واقعه در جنوب نینوا فیمابین دجله و سلسلهٔ کوه زاگرس بوده است و زاگرس امروز معروف به جبل طاق و همان طاق گرای معروف است

جماعت دیگر میگویند جنگ اخری مهرداد و گودرز در اراضی ما بین اربل و بغداد اتفاق افتاده

گودرز گویند بعد از فتح و نصرت برای اشتهار آن در عوض اینکه مانند انوش سکهٔ جدیدی زند در لوحهٔ از سنگهای کوه بیستون حکم کرد صورت اینواقعه را حجاری کردند مستر لنتن میگوید لوحهٔ که صورت جنگ مهرداد و گودرز در بیستون در آن نقش شده از پیش منقورات بزرگترین پادشاه کیانی دارا است و بی اد نقوش این لوحه را دست انسان بی ادب محو کرده ولی باز از بقایای آن شخص مشاهده مینماید که گودرز چگونه دشمن خود را سواره تعاقب مینماید و در آنحال هیکل فتح که پر و بال دارد در هوا پرواز میکند و در کار این است که تاج پادشاهی را بر سر گودرز گذارد و در پهلوی این نقش بخط یونانی گودرز را ساتراپ ساتراپها نوشته و آن مثل سلطان السلاطین است و مغلوب را مهرداد ثبت کرده

جای این لوحه حالا وقفنامهٔ شیخعلیخان زنگنه منقور است گودرز بعد از این فتح و نصرت خود عمر زیادی نکرد بلکه بزودی در گذشت و ظاهراً آخرین سال سلطنت او سنهٔ پنجاه و یک میلادی باشد

تاسیت میگوید او بمرگ طبیعی بدرود زندگانی گفت امّا ژزف مورخ را عقیده این است که او را هلاک کرده اند چون قول تاسیت معتبرتر است اکثر پیروی او را کرده اند

یکی از مورخین گوید گودرز در سنهٔ چهل و دو میلادی بجای پدر خود بتخت سلطنت

جلوس

جلوس کرد امّا طولی نکشید که او را خلع نمودند در سال چهل و شش مجدداً بپادشاهی رسید اگرچه اغلب ارباب سیر او را از اکثر پادشاهان اشکانی ظالمتر مینویسند لکن رفتار او نسبت بمهرداد معلوم مینماید که گاهگاه ملایمتی نیز داشته و احتیاط او بر تهوّر او میچربیده است شجاعتی از او بظهور نرسیده امّا تدبیر یا حیلهٔ او مسلّم است صرفهٔ شخص خود را بیشتر از مصلحت مملکت مرعی و منظور مینموده دولت اشکانی را از وجود او فایده عاید نشده بلکه بواسطهٔ جنگهای طولانی که با برادر و برادرزادهٔ خود کرد مملکت را از نظم انداخت و بواسطهٔ شکستهائی که خورد نام او ببدی در تاریخ مذکور و مشهور گردید در سنهٔ پنجاه و یک میلادی درگذشت یا هلاک شد و انوش یا مهرداد ابن انوش بجای او بر تخت سلطنت اشکانیان جلوس کرد مدت ملک گودرز پنجسال بوده است

فصل بیست و دوم

در سلطنت اشک ملک ارشاک یا ارساس بیست و دوم موسوم به بلاش اوّل

اشک بیست و دوم بلاش اول که فرنگیها او را ولاگازس و لوژز مینویسند القاب او در نقود دیکائیوس اپیفانس فیل هلن میباشد یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان

بعضی از مورخین مینویسند بعد از گودرز ونون یا ونونس که انوش باشد و سلسلهٔ نسبش چندان معلوم نیست بجای او بر تخت سلطنت جلوس کرد و این مطلب بزعم نگارنده صحیح است امّا چون سلطنت این پادشاه بیش از چند ماه نبوده و آن چند ماه را نیز واقعهٔ مهمّهٔ تاریخی نیست اکثر او را در شمار سلاطین نیاورده هیچیک در اشاره باسم و چند ماه سلطنت او کرده اند از اینجهت ما هم سیر قوم را از دست ندادیم

بعض دیگر میگویند بعد از گودرز مهرداد چهارم ابن انوش پادشاهی یافت و این بعض است منجم باشا صاحب تکملة العبر و ما با وجود احاطه بر اخبار ملوک اشکانی نتوانستیم

نتوانستیم راهی قریب بصواب بتحقیق برای این گفته بدست آریم
عجب این است که صاحب تکملة العبر اشک بیست و دوم را مهرداد نوشته و تمام وقایعی که
ما بموجب استناد معتبره نسبت به گودرز اشک بیست و یکم داده‌ایم او نسبت بمهرداد
میدهد و بلاش را که ما اشک بیست و دوم میدانیم او اشک بیست و سیم مینویسد
و در سوانح عهد بلاش هم در آن کتاب بعقیدهٔ ما لغزشها است
مقصود ما این نیست که عالم فاضل و هم مسلکی را تا مثل صبحی بآشکارا تخطئه کنیم
لغزش در مسائل علمیه خاصه علما است و آن غالب اوقات ناشی از قصور اسباب
یا نبودن مقالید ابواب است و چون آن مصنف بارع مجموعه از سکه‌های
اشکانی داشته ظن غالب آنست خطوط آن سکه‌ها این لغزش را باعث شده
باشد باین جهت یا بهر جهتی باشد بحثی بر آن مرد دانشمند نیست و مساعی
او در عالم علم مشکور است و جمله اهل خبر دانند که تاریخ اشکانیان هر چه رو
بر اواخر میرود اغتشاش آن بیشتر میشود و یک جهت عمده این اغتشاش اینست
که در یک عصر و زمان دو پادشاه بلکه گاهی سه پادشاه هر کدام در قطری
از اقطار مملکت سلطنت میکرده و با هم معاصر بوده فضلا و مورخین یونان
و روم و غیره که دور از ممالک اشکانی میزیسته هر یک اسم یکی از آن دو پادشاه
پادشاه را شنیده و در کتب خود ضبط کرده‌اند که فلان پادشاه اشکانی
در فلان سال جلوس کرد یا در فلان سال در گذشت و آن کتابها با هم مغا
و مطالب مصنفین با یکدیگر مباین و سایر ملل هم مستند بآن اقوال و کتب
بوده و شده یعنی راه دیگر نداشته‌اند این است که خلاف در کرفتن و مطالب
مغشوش شده و البته طول زمان و جمع اسباب و اسناد و غور و تأمل کامل باید
تا رفع اشتباه شود و این مباینت از میانه برخیزد خلاصه بعد از عذر این
جسارت گوئیم بعقیدهٔ ما اشک بیست و دوم بلاش اول است و شرح سلطنت
این پادشاه و مقدمات لازمهٔ آن از قرار ذیل است
باید دانست که از انوشیروان دوم سه پسر باقی ماند بلاش و تیرداد و فیروز
اما معلوم نیست کدام یک از این سه پسر بزرگتر و ارشد اولاد بوده‌اند بقرار این

خارجه

خارجه باید فیروز از آن دو بزرگتر باشد و دیون کاسیوس مورخ یونانی تصریح باین مطلب
نموده است بعضی از مورخین میگویند تیرداد و فیروز حقوق خود را در تخت و
تاج سلطنت اشکانی ببرادر خود بلاش واگذاشتند از این حرف چنین بر می آید
که آن دو برادر هر دو از بلاش بزرگتر بوده‌اند در هر حال همینکه بلاش بر سریر
پادشاهی جلوس کرد حکومت مملکت مد را بفیروز داد اما معلوم نیست که
این مد کدام مد بوده مد آذربایجان یا مد عراق عجم چه این هر دو مملکت را
در عهد قدیم مد میگفته‌اند هر کدام که باشد برای امتنان مخصوصی بوده که
از فیروز داشت و از آنجا که از تیرداد هم ممنون بود میبایست او را هم بنحو
ناحیه خرسند نماید بلاش بر این شد که ولایتی را بگیرد و حکمرانی آن را به
تیرداد دهد بنا بر این قصد تصرف ارمنستان نمود و با عساکر دولت روم
بجهت تسخیر این مملکت مکرر مصاف داد و اواخر الامر کار بمذاکره و گفتگو منجر شد
و قرار دادند حکمرانی و سلطنت ارمنستان خاص تیرداد باشد و احدی در
آن مملکت مداخله ننماید

اما شرح اول یورش و حملهٔ بلاش از اینقرار است

فاراسمانس پادشاه ایبری که گرجستان حالیه باشد و رومیها برادر او
مهرداد را در سال چهل و هفت میلادی پادشاهی ارمنستان داده بودند
پسری داشت موسوم برادامیس توس و او بحکمرانی و سلطنت چنان مایل
و حریص بود که مافوق آن متصور نمیشد فاراسمانس دید و لعی که این پسر را به
پادشاهی است ممکن است بخود او بپردازد و اسبابی فراهم آورد که تخت و تاج
گرجستان را از او منتزع سازد برای اینکه سر او را بجای دیگر گرم کند با او گفت
ارمنستان در همسایگی ماست و ممکن است ما آن مملکت را تملک نمائیم رادامیس
توس برای آنکه این کار بسازد بر استمالت ارامنه پرداخت و تدبیر نمود که عم
خود را مقهور کند و بلطایف الحیل ارمنستان را بی حکمران نماید تا این جای
خالی او را شود در حقیقت طولی نکشید که پسر بدلالت و تصویب پدر عم
خود را بکشت و زن و فرزندش را مقتول ساخت و ظلمی شدید در حق آنها روا داشت

گویند

گویند زاد امیر توس ابتدا امهرداد و فرهاد را اکر خواهر خود زاد امیر بود خفه نمود
بعد اطفال او را اکر برای والدین خود زاری و بیقراری میکردند بقتل رسانید پس از آن
بتقویت پدر خود فاراسمانس بر تخت سلطنت ارمنستان جلوس کرد اما بنیادی از
ارامنه از زاد امیر توس تنفر کلی داشتند و مایل بتمکین سلطنتی که بواسطهٔ غدر
وخیانت وظلم فاحش حاصل شده نبودند در اینصورت اگر دشمنی از خارج حمله به
زاد امیر توس میکرد البته رعایای او بحمایت پادشاه خود شاید متفق هم با او میکردند نمیپرداختند ح
چون وضع سلطنت ارمنستان در اوان جلوس بلاش از قرار مسطور بود و پادشاه
اشکانی ایران از این ماجرا خبر داشت و میخواست سلطنتی برای برادر خود تیرداد
درست و پاک کند در همان سال اول سلطنت خود قشونی بتجهیز کرده عازم تسخیر
ارمنستان شد و نخستین سال پادشاهی بلاش سنه پنجاه و یک میلادی بوده و
از سکهٔ او اینمطلب مستفاد و معلوم میشود و در اواخر همین سال لشکر بارمنستان
کشیده است مختصر بلاش قشونی به برادر خود تیرداد داد که در سرکردگی خود او ارمنستان را
فتح کند شاید خود بلاش هم با این قشون همراهی کرده باشد تیرداد با سپاهیان خود
قدم در خاک ارمنستان نهاد عساکر گرجستان برامداد زاد امیر توس آمدند با وجود
این تیرداد در اول حمله بمقصود خود نایل گشت گرجیها بدون اینکه جنگ کنند فرار کردند
رعایای ارامنه پادشاه ارمن در مقابل دشمن ایستادگی ننمودند اهالی بلاد آرتاکزاتا
و تیگرانوسرتا دروازه‌های این دو شهر را بروی قشون تیرداد باز کرده ما بقی اهالی
ارمنستان در پیش تیرداد سر تسلیم نهادند و این سرکرده چند ماهی در این مملکت
بسلطنت پرداخت اما از سختی زمستان و فقدان آذوقه مرضی عام در آن نواحی
بروز کرد و عدهٔ کثیری از ساخلو نظامی اشکانی که در ارمن بودند تلف شدند و تیرداد
ناچار آن مملکت را تخلیه نموده باز گشت و مجدداً زاد امیر توس به ارمنستان آمد
و با وجود مخالفت ارامنه بتدبیر باز بر تخت حکمرانی قرار گرفت و از سال پنجاه و یک
میلادی تا سنه پنجاه و چهار بلامنازع این مملکت را مالک بود بلاش میخواست دفعهٔ ثانی
قشونی به ارمنستان گسیل نماید و آنجا را مسخر کند اما شنید ایزاتس (عزت)
حکمران آدیابن در خیال این است که خود کاملاً مستقل گردد و ربقهٔ تبعیت پادشاه

اشکانی را

اشکانی را از گردن اندازد پس از استماع این خبر تنبیه و تدمیر پادشاه آدیابن را
الزم واهم دانست لهذا برای او پیغام داد که باید صرف نظر از حقوقی که اردوان
سیم بوی داده نماید و بدرستی تابع سلطنت اشکانی باشی و خراجگذاری کنی والا
کار تو تمام است ایزاتس از قبول این دو مطلب ابا و امتناع نمود اما میترسید
تمکین او سبب شود که بلاش تکالیف سخت تر از این با او نماید از اینجهت فرستادهٔ پادشاه
اشکانی را جواب داد و مطالب او را قبول ننمود عیال و اطفال خود را بحصین تر
حصن ولایت فرستاد و هر چه آذوقه در مملکت بود جمع کرده بقلاع محکم برد
و آنحدود را طوری از ارزاق خالی نمود که عساکر بلاش اگر برای تاخت و تاز بآن نواحی
می آمدند بکلی بیقوت مانده و از سایر لوازم معاش نیز محروم بودند پس از این ترتیبات
ایزاتس در سواحل رود زاب اسفل که آنرا کاپروس هم میگفتند محلی مناسب برای
خود انتخاب کرده در آنجا مستعد و منتظر شد که هر وقت دشمن یورش آورد او بمدافعه
پردازد بلاش انتهاض نموده آمد تا کنارهٔ رود خانهٔ مزبور در آنجایی که تقریباً
با ایزاتس برابر میشد یعنی بلاش در اینطرف رود خانه و ایزاتس آنطرف اما قبل
از آنکه دست بکار حمله شود باو خبر دادند که در ولایات شرقی آشوبی عمده
در گرفته است و جمعی از وحشیان طایفهٔ داهی و سایر قبایل اسکیث بمملکت پارت
آمده تاخت و تاز میکنند چه میدانند بلاش در این مشغول و گرفتار کار
ایزاتس است و خیال اسکیثها و داهیها یا دهستانیها این است که تمام خاک پارت را
غارت کنند و بعضی امکنه را آتش زنند بلاش تکلیف خود را در این دید که اول
دفع شر آن طوایف وحشیه را نماید بنا بر این متعرض ایزاتس نشده بطرف شمال شرقی
ممالک خویش عطف عنان نمود و آن قبایل را شکست داده متفرق ساخت و
مقصودش اینکه چون کار داهیها و اسکیثها را بسازد باز به ایزاتس پردازد اما در بین
اینکه بلاش با آن طوایف زد و خورد میکرد ایزاتس مرد و برادرش مونوبازوس
جسد او را بارض اقدس فلسطین فرستاده در آنجا بخاک سپردند و خود تاج حکومت
آدیابن را بر سر گذاشت (مونوبازوس منوباز است که یونانیها باین صورت در آورده
و آن مخفف مینوباز میباشد و مینو بمعنی بهشت و باز ممکن بمعنی برین و اعلی باشد

پر منوباز

پس منوباز یعنی بهشت برین و باز در آخر کلمات دیگر فرس ظاهراً بمعنی کبیر است یعنی
فلان کبیر و بانوع از یکی است چه در فارسی باو و او و قلب بیکدیگر میشود) امّا
مونوبازوس میتوانست آن حقوقی را که برادرش ابن انس بدولت اشکانی ادعا
میکرد ادعا کند چه ابن انس خدمات شایان بدولت مشارالیها کرده بود و از جهت
ادعای بعضی حقوق مینمود و مونوبازوس چون حقیقةً شخصاً بر اشکانیان نداشت
برای اینکه حکومت او را در آدیابن بلاش تصدیق کند هرگونه تمکین را حاضر بود
در صورت بلاش چه جنگی با مونوبازوس داشت پس از آنکه بلاش حکمرانی مونوبازوس
و برقرار بودن او را بجای ابن انس قبول کرد مونوبازوس هم رسوم تبعیت و
ادای خراج و وفاداری را کاملاً مرعی و منظور داشته طرف وثوق و اعتماد
کلی پادشاه اشکانی گردید و مسئلهٔ آدیابن منتفی شد و سوانحی که موجب
لشکرکشیدن بلاش برادیابن و بعد از آن جنگ پادشاه اشکانی با طوایف
اسکیث و دهستانی ظاهراً از حوادث سال پنجاه و دو و پنجاه و سه میلادی
میباشد چه در پنجاه و چهار بلاش مجدداً بخیال تسخیر ارمنستان افتاده و معلوم
است بعد از فراغ از کار آدیابن و طوایف وحشی این خیال و مجال پادشاه
اشکانی را حاصل شده

بلاش در سال پنجاه و چهار میلادی باز لشکر به ارمنستان فرستاده و رادامیس
پادشاه ارمن چند مرتبه مجبور بفرار از این مملکت شد و باز معاودت نمود و با
عساکر اشکانی نبرد آورد ولی هنوز سال پنجاه و چهار تمام نشده بود که یکباره از
سلطنت خود و نگهداری این مملکت مرفوع الطمع شده بگریخت و لشکر بلاش
آنجا را متصرف شدند و تیرداد برادر بلاش بار دیگر پادشاهی ارمنستان یافت
و این مملکت در تحت تبعیت اشکانیان ایران در آمد

مسئلهٔ عمده در اینجا این است که بلاش از چه جهت مطلقاً اعتنائی بدولت روم
نکرد و حال آنکه روم بهانهٔ در ارمنستان ادعای حقوقی بکند و مملکت و دولت
ارمنستان را در تحت حمایت خود میدانستند و میبایست بلاش ملاحظهٔ دولت
روم را در این مورد بنماید اوّلاً اقدام بتصرف ارمنستان نکند و فرضاً بهانه

درستی هم برای اینکار بدست آورده باشد بعد از تصرف باید فوراً سفیری بدربار
دولت روم فرستد و باز نماید که بفلان موجب و فلان ضرورت من اینکار کردم
چون هیچ چنین کاری نکرد و اعتنائی بروم‌ها ننمود باید جهت را دانست ظنّ غالب
این است که بلاش میدانست قیصر روم در آنوقت جوانی است که هنوز هیجده سال
آن تمام نشده و میل مدعی بلشکرکشی و جنگ ندارد تمام خیال و همّ او بموسیقی
و صنایع مصروف است و در بند مملکتی که از پای تخت او خیلی دور میباشد نیست
و باکی ندارد از اینکه ارمنستان از تحت تصرف یا حمایت او خارج گردد خلاصه
بلاش با ملاحظات مسطوره یا بجهات دیگر هیچ اعتنائی بدولت روم نکرد مثل
اینکه دولت مشارالیها را در این قسمت آسیا مطلقاً حقّی نیست و برادر خود تیرداد را
در شهر آرتاگزاتا بر تخت سلطنت ارمنستان نشانید قیصر روم در اینوقت
نرن بود و شاید شخصاً چنانکه بلاش تصور کرده التفاتی باینمطلب نداشت
امّا رجال دولت و مستشاران او غافل نبودند و وزرای نرن بخیال اقدامات فوری
افتادند و حکم شد بزودی لشکر روم جمع شوند و بر ارمنستان روند آنچه تهیه
لازم بود دیده شد و مصمم عبور از فرات گردیدند و در ثانی حال حکمی بر آنطیوخس پادشاه
کماژن که یکی از ایالات قدیمهٔ شام بوده رسید که عساکر خود را جمع کند و
مستعد یورش و حمله بمملکت اشکانیان شود حکم دیگر بهمین مضمون نیز آگریپای
دوّیم پادشاه یهود دریافت نمود و برای ولایات متصرفی روم در حدود
ارمنستان حکمرانهای جدید تعیین کردند آریستوبولوس پسر هرود پادشاه
کالسیس از جزایر آرشیپل که پسر عم آگریپای دوّیم بود حکمرانی قسمت کوچکی
از متصرفات روم بوده را یافت حکومت سفن که قسمتی از جنوب غربی ارمنستان
بود و وسعت و اهمیتی داشت خاص سهموس نام شد که بولدا که بهترین سرکرده‌های
آنوقت روم بود از تردمینی احضار کردند که حکمرانی ولایات کاپادس و گالاتیه
با و تفویض شود (کاپادس از اقطار قدیمهٔ آسیای صغیر بوده و امروز متعلق به
قسمتی از ولایات سیواس و قرامان میباشد و گالاتیه نیز مملکتی بوده است
در مرکز آسیای صغیر قدیم) و مقرر شد کلیهٔ امور این جنگ که برای تجدید

متصرف ارمنستان میشود بمراقبت و مبصری او باشد
دستور العمل هم برای اومی دیوس حاکم شام فرستادند و مضمون اینکه با کربولو
و خیالات او همراه باشد بعد از این ترتیبات در فصل بهار سنه پنجاه و پنج
میلادی عساکر روم برای جنگ حاضر و مهیا گشتند و دوباره وضع مقتضی شد
که فیما بین دولتین روم و اشکانی جنگی در گیرد نظیر محاربه آنتوان سردار بزرگ
روم و فرهاد پادشاه اشکانی که شرح آن پیش نگاشته شده است اما در وقتی
که مترصد چنین روزی بودند و گمان میکردند نایره قتال در تمام آسیای غربی اشتعال
مییابد بغتةً صلح شد هم کربولو ظهیر او و همی دیوس ایلچی نزد بلاش فرستاده
از او درخواست نمودند که بعضی گروگانها نسبت بدولت روم نماید و سختگیری
نکند و باو فهمانیدند که اگر گروگانهائی را که منظور است بفرستد ارمنستان
از تو منتزع نخواهد شد و البته صرفه در این خواهد بود و اگر سختگیری یقیناً
عساکر روم ارمنستان را خواهند گرفت بلاش برغبت کوشش کرد و سفرائی
کربولو و اومی دیوس داد و قرار شد معتبرترین اجزاء خانوادهٔ سلطنت را بلاش
نزد سرکردگان رومی فرستند که در دولت و مملکت روم بعنوان گروگان بمانند
و قشون او نیز ارمنستان را تخلیه نماید اما با وجود این قرارداد از سطور آن
مورخین چنین مستفاد میگردد که نه قشون بلاش ارمنستان را تخلیه کردند
نه عساکر روم آن مملکت را متصرف نمودند اما با اجتهاد تاریخی میتوانیم دانست
که کربولو و اومی دیوس سرداران روم در هیچ موقع بدولت متبوعهٔ خود خیانت
کرده و مقصود خود را منظور داشته اند یعنی میان آن دو سردار رقابت بوده اومی
دیوس خیال میکرده که اگر با عساکر اشکانی جنگ کنند و غالب شوند این فتح
باسم کربولو تمام و معروف میشود و اسباب اشتهار و اعتبار او میگردد
کربولو هم همینطور احتمالی میداده خلاصه با آنهمه تهیه و ترتیبات دولت روم
ارمنستان در تصرف پادشاه اشکانی ماند چنانکه تاسیت مورخ تصریح به
این مطلب کرده میگوید که سال پنجاه و هشت میلادی تیرداد برادر
بلاش مملکت ارمن را متصرف بود

درین اوان

درین اوان واقعهٔ دیگر واقع شد که برای دولت روم زاید الوصف مساعد
بود و میبایست در چنین وقتی بیزحمت و تجشم مملکت ارمنستان را مسخر نماید
و آن واقعه طغیان وارداتس یا اودرادان پسر بلاش بود که بر پدرش شورید
و جمعی را دور خود جمع کرد که تخت و تاج سلطنت اشکانی را مالک شود و بلاش را
از پادشاهی خلع کند شک نیست که با وجود چنین غائلهٔ مهمی در داخله بلاش
نمیتوانست بخارجه بپردازد باید اول این شعلهٔ خانمانسوز را منطفی سازد بعد
بکار دیگر دست زند
نویسندگان آن عصر و زمان در نگارش این خبر استعجاب میکنند که با وجود
این گرفتاری بلاش سرداران روم چرا بر پادشاه اشکانی سخت نگرفتند و
ارمنستان را از چنگ او بیرون نیاوردند و واضح بر گروی و بعضی حرفها شده
و اشاره بحسد سرداران روم مینمایند لکن جای اشاره نیست و باید تصریح نمود
که مطلب از همان قرار است که در فوق ذکر شد
باری وارداتس در سنه پنجاه و پنج میلادی سلطنت و پادشاهی خود را در پارت
اعلان نمود و سکه هم زد بلاش بدفع او برخاسته و مهیای تدمیر او گردید و مدت
سه سال میان پدر و پسر کشمکش و زد و خورد در کار بود و شرح و تفصیل این
ماجرا را مصنفین آن عصر بدرستی ثبت و ضبط نکرده اند همینقدر معلوم
میشود که در سال پنجاه و هشت میلادی بلاش وارداتس پسر خود را مقهور
نمود و او نابود گشت محتمل که بلاش او را کشته باشد
چند سکه از این وارداتس که معروف به وارداتس دوم میباشد بدست است
و مورخ بتاریخ سال پنجاه و پنج و سال پنجاه و شش و پنجاه و هفت و پنجاه و
هشت میلادی است
چون خیال بلاش از جانب پسرش وارداتس آسوده شد آن بزرگی در ملایمتی که
در روابط خود با کربولو و اومی دیوس داشت بکنار گذاشت و آغاز سختی نموده
گفت باید برادرم تیرداد پادشاه ارمنستان باشد و آن مملکت بدولت اشکانی
تبعیت نماید نه بدولت روم و تیرداد نیز نسبت به ارمنیهائی که بطرف رومیها مایل
بودند

بودند بجنگ بر پرداخت و آنها را دوچار صدمات ساخت
بعضی از مورخین می‌نویسند که در سال پنجاه و پنج میلادی که پادشاه اشکانی
از خانوادهٔ سلطنت بدولت روم گروگان داد سفیری مأمور دربار روم نمود
که در باب قرارداد بین دولتین مذاکره نماید و تکالیف و وظایف جانبین را
مشخص و معلوم کنند دولت روم در جواب سفیر اشکانی مدتی مماطله و مسامحه
نمود بالاخره که جواب رسید مفهومش این بود که تیرداد یا باید از سلطنت ارمنستان
چشم بپوشد یا در تحت تبعیت روم متقبل این شغل خطیر باشد پس دولت روم
در تدارک خود راسخ و از اینطرف هم بلاش که از محصور داخلی فراغت یافته
سخت و این دو مدعی اگر اینقدر از یکدیگر دور بودند هیچ چیز نزدیک نمیکرد
مگر جنگ و زور اسلحه و کربول بزودی ملتفت این معنی شده دانست
از پس سه سال آسایش و آرامش باید تهیهٔ حربی عظیم نماید بنابرین بنظم
لشکریان روم پرداخته و با بعضی از طوایف شجاع و رشید جول و جوش ساخته
از جمله فاراسماناس پادشاه گرجستان را مجدداً با دولت روم متحد نمود و بر
آنطیوخس پادشاه کماژن ابرام کرد که خود بشخصه با قشونی که دارد وارد خاک
ارمنستان شود و بر قسمت عمدهٔ ازین مملکت حمله کند بلاش چون ازین ماجرا
خبردار گشت دستهٔ قشونی بامداد برادر خود تیرداد بارمن فرستاد و چنان
داشت که خود روانهٔ آن صوب شود اما باز شورشی در هیرکانی (گرگان)
درگرفت و خیال پادشاه اشکانی را مشغول نمود و رومیها ازین فقره خیلی
خوشوقت شدند

از مسطورات مورخین چنین بر می‌آید که تیرداد درین هنگامه تقاعد کرده
بعبارهٔ اخری رومیها او را فریب داده‌اند و شرایط مدافعه را بعمل نیاورد از
آنطرف دولت روم هم در وعده‌ها که به تیرداد نموده راه خلف پیمود و بجای
وفا بنای تعلل را گذاشت مختصر در سنهٔ شصت میلادی آرتاگزاتا پایتخت
ارمنستان و شهر تیگرانسرتا که دویم شهر اینمملکت بود از تصرف تیرداد خارج
شد بعد از آن از طرف آذربایجان عساکر اشکانی باز بکمک تیرداد آمده کوشش

آنها نیز

آنها نیز بیفایده شد بلکه شکست خوردند و نتیجهٔ این شکست آن شد که ارمنستان
کلیتاً واگذار برومیها شد و سلطنت آن را به تیگران نوادهٔ آرکلاوس که
پادشاه کاپادس بود دادند اما قطعات چندی از این مملکت مجزا کردیده هر قطعه را
بیکی از شاهزادگان ممالک مجاورهٔ ارمن واگذار کردند کسانیکه ازین قطعات
بهره‌مند شدند فاراسمانس پادشاه گرجستان و پلمو پادشاه (پنت) و
اریس توبوس پادشاه ارمنستان صغیر و انطیوخس پادشاه کماژن بودند
درحالتیکه شاهزادگان مذکور قبل از این واقعه از دولت اشکانی طرفگیری
میکردند و آن دولت را بر دولت روم ترجیح میدادند

با آنکه بر حسب ظاهر کار ارمنستان بوضع مذکور یکسره شد باز مردم اینمملکت
تکلیف خود را گم کرده بودند و نمیدانستند در میان دو رقیب بزرگ که دولتین
روم و اشکانی باشد پیروی کنند اما بلاش تا گرفتار آشوب و شورش هیرکانی بود
یقین است که کاری بکار ارمنستان نداشت و ناچار باید محلی را که مرکز مملکت
و با وطن او همخاک است آرام کند و در تحت اطاعت آرد بنابرین جملهٔ هم بلاش
مصروف کار ناحیه بود که با پایتخت همسایه است اما چه میکرده و زد و خورد او
با که بود و طرف مقابل کدام معلوم نیست چه مورخین آن قرون چیزی درینباب
ننوشته‌اند اما اشاره کرده‌اند که رومیها محرک شورش هیرکانی شده و این
مطلب هم خیالی است دلیلی ندارد جز اینکه در آن سنوات چند نفر از گرگان
بشهر رم رفتند و از نرن قیصر روم درخواست نمودند که مددی بآنها دهد
اما چون نرن بآنها اقبالی نکرد بسمت مشرق معاودت کردند و همانا میترسیدند
دوچار صدمات ملازمان بلاش شوند لهذا از خط مستقیم حرکت نموده کرانه
بر غایت آنها ساعی شده از راه مسند بر محیط هندوستان و سند ایشان را
بوطن خود مراجعت داد

بلاش چون شورش هیرکانی و آشوب آنرا دفع کرد بخیال ارمنستان افتاد
زیرا که این مملکت را اولاً برای برادر خود گرفته بود و حالا که از دست رفته
سر برادرش بی کلاه مانده نیز غرض از اینکار آنکه تیرداد که حقوق سلطنت

خود را

خود را بر بلاش واگذار کرده رعایتی از جانب بگراز بلاش ببیند و ممنون شود
حالا که ارمنستان را خود بباد داده میگوید بلاش تقویت نکرد و مدد نداد
که اینطور شد و برادر را بی غیرت میخوانند و بلاش مقید است که رفع دلتنگی برادر را
نماید ثانیا بعد از غلبه دولت روم بر ارمن و بذل و تقسیم آن مملکت تیگران
پادشاه جدید آن برای اظهار وجود و قابلیت بخیال تاخت و تاز افتاده همواره
میخواست علیه آدیابن کند مونوبازوس پادشاه آدیابن که این بدید و دانست
که تاب مقاومت ندارد بر این شد که بقبول اطاعت دولت روم را برگردن
گیرد و خود را از محضر جنگ با تیگران آسوده کند بلاش از این وضع
آگاه شده فهمید نه تنها ارمنستان از وی منتزع شده بلکه بعد ها از آن طرف
حملها بممالک و متصرفات او خواهد شد ثالثا عموم رعایا و اهالی مملکت
او میدیدند که وی مملکتی را بجد گرفتن نتوانست نگاه دارد در اینصورت البته
در انظار آنها بی عظم خواهد شد و ممکن است او را استهزا کنند دفع
این مفاسد را مصمم شد که با دولت روم بهم زند و بر ارمن حمله کند و آنجا
بهر نحو که باشد مسخر نماید

بلاش قبل از اقدام بکار مجلس شوری مرکب از نجبا و عظما و بزرگان کشور
و لشکر تشکیل داده خطابه بمضمون ذیل در آن مجلس خوانده گفت

ای اهالی پارت و سران ملک و دولت برادران من از حقوق و ادعائی
که در سلطنت داشتند صرف نظر نمودند و من در میان شما اول شخص شدم
و دارای رتبه بزرگ گردیدم پس از حصول این مقام منتهی جهد کردم که وضع خوشی
در میان خودمان برقرار نمایم یعنی بجای اینکه برادران پیشتر باهم کینه میورزیدند
من خواستم کاری کنم که باهم موافق و دوست و مهربان باشند بنا بر این قصد
و نیت بود که مملکت مد را ببرادرم پیروز دادم پس از آن طولی نکشید که برای
این برادرم تیرداد که الان در میان شما حضور دارد ارمنستان را گرفتم و
سلطنت آنرا باو واگذاشتم و این سلطنت که در دولت اشکانی رتبه سیم دارد
یعنی سلطان این مملکت سیم شخص دولت اشکانی است با این نمط بنیان مهر
و محبت

و محبت و صلح و مسالمت را در خانواده خود مستحکم نمودم اینک رومیها آن بنای
محکم را متزلزل ساخته اند اما باید بدانید که رومیها هرگز نقض عهد ما ننموده
جز اینکه برای خود آنها مضر بوده بعد ها نیز خواهند دانست که همین کار هم اسباب
خرابی خود شان است من خود معترفم که در ممالک موروثی خود هوا خواه آرام
امنیت و آسایش برقرار باشد و رعایای من از صدمات و نتایج وخیمه جنگ
و جدال محفوظ باشند و خود نیز با حسن سلوک نسبت بآنها رفتار نمایم و مهما
امکن پیرامون خونریزی و بکار بردن قوه جبریه نگردم اگر این گناه است
و ضعف و سستی من از آن سبب شده استغفار میکنم و بتوبه و تلافی مینمایم شمشیر
میکشم و چندان از دشمن میکشم که شما خود بگوئید من تنها غیرت خود را ظاهر
ساختم و تکالیف خود را باعلی درجه بپرداختم و آنچه برگردن من بود در پیش
چشم شما بر زمین انداختم اما بشما بگویم از عدم اصرار من بقتال و جدال هیچ
بقوت و قدرت شما وارد نیامده و از شوکت و عظمت دولت اشکانی چیزی
نکاسته بلکه بر شهرت شجاعت و جلادت شما یک صفت پسندیده که آن عبارت
از رفق و ملایمت است افزوده ام و خدا او خلق این سیره و طریقه را دوست
میدارند

پس از این خطابه تاجی بر سر تیرداد گذاشته گفت این برادر من که می بینید
کما فی السابق پادشاه ارمنستان است و آن مملکت را مجددا برای او خواهم
گرفت

چون بلاش بزرگان اشکانی خاصه برادر خود تیرداد را از مقاصد خویش مطلع
ساخت بترتیب انجام و اجرای کار پرداخت اولا بر مونازس که یکی از سرکردگان
اشکانی بود و ثانیا بر مونوبازوس پادشاه آدیابن حکم کرد لشکر کار خود را
دیده حمله بر ارمنستان نمایند و خود نیز با لشکر جرار و استعدادی کافی بطرف
شط فرات راند و قصد تاخت و تاز شام نمود مونازس و مونوبازوس متفقا وارد
ارمنستان شده آمدند تا دور شهر تیگرانوسرتا و تیگران را در این بلد محاصره
کردند این شهر بعد از آنکه لوکولوس شهر آرتاکساتا را خراب کرد پای تخت ارمنستان
شده بود

شده بود بلاش هم خود با قشون همراه تا نزدیک نصیبین یعنی نصیبین از بلاد بین النهرین (مزوپوتامی) پیش رفت و حضور او در آن نقطه هم برای ارمنستان و هم بشامات تهدید میکرد اما لشکریان مونتانس و مونوبازوس نتوانستند شهر تیگرانوسرتا را فتح کنند بعلاوه کربول شخصی را نزد بلاش فرستاد و پیغام داد که چون عساکر اشکانی بر ارمنستان حمله نموده اند منهم بممالک اشکانی خواهم تاخت بلاش در جواب گفت من راضی میشوم که بمذاکره پرداخته و قراری فیمابین داده شود بنا بر این بهتر است که در کار جنگ عجله نکنیم اتفاقاً یک چیز هم قهراً کار دو خصم را عقب انداخت و آن ملخ خوارگی بود در ناحیه علیای بین النهرین و فقدان آذوقه و علیق برای اسب و آدم و قشونی که در میان داشتند تقریباً تمام آنها سوار و نظام بودند در این صورت سردار روم نمیتوانست اصراری بجنگ داشته باشد بلاش هم این معنی را حس کرده بود و بزودی قبول نمود که عساکر او از محاصره تیگرانوسرتا دست بکشند و ارمنستان را تخلیه کنند مشروط که رومیها هم در آن مملکت نمانند و اراضی را آسوده گذارند نه یک سرباز رومی در آن سرزمین توقف کند نه یک لشکری اشکانی مقرر شد که بلاش سفیری بدربار دولت روم فرستد و در آن دربار بمذاکره قرار درستی در کار ارمن داده شود بالجمله چند ماهی آن مقرر که بر طبق میل بلاش مرعی بود و طرفین آسوده میزیستند در اواخر فصل پاییز کار شکل دیگر پیدا کرد یعنی کاسنیوس پاتوس نامی که از طرف التفات مخصوص نزد قیصر روم بود مامور ریاست و اداره کردن کارهای ارمنستان شد و تمام مهام عسکری و امور پلیتیکی بدست او افتاد کربول که قبل از پاتوس همین سمت داشت و خود از قیصر استدعا کرده بود یکنفر مرد قابل برای معاونت او مامور آنجا نماید و قصد کربول فی الحقیقه معاون و محل نبود و شاید که حاجتی هم بکمک نداشت اما میترسید اگر بیش از این در کارهای مشرق باختیار حرکت و ریاست کند قیصر بر او حسد برد خواست شخص قابلی را در اعمال شرقیه شریک خود نماید تا اقتدار و کفایت او بنظر زیاد نیاید اما برحسب اتفاق

قیصر

قیصر شخص بی قابلیت و استعدادی را برای همراهی و امداد کربول انتخاب نمود خلاصه پاتوس بمشرق زمین آمد و یکدسته قشون معتبر نیز با خود همراه آورد و بعد از ملاقات با کربول کلیه قشون روم که در مشرق بودند بالسویه ما بین این دو سردار قسمت شد لشکریان شام در تحت فرمان کربول و عساکر پنت و گالاسی و کاپادس باختیار پاتوس و هر یک از این دو سرکرده سه دسته معتبر سپاهی داشتند و با هم بنفاق راه میرفتند کربول چون التفات قیصر را نسبت به پاتوس دیده است و ملتفت بود که وی برای معاونت او نفرستاده بلکه رقیبی برای کربول تراشیده است از پاتوس تنفر داشت و بر او حسد میورزید پاتوس هم تصدیقی باعمال کربول در مشرق نداشت و او را استهزا مینمود و عقیده او این بود که باید بزودی و سختی اقدام بجنگ کنند و تمام ارمنستان را بتازند و بلاد را بی درنگ غارت نمایند و وضع و نتیجه جنگ تغییر کند یعنی بجای اینکه بعد از غلبه بر ارمن سلطانی برای آن معین شود آنرا بصورت ولایتی از ولایات روم در آرند در همین اوان موعد مراجعت سفیر بلاش از دربار دولت روم منقضی شد و جوابی نیاورد و مدت متارکه نیز بعد از سر چهار ماه بانتها رسید سردار روم یکمرتبه بنای یورش و حمله را گذاشتند و جنگ پاییزی در گرفت و این جنگ دوم بود که در عرض این سال کردند کربول از شط فرات عبور نمود و با عساکر زیاد اشکانی برابر شد و در جائی که فاصله از شط مزبور بود در میان تپه ها موقع محکمی را متصرف گشت اردوی منظمی تشکیل داد پاتوس هم با سه دسته قشون معتبر از سپاه روم از راه کاپادس قدم در خاک ارمنستان نهاد و از سلسله کوه توروس گذشت خیلی از امکنه را غارت کرد چون زمستان نزدیک بود و در هیچ محل لشکریان پادشاه اشکانی در جلو او پدیدار نشدند او جنگجویان خود را از میان کوه برگردانده گمان کرد که جنگ تمام شد لهذا فتحنامه نوشته برای نرون قیصر روم فرستاد و یکدسته از سه دسته قشون خود روانه ناحیه پنت نمود که زمستان را در آنجا بسر برند و دو دسته دیگر را فیمابین

کوه

که تودوس و شط فرات اقامت داد و آنها را مرخص کرد که به اختیار خود باشند سربازان این وضع را مغتنم دانسته و لذت زندگانی در بلاد شام و کاپادوکیه را بر سختی زمستان از اضیق ارمنستان ترجیح داده بآن نواحی رفتند و مشغول عیش و خوشگذرانی شدند فی الحقیقه بعد از آنکه اردوی منظم رومی در ارمنستان مرخص و متفرق شد و پاتوس بی استعداد ماند ناگاه شنید بلاش با تمام قشون متوجه شده رو باو می آید و وحشت و سختی قشون که در سرمای زمستان را بر خود هموار کرده است در اینموقع دست و پای خود را گم نموده و فی الحقیقه بی قابلیتی خود را ظاهر ساخت و نزدیک شدن پادشاه اشکانی او را در گرداب تزلزل و تردید انداخت ابتدا خیال کرد که در اردوی خود بماند و در حالت مدافعه باشد بعد از این خیال منصرف شده بنظرش آمد که صلاح در پیش رفتن است بعساکر خود فرمان داد باستقبال دشمن بشتابند و چند نفر جاسوس از پیش روانه نمود که او را از وضع و درجهٔ استعداد لشکریان پارت با خبر سازند جاسوسان گرفتار و هلاک شدند و نتوانستند سردار رومی را از حالت اردوی اشکانی مطلع نمایند چون چنین شد پاتوس که با قشون خود قدری بطرف بلاش پیش آمده بود و اتراق در جای اول خود نکشت اما سه هزار نفر از سپاه زبدهٔ روم را مأمور کرد بروند معبر تودوس را سد نمایند که پادشاه اشکانی نتواند از این معبر عبور کند بعضی از قشون سواره پانونی هم مأمور امداد آن سه هزار نفر شدند (پانونی قطعه زمینی است از اروپای قدیم که رود دانوب آنرا از مملکت ژرمن جدا مینموده) همینکه لشکریان بلاش بمعبر تودوس نزدیک شدند سواران پانونی فرار کردند و مکشوف شد که این کار پاتوس از روی حزم و عقل نبوده سردار رومی متحیر ماند که چکند بعد از فکر و تأمل بسیار بر این شد که کربولو را از سختی وضع خود آگاه نماید برای او پیغام داده گفت بدان که عنقریب عساکر اشکانی بر من و قشون رومی حمله خواهند کرد کربولو که میبایست بتعجیل به امداد پاتوس آید عمداً بتأنی پرداخت و با خود اندیشید که من باید وقتی بر پاتوس ملحق شوم که سپاهیان او مستأصل و قریب به اضمحلال شده

باشند و من آنها را از چنگال سطوت سواران پارت بیرون آرم تا آنها مرا نجات دهنده خود دانند مختصر قشون جزئی که پاتوس مأمور معبر تودوس کرده بود مغلوب اشکانیان شده اغلب آنها دیار عدم گرفتند پاتوس زن و فرزند خود را در قصر یا حصن حصین آرساموزاتا گذاشته چه اردوی با استعداد رومی در آنجا بود و باید دانست آرساموزاتا که امروز به شمشاط معروف است یکی از قلاع و حصون ارمنستان قدیم و در نزدیکی شط فرات بوده دخلی به ساموزاتا که سمیساط باشد ندارد بلکه چهل میل میانهٔ شمشاط و سمیساط فاصله است

عساکر بلاش شمشاط را محاصره کردند و رومیها را دعوت بجنگ نمودند قشون روم جرأت بیرون آمدن از حصن و محل با حصانت خود نکردند و چون اعتماد و استظهاری به پاتوس سرکرده خود نداشتند گفتند باید بدشمن تسلیم شد پاتوس در بد کاری سخت شده و آبرویش یکباره میرفت مجدداً چند نفر نزد کربولو فرستاده پیغام داد که بشتاب هرچه تمامتر خود را بما برسان و بقیة السیف قشون شکست خورده روم را نجات ده کربولو با لشکر ابوابجمعی خود حرکت کرده که زودی بر پاتوس ملحق شود اما این سردار ناقابل بجای اینکه سپاهیان خود را دلداری دهد و دفع وحشت از آنها نماید خود نیز متوحش شده با آنکه آذوقه زیادی داشت و میتوانست چند هفته بلکه چند ماه خود داری کند و لشکر خود را آسوده نگاهدارد هیچ صبر نکرده و دامن سکون و تجلد را از دست داده در حقیقت تسلیم شد و با بلاش از صلح سخن راند بلاش گفت تکلیف سردار و قشون رومی اینست که آذوقه و مهمات حربیه خود را بعساکر اشکانی تحویل دهند و قلاع و سنگرهای خود را تخلیه نمایند و از ارمنستان بیرون روند و متذکر باشند و کمکی کاری به ارمنستان نداشته باشند و سفرای جدید از جانب پادشاه اشکانی بدربار دولت روم روند و در آنجا قراری که فیما بین دولتین باید داده شود بدهند و باز گردند بعلاوه رومیها پلی روی رود خانه آرسانیاس که شعبه از شط فرات است برای یادگار غلبهٔ اشکانیان بر رومیان بسازند اگرچه برای

دولت اشکانی فایده‌ای از آن منظور نیست
پاتوس قبول این شرایط و تکالیف پادشاه اشکانی را نموده و زیاده بر آنچه گفته شد اسباب هتک آبرو و بی‌شأنی و بیحرمتی برای دولت روم فراهم نیامد و مهمات قلاع و سنگرهای خود را گذاشته رفتند و پیش از آنکه آنها حرکت کنند اشکانیان وارد قلاع و حصون و سنگرهای آنها شده هرچه را گمان میکردند رومیها از ارامنه تاراج کرده از آنها گرفتند بلکه اسلحه و لباس آنها را نیز متاع خود داشتند بعبارة اخری پادشاه رومیها را برهنه نموده گفتند بروید که اینجا جای شما نیست آنها نیز چون میدانستند که ضدیت و مخالفت و مقاومت برای ایشان اسباب مخمصه کلی و اتلاف نفوس بسیار است سراپا تسلیم و تمکین شده و مطیع و منقاد گشتند

پاتوس چون خود را آزاد یافت بطرف شط فرات شتافت و آنچه از لشکریان او زخمی و مجروح شده بودند نزد ارامنه گذاشت چون بفرات رسید بر کربول ملحق گردید و معلوم شد که اگر سه روز پا می‌افشرد و عنان جلادت را از دست نمیداد کربول باو میپیوست و این طور زیر بار مذلت نمیرفت عجب آنکه بعد از رسیدن این دو سردار بیکدیگر و ملاحظه نتیجه نفاقی که از پیش باهم نموده بودند هم متنبه نشده بودند همان برودت و سرسنگینی همان هیچ بر این نشدند که اتفاق کنند و بتلافی مافات پردازند و کاری بسازند کربول بپاتوس گفت چرا عبث مرا بمرارت حرکت انداختی و حال آنکه تو خود اگر جهد و اقدامی کرده بودی کار اشکانیان را میساختی پاتوس چون میخواست پرده بروی بی‌قابلیتی و خبط و خطای خود و ننگی که حاصل شده بکشد بکربول اظهار داشت که قشون ابواب جمعی خود را با بقایای لشکریان من همراه کن با اتفاق میرویم و ارمنستان را تصاحب میکنیم چه بلاش و عساکر پارت از آن مملکت خارج شده اند کربول در جواب او گفت چنین دستورالعملی از قیصر بمن نرسیده است برمن بود که با هم و تو همراهان را نجات دهم و نگذارم دشمن شما را نابود کند حال که کار گذشته و تو هم از خطر جسته بودی (بمملکت شام) مراجعت میکنم و در آنجا

اقامت

اقامت مینمایم زیرا که از قصد و خیال دشمن بیخبرم و تکلیف خود را بدرستی نمیدانم از این گذشته برای پیادگان قشون من که راه دراز پیموده و خسته شده سخت و مشکل است که با سواران تازه نفس پارت که خستگی نمیفهمند و راه‌های دراز را به آسانی طی میکنند برابر شوند آن دو سرکرده بعد از این حرفهای معرضانه یعنی ازهم جدا شدند پاتوس بکاپادوس رفت و کربول بشام معاودت نمود در این حال بلاش بکربول پیغام داد که بلاد جزیره یعنی بین النهرین فرات و دجله را تخلیه کن کربول قبول کرد بشرط آنکه قشون اشکانی از ارمنستان کلیةً بیرون روند بلاش که تازه برادر خود تیرداد را بر سریر سلطنت ارمن جلوس داده چنین میدانست که ارامنه را اگر بحالت خود واگذار کنند آنها تبعیت اشکانیان را بر رومیان ترجیح میدهند لهذا باین شرط راضی شد حاصل آنکه چندماه جنگ فیمابین دولت اشکانی و رومیان در حالت متارکه بود

بلاش بعد از تسلیم شدن پاتوس چند نفر را بدربار دولت روم مأمور کرد و آنها در بهار سال شصت و سه میلادی وارد شهر رم شدند و بدون تعلل و معطلی بحضور قیصر رفتند و اظهار صلح کردند بشرط آنکه دولت روم سلطنت تیرداد را در ارمن تصدیق کند و از این طرف تیرداد هم حاضر است که بشهر رم آید یا بشام رود و از جانب دولت روم یا کماشتگان او در مشرق اجازه پادشاهی ارمنستان را دریافت نماید

نرون قیصر روم ابتدا از غلبه عساکر اشکانی بر سپاه رومی بیخبر بود زیرا که پاتوس مکتوبها چنین قلم داده که او غالب شده و لشکریان پارت مغلوب اما کربول برای اینکه بی‌قابلیتی رقیب خود را بر قیصر باز نماید ماجرا را بعدها بامپراطور روم نوشت و یکی از صاحب‌منصبان رومی هم که با مأمورین بلاش بدربار دولت روم آمده حقیقت را بر نرون گفت نرون شکست قشون خود را شنوا نشد درخور نمایل و با دولت اشکانی طریق صلح و مودت بپاید و تلافی آن عار را از فرایض شمرده تکالیف فرستادگان بلاش را قبول نکرد لکن آنها را مشمول جوایز نموده بهرها خلعت داد و گفت مراد از اصل با دولت پارت مناقشت و عداوتی نیست اما چون وهنی

بعظمت

بعظمت دولت روم وارد شده از جبر این کسر گزیر نباشد شما که ماسوی بن بلاش
هستید مرخص شده بروید و پادشاه اشکانی منتظر و مهیای قتال باشد

نرون پس از مرخصی سفرای بلاش پاتوس را از سرکردگی معزول و احضار کرده و ریاست
کل عساکر روم را به کربول داد و این ریاست نظیر نیابتی بود که کابینه یعنی مجلس
قضات روم و حامیان حقوق ملت به پمپیه سردار روم که شرح حالش از پیش گذشت
داده بودند و دسته قشون جدیدی هم قیصر بمشرق فرستاد و برای شاهزادگان
حکام ولایات که تبعیت روم داشتند دستور العمل رفت که بر امداد کربول و
تقویت او پردازند کربول کمال سعی و اهتمام را بعمل آورد که سپاهی بقاعده فراهم
آورد و طوری باشد که مسلماً فتح کند و پس از آنکه در ملاطیه از بلاد آسیای صغیر
قشون خود را جمع کرد مهیای یورش گشت و لشکریان شاهزادگان تابع نیز برای
کمک باو پیوستند و عدهٔ عساکر او بسی هزار رسیده با چنین استعدادی وارد
ارمنستان شد و متوجه قشون ایمنی و اشکانی که در تحت لوای تیرداد بودند
گردید و نایرهٔ جدال اشتعال یافت و ضمناً بکشیدن انتقام از نجبای ارمن که در
استقرار تیگران با دولت روم مقاومت کرده بودند پرداخت چون کربول بمحلی
رسید که در سال گذشته پاتوس در آنجا تسلیم شده بود از جانب تیرداد رسولی نزد
او آمده اظهار میل بصلح نمود کربول که هرگز نمیخواست کارها بدشواری منجر شود
بگفتار فرستادهٔ تیرداد اقبالی کرده و قرار شد سردار روم و پادشاه اشکانی
ارمن در محل اردوی پاتوس ملاقات نمایند و قرار مصالحه را بدهند کربول
و تیرداد هر یک با بیست سوار حرکت کرده در محل معهود بهم رسیدند و گفتگو کردند
و کار صلح راست شد و شروط آن همان بود که قیصر رد نمود اشکانیان خوشوقت
شدند چه مقصود خود را حاصل میدیدند کربول نیز راضی بود که این قرار را
در ارمنستان داده در صورتیکه سپاهی با خود همراه داشت و هیچ آسیبی بآنها
وارد نیامده و از اعتبار ایشان چیزی نکاسته بالجمله کربول قرار داد تیرداد مجسمهٔ
نرون قیصر روم را در جایگاه سلطنت خود گذارد و علامتی در پایین پای مجسمه باشد
تا معلوم شود تیرداد از جانب قیصر در ارمن سلطانی دارد و تیرداد به کربول قول

داد

داد که خود بشهر روم برود و تاج پادشاهی ارمنستان را از دست قیصر دریافت
نماید و برای ضمانت و اطمینان به اجرای این گفته تیرداد یکی از دخترهای خود را
بعنوان گروگان بکربول داد و کربول نیز متعهد شد که در مدت اقامت تیرداد
در شهر روم آنچه لازمهٔ توقیر و احترام و در خور شان او است بعمل آید همچنین
در عرض راه و منازل خاک ایطالیا تشریفات کامل برای او بجای آرند بلاش
چون بخوبی نکات کار را میدانست کربول باو اطمینان داد که در خاک روم اتفاقی
نخواهد افتاد که منافی با شان اشکانیان باشد و دولت روم را قصد این نیست
که اقتدار خود را نشان دهد چون برادر من در نجواست تاج سلطنت این مملکت را
قیصر باید بدست خود بر سر تیرداد دهد این قرار داد در فصل تابستان سال شصت و
سه میلادی داده شد اما تیرداد تا بهار سنه شصت و شش عازم شهر روم نشد
وجه این تاخیر و تعویق معلوم نیست بعد از آنکه عزیمت نمود و خواست بطرف ایطالیا
روانه شود زوجه او و جمعی از جوانان نجیب اشکانی که از جمله پسران بلاش و منوناز
بودند با سه هزار نفر سوار پارت او را همراهی نمودند تیرداد با موکب و کوکبه
خود مانند پادشاهی مظفر از میان دولت خاک روم عبور کرد و در همه جا او را
بخوبی پذیرفتند و شرایط احترام او را مرعی و منظور داشتند از هر شهر که میگذشت
آیین می بستند و اهالی شهر صداهای خود را بشعف و شادی بلند میکردند بر
اصطلاح حالا هورا میکشیدند سواران همه جا در خشکی راه پیمودند مگر در
بوغاز هلسپونت که دردانل بوده و در میان تراس که بلغار باشد و ایلیریکوم
تا رأس دریای آدریاتیک که از آنجا در شبه جزیرهٔ ایطالیا و بطرف شهر روم نزول
کردند در خاک روم همه جا مخارج تیرداد و همراهانش بر عهدهٔ دولت روم بود
و آن را هر روز معادل بیست و پنج هزار تومان پول حالیه ایران تخمین کرده اند
و چون نه ماه این مسافرت طول کشیده کلیه مخارج از دو کرور تومان پول
متجاوز نموده است اول ملاقاتی که شاهزادهٔ اشکانی با قیصر روم نمود در
شهر ناپل بود برحسب رسم معمول در دولت روم گفتند تیرداد قبل از آنکه بقیصر
نزدیک شود شمشیر خود را کنار گذارد تیرداد قبول نکرد و آخر الامر باو اجازه دادند

تا اسلحه

با اسلحه نزد قیصر آید چون تیرداد بحضور نرن آمد دستهای خود را بهم نزدیک
ساخته و او بخته و یک زانوی خود را بر زمین زده بقیصر تعظیم کرد و بعنوان ولینعمتی
سلام داد و روز سوم تاجگذاری و دیهیم بخشی به تیرداد در شهر روم بعمل آمد شب
قبل از روز تاجگذاری شهر روم را آئین بستند چراغان کردند همینکه صبح نزدیک شد
جمع کثیری از طوایف مختلفه در فروم حاضر شدند و فروم جائی بوده در شهر
روم که گفتگوهای عمومی در آنجا مینموده اند جماعت همگی ملبس بلباس سفید
شده و شاخه های خرزهره که از علایم فتح است بدست گرفته و از فروم تا رسترا
که آن نیز محلی و عماراتی بوده در دو سر راه سرباز با اسلحه ممتاز در دو خط صف کشیده
که خیابان محل عبور را از جمعیت خالی دارند در جنبین خیابان تماشاچی
زیادی روی بامها جمع شده بودند علی الطلوع نرن با لباسی که مخصوص
فاتحین است برسترا آمده در روی صندلی سدوری جلوس نمود اجزاء
شورای سنا و قراولان مخصوص او با وی همراه بودند بعد از جلوس نرن
تیرداد با کوکبه خود از میان دو صف سرباز راه رسترا را پیش گرفته آمد تا
پیش روی نرن و خطابه مبتنی بر کمال ادب و خضوع بعرض رسانید و صورت خطابه
از قرار ذیل است

آقا من از خانواده سلطنتی سلاطین اشکانی و از پشت آن پادشاهانم
و با بلاش و فیروز برادرم اما غلامی تو را اختیار کرده و تو را خدای خود خوانده
برای پرستش تو باینجا آمده ام و تو را مثل معبود میپرستم از خدا لا سعد
هستی و وضع من چنان باشد که تو خواهی زیرا که بخت و عاقبت و سرنوشت
من توئی

نرن جوابی متکبرانه بخطابه تیرداد داد آنگاه از راهی که مخصوصا ساخته بودند
پادشاه ارمنستان بمجلس نرن رفته در پائین پای قیصر نشست و بعد از آنکه
خطابه تیرداد را ترجمه کرده برای اهالی روم که در آنجا حضور داشتند خواندند
تاجی را که علامت سلطنت مشرق بود تیرداد از دست نرن دریافت نمود
تیرداد بعد از چند هفته یا چند ماه اقامت در روم عزم مراجعت کرد و مدتی

که در پایتخت قیصر بود آن پادشاه کمال پذیرائی و محبت را با او میکرد در برگشتن
از راه دریای آدریاتیک و یونان و آسیای صغیر بخاک و قلمرو خود آمد
این مسافرت تیرداد بروم برای اشکانیان خالی از فواید معنوی نبود چه رومیها
هم در مشرق و هم در پایتخت آن دولت مشعوف بودند که برادر بلاش با وجود پادشاهی
ارمن بقیصر اظهار اطاعت و تبعیت نموده است از اینطرف اهالی مشرق چنین
دانستند که دولت روم دولت اشکانی را مقتدرترین دول میدانند
خلاصه از دیرگاهی ارمنستان فیما بین دولتین روم و اشکانی متنازع فیه بود
و هر یک از این دو دولت میگفتند پادشاه آن مملکت را ما باید معین کنیم
تا کار باینجا کشید و بعد از آنکه دولت روم سلطنت تیرداد در ارمن
تصدیق کرد تیگران که مدعی پادشاهی آن سرزمین بود از ادعای خود صرف
نظر نمود اما حکمرانی تیرداد در ارمنستان مسلم است که بر طبق منافع و فواید
دولت اشکانی ایران بوده و قبول کردن تاج از قیصر روم رسمی است که بعضی
ملاحظات بعمل آمده و تیرداد بخوبی میدانست که قوت و استعداد برادرش
بلاش او را مالک ممالک ارمن نموده و باید صرفه حال برادر را منظور نماید و در
مواقع دفع شر و خطر بر دولت اشکانی ایرانی متکی باشد و برادر را حامی خود
داند نه غیر را مختصر در آن وقتی که سلطنت ارمن اسما تبعیت دولت روم را
اختیار کرد رسما آن دولت ایران شد چنانکه یکی از مورخین رومی هم این
مطلب را تصریح نموده است

مدت ملک بلاش را مورخین بالصراحه معین نکرده اند اما از مطاوی کلمات
آنها چنین برمی آید که بیست و نه سال سلطنت کرده یعنی از سنه پنجاه و یک
میلادی تا سال نود

یکی از مورخین میگوید از سنه هشتاد و یک میلادی تا سال نود و شش فیروز اشکانی
در ایران پادشاهی کرده اما سکه از فیروز دیده شده که مورخ بتاریخ هفتاد
و هشت میلادی است بنابراین بعضی سنه مزبوره را سال اول سلطنت
فیروز دانسته اند

مورخ دیگر میگوید از سال پنجاه و یک میلادی تا سنه هفتاد و هشتاد دو پادشاه
در ممالک ایران پادشاهی کرده یعنی یکی از سال پنجاه و یک تا سنه شصت و دو و
دیگری از شصت و دو تا هفتاد و هشت سلطنت نموده و اسامی این دو پادشاه را
بلاش اول و اردوان چهارم و بعضی بلاش اول و بلاش دوم ضبط کرده اند و پس
از دقت و تعمق چنانکه در اول فصل ذکر شد معلوم میشود که این دو پادشاه
باهم معاصر بوده و هر یک در یک قسمت ایران سلطنت داشته اند

مستر لنشن انگلیسی معلم علم تاریخ گوید در اواخر سلطنت اشکانیان عدهٔ کثیری
مدعی پادشاهی ایران و رقیب سلطان بودند و انجمله در حقیقت از سلاطین
محسوب میشوند

در زمان بلاش اول در هیرکانیه که گرگان باشد شورشی برپا شد و تا سال هفتاد
و پنج میلادی امتداد داشت ممکن است اردوان چهارم یا بلاش دوم در این
مدت در آن ناحیه سلطنت کرده باشد لکن پادشاه مشهور اشکانی در
آن اوان که رومیان و غیرهما او را می شناختند همان بلاش اول بوده است
بعضی مدت سلطنت بلاش اول را از سال پنجاه و یک میلادی تا سنه هفتاد
و هشت که بیست و هفت سال میشود نوشته اند و میگویند در عصر او هیرکانیه
صاحب پادشاه مستقل شده والله اعلم

فصل بیست و سیم

در نتیجه ضمیمه شدن ارمنستان بدولت اشکانی و بعضی اخبار دیگر

چون تیرداد برادر بلاش بمیل شاهنشاه اشکانی و رضای نرون قیصر روم در
سلطنت ارمنستان استقرار یافت نتیجه آن این شد که فیما بین دولتین روم
و اشکانی صلحی برقرار گردید که مدت پنجاه سال طول کشید و ابتدای این مصالحه
که فی الحقیقه باهتمام کربولن سابق الذکر سردار رومی برقرار آمد سال شصت و دو

میلادی بود و این دو دولت باهم در غالب سلم و صفا بودند تا سنه صد و یازده
و زمان سلطنت و قیصری تراژان

یکی از مورخین مینویسد اول مجادله دولتین روم و اشکانی از سنه پنجاه و پنج
قبل از میلاد شروع کرد و تا سال سی و شش پیش از میلاد امتداد یافت و قصد هر یک
از این دو دولت این بود که اراضی و بلاد یکدیگر را تصاحب نمایند و بر وسعت ممالک
خود بیفزایند چون در سنه سی و شش صلح کردند مدت هفتاد سال مصالحه
ایشان دوام بهم رسانید یعنی از سال سی و پنج قبل از میلاد تا سنه سی و پنج
بعد از میلاد در این سنه مسئله ارمنستان طرح شد و نوبت مجادلهٔ ثانی روم
و اشکانی در رسید دولت اشکانی مصمم تسخیر ارمن گردید و دولتین بر سر
اینکار باهم زد و خورد میکردند تا در سال شصت و سه میلادی بشرحی که پیش
داده شد تیرداد بمیل دولت اشکانی و رضا و تصدیق دولت روم بر سریر
سلطنت ارمنستان جلوس نمود غایله دفع شد و دولتین صلح کردند و
پنجاه و سه سال مصالحه آنها امتداد یافت یعنی از سنه شصت و سه میلادی
تا سال صد و یازده بعد از میلاد شک نیست که این صلح طولانی دو دولت
قادر که در آنوقت مقتدرترین دول بودند برای مملکتین و اهالی ایران و روم
اسباب سعادت و آسایش بوده اما چون دولتین باهم کشمکشی نداشته اند
مورخین رومی و غیره متعرض ثبت وقایع و سوانح پنجاه و سه ساله دولت
اشکانی نشده لهذا بر مورخین که میخواهند از تمام حوادث و تواریخ اشکانیان
و عوائد و حالات و اعمال ایشان باخبر شوند کار مشکل شده و میباید از
سرچشمه های کم آب خود را سیراب نمایند و بتفاصیل و شرحهای غیر کافی قناعت
کنند خلاصه آنچه معلوم است این است که بعد از رفتن تیرداد بشهر روم باز
بلاش اول شاهنشاه اشکانی ایران دوازده سال زنده بوده و سلطنت
نموده است وقتیکه نرون قیصر روم درگذشت دولت روم را تزلزلی عارض
و طاری شد و گالبا که جای نرون بگرفت بسختی راه دیار عدم پیمود و نوبت
بوسپازیان رسیده دعوی قیصری کرد و مأمورین نزد بلاش فرستاد و او را

از این رو نیز خود مستحضر ساخت و فرستادگان وی پادشاه اشکانی را دعوت به
مودت وسپازیان نمودند و گفتند خوب است شهریار ایران تصدیق قیصری و
سلطنت وسپازیان نماید و همان روابط حسنه و مخالصتی که در مدت هفت سال
با پیشینیان او داشته با وی داشته باشد بلاش تصدیق قیصری وسپازیان
نموده علاوه بر این در سال هفتاد میلادی در وقتیکه هنوز وسپازیان در
اسکندریه بود سفیری نزد او فرستاد و اظهار داشت که اگر میل داشته باشد
برای قوت کار وسپازیان چهل هزار سوار اشکانی برای او بفرستد که در تحت
اختیار و اقتدار او باشند و وقتیکه این اظهار را بوسپازیان نمودند سرداران
او در ایطالیا پیشرفتهای خوب حاصل کرده و رونقی در کار او پدیدار آمده
چندان حاجتی بمدد خارجه نداشت و میدانست اگر راضی شود اجنبی بمدد
وکمک او با هموطنان وی جنگ کنند و خون ایشان را بریزند رومیها
کلیتاً با او دشمن میشوند لهذا تکلیف فرستاده بلاش را قبول نکرده پیغامی
مبنی بر تشکر و امتنان برای بلاش داد و گفت بشاهنشاه اشکانی
بگوئید مملکت روم امن شده و آشوبی نیست که حاجت بحشم سواران اشکانی
باشد مأمور پادشاه بخشنودی از خدمت وسپازیان معاودت نمود
نیز بلاش در سال هفتاد و یک میلادی مأموری نزد تیتوس شاهزاده رومی
که در زغما بود و بر یهودان غلبه کرده فرستاد و او را بجهت فتح و نصرت تبریک و
تهنیت گفت و تاج طلائی بعنوان مبارکباد برای شاهزاده جوان ارسال داشت
شاهزاده از اظهار محبت و مخالصت شهریار اشکانی زائد الوصف ممنون و
خوشوقت شده مأمور و همراهان او را مهمانی شایانی نمود و بخرسندی
آنها را روانه کرد
بعد از شرح و تفصیلات مسطوره فوق برودتی فیما بین دولتین روم
و اشکانی حاصل شد اما اثر بدی بر آن مترتب نشد تفصیل آنکه کایتوس
پتوس حکمران سوریه (شام) بدولت روم خبر داد که شهریار اشکانی
قصد کرده است کماژن را که یکی از ایالات قدیمه سوریه است و در حمایت
وتبعیت

وتبعیت دولت روم تصاحب نماید و آنرا ضمیمه دولت اشکانی کند و آنطیوخس
پادشاه پیر کماژن و پسر او اپیفانس را با شاهنشاه پارت در این باب مواضعه ایست
واگر این قصد از قوه بفعل آید برای دولت روم اسباب اغتشاش کلی خواهد
بود چه کماژن در طرف غربی فرات واقع است و پای تخت آن سمیساط مشرف
بنقطه ایست که در آن نقطه با کمال سهولت میتوان از شط فرات عبور کرد
پس اگر اشکانیان کماژن را در تحت تملک داشته باشند راه حمله آنها بولایات
متصرفی روم یعنی کاپادس و سلوسی و سوریه همواره باز است بسهولت
می آیند و بر آسایش مزاحمت مینمایند پس باید بزودی جلو اینکار را گرفت و
نگذاشت این مقصود بحصول موصول گردد
چون وسپازیان کمال وثوق و اعتماد را بر پتوس داشت این سخنان در او
مؤثر شده وی را دارای کمال اقتدار و اختیار مطلق نمود و باو نوشت
صلاح صلاح تست بهر قسم مصلحت میدانی باصلاح اینکار اقدام کن پتوس
چون خود را صاحب اختیار و اقتدار کامل دید با استعدادی تمام بر کماژن
راند و حمله کرد اما کسی بجلوگیری و مقاومت با او نیامد آن سردار شهر سمیساط را
متصرف شد اما بیچاره اهالی کماژن را از آن بود که نسبتی که با آنها پتوس داده
تهمت بود و قصد خیانتی بدولت روم نکرده بودند و نمیخواستند خود را در تحت
حمایت پادشاه اشکانی قرار دهند یا در خود آن قوت و قدرت را مشاهده
نمیکردند که بمیدان قشون روم آیند در هر حال انطیوخس پادشاه کماژن
میخواست بدون هیچگونه زد و خوردی بسردار رومی تسلیم شود و تمکین
کند اما دو پسر او اپیفانس و کالینیکوس بعد از گرفتن پتوس شهر سمیساط را
بهیجان آمده آنچه ممکن بود لشکر جمع و فراهم آوردند و پدر آنها انطیوخس
نتوانست مانع خیال و اقدام آنها شود آن دو جوان قدم در معرکه نهاده با
پتوس برابر شدند و مصاف دادند یکروز از صبح تا شام جنگ در کار بود
نه عساکر روم ظفر یافتند نه پسران آنطیوخس اما این پادشاه پیر در رای
خود جازم بود و کمک و همراهی بفرزندان خود ننمود بلکه از اقامت در کماژن
صرف

صرف نظر کرده باز وجه وجود خبر این خود بولایت سیلیسی که تعلق بدولت روم
داشت رفت و طرسوس را اقامتگاه خود قرار داد اهالی کاژن و لشکریان این
ولایت چون دیدند پادشاه ایشان جلای وطن کرد و از آن مملکت بیرون رفت
مأیوس شده از دور پادشاهزادگان دور و متفرق گشتند شاهزادگان جوان
از ناچاری و نداشتن سپاهی و استعداد حربی راه فرار پیش گرفتند و با ده نفر
سوار بخاک شاهنشاه اشکانی آمدند و ملتجی بپادشاه پارت شدند
بلاش آن دو شاهزاده را باندازهٔ شاهی که داشتند حرمت نهاده پذیرائی
نمود ولی چون در محاربهٔ آنها با پاتوس دخالتی نداشت بامداد و تجدید استقرار
ایشان نپرداخت همینقدر نامهٔ به وسپازیان نوشت و در نامه ابراز نمود که این
دو شاهزاده را تقصیری نبوده و نیت پاتوس به تهمت آن دو را متضرر کرده
و بعصیان وا داشته است

از سطور اثر مورخین چنین بنظر می آید که وسپازیان قول بلاش را قبول کرده
و دانسته که اپیفانس و کالی نیکوس را جرمی نبوده است بنا بر این در جواب شهریار
اشکانی اظهار داشته بود که کاژن از ولایت روم است و آن دو شاهزاده
با پدر خود مأذون اند در ولایت روم اقامت گزینند و برای معاش انطیوخس
را مبلغ معتدٌبه مقرر است و لوازم آسایش خانواده و بستگان او
بخوبی مبذول

دیکاسیوس مورخ میگوید نامه که بلاش بقیصر روم در باب شاهزادگان کاژن
نوشت عنوانش از حسن ادب خارج بود یعنی در سرنامه این عبارت را نگاشته
(ارساس یا اشک پادشاه پادشاهان به فلاویوس وسپازیوس سلام میرساند)
وسپازیان در جواب بلاش بطور استهزا نوشت (فلاویوس وسپازیوس
بارساس یا اشک پادشاه پادشاهان سلام میرساند)

دو سه سال بعد از وقایع مزبوره باز بلاش دوچار مخمصه و زحمت شده و
تفصیل آن از اینقرار است

طایفهٔ آلانی از جماعت سیت یا اسکیث که پیش از اینها در نزدیکی ماتیس

دریاچه

و دریاچه ماوتیس که دریای آزوف باشد سکنی داشتند این اوقات بطرف مشرق
میل کرده و پیش آمده و بخیال افتاده که صفحات مغربی باب الابواب را
بتازند و باین قصد و نیت با اهالی هیرکانی (گرگان) که معبر معتبر دربند را
در تصرف داشتند سازش کرده این معبر عبور نموده داخل مملکت مد شدند
و فیروز پادشاه میدیا را گریزانده در کوهها متواری ساختند بعد از آنکه تمام
اراضی این مملکت را تاراج نمودند به ارمنستان تاختند و با تیرداد نیز جنگی
کرده او را هم شکست دادند و کم مانده بود که پادشاه ارمن را با کمند گرفته
اسیر کنند بلاش چون دید سلاطین تبعهٔ او و بعبارة اخری برادران او به اینطور
مقهور طایفهٔ آلانی و دوچار صدمات سخت شدند نیز مبادا این طایفه
مزبوره بعد از این پیشرفت بممالک خود او نیز حمله خواهند نمود سفیری نزد
وسپازیان فرستاده از او خواهش کرد قشونی بامداد او فرستد که دفع شر آن
قوم وحشی را بقوت و اعانت آنها نماید نیز بلاش اظهار داشته که عساکر امدادی
روم در تحت ریاست تیتوس یا سرکردگی دمیسیان که از خانوادهٔ قیصری
میباشند باشد و از این شرط مقصود بلاش اینکه قشونی که سردار یکی از منتسبان
امپراطور کبیر شود البته عده و عدّت شایان دارد یا آنکه خیال کرده بود
این دو صاحبمنصب در امور لشکرکشی و فنون نظامی و حربی مهارت کامل
دارند

بعد از آنکه سفیر در روم بحضور وسپازیان رسید و عرض مطلب نمود بزرگان روم
در باب رد و قبول مطلب پادشاه اشکانی بمذاکره و مباحثه پرداختند دمیسیان
خیلی مایل بود که دولت روم درخواست بلاش را قبول کند و قشونی مأمور
امداد شهریار پارتی نماید و سرکردگی آن قشون دمیسیان را باشد اما وسپازیان
تحمل این خرج و زحمت را کاری بیهوده میدانست و کلیةً از مخاطرات نیز اجتناب
میکرد لهذا امدادی در سوق عسکر و کمک بلاش ننمود

بعضی مورخین را عقیده اینست که چون در نامهٔ سابق الذکر یعنی در کاغذی
که بلاش برای برائت ذمهٔ شاهزادگان کاژن به وسپازیان نوشته بود در عنوان

از ملک

از مسلک ادب خارج گشته قیصر روم را از شاهنشاه اشکانی تکدری حاصل شده
لهذا از امداد وی تقاعد نمود در هر حال چون کمکی از روم برای بلاش نیامد
غارتگران آلانی (دوامید) و ارمنستان آنچه از خرابی و چپاول خواستند کردند
و عده کثیری از اهالی این دو مملکت را اسیر گرفته بمملکت خود بردند و از این واقعه
زمانی نگذشت که بلاش در گذشت

از سکه‌های پادشاهان جانشین بلاش یکی مورخ بتاریخ هفتاد و هشت میلادی است
و از این سکه استنباط کرده‌اند که بلاش سه سال بعد از تاخت و تاز طایفه
آلانی وفات نموده یعنی در فصل بهار سنه هفتاد و هشت

مدت سلطنت بلاش را بسیاری از مورخین بیست و هفت سال نوشته‌اند در عهد
پادشاهی او در دولت اشکانی انقلابات روی داده و در عصر او سکه مجادلات
ثانی روم و ایران بانتهاد رسیده و در باب ارمنستان ظاهراً دولت روم و باطناً
دولت اشکانی غالب و منصور گشته بنا بر این محقق است که بلاش اول پادشاهی
قابل و مستعد و کاردان و با عزم و حزم بوده و چندین جنگ با کربولو سردار معتبر
روم نموده و برتری و تفوق خود را بر پاقوس زیاده از حد بدرجه ظهور و ثبوت
رسانیده اگر چه چند بار دشمنهای مختلف بممالک او حمله کرده از عهده مدافعه
جمله برآمده و متصرفات سلاطین اشکانی را از دست نداده مگر هیرکانی که در
زمان او جدا و مستقل شد و معلوم نیست که بعدها باز اشکانیان آن را
مسخر کردند یا بحالت استقلال ماند اما از طرف دیگر ارمنستان را او ضمیمه
دولت اشکانی نمود خلاصه در همه جا و هر جنگ فتح و ظفر با بلاش
یار بود

چون از طایفه آلانی سخن راندیم لازم است از اصل و نسب آنها مطالعه کنندگان را
باخبر سازیم

دیونیسیوس از علمای جغرافیا که از سنه سی قبل از میلاد تا سال ده قبل از
میلاد مشغول تألیفات خود بوده اول شخصی است که از طایفه آلانی سخن گفته
و آنها را با جماعت داسی و توری از یک سلسله دانسته در مسطورات خود تصریح
مینماید

مینماید که طایفه آلانی در میان قبایل توری و آگاتیرسی زندگانی میکرده
پلینی که نیز از نویسندگان است گوید قوم آلانی در جنوب روسیه یعنی در اوکرن
جدید سکنی داشته

ژوزف و سنکا میگویند این جماعت قدری بیشتر بطرف مغرب یعنی در ساحل رود
ایستر متوطن و مقیم بوده

بطلمیوس عالم معروف مینویسد طایفه آلانی دو قسمت شده یک قسمت در امکنه
سابق الذکر زندگانی میکرده قسمت دیگر در رشته جبال ایماوس یعنی در طرف
شمال امامیل بشرق دریای خزر و آن جماعت که بممالک فیروز و بترداد حمله کردند باید
از نژاد قسمت ثانی باشند و قسمت ثانی جانشین ماساژتهای قدیم و از نسل
آنها بوده اتحاد جماعت آلانی با اهالی هیرکانی دلیل است که آنها از جنوب
شرقی بحر خزر راه پیموده و بنا بر قول آنکسی که میگوید از باب الابواب عبور نموده
بممالک مد و ارمنستان رانده معبر آن غارتگران باید نواحی شرقی بحر خزر
باشد زمره آنها را مد گفته برخی توتن خوانده بعضی آنها را ترک و طایفه
از جماعت فین دانسته و در زبان فین آلانی بمعنی مردان است و در کلمه آلانی
یعنی مردان سرخ مو و بواسطه این معانی است که آنها را فین شمرده بالاخره
در میان قوم آلانی و جماعت آس یا اوستی قفقاز روابط و نسبت مخصوصی
بوده است و یحتمل همان آلانی رفته رفته الامانی شده باشد

فصل بیست و چهارم

در سلطنت اشک یا ارساکس بیست و سیم موسوم به فیروز

جماعتی از مورخین اشک بیست و دوم را مهرداد ابن انوش دانسته و اشک
بیست و سیم را بلاش اول و اشک بیست و چهارم را انوش ثانی و از این جمله است
مصنف محترم کتاب تکملة العبر زمره گویند اشک بیست و سیم پاردانس
یا واردانس

باوارداس نام داشته چنانکه ما خود در جلد اول همینطور ثبت کردیم اما
بعد استقصای ما چنین اقتضا کرد که در اینمقام پیروی مستر لنتن انگلیسی
معلم علم تاریخ را نمائیم چه او تدقیق و تحقیق بسزا در این موضوع نموده لهذا
گوئیم جانشین بلاش اول که اشک بیست و دویم باشد فیروز بوده که اشک بیست و
سیم محسوب میشود و فیروز را فرنگیها پاکوروس یا پاکوروس مسکو بند و مستر مشار
الیه این معنی را تصریح نموده و فیروز را جانشین بلاش اول خوانده
است

بعضی فیروز را پسر بلاش گفته اند لیپنذی در کتابی که در باب تاریخ
سلاطین اشکانی و سکه های آنها تالیف نموده میگوید فیروز نواده بلاش
اول بوده نه پسر او چیزیکه معین است این است که فیروز از همان سلسله
بلاش است و قرابت و خویشی نزدیکی باو داشته القاب فیروز عبارت
از اورزدس دیکائیوس اپیفانس فیل هلن) یعنی نیکوکار و عادل و نامدار
و محب یونان و باید دانست که از عهد بلاش اول تا انقراض دولت اشکانی
هرکس بر تخت سلطنت نشسته همین القاب را بخود داده همچنین باید معلوم
باشد که از زمان بلاش اول ممالک اشکانیان تجزیه شده یعنی در یک عصر
دو یا سه پادشاه اشکانی یا چهار هریک در قسمتی از ممالک مزبوره
سلطنت کرده اند

فیروز هنوز غیر ملتحی بوده که بر تخت سلطنت جلوس نموده و صورت بیموی
او روی سکه های اولیهٔ او مشاهده میشود و از مسکوکات سلاطین اشکانی
چنین مستفاد میگردد که این پادشاه اقلاً تا سال نود و سه میلادی
پادشاهی کرده و ممکن است مدت سلطنت او خیلی بیش از اینها باشد
چه اول تاریخی که روی سکهٔ خسرو جانشین فیروز دیده شده سنهٔ صد و
ده میلادی میباشد از این قرار میتوان گفت مدت ملک فیروز تقریباً
سی سال بوده است

اگرچه از زمان بلاش اول تاریخ اشکانیان دارای شرحهای کافی نیست

و مجهولات

و مجهولات آن اوان و سنین بر معلومات مطلوبه میفزاید اما از روی تتبع
و تفتیش صید اینهم در سلطنت فیروز سوانح عظیمه و مهمه سانح نشده بعضی
حوادث غیر عمده که حادث گشته از قرار ذیل است

فیروز با اهالی داس روابط مودت داشت و داس از ممالک قدیمه فرنگست
در میان تیس رودخانه هنگری و رود دانوب و دریای سیاه و رود نیاستر
رودخانه اطریش واقع سکنه داس با دمیتیان و تراژان قیصر روم خصومت
و جنگ داشتند و اخر الامر مقهور و مطیع تراژان شدند و نیز بزرگ جماعت
داسی داسه بالوس نام داشت و با فیروز اشکانی مربوط و همین ارتباط و
بعضی چیزهای دیگر صلح دولتین روم و اشکانی را اخر الامر بهم زد
نیز گویند شخصی در زمان فیروز خروج کرده ادعا نمود که من نرون قیصر روم
میباشم فیروز از او تقویت مینمود بلکه او را بر این دعوی تحریض و ترغیب
میکرد و از کارهای معروف و معتبر فیروز توسیع و تزئین شهر طیسفون است
از بلاد ساباین که فرنگیها آنرا استزیفن میگویند و اینشهر پای تخت فیروز بوده است
دیگر از اعمال فیروز اینکه سلطنت ولایت اسرهوئن را اگرادس پای تخت آن
بوده و شهر معروف آن امروز اورفه است بر شاهزاده آن ناحیه فروخت
یکی از مورخین گوید بزودی نرون که نسبت بدولت روم و دمیتیان قیصر
رایت مخالفت و عصیان برافراشته بود در سنهٔ هشتاد و نه میلادی و سال
نهم امپراطوری قیصر بمملکت پارث آمده بر فیروز اشکانی ملتجی شد فیروز
بتقویت و حمایت او میل داشت اما چون دید باید با دولت روم بهم زند و
ممکن است از اینفقره نتیجه خوبی حاصل نشود و مبتلا بزحمت و خسارت جنگ
دولت با اقتدار روم شود از این خیال و قصد درگذشت

نیز در روابط فیروز با داسه بالوس رئیس جماعت داسی گویند در یکی از تاخت و
تازها که داسها در ایالات دولت دمیتیان در موزیا کردند یکنفر یونانی را
که کالیدروموس نام داشت اسیر نمودند اینشخص ظاهراً یکی از اعاظم رومیها
بوده و آقای او موسوم بر لیبریوس ماکسیموس رئیس جماعت داس آن اسیر را بهدیه

هدیه

هدیه و تعارف برای فیروز پادشاه اشکانی فرستاد و کاکی دروموس طرف التفات پادشاه پارتی شده سالها در خدمت او بسر برد

اما فروش ولایت اسرهوئن بشاهزاده این ناحیه که ابکار یا ابکاروس نام داشت چندان مطلب مهمی نبوده و جهت آن شاید خالی شدن خزانه فیروز بوده است زیرا که این پادشاه مبلغ گزافی بمصرف توسعه و زینت شهر طیسفون رسانید و خزانه خود را بر سر اینکار خالی ساخت از این جهت سلطنت آن ناحیه را بفروخت که بار خزینه دولت اشکانی را نقودی باشد نیز چون در آن اوان سلاطین محکوم و تابعه اشکانیان برای آنکه دارای رتبه و اسم پادشاهی شوند مبلغی پیشکش مانند بشاهنشاه اشکانی میدادند و این اسم و رتبه با آنها مبذول میشد ممکن است فروش سلطنت یا ولایت اسرهوئن هم از آن قبیل باشد و یحتمل که فقط ابکار اینکار را کرده باشد چیزیکه مسلم است این است که بعد از تقدیم وجهی گزاف بر فیروز و اسم پادشاهی باز سلاطین اسرهوئن در تبعیت اشکانیان بودند و اختیار مطلق نداشتند بلی آنها وقتی مستقل شدند و سکه بنام خود زدند که خود را تابع دولت روم قرار دادند و اظهار اطاعت با آن دولت نمودند

از سوانحی که در عهد سلطنت فیروز بالنسبه مهم است اغتشاش و جنگهای داخله است و معلوم میشود مدعیها برای سلطنت پیدا شده بدعوی برخاسته اند و تا حدی کار را از پیش برده اند آنقدری که از تصفح تواریخ و غیره معلوم و مستفاد میشود این است که در سنه هفتاد و نه میلادی اردوان نامی در یک قسمت از ممالک اشکانی پادشاهی داشته و باید یکنفر دیگر هم در قسمت دیگر سلطنت کرده باشد زیرا که دو سکه از سلاطین اشکانی و از آن زمان بدست است روی هر یک صورت سری است و هیچیک از آن دو سر شباهتی بسر فیروز ندارد پس معلوم میشود دو نفر در آن اوقات هر یک در خطه از ولایات و بلاد اشکانی سلطنت داشته که با خود فیروز سه پادشاه میشوند معاصر با یکدیگر و البته آن دو پادشاه با فیروز جنگها داشته اند و برای او اسباب مخمصه و زحمت کلی

بوده

بوده

اما سنه مسطوره در فوق یعنی سال هفتاد و نه میلادی که اردوان در قسمتی از ممالک اشکانی سلطنت مینموده همان سالی است که تیتوس پسر وسپازیان در مملکت روم قیصری یافت و بر تخت شاهنشاهی جلوس کرد و در همین سال کوه آتشفشان معروف وزوو در ناپل از ایالات ایطالیا بشدت بنای آتش فشانی را گذاشت و شهر هرکولانوم و پمپئی را در زیر مواد آتشفشانی نمود و پلین حکیم طبیعی که بلیناس معروف باشد و از اجله حکمای روم در این آتشفشانی تلف شد

در باب دو سکه که گفتیم در اوان سلطنت فیروز ضرب شده و هیچیک از آن از فیروز نیست از سلاطین دیگر است

مستر لنس انگلیسی معلم علم تاریخ میگوید سکه در موزه انگلیس است و صورت سری روی آن نقش شده و بزعم بعضی آن سر اردوان نقاراس میباشد و این سکه مورخ بتاریخ سال هشتاد و یک میلادی است نیز سکه دیگر هست روی آن هم صورت سری است و بعضی آنرا سر بلاش که بعد از خسرو جانشین فیروز سلطنت کرده پنداشته اند در هر حال سکه های دیگر از مهرداد بدست است که چند قطعه از آن در اواخر دولت و سلطنت فیروز ضرب شده و چند قطعه دیگر در اوایل پادشاهی خسرو جانشین او و عبارتی که روی سکه مهرداد نقش است بوضع خطوط مشرق زمینی یعنی از راست بچپ نوشته شده نه مثل خطوط یونانی و فرنگی از چپ براست و از آن عبارت معلوم میشود که سلطنت مهرداد در اقطار مغربی ممالک اشکانیان بوده نه در نقاط شرقی

و حاصل کلام اینکه در زمان سلطنت بلاش ممالک اشکانی تجزیه و صاحب دو پادشاه شد و در عهد فیروز چنین مینماید که سه پادشاه در یک عصر سلطنت کرده و این وضع در دولت اشکانی دایر و برقرار بوده بلکه گاهی چهار پادشاه اشکانی در ممالک وسیعه اشکانیان صاحب تخت و تاج و اسم و رسم پادشاهی شده اند و اختلاط و التباس تاریخی و لغزشها همه از این رو میباشد چه آن

سه پادشاه

ستر پادشاه یا چهار پادشاه هر یک خود را فرمانده اشک و وارث حقیقی سلطنت
خوانده و همان القاب سلاطین بزرگ اشکانی را بخود داده و در قسمتی از ممالک
اشکانیان فی الحقیقه صاحب حکم و اختیار و اقتدار بوده و رعایا انها را پادشاه
میدانستند و ممکن که شاهنشاه مینامیده اند و مورخین گاهگاه اشتباه
باین مطالب کرده اند و رومیها چون با دولت اشکانی روابط صلح و جنگ
داشتند بهتر از سایر ملل ازاین وضع مطلع و آگاه بوده اند چنانکه دیکاسیوس
در انتهاض تراژان قیصر روم بطرف بابل میگوید از جانب دولت اشکانی مقاومت
و جلوگیری درستی از قیصر و عساکر او نشد معدودی بمدافعه پرداخته
و کاری نمایانی نکردند زیرا که جنگهای ملکی و حروب داخله دولت پارت را ضعیف
کرده بود

یک نکته دیگر را نیز باید ملتفت شد و آن این است که دولت روم در زمانی
که ممالک اشکانی مجزا گشت با پادشاهانی از اشکانیان روابطه داشته که
در طیسفون اقامت داشتند و مملکت جزیره (مزوپوتامی) و ماد تابع
آنها بود

این بود سوانح عهد سلطنت فیروز اما وفات و مدت ملک او در این
هر دو جزء اختلاف است اکثر مدت سلطنت فیروز را سی سال نوشته
و بعضی کمتر گفته و سال وفات او بقول راجح سنه صد و هشت میلادیست
و زمره یکی دو سال بعد گفته اند

از فیروز دو پسر ماند یکی را نام اگزه دارس و دیگری موسوم به پارتاماز یرس
اما مجلس شورای دولتی اکابر پارت هیچیک از این دو پسر را قابل سلطنت ندیده
و ندانسته لهذا تاج پادشاهی را بر سر خسرو برادر فیروز گذاشتند

یکی از مورخین گوید وقتیکه فیروز درگذشت دولت روم با دولت اشکانی
حالت کدورت و نقار داشت و مهیای جنگ با این دولت و چون در آنوقت
مخابره با دولت روم کار آسان نبود پس میبایست پادشاه اشکانی که با
چنان دولت باقوت بخواهد مصاف دهد و برابری نماید مرد کاردیده

ومجرب

ومجرب و پیری دانشمند باشد و پسران فیروز هر دو جوان و نیازموده و جنگ
ندیده بودند لهذا مجلس شورای بزرگان اشکانی مصلحت در سلطنت هیچیک
از آن دو شاهزاده ندید این است که آنها محروم ماندند و تخت و تاج
خسرو را شد

مورخ دیگر گوید فیروز در اواخر عمر خود چند فقره دلتنگی از تراژان
قیصر روم بهم رسانیده و در خیال دفاع بود از این مطلب چنین استنباط
میشود که دولت روم در کار حمله کردن بر ممالک اشکانی بوده و شاهزادگان
پسران فیروز را این وضع دولتی از تاج و تخت محروم نموده است

فصل بیست و پنجم

در سلطنت اشک یا ارساک یا ارساس بیست و چهارم که خسرو نام داشت

چون فیروز پادشاه اشکانی در سال صد و هشت میلادی یا قدری دیرتر درگذشت
و نوبت سلطنت خسرو شد کلیه وضع مشرق زمین یعنی ضعف و اختلال امور دولت
اشکانی و حال ارمنستان مقتضی گشت که دولت روم بخیال تسخیر ممالک مشرقی
افتد تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه چون تیرداد اشکانی پادشاه ارمن در
حدود سنه صد و ده میلادی وفات نمود فیروز یکنفر از پسران خود را اکزدارس
یا اگزی دارس نام داشت بسلطنت ارمنستان برقرار کرد و بعضی گفته اند اگزدارس را
خسرو جانشین فیروز پادشاهی آن مملکت داده در هر حال این شاهزاده در ارمن
بسلطنت پرداخت بدون اینکه اذن و اجازه از دولت روم بخواهد و خود را در
تحت حمایت و تبعیت آن دولت بداند تراژان قیصر روم چون در آن اوان در طرف
مغرب با طایفه داسی پادشاه اسپانزد و خوردی داشت و مشغول بود ابتدا این حرکت
و وضع پادشاه ارمنستان را تحمل نمود اما بعد از آنکه در سال صد و چهارده میلادی
داسها بکلی مقهور و مطیع تراژان شدند و از کار آنها فراغت یافت بخیال آسیا افتاد

وتهیه

وبتهیهٔ سوق عسکر پرداخت که تفوق و تسلط دولت روم را در مشرق برقرار دارد :
چه سلطنت اشکانیان را در حالت ضعف و انکسار میدید و برای اجرای مقاصد خود
بهانهٔ خودسری و استقلال پادشاه ارمنستان را بدست داشت

چون در یوقت ممالک اشکانیان مجزا شده بود فی الحقیقه آن قدرت و استعداد را
نداشت که با دولتی مقتدر یعنی دولت روم که از هر جهت خاصه از بابت امور نظامی و
قشونی در آن عصر در اول رتبه و درجه بشمار میآمد برابری نماید تقریبا تا زمان سلطنت
خسرو دویست و پنجاه سال بود که سلاطین اشکانی سلطنت کرده و اکثر آنها دارای
قدرت و عدتی بودند که گاه در پیشرفت کار بر رومیها میچربیدند و آنها را مغلوب
میساختند و فی الواقع دولت روم حریف و هماوردی که داشت فقط اشکانیان بودند
که لشکرکشیها و فتوحات بزرگ مینمودند بعد از آن مدت متمادی در عهد سلطنت
خسرو بلکه فیروز آخر شوکت و حشمت دولت پارت رو بزوال نهاده اوان هبوط و تنزل
آنها شد و این سلیک و سیره و راه و روش در عهد قدیم شایع بوده و اکثر دولها همین حالت را
داشتند در ابتدای طلوع و شروق خیلی درخشان و در اواسط بحالت متوسط و پس از چندی
توسط میل افول نموده اند خلاصه دولتی که حدود ممالک آن از یکطرف بشط فرات و
از طرف دیگر برود سند از جانبی بجیحون و از سمتی بدریای محیط جنوبی یعنی محیط هند میرسید
مستعد تنزل و ضعف گردید و اسباب اختلال و اضمحلال آن فراهم آمد

یک چیز هم از خارج کار داخلهٔ ممالک مشرقی را مغشوش میکرد و آن استعلای لوای دین
مسیح علیه السلام بود که هر قدر رواج و شیوع آن زیاد میشد بواسطهٔ نفاق و اختلاف
متدینین دین جدید و ادیان سابقه کار خلاف و اغتشاش بالا گرفت و مخصوصا یهودیها
که دوچار صدمات میشدند و از صاحبان مذاهب دیگر بشدت تنفر داشتند دسته دسته
از اوطان خود مهاجرت کرده بممالک شرقی میآمدند و در این نواحی منتشر و متفرق میشدند
و وجود آنها اسباب تفرقه و دورویی و نفاق مردم با یکدیگر میشد و رشتهٔ اتفاق مردم را
میگسست و معلوم است مملکتی که اهالی آن اکثر با هم در عالم خصومت و عداوت اند هرج
و مرج میشود و قوت حکومت و دولت مبدل بضعف میگردد

تراژان قیصر روم بدرستی از این حال باخبر بود و میدانست ناحیهٔ شرق مانند جسدی است

که اعضا و ابعاض آن در کار تلاشی است و برای مداخله در کار این سرزمین و اجرای
مقاصد خود وقتی بهتر از حالا نیست باید دامن همت بر کمر زده رایت اقتدار و اعتلای
دولت روم را در آن امکنه بلند کرد و آن هیکل و پیکر متلاشی را باز جمع آوری نمود و محل
تمدن قدیم دنیا را متصرف شد و ممالکی را که نام آوران یعنی سناسریب و ساردانا پال
و سیروس (کوروش) و دارا و اسکندر مالک بودند گرفت و ضمیمهٔ دولت باعظمت روم
ساخت

(سناسریب یاسناخریب از ملوک کشورگشای آشور یا آسیری بوده فتوحاتش معروف
و در منظم نمودن امور دولت مشهور است و ساردانا پال نیز از ملوک همین مملکت و آخرین
پادشاه است از خانوادهٔ سمیرامیس ملکهٔ بابل اما تاریخ این خانواده بافسانه شبیه تر است
تا بحقیقت)

تراژان خیلی میل داشت جهانگشائی باشد مثل اسکندر کبیر و اگر بدرجهٔ فاتح مقدونیه
دارای شهرت و افتخار نگردد اقلا تقلید آن قهار با اقتدار را در آورده باشد لهذا با استعداد
نظامی بسیار خوبی در سال صد و چهارده میلادی اقدام و آغاز لشکرکشی نمود خسرو پادشاه
اشکانی که حریف را پرزور میدید بدفع مخمصه و اطفای این شراره دو سفارتی مامور دربار
دولت قیصری کرد و آنها در فصل پائیز سال مذکور عازم شده در شهر آتن پای تخت یونان
بحضور تراژان باریافته بعضی هدایا و تحف از جانب خسرو تقدیم نمودند و مطالبی مبنی بر
میل بصلح اظهار داشتند و گفتند پادشاه اشکانی برادرزادهٔ خود شاهزاده اگزدارس را
از سلطنت ارمنستان معزول کرده چه رفتار آن شاهزاده اسباب رنجش دولت روم شده
و چون ارمنستان را پادشاهی باید خواهش مینماید که تراژان سلطنت پارتاماز پریس برادر
اگزدارس را در آن دیار تصدیق نماید و این شاهزادهٔ اشکانی مثل تیرداد تاج پادشاهی
ارمنستان را از دست قیصر روم میگیرد و خود را در تحت حمایت و تبعیت تراژان میداند
و چون این کار باین شکل پرداخته شود دولتین روم و اشکانی دارای همان رابطه و اتحاد
و معاهده خواهند بود که بلاش و نرن با هم برقرار نمودند شان و اعتبار دولت روم ظاهرا
محفوظ میماند و ارمنستان در معنی در تحت حمایت دولت اشکانی میباشد

اگر واقعی مقصود تراژان حفظ شان و اعتبار ظاهری دولت روم بود البته عمل بهمین جا

و همین وضع ختم میشد اما قیصر چنانکه گفتیم خیال مملکت ستانی داشت نه تنها ارمن بلکه تمام ممالک مشرق را میخواست بلاواسطه در تحت تصرف داشته باشد این بود که فرستادگان خسرو را بجوابی نپذیرفت و تحف و هدایای آنها را قبول ننمود و گفت روابط و مودت سلاطین با یکدیگر بکردار است نه بگفتار و چون بمملکت شام رسیدم باقتضای وقت و حال حرکت خواهم کرد حالا موقع جواب دادن نیست بعبارت اخری الجواب کما تری لا کما تقری

مامورین خسرو بی نیل مرام بلکه خائب و خاسر از حضور قیصر مراجعت کردند و پادشاه اشکانی منتظر شد که به بیند چه پیش میاید تراژان تقریباً در اواخر پائیز از آتن بانطاکیهٔ شام آمد و اسباب تجمل و جلال و استعداد لشکری خود را در این شهر آراسته که میتوان گفت در آن وقت پای تخت سوریه بود حاضر و مهیا کرد که سال بعد بجدال و قتال بپردازد

اینکار شاهزادهٔ حکمران اسرهوئن که چندی قبل از این تاریخ مبلغی بهرفروز تقدیم کرده و در حقیقت پادشاهی این ناحیه را ابتیاع کرده بود چند نفر را در فصل زمستان مامور حضور تراژان قیصر کرده بعضی هدایا بدربار امپراطور روم فرستاد و اظهار مخالصت نمود

پارتاماز یریس شاهزادهٔ اشکانی که میخواست سلطنت ارمنستان او را باشد نیز بنامه ارسال و مرسول راه بادربار قیصر گذاشت و خود را پادشاه ارمن خواند اما از دربار قیصر جوابی برای او نیامد این شاهزاده چون مردی ملایم و نرم بود بصواب دید مشاوران خود بر آن شد که باردوی رومی رود و از دست قیصر تاج سلطنت ارمنستان بگیرد و اجازهٔ پادشاهی این مملکت را تراژان شفاهاً باو بدهد یعنی همان کاری را که تیرداد کرد این شاهزاده تجدید نماید و چنانکه او از نرون صاحب افسر گردید این از تراژان مالک دیهیم گردد اما از آنطرف تراژان با اهتمام تمام در تهیهٔ کار جنگ و حمله بود و قشون متوقف در شام را منظم و مرتب مینمود چه مدتی بود جنگ نکرده بودند بیکاری و اثر هوای مملکت آنها را از نظم انداخته و در حالت تفرق افتاد آخر الامر فصل بهار شد و تراژان قیصر با اردوی خود حرکت کرده متدرجاً تا سمیساط بطرف

سرچشمهٔ شط فرات آمد و در امتداد این راه و اثنای طی آن چندین حکمران و شاهزادهٔ نیمه مستقل باردوی قیصر آمده باو اظهار اطاعت و انقیاد و تبعیت نمودند و او بلاد ساتالا و الیجیا را که از شهرهای ارمنستان و در حوالی شط فرات بود متصرف شد و در شهر الیجیا بود که پارتاماز یریس شاهزادهٔ اشکانی با معدودی از خواص خدم خود باردوی رومی آمدند مجلسی برای ملاقات شاهزادهٔ پارس منعقد شد و آن شاهزاده چون بآن مجلس ورود کرد در حضور اکثر از صاحب منصبان و سپاهیان روم تاجی را که بر سر داشت برداشته در پائین پای امپراطور و قیصر روم بر زمین گذاشت و متوقع بل مترصد بود که تراژان فوراً آن تاج را بردارد و باو مسترد سازد و باین وضع بی مخمصه مالک مملکت ارمن گردد اما تراژان هیچ حرکت نکرد و اقبالی باین مطلب و مامول پارتاماز یریس ننمود و لشکریان که مخصوصاً در اینموقع بسلام قیصر آمده بودند صداها را بلند کرده او را بسمت امپراطوری سلام دادند و تبریک و تهنیت گفتند که بدون خونریزی تاج سلطنت ارمنستان بتصرف او در آمده است پارتاماز یریس که اینحال بدید دانست فریب خورده است بخیال فرار افتاد اما وقتی درست ملتفت شد فهمید بیچاره محبوس است قشون رومی دور او را دارند و نمیگذارند بجائی برود علاج واقعه را درخواست نمود که شخصاً بحضور قیصر برود مسئول او مقرون بقبول شده وی را بسراپردهٔ تراژان بردند و در آنجا او بعضی مطالب اظهار نمود تراژان اعتنائی بگفتار او نکرده ملکه همه را بطور بی اعتنائی رد کرد و ضمناً باو فهمانیدند که تاج سلطنت ارمن را از او بجرم و جریمه گرفته اند و برای دفع بعضی اکاذیب و حرفهای دروغ که شهرت کرده تکلیف او این است که بار دیگر بمحضر قیصر حاضر شود و استدعائی که دارد بعرض رساند و حکم و فرمایش امپراطور یعنی جواب او را اصغا نماید پارتاماز یریس که از شاهزادگان اشکانی و دارای خوبی بود با شهامت و جلادت و بزرگی آمیخته آشکارا و بدون خوف بزبان آمده گفت جهتی ندارد که من تن بذلت در دهم نه شکست خورده ام نه در جنگ دستگیر شده ام خود بمیل خاطر و بپای خود باینجا آمدم که با سالار اردوی ملاقات کنم و محض احترام دولت روم تاج سلطنت ارمنستان را از او دریافت نمایم چنانکه تیرداد قبل از من این تاج را از نرون دریافت نمود علاوه بر این من هرگز گمان نمیکردم از رئیس ملت و دولتی که مدعی تمدن و تربیت است نسبت بمن خلافی بظهور رسد و من طرف تعدی

شوم وصدمه بمن وارد آید یا کسی مانع شود که من با امنیت خاطر مراجعت نمایم
تراژان گفت من تاج سلطنت ارمنستان را بهیچکس نخواهم داد آن مملکت ایالتی است
از ایالات روم و باید یکنفر والی و حکمران رومی در آن حکومت نماید اما پارتاماز یریس هر جا
که میخواهد برود از ملازمان و خدام او آنها که از اهالی پارت هستند نیز مختارند که با او
بروند اما هرچه نوکر ارمنی او است باید بمانند چه رعایای دولت روم میباشند و قیصر
روم با دولت مشار الیها اذن نمیدهد از رعایای او در خدمت سلاطین و شاهزادگان
اشکانی باشند

بعضی از مورخین که از آنجمله است دیکاسیوس رومی رفتار زشت تراژان قیصر را نسبت
به پارتاماز یریس شاهزاده اشکانی ثبت نموده اما نه چنانکه فطرت پست و سوء اعمال او را
کما هو ظاهر و آشکار ساخته باشند جماعت دیگر خاصه فرنتو و آریان که هر دو با تراژان
معاصر بوده آن واقعه را تشریح و توضیح کرده اند آنها میگویند اگرچه تراژان پارتاماز یریس را
مختار کرد و گفت هر جا میل دارد برود اما فی الحقیقه مقصودش این بود که آن شاهزاده
بسلامت معاودت کند و بممالک اشکانیان و سلاطین با واجداد خود باز گشت نماید
بلکه قصد اتلاف و اعدام او داشت چنانکه دسته قشونی مامور ایکار نمود و با آنها گفت بعد
از عزیمت پارتاماز یریس و دور شدن او از اردوی قیصر وی را تعاقب و دستگیر نمایند
و اگر بنای درشتی و جدال را گذارد فورا او را بقتل رسانند

زمرهٔ از مصنفین گویند تراژان قیصر روم ابتدا خیال کشتن و هلاک نمودن شاهزادهٔ اشکانی را
نداشت بعد از آنکه شاهزاده از اردوی او بیرون براه نهاد و دور شد قیصر را خیال آمد و با خود
اندیشید که پارتاماز یریس چون از نسل و نژاد اشکانیان است و آن قوم ظفر نما و رشید و دلیر
میباشند ممکن است این شاهزاده فسادی برای قیصر بپا کند و او را بمحاربت و غائله جنگ
و ستیز که عاقبتش معلوم نیست دوچار سازد این بود که جمعی را از عقب سر او مامور کرد که
بروند و شاهزاده را مقتول نمایند در هر حال لشکریان و مامورین تراژان خود را به پارتاماز یریس
رسانیدند و او را بکشتند و این نابکاری و غداری با سم قیصر در بطون کتب ثبت و مخلد ماند
تراژان و هواخواهان او دانستند که قتل شاهزادهٔ اشکانی که سلما بملاقات و حضور قیصر آمده
بدنامی عظیم است و هر کس این رفتار ناهنجار را زشت بیشمارد و مرتکب را از آمر و مامور

ملامت میکند بخیال افتادند که بی را کم کنند و تقصیر را بکردن اگزدارس برادر پارتاماز یریس
وارد آورند و چنین شهرت دادند که اگزدارس چون قبل از پارتاماز یریس در ارمنستان
سلطنت کرده چشم بتخت و تاج آن مملکت داشته و بدسایس اسباب قتل برادر را فراهم
آورده نیز گفتند شاهزادهٔ پارتی در ملاقات قیصر روم از حدود معلومه مقرره تجاوز و تخطی
کرده و خود را مقصر نموده کیفر و مجازات خود را دید اما همه کس دانست و فهمید که این جمله
حیل و دروغ تراژان و هواخواهان اوست و رنگ گلگون خون شاهزادهٔ بیگناه روی قاتل
جابر را سیاه داشت و آنها که بغرض بودند میگفتند فرضا شاهزادهٔ اشکانی هم تقصیری
کرده باشد سزاوار این بود بگذارند سالما آن بیچاره بوطن خود باز گردد و عاقبت خود تراژان
قیصر هم بر زبان آورد که وی آمر و باعث هلاک پارتاماز یریس بوده است

بعد از کشته شدن پارتاماز یریس اهالی ارمن بکلی مطیع و منقاد قیصر گشتند و خسرو پادشاه
اشکانی که میبایست بخونخواهی شاهزادهٔ پارتی برخیزد بعلاوه حقوق دولت اشکانی را
در سلطنت ارمنستان بزور اسلحه ثابت و برقرار سازد هیچ جنبش و کاری نکرد و ساکت نشست
و در صدد انتقام و احقاق حق بر نیامد و بعضی به تراژان گفتند اگزدارس شاهزادهٔ اشکانی
در سلطنت ارمن ذیحق است و چون خسرو با او بد رفتاری کرده اگر قیصر او را بپادشاهی
ارمن برقرار و نایل دارد البته در تحت حمایت و تبعیت دولت روم جای میگیرد و از جهت این
امتنان با دولت مشار الیها دوست و متحد میشود اما این حرفها هیچ بخرج قیصر نرفت و گفت
این ورق بکلی باید برگردد و ارمنستان کبیر و صغیر یکباره از ولایات روم محسوب شود و مسئله
از همین قرار استقرار یافت

چون تراژان از خیال ارمن فراغت یافت بکار سایر همسایگان پرداخت با بعضی بنای مودت
و اتحاد را گذاشت برای اهالی البانی پادشاهی معین کرد و با طوایفی که در آن حدود بودند بنای
و مبانی قدرت و عظمت خود را مشید نمود و به ملل و قبایلی که در آن صفحات بودند خبر داد
که دولت روم امروز دارای شأن و مرتبتی است که جمیع سلاسل حتی اقوام ساکنه در اقصی بلاد
شرقی باید تمکین آن دولت نمایند و او را مقدم بر تمام دول دانند
طوایف و مللی که دولت روم آنها را مطیع و منقاد میخواست طوری از دولت مشار الیها
حساب بردند و خائف شدند که هر کس میگفت استیلا و تسلط دولت روم بر قسمت عمدهٔ

کرده زمین مسلم کردید و این خود کاری و مطلبی عمده بود اما این چیزها تراژان را [illegible]
و آرام نمینمود و باید دانست که اینهمه اعمال در ظرف مدت یکسال صورت پذیر گشته و بعض
اینکه امور شمال شرقی بر طبق دلخواه قیصر بنظام رسید و در قلاع و حصون و بلاد و نقاط مهمه
ارمنستان قشون ساخلوی و قراول گذاشت بطرف جنوب عطف عنان کرده بشهر ادیس
پای تخت ولایت سرهوئن آمد و ابگار سلطان این ولایت را چنانکه میخواست خاشع و مقهور
ساخت چه ابگار تا آن وقت مردد بود که بکدام یک از دولتین روم و اشکانی اظهار خلوص
و اطاعت نماید و بعضی از رؤسای دیگر نیز همین حالت را داشتند پس از منقاد شدن ابگار
یکنفر دیگر از صاحبان ولایت که مانی زار یا مانی زارس نام داشت و با خسرو در حال نزاع
با تراژان متحد شد از مانی زار گذشته رؤسای دیگر هم بودند که میل داشتند با تراژان
متحد شوند و خود را در تحت حمایت او قرار دهند اما چون او را حرکت درست قولی نمیدیدند
اعتمادی بدوستی او نداشتند و نمیدانستند از اینکار بهره و صرفه خواهند برد یا نه بالاخره
وقت شد که عساکر رومی بر متصرفات اشکانیان حمله کنند و شروع بجنگ نماید دو دسته
قشون تراژان بدو ناحیه بلاد جزیره و بین النهرین یا مزوپوتامی یورش بردند و هر دو محل را
مسخر نمودند نصیبین و اماکن کرد نشین آن رومیها شد و هنوز زمستان نرسیده بود که تمامه
علیای بین النهرین فرات و دجله را لشکریان روم گرفتند و شهر سنجار را که در حدود سلسله
کوه سنجار واقع شده نیز تصاحب کردند مختصر مزوپوتامی یا بلاد جزیره یکی از ایالات روم
شد و رومیها بعضی مدالها سکه زدند و شکل و صورت تراژان را که فاتح این مملکت بود در روی
مدالها نقش کردند و نقشه ولایاتی را که مسخر کرده بودند در زیر پای قیصر کشیدند مجلس سنای
روم یعنی مجلس شورا برای اینکه تراژان قیصر قسمتی از ممالک اشکانیان را از ید تصرف آنها
منتزع ساخته باو لقب پارتیکوس دادند یعنی مغلوب کننده پارتها
بعضی از مورخین گویند در فصل زمستان نصیبین یا ادیس معسکر تراژان قیصر روم بود ولی
از یادداشتهای قدیم چنین مستفاد میشود که برای گذراندن زمستان قیصر به انطاکیه مراجعت
کرده اما سرداران و سرکردگان خود را در امکنه مفتوحه گذارده که آنچه تهیه برای جنگ سال
بعد لازم است بنمایند و از جمله دستورالعملها که داده بود اینکه در نصیبین چون چوب تختههای
خوب محکم بدست میآید در اینجا یک دسته کشتی بزرگ بسازند که آذوقه و مهمات حربیه که

برای

که برای سنه آتیه مهیا میشود با آنها حمل کرده ببرند در نقطه مساعدی از سواحل دجله
یعنی در آنجائی که دجله از کوهها خارج گردیده بزمین مسطح میرسد بالجمله کارکنان
قیصر هر یک در جای خود مشغول کار بودند و قیصر در انطاکیه آسوده میزیست که در
پانزدهم ماه دسامبر همان سال یعنی سنه صد و پانزده میلادی زلزله عظیمی در پای تخت
باشکوه شام که همان انطاکیه باشد شد و نظیر آن زلزله در آن صفحات تا آنوقت شنیده
نشده بود اغلب عمارات شهر را زلزله خراب کرد از آنجا که قیصر روم در انطاکیه اقامت
داشت جماعت کثیری هم از غربا و اهالی خارجه بآنشهر آمده هر یک قصد کاری و خیالی
داشتند عده وافری از سکنه بلد و از واردین و غربا در زیر خرابهها از صدمه زلزله جان
بدادند و بسیاری از بزرگان و صاحب منصبان ذیشان روم نیز راه دیار عدم گرفتند از جمله
مسیو ویرژی لانوس پدو بود که در آنسال در روم سمت کنسولی داشت و کنسول در روم
در آن وقت حکم صدر اعظم داشته و در دولت جمهوری دو نفر کنسول زمام مهام جمهور
و امور دولت را در دست داشتند مختصر در این زلزله خود تراژان قیصر نیز دوچار خطر شد
یعنی عمارتی که در آن مقیم بود بنای خرابی را گذاشت قیصر متوحش شده خود را از پنجره عمارت
بیرون انداخت و قبل از بیرون آمدن قدری آوار هم روی او ریخته ولی صدمه کلی باو وارد
نیامد
بعد از آنکه زلزله رفع شد و زمین قرار گرفت باز ماندگان آسوده نشدند چه تقریباً کمتر
از نصف مردم شهر هلاک شده و نصف بیشتر که مانده بودند اولاً در حالت سوگواری
بودند ثانیاً منزلی که در آن اقامت کنند نداشتند بالفرض هم خانه و عمارتی از آسیب زلزله
محروس و محفوظ مانده چون میان اهالی شهرت یافته بود که کوه مُن کاریوس یا مُن ماسیوس
که در طرف جنوب غربی انطاکیه و مشرف بشهر است از زلزله متلاشی خواهد شد و پارههای
آن روی شهر خواهد ریخت لهذا این خیال مردم را بوحشت عظیم انداخته بود
صدمه زلزله و خوف و وحشت آن اختصاصی بشهر انطاکیه نداشت بلکه اکثر بلاد شرقی
گرفتار این بلیه و مصیبه گردیدند و زحمت کلی دیدند در ولایات آسیائی دولت روم چهار
شهر که موسوم به الیا و میرینا و پیتانه و سیمه بود بکلی خراب و منهدم شد در یونان نیز دو شهر
و در گالاسیا سه شهر بیچاره نابود گشت همانا دولت روم بواسطه زور و اسلحه و اعتبار یکه

تازه

تازه حاصل کرده بر خود بالیده و او را عجب و غرور گرفته مشیت ازلی میخواست بر آن
دولت معلوم کند که انسان هر قدر که صاحب عدت و شوکت شود قابل غرور نیست
و نباید باسباب و اوضاع ناپایدار عالم مغرور گردد چه گردش زمین هماوردی نداشته
باشد ممکن است حادثه آسمانی کار او را بسازد و بنیادش براندازد
تراژان قیصر که منتهای سعی و کوشش را در بزرگ کردن خود و عظمت دولت روم داشت
از آن زلزله عام خیلی خسارت دید ولی هیچ تغییری در خیالات او راه نیافت در قصد
و نیت خود راسخ و جازم بود و آنچه باید تهیه مینمود چون فصل بهار سال صد و شانزده
میلادی نزدیک شد تراژان مهیای کار و انجام خیالات خود گردید صاحبمنصبان او
در نصیبین بدستور العمل او کشتیهای خوب در ظرف مدت زمستان ساخته و آماده کرده
بودند و آن کشتیها طوری ساخته شده بود که با آسانی مجزا میشد و بطور سهولت دوباره
اجزای آنها را بیکدیگر وصل مینمودند تراژان آنها را با عراده بجزیره برده در آنجا بدجله
انداخت و آبی کرد و بتهیه لوازم و مهمات پرداخته که برآید باین حمله کند بعضی از سپاهیان
خود را که اسلحه سنگین داشتند با کمانداران که در واقع مستحفظ سایرین بودند حکم کرد
در کشتیها جا گرفتند و این کار قیصر تهدید بود و اشعار مینمود که با سفاین دیگر از نقاط
مختلفه عبور خواهد کرد تراژان بمدد کشتیها و سایر آلات و ادوات که مهیا نموده بود
با وجود بودن عده کثیری از قشون دشمن در کنار شط بر روی دجله جسری بسته عساکر خود را
بدون تحمل خطری از جسر بطرف دیگر رودخانه برد و این کار مشکل را با آسانی بساخت و میتوان
گفت در اینوقت نصف بیشتر خیالات قیصر صورت گرفته بود خسرو پادشاه اشکانی که خصم
و طرف مقابل قیصر شمرده میشد و تراژان همه کارها را برای مقهور کردن او و انتزاع ممالک
اشکانی میکرد از میدان جنگ و معرکه نبرد دور میزیست و نزدیک نمیشد و درست معلوم
نیست که خسرو از جهة عدم استطاعت و قدرت و نداشتن قشون و سایر لوازم جنگ دوری
مینمود یا حروب و دشمنان داخله مملکت او را فرصت نمیدادند که بدفع خارجه بپردازد
بهر حال کار سرحدات خود را خسرو بحکام واگذاشته و خود بملاحظه آن حدود اقبال و اقدامی
نمود مبادرسا پس پادشاه ادیابن امیدی که داشت فقط این بود که امتداد خط دجله را حفظ
میکند و نمیگذارد دشمن داخل مملکت شود همینکه دید تراژان از شط عبور کرد ناامید او

مبدل بیاس گردید و از حالت جهد و کوشش افتاد و بلاد و قلاعی را که در تصرف داشت
متوالیا قشون رومی گرفتند بدون اینکه از طرف پادشاه ادیابن ایستادگی و مقاومتی شود
و اهتمامی در دفاع نماید نینوا و اربل و گگاملا که موضعی بود در همان حدود لشکریان
قیصر مسخر کردند آدیابنتری را که محل بسیار مستحکمی بود نیز انتزاع نمودند بعضی چندی پیشتر
جمعی از رومیان را دستگیر کرده در این محل اسیر داشتند امرا چون از پیشرفت عساکر
روم خبردار شده و دیدند طلیعه آنها پدیدار شد جرأت و قوت قلبی بهم رسانیده یکمرتبه بر
قشون ساخلوی آنجا حمله کرده سرکرده قراولان را کشتند و دروازه های قلعه را بروی سپاه
روم باز کردند مختصر در قلیل زمانی تمام صفحات مابین دجله و زاگرس را لشکریان قیصر گرفته
غارت کردند (زاگرس کوه جبل الطاق است و آن در طرف یمین دجله امتداد یافته تا خلیج
فارس) چون در هیچ جا کسی بجلوگیری رومیان نپرداخت و اشکالی در کار خود ندیدند
جری شده بخیال افتادند که پیش آید و بر طیسفون پایتخت اشکانی حمله کنند اما برای
تراژان تردید رایی حاصل آمده مجدداً از دجله عبور کرده و داخل جزیره شد و حضر را که
شهری بوده است در مقابل تکریت و در آنوقت اعتباری بکمال داشته بگرفت و از آنجا
طرف فرات رانده باین شط نزدیک شده راه جریان آنرا گرفته به هیت و بابل رفت (هیت
شهری بوده است در عراق عرب) بابل که از امصار با عظمت دنیا محسوب میشد و به
آبادی و جمعیت معروف و ضرب المثل بود بدون زحمت و جدال بتصرف تراژان در آمد
یکی از مورخین گوید شهر سلوسی هم مسخر عساکر روم گردید و اهل این شهر نیز دفعتاً اطاعت
و تبعیت قیصر را بگردن گرفتند و باقی نماند مگر پایتخت که آنجا را متصرف شوند و تمام
خاکی که از فرات و دجله سیراب میشود ملک تراژان و ضمیمه ممالک روم گردید و برای
این کار باز یکدسته کشتی لازم بود چون کشتیهایی که در طرف علیای دجله کار کرده ظاهراً
از کار افتاده تراژان حکم کرد از نو یکدسته کوچک کشتی ساختند و از فرات از راه جریان آب
پایین آورده در جزیره (مزوپوتامی) روی عراده ها گذاشتند و بدجله رسانده در آب انداختند
مستعد شدند که بر طیسفون پایتخت حمله کنند عجب آنکه در اینجا هم کسی بمدافعه نپرداخت
بلکه مثل بابل و سلوسی یکمرتبه دروازه ها را برای ورود عساکر روم باز کردند اما خسرو
پادشاه اشکانی پیش از وقت اهل و خانواده و خزانه مخصوص خود را برداشته رفته و از

طیسفون خیلی دور شده بود و خیالش اینکه با دشمن روبرو نشود بلکه خود را دور دارد
و او را گرفتار مشکلات و عوائق طبیعی نماید این بود که هرچه تراژان پیش می‌آمد او پس میرفت
و جمله چیزها که در آنحدود بود برای لشکریان قیصر میگذاشت تا بغارت برند و مقصودش
اینکه اهالی که طرف تعدی و تعرض رومیان میشوند کم کم مستعد شورش درآیند و تخم عداوت
و کینه تراژان و همراهانش در دلها کاشته شود و بواسطه شکایت و بلوای عام قیصر و قشون
رومی دچار مشکلات گردند و کار امپراطور بجائی رسد که نتواند یک قدم پیش گذارد باری
این خیالات خسرو بیجا دانست که وضع احوال در آنوقت برای رومیان مساعد بود و بعد
از تسلیم شدن شهر طیسفون و اطاعت اهالی تمام اراضی واقعه در امتداد طرف سفلای دجله
و فرات در تحت اقتدار تراژان درآمده و میتوانست خود را بدریای دیگر رساند (مقصود
از دریای دیگر خلیج فارس است)

یکی از مورخین میگوید در آنوقت که خسرو پادشاه اشکانی از جلو میرفت و رومیان از عقب
او می‌آمدند که باو برسند در شوش تخت طلای پادشاه اشکانی با یکی از دخترهای او بچنگ
رومیان افتاد و ظاهراً این فقره محقق باشد والا مستر رلنسن تکذیب این خبر میکرد

تراژان خود را اسکندر ثانی می‌پنداشت و بخود می‌بالید و خیال میکرد دولت بزرگی که مدتها
رقیب دولت روم بود یعنی دولت اشکانی نابود گردید و کارش بزوال کشید و وقت آن رسید
که تمام نواحی شرق بتصرف دولت روم درآید و مخصوصاً بعد از آنکه تخت طلای خسرو اشکانی را
سرکردگان رومی بچنگ آوردند تراژان را کمال اطمینان در غلبه خود و گذشتن کار دولت
پارت و منقرض شدن آن حاصل شد و فرار خسرو بحدود مشرق و امکنه که مردم آن وحشی
بودند تراژان را آسوده کرده خود را در وادی ایمن و امن‌ترین جاها می‌پنداشت و بهمین جهت
مسافرتی از دجله تا خلیج فارس امتداد یافت و بدریای جنوبی رسیده با تفنن در آن سیر و
گردش مینمود و از خیال فتوحات خود زایدالوصف مسرور بود و ضمناً از وضع هندوستان
تحقیقات بعمل می‌آورد و افسوس میخورد که خیلی از عمر او گذشته و ضعف پیری مانع است که
بهند حمله کند و گرفتن آن ممالک را مثل اسکندر آخرین فتح و منزل کشورستانی خود قرار دهد
تراژان قیصر در خیالات خرمی و شادی از ظفر و غلبه خود و در عالم تاسف و افسوس که چرا
نمیتواند خود را بهندوستان رساند و آن ممالک را تملک نماید هیچ تصور نمیکرد که تصرفات

جدید

جدید او انقلابی حاصل شود و او را بزحمت و خطر اندازد در آنوقت که تراژان با کمال حظ و لذت
گردش میکرد غفلتاً خبرهای وحشت‌انگیز باو دادند که شیرینی مذاق او را بتلخی مبدل کردند و او را
مجبور بسعی و اهتمام و مشقت و زحمتی جدید نمودند یعنی باو گفتند که در خیلی از امکنه تازه
تصرف شده اهالی شوریده‌اند در بلاد سلوسی و حضر و نصیبین و ادیس رایت طغیان برافراشته
و مردم دست باسلحه برده رومیان را میکشند و سکنه تمام خطه بین‌النهرین نسبت بقیصر اظهار
تنفر و عداوت مینمایند در حقیقت راه بازگشت او مقطوع شده و ممکن است در همان
اراضی و ولایاتی که مسخر کرده هلاک شود و کارش یکباره رو بتباهی گذارد تراژان مجبور بود
که خود از همان راهی که آمده معاودت کند و سرکردگان و صاحب‌منصبان خویش را بهر طرف
روانه کند که دفع شورش شورشیان را بنمایند و آنها را مجدداً مطیع سازند اروسیوس
کلاروس و ژولیوس الکساندر از سرداران قیصر شهر سلوسی را باز در تحت اقتدار و اطاعت
درآوردند و برای سیاست طاغیان شهر را آتش زدند لوسیوس کوئیتوس سردار دیگر نصیبین را
باز مسخر کرد و شهر ادیس را غارت نمود و بسوخت ماکسیموس سردار دیگر برخلاف شکست
خورده یاغیان او را بکشتند و تمام لشکریان او را بالجمع معدوم ساختند تراژان ملتفت شد
که نگاهداری مغلوبین خالی از اشکال نیست و هر روز فتنه برپا میشود لهذا پلتیک خود را
تغییر داد اساس خیال قیصر این بود که ناحیه سفلای مزوپوتامی را نیز چون ناحیه علیای آن
و مانند ارمنستان و آدیابن جزو ولایات و ایالات رومی قرار دهد بعد که دید کار مشکل است
و نمیتواند همه آن ممالک را بحال نظم و انقیاد نگاهدارد رنگ دیگر ریخته با شوکت و جلال
حرکت کرده به بین‌النهرین آمد و یکنفر از شاهزادگان اشکانی را که پارتاماسپات یا
پارتاماسپاتس نام داشت و چندی قبل با پادشاه اشکانی در حالت مخالفت و ضدیت
بود و با رومیها متحد شده پادشاهی نواحی طرف سفلای بین‌النهرین داد و در صحرائی نزدیک
بطیسفون که در آنوقت معسکر تراژان شده در برابر جمعی کثیر قیصر خطابه خواند و از کارهای
بزرگ خود بعضی لافها زده خویش را ستود پس از آن شاهزاده جوان اشکانی را با اهالی روم
که در آنجا حضور داشتند معرفی نمود و بدست خود تاج سلطنت را بر سر او گذاشت
این عمل تراژان از اهالی آن ممالک استمالتی کرد و از وی خرسند شدند در این صورت گمان میکرد
دیگر برای مراجعت و حرکت او خطری نیست شک نیست که راه دجله برای قیصر باز بود و از

آنجا

از آنجا با نیت خاطر آسوده میتوانست بطرف علیای بین النهرین یا بارمنستان برود
اما برای آنکه راه مستقیم طرف حضر و سینگارا بر راه شام ترجیح میداد یا بجهة اینکه
اهالی حضر استقلالی داشتند و دم از خود سری میزدند و بروم بهائی اعتنائی میکردند
قیصر میخواست از آن راه برود و در ضمن بازگشت اهالی حضر را تنبیه و سیاست و مطیع
نماید و باید دانست حضر بقاع عربهائی بود که اکثر به بین النهرین مهاجرت میکردند خود
پادشاه یا رئیس داشتند لکن در تحت حمایت و تبعیت سلاطین اشکانی و اواخرها رو تبعیت
سلاطین مشار الیهم میبودند بلکه حضر اگرچه زیاد بزرگ نبود اما کثرت قلعه و شهرهای
بحصانت و استحکام آن میرسید باستظهار محکمی مکان و اتکال بپادشاه اشکانی هیچوجه
زیر بار قیصر روم نرفتند و چون قشون رومی و تراژان بشهر حضر نزدیک شدند حضریها
دروازه های شهر را بسته مستعد دفاع شدند سربازان قیصر یک قسمت از دیوار شهر را
خراب کردند اما اهالی شهر بمدافعه کوشیده نگذاشتند احدی داخل شود خود تراژان در
بجانب شهر حرکت کرد که لشکریان بر سر غیرت آیند و بهجوم و یورش وارد شهر شوند تیر اندازان
حضری طوری قیصر و همراهانش را از تیرهای پران عاجز کردند که ناچار امپراطور و سپاهش عقب
نشستند چندین هم جرأت و جلادت حضریها و پایداری آنها در مقاومت و دفع دشمن
کمک کرد شدت گرما و قلت یا فقدان آذوقه و علیق کثرت مگس که از بس در مأکول و مشروب
سپاه روم میریخت مبلغی بر مقدار آن میافزود و شاید در آن تنگی و تنگدستی اینهم غنیمت بود
تگرگ و طوفانهای شدید این جمله باد و بروت قیصر را نشاند و از خیال اسکندر بودن انداخت
دید غیر از این که از فتح حضر صرف نظر نماید چاره ندارد اقرار بزبونی خود کرده حکم داد اردوی
او از حوالی شهر حضر کوچ کنند و بی نیل مقصود از این مکان غیر مسعود دور شوند پس از آنکه
عده کثیری از عساکر روم در این سرزمین هلاک شدند و راه دیگر گرفتند و آشکار شد
که قشون ساخلوی شهر متوسطی یا کوچک حضر بر امپراطور روم و لشکریان او غلبه کرده سال
صد و شانزده میلادی چون افتخار قیصر و فرمان لاف و غرور او بسر آمد خسرو پادشاه اشکانی
از غیبت قیصر و بازگشت لشکر او خبر شده در فصل بهار سال بعد بشهر طیسفون پای تخت خود
مراجعت کرده و پارتاماسپات را که تراژان پادشاهی داده و در آنجا نشانده بود از آنجا زود
بیرون نمود و اقتدار خود را در صفحات جنوبی بین النهرین و شوش مجدداً برقرار و آشکار ساخت

و پارتاماسپات بروم گریخت تراژان قیصر میخواست لشکری مأمور قسمت سمت جنوب
بین النهرین نماید و باز آن مملکت را مسترد نماید اما آخرین ناخوشی او مجال و فرصت اینکار
باو نداد

بعد از معاودت خسرو بطیسفون و ظهور رایت حشمت او در بعضی از آن نواحی باز رومیها
ممالک آشور و آدیابن و ساحت علیای بین النهرین را مانند ارمنستان در تحت تصرف
خود داشتند و اگر دولت روم در حفظ این متصرفات خویش اقدام و بعضی کوششها مینمود
ممکن بود حقیقة آن نقاط ضمیمه ولایات روم شود و اشکانیان با سعی بسیار نتوانند دوباره
مالک آن ممالک گردند اما تراژان قیصر روم در ماه اوت از سال صد و هفده میلادی درگذشت
و آدرین بجای او قیصر روم شد و این امپراطور اعمال تراژان را صحیح نمیدانست بلکه خلاف عقل
و بلیک شمرده میگفت فتوحات تراژان سلب ایمنی و آسایش از دولت روم مینماید و علاوه
او را دچار کشمکش دارد باید از متصرفات جدید تراژان صرف نظر کرد و آسوده زیست بنا
بر این عقیده سپاهیان رومی را از سر ایالتی که تراژان مسخر کرده بود احضار نموده آمد فقط
علیای شط فرات و ممالک آشور و بین النهرین را فوراً پادشاه اشکانی تصرف کرده مجدداً
بصورت اول در آمد

از لوایح و اشارات مورخین و نویسندگان آن عصر و زمان چنین بر میآید که آدرین قیصر
روم سلطنت ارمنستان را به پارتاماسپات اشکانی که بروم گریخته بود داد بنابر این مملکت
ارمن هم شباهتی بحالت سابق خود پیدا کرده یعنی بظاهر در حمایت دولت روم و باطناً متکی
بدولت اشکانی گردید

اسپارسیان مورخ اسم شاهزاده اشکانی را که آدرین قیصر باو پادشاهی ارمنستان
داد پارتامازیریس ثبت کرده اما محقق است که این اشتباه است اما اسرهوئن با آنکه بعضی
از مصنفین گفته اند بهمه مستقل در تحت حمایت دولت روم بماند ولی نقوش و خطوط مسکوکات
که برای تاریخ آن ازمنه اقل دلایل است خلاف آن گفته را ثابت مینماید یا اقلا مطلب را در
بوته اجمال و گرفتار تردید و احتمال مینماید چنانکه محققین با تتبع و ظنی قریب بیقین است
که اسرهوئن هم مجدداً در تحت تصرف و تبعیت دولت اشکانی در آمده باشد
نتیجه این مقدمات آنکه دولت روم از این لشکرکشی که در ممالک شرقی کرد سودی و فایده نبرد

جز اینکه نفوذ ظاهری خود را در ارمنستان باز برقرار نمود وضمناً ملتفت شد که رقیب با اقتدار یعنی دولت اشکانی رو بضعف گذاشته است و دیگر نباید چندان از او ترس و تشویش یا ملاحظه داشته باشد

چون آدرین قیصر روم فتوحات خود را از ممالک آشور و بین النهرین طلبید و خسرو اشکانی و جانشین او دیدند این امپراطور بدون اینکه شکست خورده باشد و مجبور شود بمیل و اختیار خود ولایات دولت اشکانی را که عساکر روم گرفته بودند دوباره بدولت اشکانی واگذار نمود زیاده از حد از قیصر ممنون شدند و روابط حسنه فیما بین دولتین روم و اشکانی برقرار گردید و در تمام مدت سلطنت آدرین دو دولت باهم دوست و متحد بودند فقط در یک موقع میخواست اسباب کدورت فراهم آید لکن آنهم از روی اشتباهی بود که بزودی رفع شد و باز پیمانه صلح و صفا دور زدند و متعاهدین بر سر عهد و پیمان رفتند گویند آن اشتباه از بعضی بیانات شفاهی حاصل شده بعد آدرین در سرحدات شرقی خود با خسرو ملاقات نمود و قول و اطمینانها که آن دو پادشاه بیکدیگر دادند آن التباس را از میانه برداشت

پس از چندی آدرین دختر خسرو را که تراژان باسیری گرفته بود نزد پدرش فرستاد و وعده کرد تخت طلای پادشاه اشکانی را نیز چون اشکانیان دلبستگی تمام بآن دارند برای خسرو گسیل خواهد نمود وظن غالب این است که آدرین دختر خسرو را در سنه صد و سی میلادی برای او فرستاده باشد بعد از آنکه دختر پادشاه اشکانی از اسیری فارغ شد و بخدمت پدر رسید و روی او بدید ظاهراً طولی نکشید که خسرو راه جهان دیگر پیش گرفت تاریخ سکه‌های آخری خسرو صد و بیست و هشت میلادی است اما سکه دیگر وجود دارد که تاریخ آن سی و شش است و سکه دیگر که صد و سی و هفت است و مسیو لیند سی که در علم و شناسائی مسکوکات معرفتی بکمال دارد این سکه‌ها را نسبت به بلاش دوم میدهد ولی سری که روی سکه نقش شده کمال شباهت را به سر خسرو دارد

مورخین روم که حوادث سال صد و سی و سه میلادی را مینویسند در ضمن میگویند که در این سنه بلاش ثانی پادشاه اشکانی بود و اکثر اهل خبر و ارباب سیر چنان پنداشته‌اند که بلاش دوم پسر خسرو بوده و بعد از پدر بر سریر سلطنت اشکانیان جلوس نموده لکن سکه‌های

اشکانیان بر خلاف آنرا ثابت مینماید و معلوم میشود که بلاش دوم در سنه هفتاد و هشت میلادی بر سلطنت اشکانی ادعا داشته و در همان سال و سال بعد که تقریباً زمان دومین جلوس فرهود بر تخت سلطنت این دولت است سکه زده پس از دو حال بیرون نیست یا بلاش مدعی تخت و تاج دولت پارت شده و کاری از پیش او نرفته مدت چهل و یک سال با کمال میل بپادشاهی انتظار کشیده تا خسرو وفات نموده و او بر سریر سلطنت جلوس کرده و نزاع و جنگ او در سنه صد و نوزده و صد و بیست میلادی با خسرو محقق است یا اینکه بعد از ادعا و کشمکش قسمتی از ممالک اشکانیان را گرفته و در آن پادشاهی کرده بعد از مردن خسرو تمام ملک پادشاهی او را تصدیق کرده و با این وضع او را جانشین خسرو خوانده‌اند از سکه‌های اشکانیان میتوان استنباط کرد که بلاش دوم پسر خسرو نیست بلکه رقیب و مدعی او محسوب میشود برای تحصیل تخت و تاج دولت اشکانی اهتمامی داشته و از خسرو نیز چندان نجوانتر نبوده است نقش سکه بلاش دوم یعنی خطی که روی آن نوشته شده این عبارت است (بلاش پادشاه)

فصل بیست و ششم

در شرح سلطنت اشک یا ارشاک یا ارساس بیست و پنجم موسوم به بلاش ثانی

بلاش دوم بعد از مرگ خسرو جای او بگرفت و بر تخت سلطنت اشکانیان جلوس کرد اعم از اینکه در زمان حیات خسرو هم در قطعه از ممالک اشکانی سلطنت کرده باشد یا نکرده باشد و محققین اهل خبر چنانکه در آخر فصل پیش اشاره نمودیم او را رقیب خسرو دانسته‌اند بر خلاف جمعی کثیر از نویسندگان قدیم و جدید که بلاش ثانی را پسر خسرو دانسته در هر حال بعد از خسرو بلاش نوزده سال پادشاهی نمود و در عهد دولت او مملکت امن و آسوده بود از اینرو معلوم میشود در مدت سلطنت این پادشاه از شاهزادگان اشکانی و غیره کسی مدعی بلاش نشده و معارضی نداشته که گرفتار کشمکش و زد و خورد باشد فتنه‌ها خوابیده و جنگ خلق براحت زندگانی کرده واگر در اوان دولت بلاش ثانی حادثه حادث شده چندان مهم نبوده و بآسانی آنرا رفع نموده‌اند

بنا بعقیده آنها که میگویند بلاش ثانی در سال هفتاد و هفت و هفتاد و هشت میلادی

مدعی تخت و تاج دولت اشکانی گردید و قسمتی از ممالک اشکانیان را مالک شده و در آن
سلطنت کرده است چون در جلوس اول خود بیست سال داشته باید گفت در جلوس
دویم خود که در سنه صد و سه میلادی اتفاق افتاده در سن هفتاد و دو سالگی بوده و انتها
زمان سلطنت او آنچه بدست است بعلت مسطور در فوق یعنی نبودن و نداشتن مدعی و
معارض از شوائب عشر و اغتشاش مصون است مثلاً سکه های اشکانی از تاریخ سال
صد و سی میلادی تا صد و چهل و نه معلوم است که همه از یک پادشاه میباشد چه در روی
جمله سرهای پادشاه نقش شده و آن مسلماً سر بلاش ثانیست و اشتباه را مطلقا و اصلا در آن
راهی نیست

صورت سر بلاش ثانی که روی سکه نقش شده دارای تاجی است که کناره آن با حلقه های کو
زینت یافته دماغ حالت برآمدگی دارد چشمهایش درشت و زلفهایش مجعد و ریشش اگرچه
انبوه است مخروطی شکل میباشد

اما حوادث عهد سلطنت بلاش ثانی در سال صد و سی و سه میلادی فاراسمانس پادشاه
ایبری که گرجستان باشد جمع کثیری از طایفه آلانی را تحریک کرده و آنها از آنطرف کوه
قفقاز حرکت نموده از معابر این سلسله کوه گذشته بخاک پادشاه اشکانی وارد شده بنای
تاخت و تاز را گذاشتند و اهالی را دوچار خسارت و جراحت نمودند بعضی از آلانها هم
بولایت کاپادس متصرفی دولت روم رفتند

فاراسمانس محرک این حرکت و آشوب معلوم نیست چه کینه و عداوتی با اشکانیان داشته
ظاهرا فطرت و طبیعتی شریر داشته و خبث ذات او را بتحریک این قبیل کارها میفرموده چه
با آدرین قیصر روم هم خوب رفتار ننموده و احترامات را که باید نسبت بآن امپراطور منظور دارد
نداشته از جمله بجای هدیه و تحفه چند دست لباس زری دوخته و برای آدرین فرستاده
و معین است که اینچنین پیشکشی لایق و مناسب شان قیصر روم نیست آدرین سیصد نفر
مقصر را قرار داده بود در محل میدان ماشینی برای اهالی روم بازیچه در آورند و میهمانان تفریح
باشد و مقصرین را ... چون لباسهای زری فاراسمانس را بحضور قیصر آوردند برای مقصرین
فرستاد که در موقع در آوردن بازی بپوشند و مسخره کنند و از آنطرف در سفر اسپی
مجلسی که در سال صد و سی و سه میلادی منعقد نموده بود و تمام سلاطین آسیای غربی در آن

مجلس حضور داشتند آدرین بر فاراسمانس دشنام داد
باری علت افتاد فاراسمانس بکوهی بوده یا چیز دیگر بلاش ثانی دفع این غایله را
چند نفر سفیر بشهر روم فرستاد و از رفتار فاراسمانس شکایت کرد از اینجا معلوم میشود
که فاراسمانس در تحت حمایت دولت روم سلطنت مینموده دولت روم فاراسمانس را
بشهر روم طلبید که از وی در باب حمله و تاخت و تاز آلانیها بعضی سئوالها کند و تحقیق نماید که
جهت این اغوا و تحریک چه بوده اما منتظر شدن که فاراسمانس بروم حاضر شود و مجلس
استنطاق منعقد کردند و بعد از استنطاق و تحقیق دولت روم حکمی دهد یا عتاب کند که فرضا
هم مفید باشد حکم نوشته او و سهراب را داشت غارتگران تا آنوقت هر کار که میخواستند
میکردند و میرفتند علاج فوری لازم بود لهذا حکمران رومی در ولایت کاپادس که شخصی بود
از اخلاف و اعقاب آرین مورخ اسکندر کبیر قبل از آنکه از جانب دولت متبوعه خود دستور العمل
دریافت کند لشکر کشید و بر سر وحشیان آلانی تاخت و آنها را از ولایت محکومه خود بیرون
کرد بلاش ثانی که با این قوت نداشت یا اسباب کار دستش فراهم نبود با رؤسای غارتگران گفتگو
نمود بمبلغی پول آنها را خرسند ساخت و براه انداخت و نظیر اینکارها آنوقت در این ممالک
مطرد و معمول بوده و دولت روم هم قبحی بروی اینکار ننموده است خلاصه هم ولایت رم
هم مملکت اشکانی از زحمت نهب و غارت آلانها آسوده شد اما بلاش توقع داشت پادشاه
ایبری در روم دوچار سیاست و مؤاخذه سخت شود و پادشاه مشار الیهم به روم حاضر شد
لکن بجای تنبیه و ملامت مورد التفات و مرحمت آدرین قیصر گردید و باو اذن داد در کاپیتول
قربانی نماید و کاپیتول از معابد رومیان بود که در آنجا فاتحین را با افتخارات سربلند میکردند
و این اجازه قربانی که به پادشاه ایبری داده شد دلالت بر مفاخرت و سربلندی او مینمود
آدرین علاوه بر بذل این مرتبت حکم کرد که مجسمه سواره فاراسمانس را بسازند و در معبد
بلونا قرار دهند نیز مبلغی خاک و قلمرو این پادشاه را وسعت داد (بلونا نیز از معابد مشهوره رم است)
حالا قیصر این کارها را علی رغم بلاش ثانی میکرد یا قصد دیگر داشت معلوم نیست چیزیکه
مسلم است زحمت بلاش بیهوده است و جای دیگر است چه بلاش ناحق از فاراسمانس پادشاه
ایبری شکایت نکرده و حق داشت دولت روم و شخص آدرین قیصر آن دولت پادشاه تابع
خود را متنبه نماید و مانع تعدی و کارهای خلاف قاعده او شود اغراض قیصر را براه دیگر

واداشت واز اینطرف بلاش ثانی هم بنابرای کاره جوئی از مخمصه وآسایش اهل مملکت با
بجهت نداشتن اسباب ناروعدت با وجود رنجش بروی خود نیاورد ومتحمل رفتار ناشایسته
آدرین بود وسکوت داشت تا در سال صد وسی وهشت میلادی آدرین قیصر روم درگذشت
ودست تطاولش کوتاه شد پس ازو ارلیوس که بنام آنتونینوس معروف میباشد وآدرین
اورا بفرزندی قبول نموده بجای وی بامپراطوری وقیصری روم برقرار گردید بلاش ثانی بجهت
برای تهنیت بدربار قیصر جدید فرستاد وهدیه را تاج طلائی برای او ارسال داشت واهدای
این تاج را مصنفین از وجود سکه استخراج نموده اند که در سال اول امپراطوری آنتونینوس
ضرب شده یک روی سکه سر امپراطوری نقش شده ودر روی دیگر آن صورت زنی است
که تیر وکمانی در دست چپ خود گرفته وبا دست راست تاجی را تقدیم مینماید که از
روی آن مشاهده میشود که عبارتست از پارت
پوشیده نیست که تراژان در لشکرکشی خود ومجادله با عساکر اشکانی تاج طلائی از
اشکانیان گرفته بود اشکانیان این تاج را خیلی با قدر وقیمت وعزیز میشمردند وچشم
باسترداد آن داشتند وآدرین قیصر هم وعده کرده بود که آنرا بآنها پس بدهد اما بوعده
وفا ننمود محتمل بلاش ثانی چنین فرض کرده باشد که این مسئول را آنتونینوس جانشین
آدرین زودتر قبول مینماید خاصه درصورتیکه تاج طلای دیگر هم برای او اهدا و
ارسال میکند در هر حال بلاش بمامورین وسفرای خود که بدربار آنتونینوس میرفتند
دستور العمل داد که در دربار قیصر مسئله تاج ماخوذی زمان تراژان را طرح کنند و
استرداد آنرا درخواست نمایند ووعده را که آدرین پدرخوانده آنتونینوس کرده
بود بخاطر او آرند بعبارة اخری رسما خواهش کنند که قیصر آن تاج را پس دهد سفرا چنین
کردند اما از آنجا که آنتونینوس نیز مانند آدرین دل سخت بود بقبول این خواهش اقبالی
ننمود وآخر مامورین در اینباب الحاح نمودند سودی نکرد وفایده نبخشید فرستادگان
بخیبت مراجعت کرده خبر یاس آوردند
این بود سوانح ایام سلطنت بلاش ثانی وبطوریکه میتوان گفت در ده سال آخر پادشاهی
این سلطان واقعه وسانحه تاریخی روی نداده چه در آن زمان دولت روم بیخیال وبجان
آسایش میزیستند در طلب توسعه ملک وزیاد کردن شان وافتخار نبوده ودر همانوقت
بطور

بطور ضرب المثل میگفتند هر زمان که ملتی بوضع خود راضی وخرسند شد سایر ملل
آسوده اند واطمینانی بصلح وامنیت حاصل مینمایند واین مثل برای ملت رومانی که
در آنوقت جان آنها دولت روم بوده مناسبتر وسزاوارتر از سایر است یعنی در آنها
بیشتر مصداق ومعنی دارد زیرا که رومیها هر وقت در خیال اظهار شان وقدرت و
کشورستانی میافتادند با ملل مجاور وبنای ستیزه را میگذاشتند وبرای جنگ وخونریزی
وبرهم زدن اساس صلح بهانه میتراشیدند پس وقت آسایش خلایق آنوقت بود که
دولت روم وقیاصره بعیش وخوشگذرانی ولهو ولعب می افتادند
بلاش ثانی در سال صد وچهل وهشت یا صد وچهل ونه میلادی درگذشت مدت
ملکش چنانکه در اول فصل ذکر شد نوزده سال بوده است

فصل بیست وهفتم

در سلطنت اشکانیان ارشک بیست وششم که بلاش سیم نام داشت

بعد از فوت بلاش دویم بلاش سیم در سال صد وچهل وهشت یا صد وچهل ونه میلادی
بجای او بر تخت سلطنت اشکانی جلوس نمود واحتمال قوی داده اند که او پسر بلاش سیم
باشد اگرچه دلیل موجهی در اینباب بدست نداریم این پادشاه تا سال صد ونود یا سال
صد ونود ویک میلادی سلطنت کرده بنابراین مدت ملکش تقریبا بیست ودو سال
بوده واز قراین معلوم میشود در وقت جلوس بر سریر پادشاهی سنی نداشته ودر اوایل
عهد شباب باین رتبه منیع نایل گشته اگرچه در روی سکه های اولی او سر وی را که نقش
کرده اند باریش بقاعده ساخته اند چون در اوان وسنین سلطنت پدرش بلاش دویم
وقایعی که عمده باشد واقع نشده بعبارة اخری جنگ وزد وخورد وفتح وشکستی اتفاق
نیفتاده وبرای شاهزاده اشکانی که فطرتا جنگجو واهل رزم وبزم است این سبک
زندگانی اسباب کسالت است میتوان گفت بلاش سیم از این سکون طولانی وبیحرکتی
دایم خسته شده ودلتنگی حاصل نموده بود بنابراین چنین مینماید که برای بهم زدن با
دولت روم اسباب چینی مینمود وچون بعضی اقدامات بعمل آورد ودانستند که بلاش
در چه کار وخیال است به آنتونینوس قیصر روم خبر دادند که حریف وهماورد ورقیب
دولت

دولت روم در عهدهٔ قتال وجدال است بدان و آگاه باش و هر فکری که داری بکن تا
غافلگیر نشوی آنتونینوس هر جهت که بود میلی بجنگ نداشت لهذا نامه ببلاش سیم نوشت
و از فواید صلح و صفا و منافع اتحاد و دوستی دولتین و مضار لشکرکشی و خونریزی سخن
راند فی الحقیقه اسباب تذکرهٔ پادشاه اشکانی گردید بلاش چون کلمات او را مقرون
بصواب و درستی دید صرف نظر از حرب عاجل و حمله کردن بر دولت روم نمود اما
طبعا چون باینکار راغب و مایل بود انتظار میکشید که وضع دولت روم تغییر کند و دشمن را
در حالتی نامساعد و گرفتار محنت ببیند آنوقت ظاهرتر باشد و بنای حمله را گذارد بنا
بر این تا سال صد و شصت و یک میلادی که مدت دوازده سال باشد صبر کرد و
خودداری نمود و بکاری که منافی با سلم و صلح باشد دست نزد در سنهٔ مزبوره یعنی سال
صد و شصت و یک موقع اجرای مقاصد و خیالات بلاش سیم در رسید نایرهٔ فتنه و
فساد بمرتبهٔ اشتعال یافت و جنگ در بلاد مغربی در گرفت و بهترین قسمت از آسیای
مغربی را خراب و ویران و دوچار ضرر و خسارت بی پایان نمود تبیین این مقال آنکه
در فصل بهار سنهٔ صد و شصت و یک میلادی مارکوس اورلیوس پسر خواندهٔ آنتونینوس
بجای پدرش امپراطوری دولت روم یافت و برتبهٔ قیصری نایل شد و لوسیوس وروس را
که پسر خواندهٔ دیگر آنتونینوس بود در سلطنت با خود شریک نمود بلاش از روی عقل
باپندار موقع را مناسب خیال و کار خود دانسته فوجی معتبر بارمنستان فرستاد و
آنها غفلتا وارد آن مملکت شده سهیموس پادشاه ارمن را که در تحت حمایت دولت روم
بود از آن سرزمین بیرون کردند و تیگران نامی را از سلسلهٔ پادشاهان قدیم ارامنه که آن
مملکت او را ارث بالاستحقاق سلطنت میدانستند بجای سهیموس پادشاهی دادند این خبر
فورا منتشر شده و بحکمران ولایات مجاورهٔ با ارمن رسید سوریانوس فرمانفرمای کاپادس
که نسلا از طایفهٔ گل (اهالی قدیم فرانسه) بود انتهاض نمود و علت این نهضت آنکه شخصی
متنبی الکساندر نام باو خبر داده که دارای مقامات بسیار عالی خواهد شد و او از ساده
لوحی باور کرده وسیله و موقع میخواست که خود را بمراتب موعوده برساند چنین پنداشت
که اگر با قشون خویش بارمنستان رود و یاغیان ارامنه و حامیان آنها را که عساکر شهریار
اشکانی باشند مقهور و مغلوب نماید مقدمات کار و مقصود مرتب و حاصل شده است

خلاصه

خلاصه سوریانوس حکمران کاپادس مجمعی که از شط فرات عبور کرده حریفی نیرودست و
قادر در برابر خود دید یعنی خسرو نامی از سرکردگان اشکانی را با لشکری جرار مشاهده
نمود و دانست عرصهٔ این میدان نیست و لقمهٔ گلوگیر است ناچار بشهر الیرثیا از بلاد ارمن
پناه برده در آنجا متحصن شد خسرو با عساکر اشکانی دور او را گرفته و شهر الیرثیا را محاصره
کردند گویا سه روز بیشتر طول نکشید که عیب گویی الکساندر متنبی و کرامات و کار خود را
کرد سوریانوس و همراهانش تماما دو اسبه و شتابان بدیار عدم رفتند در وضع هلاک
حکمران کاپادس چند قول است بعضی گویند چون او خود را بطور بیچاره و مستاصل دید
غذا نخورد تا از گرسنگی هلاک شد زمرهٔ بر این اند که او گلوی خود را با شیشه برید تا بچنگ
دشمن نیفتد که سری بسلامت بگورستان برد اما قول ارجح این است که در ظرف مدت سه روز
آنچه توانست ایستادگی و مقاومت نمود لکن از آنجا که قضا مبرم و اجل حتمی بود آن پایداری
و کوشش بی ثمر شد سوریانوس و لشکریانش جمله هلاک شدند و از دست ضلال المتنبی
خود آسوده گشتند

چون کار حکمران کاپادس ساخته و پرداخته شد عساکر اشکانی از شط فرات عبور کرده
بسختی هر چه تمامتر بر مملکت شام حمله نمودند آتیدیوس کرنلیوس حکمران شام بجلوگیری
و مدافعه برخاست اما از وهم کاری ساخته نشد و مغلوب و مقهور گردید اهالی شام
چون این بدیدند بر آن شدند که دست باسلحه برند و بجهد و مجاهده ربقهٔ اطاعت
و تبعیت دولت روم را از گردن اندازند اشکانیان ولایت فلسطین را نیز تاخته و
همانا تمام بلاد مشرق انتظار چپاول آنها را داشت و کسی را یارای دفاع و دفع حملهٔ
عساکر پارتی نبود بعد از این سوانح خبر بشهر رم رسید و معلوم شد نواحی مشرق را
چه وضع و حالت است دولت روم ناچار بود سرداری قابل مامور مشرق نماید که دشمن را
جواب دهد و نظم و امنیت مجددا در آن امکنه برقرار دارد و بلاد شرقی را باز در تحت
حمایت دولت مشار الیها آورد برای انتخاب سردار بنای مشاوره را گذاشتند یکی گفت
لوسیوس وروس امپراطور خود باید بمشرق رود چه درستی است که بهتر از مارکوس
اورلیوس شریک السلطنه میتواند متحمل متاعب و زحمات جنگ و سفر شود و مذاکره در
باب امپراطور و شریک السلطنهٔ او از آن بود که چون مطلب مهم و مسئله غامض است

باید

باید شخصی بمشرق رود مطاع کل واحدی سر از حکم او نپیچد وگرنه ممکن است امر جنگ
بخبط و خذلان گردد از آنجا که لوسیوس وروس را اعمال نظامی و سوق عسکر مهارتی
نداشت این خیال پسند نیامد و گفتند باید از سردارانی که فنون حربیه را خوب میدانند
مأمور این امر مهم نمود تا کاری از او ساخته شود آخر الامر قرار بر این شد که لوسیوس وروس
عزیمت مشرق نماید اما بشرط آنکه چند نفر از بهترین سردارهای روم در رکاب او باشند
فی الحقیقه او اسم و آنها مسمی برای هیمنه ظاهری امپراطور و برای کار سرداران و بعد از
آنکه خیال بر این کار قرار گرفت ثلثه استاتیوس پریس کوس و آویدیوس کاسیوس و مارتیوس
وروس بزرگترین سردارهای روم در خدمت لوسیوس وروس بمشرق رفتند و این کار
مهم را بسر دادند و چنین کردند

در سنه صد و شصت و دو میلادی لوسیوس وروس امپراطور و قیصر روم با کمال کراهت
و بی میلی از ایطالیا حرکت نموده با سرکردگان و نواب و صاحبمنصبان خود بشام آمد
و برای آنکه اجتناب از غوایل و عواقب غیر معلوم جنگ نماید با سردار اشکانی که در
آنوقت با فتح و ظفر همراه بود در کار صلح و مصالحه مذاکره نمود اما سردار غالب گوش
بحرفهای لوسیوس وروس نداده و گفت باید مصاف داد و از جدال و قتال گریزی نیست
امپراطور دید بی استعمال اسلحه و خونریزی کار بکروه نمیشود و دشمن دست بر نمیدارد
مهیای قتال شد و آغاز محاربه گشت اما امپراطور جوان از حاضر شدن بمیدان و
نزدیکی بخطر احتراز داشت خود در انطاکیه بماند که از عیش و تعیش باز نماند و سرکردگان
روم را گسیل نمود که آنها با خصم روبرو شوند و شام و ارمنستان را از ید تغلب و تصرف
دشمن بدر تانی منتزع نمایند و تاخت و تاز کنندگان را تنبیه کنند و فرضاً اگر خطری
پیش آید آنها دچار آن شوند

آویدیوس کاسیوس که لشکریان متوقف در شام باو سپرده شده بود بزحمت عظیمی افتاد
زیرا که قشون سپرده باو مدت مدیدی بود حرکتی نکرده بودند و از نظم افتاده و دوباره
منظم و مرتب کردن آن کمال اشکال را داشت چون بمشقت تمام اینکار بپرداخت بلاش
بطرف او حمله نمود وی بخوبی از عهده بر آمده و بعد از چندی او بنای حمله را گذاشته در
جنگ بزرگی بلاش را شکست داد و در سنه صد و شصت و سه میلادی عساکر اشکانی را

مجبور نمود که از فرات عبور کنند

اما استاتیوس پریس کوس سردار دیگر رومی که بکار ارمنستان می پرداخت از سرحد
این مملکت تا آرتگزاتا پای تخت ارمن براند و این شهر را مسخر کرده بنا بر بعضی روایات آنرا
منهدم و ویران ساخت بعد از آن شهر جدیدی بنا نموده قشون رومی را در آنجا ساخلو
گذاشت و خبر فتوحات خود را بشهر رم رسانید سواموس پادشاه قدیم ارمنستان که بدربار
روم پناه برده و در شهر رم بود مجدداً بر سریر سلطنت این مملکت جلوس نمود یعنی توسی
دیدین نام را مأمور کردند که برود سواموس را مجدداً بپادشاهی ارمنستان برقرار نماید
سواموس بارمن آمد و باهتمامات توسی دیدین و ماریتوس وروس که سردار دیگر روم
بود سلطنت آن مملکت برای او مقرر شد

دولت روم باین وضع و ترتیب در ظرف مدت دو سال تلافی خسارتهای خود را نموده
بدولت اشکانی معلوم کرد که هنوز قادر است مقامی را که در آسیای غربی بواسطه
فتوحات ترازان حاصل نموده حفظ و نگاهداری کند

سرکردگان باهوا و هوس روم که در تحت ریاست امپراطور عیاش نا قابل بواسطه رشد
و کفایت خود این فتوحات نمودند بخیالات بزرگ افتادند و اکتفا باین قدر پیشرفت
شان نکردند و باید دانست که در آن زمان در دولت روم هر کس امتیازات نظامی داده
میشد اگر قابلیتی داشت میتوانست خود را بمرتبه و مقام رساند بنابراین سرداران
رومی که در حروب شام و ارمن شهامت و بزرگی خود را ظاهر ساخته بودند هر یک طالبان
و خواهان رتبه امپراطوری و قیصری شده و مقدمات این نتیجه را ترتیب میدادند
در میان سرکردگان قابل که در تحت ریاست لوسیوس وروس بخدمات نظامی و جنگ
اشتغال داشتند آویدیوس کاسیوس از همه معروف تر و باهوا و هوس تر بود این سردار چون
مملکت شام را مصفا و قشون اشکانی را از آنجا بیرون نمود از جانب اورلیوس قیصر منصب
سرداری کل با سپهسالاری باو داده شد و باختیار تام مصمم شد که از حدود ممالک
اشکانیان تخطی نماید و در خاک خود بلاش با این پادشاه جنگ کند و هر قدر ممکن شود
با انتزاع ولایات و ایالات اشکانی بپردازد و اگر بتواند خود را در شان بمقامی بالاتر از
مقام ترازان قیصر رساند یا او اقلاً همشان و برابر شود و فتوحاتی را که او در پنجاه سال

قبل کرده وی نیز در این زمان بنماید

برای وضع لشکرکشی کاسیوس اسناد مرتب صحیحی بدست نیست از مطاوی مسطورات مورخین آن عصر و زمان باید استخراج مطالب نمود و آنقدر که ممکن است از اعمال مشهور اندر آن سردار خبر شد آنچه معلوم و مبین میگردد کاسیوس از شط فرات عبور کرده وارد بین النهرین (مزوپوتامی) گردید و رفت بر نیس فوریوم که رقهٔ حالیه باشد و از نزدیکی آنجائی که بلیک با شط فرات اتصال پیدا میکند امتداد شط را گرفته طی مسافت نموده وارد بابل در سورا که شهر قدیم بابل باشد عساکر رومی با قشون اشکانی جنگی کرده رومیها غالب آمدند پس از آن شهر بزرگ سلوسی را که دارای چهارصد هزار سکنه و در کنار دجله بود کاسیوس محاصره نمود و سعی و اهتمام تمام آنرا فتح کرده آتش زد و شهر طیسفون را که آنطرف شط بغداد بود نیز بگرفت و عمارت و قصر تابستانی بلاش کرد در این ملک بنا شده با خاک یکسان گشت معابد مختلفهٔ این شهر را خراب کردند امکنه را که گمان میرفت در آن دفینه و خزینه باشد حفر و کاوش نمودند و غنایم بسیار نصیب لشکریان کاسیوس گردید اشکانیان که در هر جنگ شکست میخوردند آخر الامر مأیوس شده چشم از مقاومت پوشیدند مختصر جمیع نواحی و اماکنی که تراژان فتح کرده بود و بعد از دست داده باز بتصرف کاسیوس و سپاهیان او در آمد سردار رومی قناعت و اکتفا ننموده بقصد کشورستانی و مملکت گیری نموده بعد از تسخیر بین النهرین (مزوپوتامی) بطرف جبال زاگرس (جبل الطاق) پیش رفت و یک قسمت از مملکت مید را نیز تملک نمود بعد از این پیش رفت و انتزاع [illegible] از اشکانیان امپراطور و قیصر روم و شریک السلطنهٔ او علاوه بر القاب آرمنیاکوس و پارتیکوس که پیش بر کاسیوس داده بودند لقب مدیکوس هم باو دادند و این القاب بمعنی فاتح ارمن فاتح پارت فاتح مد است

بعد از آنکه کار کاسیوس نضج و قوامی در دست گرفت و پیشرفتی بقاعده حاصل نمود و خواست خیال کند که دیگر دست اوست و احتمال خطر و صدمه برای او نیست دهر متغلب با حکم تقدیر که غالب و قاهر است صفای عیش سردار روم را بکدر مشوب و مکدر ساخت تخم طاعون در میان قشون روم بروز کرد این ناخوشی هر وقت در هر جا بروز کند مردم را فوق العاده متوحش مینماید اما در این موقع خبر اهنانزمانندی شهرت نمود و آن بیشتر

که طبعاً حاصل آمده افزود مشهور شد که این مرض بمکانی تحتانی از معبد آپلن پسر زئوس واقع در شهر سلوسی داخل شده و عساکر روم که این شهر را غارت میکرده اند باامید اینکه در آن مکان تحتانی از هدایائی که مردم باین معبد اهدا کرده اند نفایس بسیار و جواهر ذخایر بیشمار است در آنرا باز کرده هیچ در آن ندیده اند جز این بلای مبرم و ناخوشی مهلک که کلدانیها بجادوئی و سحر آنرا در آنمکان جا داده اند شیوع این اشتهار وحشت بی اندازهٔ لشکریان روم گردید و وحشت سبب شدت مرض شد و هر روز مبلغی بر عدهٔ اموات طاعونی می افزود بسیاری از سربازان رومی فرار کردند که از دست این بلا جان بدر برند و بوطن مألوف خود روند اما طاعون آنها را معاف ننموده اکثر در اثنای طی طریق راه را کم کرده بجای اینکه بروم روند بگور رفتند اما آنهائی که پا افشرده و نگریخته بودند برای اینکه عرض و طول عرصهٔ بدبختی و تیره روزی را از دست بهم بدهند از نداشتن آذوقه و لوازم زندگانی و معاش گرسنه مردند و رخت بعالم دیگر بردند

بعضی از فراریان قشون کاسیوس که زنده بروم رسیدند قدوم آنها اسباب تولید مخمصهٔ عظیم گردید ناخوشی طاعون با آنجماعت به مملکت ایطالیا قدم نهاد و بولایات و ایالات دور سرایت نمود و تا رود رن و محیط آتلانتیک رفت و خلق کثیری را کشت

یکی از مورخین گوید در این سال زیاده از نصف سکنهٔ روم و تقریباً تمام لشکریان کاسیوس را ناخوشی طاعون هلاک نمود مختصر لوسیوس وروس شریک السلطنهٔ مارکوس اورلیوس قیصر روم و کاسیوس سردار پر هوا و هوس بجائی که ذکر شد با ایطالیا مراجعت کردند و زبان عقل کاسیوس را که از باد کبر سری سنگین داشت مخاطب نموده با این بیان حکمت آمیز متنبه ساخت و گفت

دیدی که کبریائی مخصوص کردگار است
بشنو مکن از این پس دعوی کبریائی

عجب آنکه اینهمه مصائب و متاعب کاسیوس را متذکر نساخت و هوای قیصری باز او را در گرداب مشقت و عذاب می انداخت گویند برای نیل این آرزو و وصول این مقصود بمخالفت مارکوس اورلیوس قیصر پرداخت و رایت طغیان بر افراشت و در آن کشمکش مغلوب و مقهور شده سر پر شور خود را بر باد داد

امّا نتیجهٔ جنگ روم و اشکانی آنچه بر رومیان گذشت ذکر و معلوم شد و با آنجا
اشکانیان هم صرفه نبردند بلکه متحمّل ضرر و خسارت کلّی شدند اگرچه جنگ تراژان با
دولت اشکانی سبب شد که ارمنستان از تحت اطاعت دولت پارت خارج شده تبعیت
دولت روم را اختیار نمود امّا از ایالات و ولایات دولت اشکانی ایران چیزی در تصرّف
رومیان نماند آنچه را بزحمت گرفتند بمحنت پس دادند و همه کس دانست و فهمید که اردن
قیصر روم ولایات مسخّر شده بواسطهٔ تراژان را محض کرامت نفس و فتوت بدولت اشکانی
مسترد ننمود بلکه حزم و احتیاط او را بر این گذشت وا داشت کرد

جنگ لوسیوس وِروس شریک السّلطنهٔ قیصر با کاسیوس سردار دیگر از ایالات معتبرهٔ
دولت اشکانی را از تصرّف اشکانیان خارج ساخت و چند صد سال آن ایالت در تصرّف
دولت روم بماند و آن قسمت غربی مملکت جزیره یا بین النّهرین (جزو پونامی) بود شاید
این قسمت مستقیماً در تحت تملّک و حکمرانی رومیان در نیامده باشد امّا از ممالک اشکانی
مجزا گشت و سلاطین این دولت دیگر دستی و حکمی بر آن نداشتند

دولت اشکانی بعد از جنگ کاسیوس مجدّداً ملتفت شد که دولت روم حریفی پرزور است
و مخاصمه با او کار مشکلی است نباید بجهت و عبث با او در انداخت یا با در برداخت چنین
مینماید که هیچوقت دولت اشکانی این مطلب را باین خوبی نفهمیده و این اوّل دفعه بود
که از عمق کار رومیان خبردار گشته است

شکستهائیکه در جنگ کاسیوس بدولت اشکانی وارد آمد خیلی اسباب وهن او گردید
از شأن و اعتبار او کاست خاصّه در صورتیکه آن شکستها را از سرتیپی خورد که نه خود او
چندان جلالت و مرتبتی در دولت روم داشت نه دولت روم بقدر یکه میتوانست برای
او تجهیز قشون و تهیّهٔ کار و لوازم حرب دیده بود پس میتوانیم بگوئیم در ابتدای مدّت مدید
سلطنت اشکانیان سه مرتبه اخیر این دولت از اوج قدرت رو بهبوط و وبال گذاشته و بال
و هبوط اوّل آن وقت بود که از حمله و یورش صرف نظر نمود و اکتفا کرد بهمان چیزیکه در دست
داشت و برای توسعه و توسیع ممالک خود و ازدیاد قدرت و عظمت جهد و کوششی بعمل نیاورد
هبوط و وبال ثانی آن زمان شروع کرد که رعایای آن دولت بر او شوریدند و قدری
از اراضی و نواحی مملکت از ید تصرّف پادشاه اشکانی منتزع گردید

۱۱۰

وبال و هبوط ثالث در اوان جنگ کاسیوس ظهور و بروز یافت چه پادشاه پارت
نتوانست دشمن را دفع کند تقاعد کرد و خصم پیش راند و هرچه خرابی خواست نمود و این
وضع عیبهای مختلف داشت فی الحقیقه دولت اشکانی حالت مریضی هم رسانید که مبتلا
بمرضی مزمن شده باشد و از عود صحت و استقامت او صرف نظر نموده باشند همینقدر
که یکباره جان نداده خاطر خود را خرسند میدارند

جنس بادیه نشین که از اسباب تجمّل و جلال و لوازم تن آسانی و راحت و عیش و عشرت و
اطعمهٔ لذیذه و شرابهای خوشگوار و لباسهای نرم و بسترهای گرم و هم بالینهای ماه رو
و هم صحبتهای بذله گو و مغنیان خوش آواز و مطربان نغمه ساز محروم اند بعلاوه مواشی
و دوابّ و مختصر اسبابی که دارند باید بنیروی بازوی خود حفظ و حراست کنند و حصار
آنها بگفت حکیم اعلم فردوسی علیه الرّحمه دل و دست و بازوی آنهاست و برای جلوگیری دشمن
با تحصیل گوشت شکاری که چون بدست آرند آنروز و آنشب عروسی دارند متصلاً باید
بر پشت اسبان در طی کردن عرض و طول بیابان باشند چنین قومی البتّه شجاع و دلیراند
و پلنگ صولتان شیرگیر و حال بر این منوال است تا و ساده دیبا و ساده باده پیمادست و پا
امیران بوسد البتّه آن قوّه و طاقت نماند و تحمّل کارهای صعب نتوانند پس این مشقّتها و شقّها
که در اعمال نظامی در کار است و این صید و شکار که سلاطین را بآن اقبال برای آنست که
از کار نیفتند و ورزیده باشند تا اگر روزی زحمتی پیش آید از عهدهٔ تحمّل آن بر آیند و از زیر
بار سنگین شانه خالی ننمایند تا زیر و رو تنعّم نباشند از ادای تکالیف تن نزنند مصداق
این مقال حال اشکانیانست و البتّه مطالعه کنندگان جنگ سلاطین و سرداران
اشکانی را با مارک آنتوان و کراسوس سرداران رومی بخاطر دارند و از نظر آنها محو نشده
که دلیران پارت چه بروز سپاهیان روم آوردند و چگونه آنها را مقهور و مستأصل
کردند همانا در زمان جنگ کاسیوس با عساکر بلاش سیم نازونعمت همه را افراکرده
نمیگذاشت آنها که مصدر کاراند تن بزحمت دهند و ادای تکالیف نمایند یکی از
مورّخین علّت دیگر هم بر موجبات مسطوره افزوده گوید سلاطین اشکانی تا دیری
پاس خاطر رعایا را از فرایض میشمردند و از صیانت و جذب قلب آنها فروگذار نمیکردند
لهذا رعایا هم ندّهمه جا پشت و قوّت آنها بودند بذل مال و جان نثاری مینمودند

چون

چون خودرا بذروه اوج اقتدار دیدند گمان کردند از رعایا مستغنی میباشند بکرات مکررا
درستی با آنها نکردند وبدیهی است که رعیت چون ملاطفت وعنایتی ندید دل سرد بلکه
آزرده خاطر میشود وبا این حال یقین است که مهیای جانفشانی نیست باری حالت
وفا وخلوص رعایا نابود گشته شهامت ورشادت فطری اشکانیان رو بضعف گذاشته
قوتی که باید دفع خارجه با حملهای متواتره بردارد صرف جنگهای داخله میرسید این است
که هبوط ووبال تتمه اشکانیان شروع کرده از عهده دولت روم برنمیآید وهر تطاول
وتعدی که از آن دولت بظهور رسد تحمل مینماید

جنگ دولت روم واشکانی بمباشرت کاسیوس در سنه صد وشصت وپنج میلادی
بانتها رسید وبلاش اقلا بیست سال بعد از این جنگ زنده بود ولی دیگر هیچ وقت وموقع
جرأت ننمود که مجددا اقدام بجنگ نماید بلکه تلافی مافات بشود ویا ایالتی را که از دست
داده دوباره بچنگ آورد بلی یکمرتبه بخیال حرکتی افتاد وآن در سال صد وهفتاد وچهار
وصد وهفتاد وپنج بود در وقتی که ارلیوس قیصر روم در مغرب مشغول دفع حملهای
طوایف وحشی سواحل رود دانوب شده مجال کار دیگر نداشت وآویدیوس کاسیوس
نیز نزدیک بود اسباب ظهور جنگ ملی شود بلاش تهیه حرب نمود ومهیا شد بار دیگر
دست باسلحه برد وآب رفته را باز بجوی آرد وهمه ملتفت خیال بلاش شده ومنتظر
بودند به بینند کی نایره قتال وجدال اشتعال مییابد اما این آتش روشن نشده خاموش
شد وجنگ درنگرفته کار منجر بصلح گردید یعنی ارلیوس بمحض اینکه خبردار شد ودانست
دولت اشکانی در تهیه است ومیخواهد با دولت روم مصاف دهد از حوالی رود
دانوب نهضت نموده بشام آمد ودر همان وقت که قیصر روم بسوریه رسید در داخله
مملکت اشکانی باز فی الجمله آشوبی درگرفت بلاش دید از اینطرف حریف حاضر کار است
ودارای استعداد بسیار از آنطرف دشمن داخلی هم سر برداشته هیچ مناسب ندید
که جز بر تشیید مبانی صلح وصفا بپردازد چند نفر سفیر نزد قیصر فرستاد ومراتب خلوص
مودت خود را با قیصر ودولت روم بتوسط آنها اظهار داشت واین حزم واحتیاط بلاش
ومخالفت او با ارلیوس او را از زحمت وخطر آسوده نمود قیصر روم نیز چون مرد عاقلی
بود ونمیخواست عبث آتش فتنه وفساد در گوشی شود وخلقی در آن بسوزند سفرای بلاش را

باکمال

باکمال مهربانی پذیرفته بمراحم امپراطوری اختصاص داد واز اتحاد ومودت پادشاه اشکانی
اظهار امتنان واطمینان نمود وفرستادگان را بخرسندی معاودت داد

چهار سال بعد از این واقعه مارکوس ارلیوس قیصر روم درگذشت ولوسیوس ارلیوس کمدوس
پسر جوان او بجای پدر بسلطنت وامپراطوری یافت چون قیصر جوان مهذب ومجرب کاردیده
وسرد وگرم چشیده نبود همه کس خیال مینمود بلاش وقت را غنیمت میشمارد وکینه خود را از
دولت روم میکشد واقلا بین النهرین مزوپوتامی را پس گرفته در ثانی تملک مینماید
اگرچه مورخین قدیم از این سنین اطلاع درستی بدست نداده اند اما بطور یقین میتوانیم
بگوئیم از آن چیزیکه مردم مترقب بودند وانتظار آنرا میکشیدند اثری بظهور نرسیده وبر
آنها که این خیالات را میکردند معلوم شد که حدسهای غیرصائب زده اند پادشاه
اشکانی هیچ در خیال حمله بدولت روم نبوده ومطلقا این خیال در مخیله او خطور ننموده است
بلی میتوان گفت بلاش بسن پیری رسیده وهر کس خواهد صاحبان راحت واستراحت سکون را
بر حرکت وآسایش را بر زحمت ترجیح میدهند پس واضح ومبرهن است که در سلطنت
کمدوس بلاش اصلا جوش وجنبشی نداشته وننموده ومسئله مشرق از هرگونه اغتشاش مصون
بوده آنچه را دولت روم از دولت اشکانی گرفته در ید تصرف وقبضه تملک داشته
دولت اشکانی هم از بنابت چیزی بروی خود نمیآورد بلاش مدت ده سال با کمدوس
معاصر بود مع ذلک مورخین از روابط دولتین هیچ ننوشته اند از این سکوت چنین برمیآید
که کاری بکار هم نداشته اند نه خصوصیت با یکدیگر مینموده نه سر بسر هم میگذاشته اند
بالاخره بلاش سیم در سال صد ونود میلادی یا در سنه صد ونود ویک زندگانی را
بدرود گفت وبلاش چهارم بجای او بر سریر سلطنت اشکانی جلوس کرد

فصل بیست وهشتم

در شرح سلطنت اشک یا ارشاک بیست وهفتم موسوم به بلاش چهارم

چون بلاش سیم در سال صد ونود میلادی یا صد ونود ویک وفات نمود پادشاه دیگر
همین اسم جای او بگرفت بنابراین وی را بلاش چهارم گفتند واکثر مورخین بلاش چهارم را
پسر ارشد بلاش سیم دانسته اند وبعضی را عقیده آنکه این پادشاه از همان سلسله وقبیله

بوده

بوده نه پسر بلاش سیم را بعضی از مصنفین و جماعتی بلاش رقیب سور قیصر روم را که ذکرش بیاید پسر ساناتروکس یا ساناترکس دانسته‌اند و دیکاسیوس هم تصریح باین مطلب نموده ولی ظن غالب آنست که مقصود از این بلاش شاهزاده ارمنستانست و او با بلاش چهارم پادشاه اشکانی ایران معاصر بوده در هر حال تازه بلاش چهارم بر سریر سلطنت جلوس نموده بود که بواسطهٔ فوت کمدوس دولت روم گرفتار انقلاب و اغتشاش گردید

پرتی ناکس نام که مردی دانا و با کمال بود از ماه ژانویه سال صد و نود و سه تا دو ماه بعد یعنی در ظرف مدت هشتاد و هفت روز در مملکت روم امپراطوری و سلطنت داشت چون قصد اصلاح و تغییرات داشت او را بکشتند بمحض اینکه جانشین پرتی ناکس در روم با امپراطوری برقرار گردید در سه محل مختلف عساکر رومی دست باسلحه بردند و رایت شورش افراشتند و سرکردگان خود را امپراطور خواندند کلدیوس آلبی نوس در بریطن رتبهٔ امپراطوری یافت و سوِر که او را سپتیموس هم میگویند در پانونیا و پسانیوس نیگر در شام و این هر سه عزم خود را جزم کرده که آن مقام منیع و رتبهٔ عالی را خاص خود نمایند

ابتدا نیگر ادعای امپراطوری نمود و بر تخت سلطنت نشست پادشاه اشکانی با شاهزادگان تابع این پادشاه سفرایی بدربار او فرستاده ادای رسوم تهنیت و مبارکباد کردند و گفتند و در ضمن اظهار داشتند اگر قیصر روم را قشون لازم باشد بتجهیز آن می‌پردازند نیگر که خود را بی نیاز میدید و نمیدانست لیکن بر ادعای او بی قوت و زور اسلحه پیشرفتی نخواهد داشت از قبول این تکلیف سفرا بطور ادب مضایقه نمود چندی چون انتظار کشید که مردم او را بمیل خود و طیب خاطر بقیصری بپذیرند و چنین اثری بظهور نرسید و از آنطرف شنید از جملهٔ رقبا که همین ادعای او را دارند یکی سوروس است که در شهر روم بر اریکهٔ قیصری جلوس کرده و مهیا شده است با لشکری جرار بسمت مشرق براند و نیگر و سپاهیانش را از میان بردارد و شام و توابع نیز او را مسلّم باشد ملتفت شد و دانست برای سد راه این مفاسد و دفع این غوائل محتاج بسپاهی عظیم است و از هر جا ممکن شود باید دسته جات قشون جمع کند تا بتواند با دشمن برابر شود بنا بر این در اواخر سنهٔ صد و نود و سه میلادی نزد شاهزاده‌های حکمران که در آنطرف شط فرات بودند و مخصوصاً نزد پادشاه اشکانی ایران و سلطان ارمنستان و حضر مامور فرستاده از آنها خواهش نمود هر یک عساکر

خود را

خود را بمعاونت او روانه نمایند بلاش چهارم ظاهراً مردد شد که یا قشونی بامداد نیگر بفرستد یا بهانه آرد و تقاعد کند آخر الامر در جواب فرستادهٔ نیگر گفت من بحکام و شاهزادگان تابع خود در این باب دستورالعمل خواهم داد و خواهم گفت بجمع آوری لشکر بپردازند

آنچه مسلم است بلاش چهارم در کمک نیگر اقدامی ننموده و شخصاً فیمابین دو نفر مدعی امپراطوری مداخله نکرده اما ظاهراً یکنفر از شاهزادگان تابع اجازه داده که اگر میل داشته باشد به نیگر مددی برساند حضر در آنزمان پای تخت اعراب و شهر معتبر قطعهٔ مرکزی بین النهرین (مزوپوتامی) بوده و مانند اکثر ایالات و ولایات محکومهٔ دولت اشکانی از خود پادشاه بومی داشته لکن پادشاه آنجا بدون امر و اجازهٔ پادشاه اشکانی و دربار طیسفون در امور کلیه از قبیل جنگی مثل جنگ نیگر و امثال آن قادر بر مداخله نبود (بین النهرین یا مزوپوتامی مرکزی اراضی فیمابین سنجار و بابل است طوایف اعراب از عهدی بسیار قدیم بعضی از نواحی بین النهرین را در تصرف داشته‌اند اکزنفون قطعه زمین ما بین خابور و بابل را عربستان نامیده اعراب در زمان پمپه در طرف علیای بین النهرین نمودار و منتشر شدند پلوتارک زمین اسرهوئن را زمین اعراب خوانده حضر که غالباً با الف و لام یعنی الحضر مینویسند از وقت جنگهای تراژان ذکر آن بمیان آمده و همیشه این سرزمین را نسبت باعراب داده یعنی مخصوص آنقوم گفته‌اند) خلاصه بارسمیوس پادشاه حضر مامورین نیگر را بمهربانی و گرمی پذیرفت و از عساکر تیرانداز خود جمعی را بکمک او فرستاد از این وضع و اقدام بارسمیوس پادشاه حضر معلوم میشود دستورالعمل و اجازهٔ مخصوصی در خفا از پادشاه اشکانی داشته و الا جرات اینکار نداشت و بلاش چهارم که خود دخالتی در این جنگ نکرد و مستقیماً نیگر را امداد ننمود ممکن است احتیاط کرده باشد و با خود گفته اگر نیگر غالب آمد من غیر مستقیم و بواسطه او را کمک کرده‌ام و اگر مغلوب شد برقیب او میگویم پادشاه حضر مخفی و بی اجازهٔ من قشون بمدد نیگر فرستاده و من خبر نداشتم اما اگر خود لشکری بمعاونت قیصر فرستم عداوت من با سور ظاهر و آشکار میشود

چون نایرهٔ قتال فیمابین سور و نیگر اشتعال یافت اقوام و مللی که آنطرف شط فرات بودند جری و جسور شده کینه‌ای که از رومیان در دل داشتند ظاهر ساختند و بمخالفت

وطغیان

وطغیان پرداختند اهالی بین النهرین (مزوپوتامی) که تازگی زیر بار تبعیت دولت
روم رفته بودند خلع طاعت نموده دست باسلحه بردند وبسیاری از سپاهیان روم را
که در مملکت آنها اقامت داشتند بکشتند وشهر نصیبین را محاصره کردند این شهر از
زمانیکه بدولت روم واگذار شده بود محل عساکر رومی گردیده بود درین طغیان اهالی
بین النهرین طوایفی که در حوالی شط بغداد سکنی داشتند خاصه اهالی آدیابن که مانند اعراب
حضر تابع دولت اشکانی بودند باشورشیان اتفاق وهمراهی نمودند در این اوان سور
بزرگترین حریف ورقیب خود غالب آمده اورا بکشت وبطرف مشرق شتافت که قشون
ساخلوی روم محصور در نصیبین را نجات دهد ویاغیها وتقویت کننده آنها را تنبیه
وسیاست نماید اهالی بین النهرین خواستند باصرار باو معلوم کنند که محض هواخواهی او
دست باسلحه برده اند وبامعاندین او بجنگ ومخالفت پرداخته این حرفها بخرج سور نرفت
بلی یك چیز هم مد خیال سور شده بود واورا برعدم قبول تحریض مینمود وآن اینکه اهالی
بین النهرین سفیری باهدایا نزد سور فرستادند وبواسطه سفیر اظهار داشتند که جمیع غنایم
که ما از رومیها گرفته ایم با اسرای آنها پس میدهیم وخواهش میکنیم هرچه سرباز رومی در
بین النهرین است ازین مملکت خارج شود واهالی بین النهرین را بحالت خود یعنی بحالت
استقلال واگذارند وهیچ جبر از آنها توقع تبعیت دولت روم ندارند سور میدید این
حرفها با اظهار هواخواهی دولت روم با شخص سور منافات دارد دراینصورت چگونه میتوانست
آن ادعای یاغیان را باور کند ومصدق شمارد از آنطرف بدون جنگ وخونریزی باختیار
چگونه تن در میداد که مقداری یا مبلغی از اراضی متصرفی دولت روم از ید تصرف آن دولت
منتزع گردد این بود که فورا اعلان جنگ نمود اما آنهائیکه با او طرف مقابل بودند چندان
شأن واعتباری نداشتند سلاطین اسرهوئن وآدیابن وحضر بودند بلی یك دولت معتبر
نامی یعنی دولت اشکانی ایران از پشت سر آنها بود وسور باید از میان ایالات آن سلاطین
بطرف دولت اشکانی راند یعنی ابتدا دول کوچك را مضمحل ونابود کند بعد بدولت بزرگ
اشکانی پردازد اما از آنجانب دولت اشکانی چگونه میتوانست متحمل شود که سلاطین تبعه
آن دولت ورعایای آنها اینطور پامال شوند وتحمل صدمات وتعدیات سور وسپاه را نمایند
سور در فصل بهار سال صد ونود ونه میلادی خود شخصا بسوق عسکر پرداخته قشون

خویش را از رود فرات عبور داد ومتوجه نصیبین گردید یاغیها هنوز این شهر را در بند
محاصره داشتند واز عهده تسخیر آن بر نمی آمدند سور حکم کرد سرداران او بانقیاد یاغیها
وسیاست همدستهای آنها پردازند اگرچه لشکریان سور بواسطه فقدان آب یا قلت
وحرارت آن دوچار صدمه کلی گردیدند بدون مشکلات وموانع حرکت باردیگر مزوپوتامی
(بین النهرین) را در تحت تملك در آوردند ونصیبین را پای تخت قرار دادند ودر جزو
کلنیهای روم شانی رفیع حاصل نمود (کلنی ولایت یا شهر یا محله مهاجر نشین است)
دی یا ازمورخین بدون اینکه شرح وبسطی دهد میگوید سور برای شهر نصیبین مقامی
عالی قرارداد واقوی دلیل این فقره سکه های عصر وزمان اوست که روی آنها القاب
رفیعه برای شهر نصیبین ذکر شده
نیز همین مورخ گوید در تابستان که خشك سالی هم بود وجمیع چشمه های آب سیاه سور
برای نجات رومیهای محصور در نصیبین وتدمیر یاغیان ومؤیدین آنها در صحرایی
راه می پیمودند زیرا نهادر کام خشك تر از زمینهای عربستان در تیر روز تابستان مغزها
از حرارت در جوش گرد وخاك سر وروی جمله را مستور ساخته وجز حرف آب هر سخن را از
دهنها انداخته قادر نبودند که بایکدیگر صحبت کنند جز یکی که میگفتند فقط آب آب بود بعد از
هزار جان کندن آخر الامر بچاهی رسیدند آب این چاه بقدری بد بود که احدی از سپاهیان
رغبت بخوردن آن ننمود سور دید اگر قشون از این آب نخورند ممکن است مبلغی طول
کشد تا بآب خوب برسند والبته بسیاری از آنها تلف خواهند شد حکم نمود قدحی پر از
آن آب کردند ونزد او آوردند وتمام آن آب را در پیش چشم لشکریان خود خورد آنوقت
ایشان راضی شده بواسطه آن آب کثیف رفع عطش نمودند
خلاصه بعد از آنکه بین النهرین را عساکر سور مسخر ومطیع کرده ضمیمه ممالك روم نمودند
قیصر قشون خود را از دجله عبور داده متوجه تسخیر آدیابن گردید سکنه واهالی این ولایت
در مقاومت وجلوگیری سخت کوشیدند اما با استعداد طرف مقابل ممکن نبود کاری از
پیش برند پادشاه اشکانی هم ظاهرا درینوقت در فکر کار خود بود وبرای دفاع وحمایت
پای تخت خود تهیه اسباب مینمود که اگر عساکر روم بر او حمله کنند از عهده جواب دادن آنها
برآید دراینصورت نتوانست بپادشاه آدیابن که در تحت حمایت وتبعیت او بود مددی

دهد سِوِرْ آدیابِن را هم گرفت وبعد ازین فتوحات خود را صاحب القاب آرابی کوس و آدیابنی کوس خواند یعنی فاتح عربستان وفاتح آدیابن. این القاب اغلب در سکه‌های سِوِرْ نقش شده وملاحظه میشود امّا باید دانست که برای سِوِرْ ممکن نبود اقامت خود را درین نواحی وحدود چندان طولانی نماید چه در مغرب رقیبی نبرد دست مانند کلودیوس آلبی نوس داشت واگر او را بیش ازین بحال خود وا میگذاشت وبا بطالت باز مانده آن مملکت را بهم میزد وکار سِوِرْ دشوار میشد بنا بر این ملاحظات در اوایل سال صد ونود وشش میلادی سِوِر از مشرق عزیمت مغرب نمود وبا شتاب تمام خود را بروم رسانید

سِوِرْ خیال داشت که با پادشاه اشکانی در آویزد عساکر پارتی را براندازد هم آنها را تنبیه کند هم دایرهٔ فتوحات خود را وسعت دهد بلکه تکمیل نماید لکن موقع مساعد و مناسب نبود ووضع اجازه نمیداد ناچار صرف نظر ازین مقاصد نموده متوجه روم شد امّا بمحض اینکه از مشرق راه مغرب پیش گرفت ووقت بلاش چهارم بر سر عساکر رومی تاخته آدیابن را از آنها پس گرفت واز شط بغداد عبور کرده داخل بین النهرین (جزو بوتامی) شده دو مهاجر را از آنجا بیرون نمود فقط شهر نصیبین که دو سال قبل با اهالی بین النهرین مقاومت کرده بودند با عساکر اشکانی بضدیت برخاستند واگر اشکانیان از جهت دیگر دچار مشکلات نمیشدند هر آینه فتح نصیبین برای آنها اشکالی نداشت بالجمله لشکریان بلاش چهارم مظفر ومنصور از شط فرات عبور کرده بار دیگر در صحراهای حاصلخیز شام منفرق گشتند

سِوِرْ در سنه صد ونود وهفت میلادی مجبور شد بار دیگر بطرف مشرق لشکرکشی نماید وولایاتی را که مسخر کرده بود از دستش رفته ثانیاً بحیطهٔ تصرف آرد تا آبروی او بجا ماند وشهرتی که بعظمت وافتخار نموده بصورت دیگر خود را نماید چون لوازم حرکت و نهضت سِوِرْ حاضر وآماده شد با قشون خود متوجه نواحی شرقی گردید وپس از وورود بمملکت شام عساکر اشکانی را از آنجا بیرون نمود وابتدا همین قدر به پیشرفت قناعت کرده بعد از آن در اواخر سال هیئهٔ کامله بهار از شط فرات گذشته قدم در بین النهرین گذاشت باید دانست در جنگهائی که فیما بین دولتین روم واشکانی اتفاق میافتاد اسباب کار عمده شاهزادگانِ نیمه مستقل بودند که در حدود دولتین مزبورتین ولایات واراضی وحکمرانی

داشتند

داشتند یعنی بعضی از این شاهزادگان که در تحت تبعیت دولت روم بودند بآن دولت کمک مینمودند وبرخی که ربقهٔ اطاعت وحمایت دولت اشکانی را بگردن گرفته بمعاونت این دولت میرفتند ومعتبرترین این شاهزادگان در آن زمان سلاطین ارمنستان واُسرهوئین[؟] باید دانست چه بالنسبه قوت وعدّه بکمال داشتند بنگرید در آنوقت که برای پیشرفت کار خود وکشورستانی کوشش وجهد موفور داشت مأموری نزد پادشاه ارمن فرستاده از او کمک خواست امّا پادشاه ارمنستان در جواب گفت من در جنگ ملتی مداخله نمینمایم این مطلب در نظر سِوِر بود وبعد از آنکه بشرق زمین آمد ارمنستان را دولت دشمن خواند و گفت این دولت باید تعقل وتأمل تسلیم شود ودر تحت اطاعت دولت روم در آید از مسطورات مورخین قدیم چنین بر میآید که در فصل تابستان صد ونود وهفت میلادی ودر همان اوان وورود سِوِر بسوریه (شام) بود که قشونی بجهت فتح ارمن مأمور وکسیل آن مملکت نمود پادشاه ارمنستان در آنزمان مثل پادشاه اشکانی ایران بلاش نام داشت این بلاش در حدود مملکت خود با سپاه روم برابر شد وجنگ قریب الظهور بود که پادشاه ارمن از جنگ در گذشت ومهیای صلح گشت یعنی قبل از آنکه دست بسلاح برند ونتیجه کار معلوم گردد بلاش خواهش متارکه نمود ورؤسای رومی قبول خواهش او را مصلحت دیدند بلاش را چون وقت ومهلتی بدست آمد سفرا با هدایا بشام نزد امپراطور روم فرستاد واظهار مودت ومخالفت بدولت روم کرده واز سِوِر استدعا نمود که شرایط صلح را اظهار کند وبرقرار دارد تا بموجب آن عمل شود سِوِر مطالب وتمنیات پادشاه ارمن را خالی از شوایب نفاق وتزویر دانسته بر اقوال او اعتماد نمود وعهدی منعقد کرده که برای بلاش پادشاه ارمنستان خالی از فایده ومنفعتی نبود یعنی بعضی از اراضی ضمیمهٔ متصرفات وولایات بلاش کردید

یکی از مورخین معتبر میگوید چون بلاش پادشاه ارمن از سِوِر قیصر روم استدعای صلح نمود وعهد مصالحه فیما بین منعقد گردید امپراطور روم قدری از اراضی ارمنستان روم را که ارمنستان صغیر باشد به بلاش واگذار ومبذول نمود

پادشاه اُسرهوئین ابکار قبل از پادشاه ارمنستان طریق اطاعت وانقیاد دولت روم نمود (مخفی نباشد که اسم ابکار برای سلاطین اُسرهوئین مثل اسم اشک است برای سلاطین اشکانی یعنی همه این اسم را داشته اند علاوه اسم خاص)

ابکار

ابکار پادشاه اسرهوین خود بشخصه بمعسکر قیصر روم آمد و از تیر اندازان لشکر خویش جمعی کثیر با خود آورده که در رکاب امپراطور بکارزار پردازند و پسرهای خود را نیز برسم گروگان بحضور سِوِر حاضر ساخت این حرکت پادشاه اسرهوین خاطر قیصر را زاید الوصف خرسند نمود و این خرسندی و خشنودی قیصر سبب شد که نواحی مغربی بین النهرین را تا محل اتصال رود خابور بشط فرات باو واگذار کرد

سِوِر بر این شد که خود بشخصه از راه فرات پیش راند و ضمناً هر یک از سران و سرکردگان دسته قشونی داده امر نمود نواحی شرقی بین النهرین و آدیابن را که اشکانیان گرفته بودند نهب و غارت نمایند

نیز سِوِر برای آنکه عساکر و همراهان خود را از لوازم معاش و ما یحتاج زندگانی آسوده دارد مصمم شد مانند تراژان در طرف علیای بین النهرین چند فروند کشتی بسازد چه در آنجا چوبی که بکار این کار آید فراوان بود چون آن سفاین ساخته شود لشکریان خود را از سواحل یسار شط فرات حرکت داده ببابل آرد و کشتیها که بار آنها آذوقه و لوازم زندگانی نیز از شط پایین آیند

سِوِر خیالات خود را صورت داده با تهیه و لوازم انتهاض نموده بحوالی طیسفون آمد بدون اینکه در راه با مانعی و عایقی مصادف نماید و متحمل صدمه و خسارتی شود چون باینجا رسید دو شهر بزرگ بسیار معتبر بابل و سلوسی را با کمال سهولت فتح کرد باین معنی که در وقت نزدیک شدن سِوِر باین دو شهر قشون ساخلوی هر دو بلد این دو محل را تخلیه نموده بودند ممکن است قیصر سفاین خود را از میان یکی از انهاری که دجله و فرات را بهم وصل مینماید عبور داده یا مانند تراژان از وسط زمین باریک فاصل ما بین این دو شط بواسطه عراده‌ها حمل کرده و بمحل مقصود آورده باشد

بلاش چهارم پادشاه اشکانی ایران در طیسفون نشسته مهیای مدافعه بود و تصور مینمود که سِوِر از فلان خط راه پیش می‌آید و هر وقت او نزدیک شود بلاش خبردار خواهد شد و بشرایط دفاع خواهد پرداخت اما بر حسب اتفاق در حالتی که پادشاه اشکانی از همه جا بی‌خبر بود شنید عساکر سِوِر بحوالی دیوار شهر طیسفون رسیده اند از این معنی زاید الوصف تعجب نمود یکی از مورخین گوید رومیها بیخبر و غفلةً خود را بحوالی شهر طیسفون رسانیدند که تصور میکه

لشکریان اشکانی در بیتوقت هیچگونه تهیه و مهمات حربیه نداشتند و این مطلب از قرار قراین خارجیه ممکن است صحیح باشد در هر حال سپاهیان پارت در برابر قشون رومی چندان ایستادگی و مقاومتی ننمودند

مورخ دیگر گوید چون عساکر روم بطیسفون نزدیک شدند بلاش چهارم از پایتخت خود خارج گردیده در بیرون شهر با آنها تلاقی و تصادف نمود و برای آنکه پایتخت را از شر دشمن ایمن دارد با رومیها جنگی هم کرد اما چون دید طرف مقابل قوی است و کاری از پیش او نمیرود باز بشهر مراجعت کرده در قلعه و حصن حصین طیسفون متحصن شد اما علی الظاهر این تحصن بلاش چهارم نیز فایده بحال او نکرده و رومیها بزودی این حصار را مسخر نمودند از مسطورات مورخین چنین مستفاد میشود که سربازان سِوِر قیصر روم در این جنگ در حمله اول شهر طیسفون را فتح کرده اند مختصر بعد از هشتاد و دو سال دیگر ثانی پایتخت دولت اشکانی بآسانی بتصرف دشمن خارجه و چنگ رومیان افتاد پادشاه اشکانی که بلاش چهارم باشد پایتخت خود را گذاشته با چند نفر سوار فرار کرد و رومیها بعد از استیلا بر شهر کاری کردند که زبان از بیان آن ابا مینماید خلاصه آن اینست که مردهای این شهر را از پیر و جوان کلیةً بقتل رسانیدند بعد زنان و اطفال را اسیر کردند چنانکه صد هزار نفر اسیر قشون روم از طیسفون بردند سربازان رومی اجازه یافتند که بمیل و اختیار خود ابنیه عامه و خاصه را غارت کنند آنچه طلا و نقره در خزانه پادشاه اشکانی جمع شده بود بیغما بردند تمام زمینهای عمارات سلطنتی را تاراج نمودند طیسفون با آن آبادی یکباره خراب و آن سیل ثروت از قضا سراب شد

سِوِر قیصر روم اگرچه برای آذوقه و لوازم معاش لشکریان و همراهان خود کمال احتیاط را بعمل آورده بود اما چنین مینماید که بعد از تسخیر شهر طیسفون گرفتار سختی و تنگی گردید سربازان او مجبور شدند چند روز از ریشه علف تغذیه کنند و این غذا مورث اسهال گشت

بعضی از مورخین که از آن جمله دیو میباشد مینویسند سِوِر خیال نداشت بلاش چهارم را تعاقب نماید اما صحیح آنست که با فقدان آذوقه و بی قوتی خود را قادر باین مطلب ندید مصلحت را قرار بر این داد که تا صدمه کلی وارد نیامده مراجعت کند عود از راه فرات هم برای او میسر نبود چه در وقت ذهاب لشکریان روم آنچه در آن خط راه آذوقه بدست می‌آمد تمام کرده

بودند و برای ایاب چیزی باقی نگذاشته بنابراین سیوروس راه دجله را بر فرات ترجیح داد کشتیها را در وسط بغداد انداختند و بعضی کشتی را نیز میکردند قشون هم در ساحل با سفاین همراهی داشتند بدینوضع طی طریق کرده تا بنزدیک حضر رسیدند چون اهالی حضر بواسطه تقویتی که از نیگر رقیب و دشمن سیوروس نموده بودند این پادشاه را رنجانیده سیوروس قصد تنبیه و سیاست آنها کرد دیگر آنکه چون تراژان قیصر خواست شهر حضر را مسخر کند و اهالی بدفاع برخاستند و نگذاشتند کاری از پیش ببرد سیوروس خیال نمود که این شهر را فتح میکند و باینواسطه معلوم مینماید که او نسبت بتراژان [illegible] بمراتب قادرتر و قاهرتر است بنابراین طور اشتهار تراژان بنشسته میشود و صیت افتخار سیوروس عالمگیر میگردد

سیوروس قیصر روم چندان بیهوده نبود که خیال فتح و تسخیر قلعه و شهر حضر مینمود زیرا که رومیها برای انجام این کار آلات و ابزار بسیار خوب داشتند و سربازان روم هم در اعمال و فنون یورش و قلعه گیری ماهر و چالاک بودند اما غافل که اهالی حضر نیز چندان بیکاره و دست شکسته نبودند و شهامت و شجاعت فطری آنها با استحکام دیوار شهر و حصانت حصین بوجهی جواب رومیان را میداد و در مقابل خصم در عینها ماندند و کار دفاع را بخوبی پیش بردند خلاصه رومیها اقدام بیورش اول نمودند و حضریها بآسانی آن حمله را دفع کرده اسباب محاصره رومیان را از دست آنها گرفته سوزاندند و بسیاری از سربازان رومی را نیز بکشتند محاصرین که وضع را چنین دیدند قدری سست شدند و در میان خود آنها اختلاف کلمه بروز کرد مقدمه شورش بهم رسید یا مثل آنکه اندک اندک از عصیان سخن راندند و پای اغتشاش فی الجمله بمیان آمد سیوروس برای دفع شورش مصمم اقدامات سخت گردیده و حکم کرد دو نفر از صاحب‌منصبان بزرگ او را کشتند ولی بعد از آن استنباط ظهور و بروز فسادی نموده حکم قتل یکی از آن دو نفر مقتول را منکر شد و گفت من نگفته بودم او را بکشند و بعد از این تضییعات ناچار از مقابل حضر حرکت کرده قدری دورتر از آن محل اردو زد

در باب دو نفر صاحب‌[illegible] مورخین مینویسند یکی از آن دو سرکرده لاتوس نام داشت و او همان بود که چندی قبل نصیبین را مستخلص نموده بود

دیگر میگویند چون سربازان [illegible] لاتوس گفته بودند ما جز این صاحب‌منصب احدی را بر خود قبول نخواهیم کرد و اطاعت فرمان او نخواهیم نمود سیوروس بر لاتوس حسد برده حکم کشتن او را داد

ماریوس

ماریوس ماکسیموس علت قتل لاتوس را چیز دیگر دانسته است و میگوید [illegible] پیش از وقت حمله بر حضر اتفاق افتاده در هر حال سیوروس با آنکه از حضر دور شده و عقب نشست باز از خیال خود دست نکشید و امیدوار بود که هر طور باشد این شهر را فتح کند چه شنیده بود مال زیادی در حضر خاصه در مخزن معبد آفتاب جمع شده طوایف و قبایل کثیره متدینین که از صدق دل باین پرستشگاه معتقدند از دیرگاهی اسباب نفیسه و اشیاء گرانبها برای این معبد آورده اند و سده بر در خزانه گذاشته سیوروس میخواست آنجمله را متصرف کند و با خود بروم برد و بر حسب ظاهر میگفت که بر شأن من میباشد که اهالی شهر کوچکی با من در مقام مقاومت بر آیند و من از عهده آنها بر نیایم و نتوانم آن عده قلیل را مغلوب و مطیع نمایم و اگر حضریها سیاست نکرده بمانند اسباب تجری آنها و دیگران شود

چون معسکر سیوروس جای امنی بود در آنجا از نو بیشتر از پیشتر اسباب قلعه‌کشائی و حصار و محاصره ساختند و آذوقه فراوان هم جمع کردند بعد از آنکه آنچه بایسته میخواستند دیدند باز بطرف شهر حضر راندند و با آن حصن حصین حمله بردند و با آنکه نسبت بدفعه اول رومیان از حیثیت آلات و ادوات خیلی مکمل و ساخته تر بودند و قشون نیز بهتر مرتب و منظم شده باز حضریها خوب و بقاعده دفاع کردند چه تیراندازان قابل و سوار نظام ممتاز ماهر داشتند و مطمئن که دیوارهای شهر حضر بغایت محکم است علاوه بر این جمله یک نوع اسباب آتشی اختراع کرده که اگرچه صدمه و اذیت کلی برای دشمن نداشت اما باعث تخویف و تهدید بود و چون رومیان نمیدانستند از این آلت چه کار ساخته میشود و چه میکند ناچار میترسیدند و وحشت میکردند

از مطاوی کلمات مورخین چنین بر می‌آید که آن اسباب و آلت آتشی که حضریها اختراع کرده بودند شیئی قابل اشتعال آن نفت بوده و بهمین جهت میتوان گفت بهیچوجه خاموش نمیشده است خلاصه سواران حضر صدمه کلی بلشکریان سیوروس وارد آوردند و آنها تا مدتی نتوانستند خود را بدیوار شهر رسانند چه متصل از بالای دیوار قلعه با فلاخن سنگ می‌انداختند و تیراندازان حضری مثل اینکه باران ببارد عساکر روم را باد تیر میگرفتند و مقتولین رومی بر روی یکدیگر میریختند بعد از تحمل صد هزار زحمت و بلا و مشقت و عنا دسته از قشون روم خود را بدیوار خارجی شهر رسانیده محلی از آنرا سوراخ کردند و یقین نمودند مقدمات فتح شهر ترتیب یافته

سربازان

سربازان سیزر از نخواستند که یکمرتبه یورش برند و گمان میکردند که اگر اینکار کنند
و اهتمامی شود لابد شهر مسخر و مفتوح خواهد شد و ضمناً مقصد سربازها این بود که چون
شهر را گرفتند غارت نمایند امپراطور روم که میترسید سربازان بعد از گرفتن شهر و غارت
کردن خزینه بود فیه معبد آفتاب را نیز بیغما برند و عاید شخص امپراطور نشود راضی نشد
و اذن نداد و اگر هر اینه میدانست سربازان همان نهب و تاراج شهر قناعت و اکتفا مینمایند
و مال و خزانه معبد آفتاب را برای او میگذارند البته راضی میشد و اجازه میداد که یکمرتبه حمله
برند و کار یکسره شود نیز سیزر گمان میکرد اگر فی الجمله مهلتی باهل شهر داده شود آنها از استیمان
در می آیند و راه تسلیم و اطاعت می پیمایند آن توقف او مسلماً مالک نفایس خزانه معبد آفتاب
میگردید و اعتقاد او این بود که بر اهل شهر معلوم و محقق شده که بیش از این مقاومت با عسا
کر قیصر ممکن نیست بل مورث خطر است مدتی یکروز سیزر منتظر شد ببیند از خود اهالی حضر
چه می تراود خیال تسلیم شدن و تمکین کردن دارند یا ندارند چیزی از حضریها معلوم نشد و
مطلقاً اظهاری نکردند بلکه شبانه آنجائی را که لشکریان روم از قلعه خراب کرده بودند مرمت
نمودند و از اینجا معلوم شد با خیال مقاومت دارند سیزر دید هم اشیاء گرانبها و خزانه
آفتاب بچنگ او نیفتاد و هم ننگ عاجز شدن از دست حضریها که نگذاشتند یک حصن مختصری را
فتح کند حاصل شد برای دفع این فضاحت راضی شد آنچه در خزانه معبد آفتاب است نصیب
سربازان شود و حضر مفتوح گردد بنا بر این حکم یورش داد اما این دفعه سپاه روم اطاعت
امر او نکرده از قبول فرمان ابا و امتناع نمودند و گفتند آن وقت که دیوار شهر سوراخ شد
و خلق بوحشت افتادند و بر فی الجمله همت و تحمل اندک خسارت ممکن میشد که کار پرداخته
شود چرا سیزر مانع حمله ما شد حالا که باز سوراخ را گرفتند و اهالی شهر در ثانی قوت قلبی
حاصل نمودند و سخت مهیای مدافعه گشتند نتیجه کار هیچ معلوم نیست و اگر فی المثل
قشون روم غالب آید بعد از آنست که اکثر آنها راه دیار عدم پیموده باشند امر بحمله میدهد
و میداند که ما باید جان خود را عرضه خطر نمائیم و با ملک الموت دست و گریبان شویم تا
اینکار پرداخته شود این امری محال است و هرگز ممکن نیست که ما اقدام کنیم
ظن غالب این است که سپاه روم ملتفت شده بودند که چرا دفعه اول سیزر قیصر روم با آنها
اجازه حمله و یورش بشهر حضر نداد و بواسطه همان رنجش و آزرده خاطری در ثانی که حکم داد

تمکین

تمکین نکردند آخر الامر چون قیصر از عساکر رومی خود مأیوس شد با متحدین آسیائی
خویش گفتگو نمود و از آنها خواهش کرد که با او اتفاق نمایند تا بتوانند شهر حضر را عنوة فتح کنند
متحدین مذکور بین اقبال کردند یا نکردند چیزی درست در اینباب بدست نیست همینقدر
میدانیم وقتی قیصر روم ملتفت شده دانست که کوشش و اهتمام او در اینباب بیفایده است
ناچار از خیال فتح و تسخیر حضر افتاد
اسپارسیان مورخ میگوید سیزر شهر طیسفون را در ابتدای فصل زمستان فتح نمود و هرودیان
مینویسد عساکر روم وقتی شهر حضر را محاصره کردند که گرما بی نهایت شدت داشت
آنچه مسلم است این است که در محاصره ثانی حضر گرما شدت نموده و همین جهت ناخوشی
در میان قشون سیزر بروز کرد و بدتر از هر ناخوشی اینکه لشکریان مأیوس شده از این جهت
معلوم نبود در مواقع کار اطاعت میکنند یا راه عصیان میروند
دیو میگوید یکنفر از صاحب منصبان سیزر با و عرض کرد که اگر پانصد و پنجاه نفر از عساکر
اروپائی در تحت اختیار من قرار میدهی شهر حضر را برای تو من مسخر مینمایم سیزر در جواب
گفت با اینهمه قشون از کجا بیاورم از این کلام معلوم میشود سیزر یقین نداشته است در میان
لشکر اروپائی او پانصد و پنجاه نفر باشد که تمکین او کنند و امر او را اطاعت نماید
سیزر در دفعه ثانی نیز بی نیل مرام از نزدیکی حضر دور شد و حال آنکه مدت بیست روز این
شهر را محاصره کرده بود و چون دیگر امید فتح نداشت خواهی نخواهی بشام مراجعت کرد
در تاریخ این واقعه و جنگ رومیان و حضریان هیچ چیز غریب تر از این نیست که پادشاه اشکانی
چنین موقع خوشی روی نمود و مطلقاً حرکت و جنبشی نکرد بلاش چهارم بعد از آنکه پای تخت
خود را گذاشته با چند تن فرار کرد دیگر اصلاً بخیال نیفتاد که دشمن خود را مبتلا ببلیه و زحمتی
کند و مشکلاتی برای او برپا شد و حال آنکه بواسطه مقاومت و پا فشردن حضریها اسباب اینکار
طبیعی فراهم آمده بود اولاً ایستادگی طولانی اهالی حضر و صدماتیکه برومیها وارد آوردند
ثانیاً مخمصه بی آذوقگی و عذاب الیم جوع ثالثاً شدت گرمای تابستان که رومیها هیچوجه
معتاد باین قسم هواها نبودند و فی الحقیقه از کار افتاده الحق برای بلاش چهارم که میبایست
تخت و تاج و ممالک موروثی خود را بوجهی نگاه دارد موقعی بهتر از این نبود که با سواران
جنگ آور اشکانی که گرما و سرما در مزاج آنها اثری نداشته بر سر رومیان تازد و بنیاد

ایشانرا

آنها را بر اندازد و همه دستی حضریان کار دشمن را بدرستی بسازد تا هر روز بخیال حمله کردن باو و تسخیر ولایات و ممالک ایران نباشند و اگر در آنوقت هر قدر رومیان عقب می نشستند اشکانیان پیش میآمدند بلکه راه بازگشت رومیها را سد و قطع میکردند و نمیگذاشتند آذوقه و لوازم زندگانی با آنها برسد البته کار بر لشکریان سوور سخت میشد و آنها که جان در میبردند باوطان خود مراجعت میکردند شرح ماجرا را برای همشهریهای خود میگفتند و دیگر سربازان رومی زود تمکین بسفر مشرق نمینمودند اما بلاش چهارم با هیچ ملتفت این نکات نشد یا اگر شد حکم تقدیر که دولت اشکانی را طرف زوال و انقراض میکشانید نگذاشت آن پادشاه کاری کند و حب وطن بخرج دهد سد ثلمه نماید و ترقیع خرقه بجای خود نشست و ابدا اعتنائی باین مطالب ننمود فارغ از بیم زیان آسوده از سودای سود

نتیجه لشکرکشی سوور را بمشرق مورخین قدیم ملاحظه نموده و مسطور داشته اند و همه تقریبا براین عقیده اند که اگر چه آخر الامر کسب قیصر روم در حوالی حضر لنگ شد و خیلی از این بابت باو بد گذشت اما من حیث المجموع فتوحات او در ممالک شرقیه اسباب عظمت دولت روم گردید و مبلغی از شأن و افتخار دولت اشکانی کاسته شد و بوضوح پیوست که این دولت رو بسرحد زوال میرود که یک ولایت معتبر از ولایات دولت اشکانی از متصرفات بلاش چهارم خارج و ضمیمه متصرفات روم گردید قیصر روم نه تنها در الجزیره (مزوپوتامی) شأن و مقام سابق خود را بدست آورد بلکه از دجله عبور کرده رایت اقتدار دولت روم را در اراضی حاصلخیز فیمابین شط بغداد و سلسله کوه زاگرس (جبل الطاق) بلند کرد و این نواحی را در تحت تملک دولت روم قرار داد و لقب آدیابنی کوس که سوور اختیار نمود از همین جهة بود آدیابن با اراضی فیمابین زاب علیا و زاب سفلی که محتمل در آنزمان عبارت از تمام زمینهای پست واقع در پای کوه زاگرس بوده از خابور مشرقی تا سمت شمال ادهم همه در تحت سلطنة دولت روم قرار گرفت و پادشاه این مملکت که تا آن وقت بدولت اشکانی تبعیت داشت خراج گذار دولت روم گردید و بیرقهای دولت روم در اماکنه افراشته شد که چندان مسافتی بعید از پای تخت دولت اشکانی نداشت بعبارة اخری کمتر از یک درجه جغرافیائی بود طیسفون پای تخت دولت پارت و شهرهای معتبر سلوسی و بابل که با متصرفات دولت روم جار الصیق

شده

شده بودند اگر غفلة رومیان با آنها حمله میکردند بی زحمت و مجاهدت تسلیم می شدند بلاش چهارم بعد از شکست خوردن از سوور نیز پانزده سال یا یازده سال زنده ماند تاریخ این ده یازده سال نیز مفقود است و هیچ معلوم نیست که در دولت اشکانی چه سانح شد و چه بر گذشته اگر چه بواسطه فقدان اسناد هیچ نمیتوان استنباط نمود لکن از سیاق و ترتیب کار آنعصر چنین بر میآید که مدت مزبوره حاوی وقایع مهمه نبوده است

اقامت سوور امپراطور روم در مشرق در سال دویست و دویست و یک میلادی بر حسب ظاهر معلوم مینماید که ممالک مشرق نظمی نداشته بهمین جهت قیصر در این سرزمین رحل اقامت انداخته لکن هیچ گفته نشده که دولت اشکانی برای استرداد اراضی خود اقدامی نموده باشد یا سپاه روم و اشکانی دیگر با یکدیگر تلاقی کرده باشند بنا بر این میتوانیم بگوئیم دولتین بظاهر با هم بر سر صلح و صفا بوده و گرگ آشتی داشته اند دولت اشکانی که یقینا خود را از متصرفات موروثی محروم نمیخواسته بناچار تن بانکار در داده و رضا شده که دولت روم آنها مالک باشد و شاید این تمکین و رضا بواسطه اغتشاش داخله بوده چون نمیتوانسته است کاری کند ناچار انکار نموده مختصر بواسطه فتوحات متوالیه تراژان و آویدیوس کاسیوس و سوور یا سوروس چندین مملکت خراجگذار اشکانی ربقه تبعیت این دولت را از گردن انداختند حجت آنکه این ممالک و سلاطین خراجگذار رو تابع دولت اشکانی شدند این بود که دولت مشار الیها را اعظم تر و قوی تر از سایر دول آسیا میدانستند و برای آنکه خود را از شر حمله کنندگان و تاخت و تاز خارجه محفوظ دارند خویش را در تحت تبعیت آن دولت قادر مقتدر قرار میدادند و باو خراج میدادند که نسبت بدول خارجه آنها را کاملا در حالت استقلال نگاه دارد و فقط دولت اشکانی را دارای این قدرت و توانائی میدانستند بعد از آن کم کم بر آنها معلوم شد که این دولت با عظمت که جلوگیری حمله سپاه دولت روم و برابری با فنون منظم بقاعده رومی اختصاص باو داشت و بارها تیراندازان چالاک و سواران برق کردار او رومیان را که در آنوقت در اوج قدرت بودند و جز آن دولت و دولت اشکانی از هیچ دولتی اسمی نبود مضطر و مجبور و ذلیل و مقهور ساخته و در وادی بوار انداخته اینک ضعیف گشته و تنزل نموده است و ریاست آسیای مغربی را از دست داده و اگر از نو تحصیل قوه و استعداد ننماید و بجای آنچه از و کاسته شده چیزی نیفزاید و نتواند با دولت روم همسری کند و از عهده جواب

آن دولت

آن دولت برآید وتاخت وتاز رومیان را مانع شود البته بزودی مغرب بر مشرق استیلا یابد وآسیا در تحت تسلط واقتدار اروپا باشد وسلاطین باج گذار دولت اشکانی را چاره جز این نباشد که تابع ومطیع غالب باشند از اشکانیان گسسته وبرومیان بپیوسته که محروس مانند وآیات منوس بخوانند وشاید که آن مقدمه یعنی بیکار نشستن بلاش چهارم وصرف نظر کردنش واز هر نوع جد واهتمام وکوشش واقدام برای حصول همین نتیجه بوده است

که تا شور بختی نماید نژند
بر اندام او خار آید پرند

بلاش چهارم تا سال دویست وهشت یا دویست ونه میلادی سلطنت کرده در یکی از دو سنه مذکوره در گذشت ودو سال بعد از آن یعنی در سنه دویست ویازده رقیب بزرگ او امپراطور وقیصر روم که سیور باشد در شهر یرک در چهارم ماه فوریه جان بداد هر دو رفتند واین ملک دو روزه را برای اخلاف خود بیادگار گذاشتند

فصل بیست وهفتم

در شرح سلطنت بلاش پنجم واردوان چهارم پسران بلاش رابع

بلاش پنجم واردوان برادرش فی الحقیقة اشک یا ارشاک یا ارساس بیست وهشتم وبیست ونهم محسوب میشوند ودولت باعظمت سلاطین اشکانی وطبقه آنها که یکی از چند طبقه پادشاهان بزرگ عجم میباشند بوجود اردوان پسر بلاش چهارم ختم ومنقرض میگردد لکن پوشیده نباشد که اکثر مورخین عدد سلاطین اشکانی را زیاده از این دانسته از جمله فاضل نقاد صبحی پاشا صاحب تکملة العبر سلاطین اشکانی را سی ودو نفر دانسته وبلاشی را که ما پنجم خواندیم او ششم میداند واردوان وبلاش آخرین پادشاهان اشکانی را پسر بلاش پنجم مینویسد وقبل از این دو پادشاه سه پادشاه دیگر را نام برده وشرح مختصری از آنها مرقوم میفرماید اما ما بدون اینکه بر آن مصنف بارع ایراد واعتراضی داشته باشیم گوئیم مسطورات مستر ولسن انگلیسی معلم علم تاریخ با اجتهاد ما در این موضع بیشتر موافق میباشد لهذا پیروی این دانشمند یگانه را [illegible] وبلاش پنجم واردوان برادر او را پسران بلاش چهارم میدانیم ودر اینکه سلطنت اشکانیان ایران در زمان اردوان بن بلاش منقرض شده حرفی نیست مورخین معتبر در هر دوره و

ملک

وملت در این قول متفق بوده اند بعضی عدد سلاطین اشکانی را از سی ودو هم گذرانده و بیش از اینها گفته اند ومستند بعضی سکه ها گردیده این حرف هم چندان جلیل نیست اما تحقیقی در کار است که بعد از آن تحقیق همه کس از مطلب بدرستی آگاه میشود ارباب خبر دانند که در اوان انقراض سلسله از سلاطین همیشه چند نفر شاهزاده صاحب داعیه از آن سلسله در اطراف واکناف ملک وولایات متفرق ومنتشر اند وتا پادشاه تازه ودولت جدید بکار دست آنها را ببندد طول دارد واز آن شاهزادگان هر یک در قلمرو حکمرانی خود اگرچه ناحیه خیلی کم وسعتی باشد باجرای تمام رسوم سلطنت میپردازند که پادشاهی خود را بدرجه ثبوت رسانند واز جمله رسوم پادشاهی زدن سکه است که بدلایل چند شاهزادگان سلطنت بر باد رفته بدان بیشتر مقید بوده اند ممکن است بعد از گذشتن کار اردوان چند نفر از شاهزادگان اشکانی یا بزرگان پارث هر یک در صقعی وقطری ادعای سلطنت کرده وسکه زده باشد وبعد از آن اردشیر پادشاه ساسانی یا جانشین او همه آن شاهزادگان وبزرگان را مقهور کرده پس هم سکه صحیح است واز اشکانیان میباشد وهم آخرین پادشاه اشکانی اردوان است وعدد این سلاطین بیست ونه ومصنفین را هم لغزشی که باعث تغییر وملامت باشد نیست اینک میرویم بر سر مطلب

پس از آنکه بلاش چهارم در گذشت دو پسر او که یکی بلاش پنجم باشد ودیگری اردوان بر سر تخت وتاج سلطنت بهم زدند وآماده جنگ ونزاع شدند بنا بر مسطورات اکثر مورخین بعد از آنکه دو برادر چندی با هم زد وخورد نمودند نتیجه این شد که سران وبزرگان اشکانی در سال دویست وشانزده میلادی پادشاهی وسلطنت اردوان را تصدیق نمودند واو را وارث بالاستحقاق تخت وتاج خواندند اما از سکه های اشکانیان معلوم میشود که هر دو برادر در یک عصر و زمان هر کدام در قطری سلطنت مینموده اند واز زمان هلاک بلاش چهارم تا مدت هفده هجده سال برادر یکه پادشاهی متکی بوده واز آنجا که از سنه دویست وشانزده میلادی رومیها اردوان را پادشاه اشکانی میدانسته اند معلوم میشود این پادشاه در اقطار مغربی مملکت سلطنت داشته وچون سکه های بلاش پنجم نیز استقلال او را در پادشاهی ثابت مینماید مسلم است که این برادر هم در اقطار مشرقی شهریاری مستقل بوده وهیچیک از دو برادر در مملکت آن دیگری دخل ودخالتی نداشته اند

پوشیده

پوشیده نباشد که اردوان آخرین پادشاه اشکانی ایران مردی قادر و توانا و صاحب عزم و همت و اقدام بوده و ضعف و عدم قابلیت و کفایت و لیاقت او ملت را منقرض ننموده بلکه وضع زمان او و اختلاف امرا و شاهزادگان اشکانی و تغلب خارجه که سبب عمدهٔ آن خلاف و آشوب داخله است کار را از دست این پادشاه بزرگ گرفته و مساعی و مجاهدات او را هبا و ضایع نموده است

باید دانست که در سال دویست و یازده هجری کاراکالوس پسر سویر قیصر روم در آن مملکت بجای پدر بر تخت امپراطوری جلوس نمود و یک سال بعد یعنی در سال دویست و دوازده میلادی در مجلس سنای دولت روم اظهار شعف و خوشحالی کرد که در مملکت اشکانیان هنوز جنگ داخله در کار است و باجزای مجلس سنا از این جهت مبارکباد و تهنیت گفت و اظهار داشت که دولت اشکانی خصم الدّ دولت روم است و چون مدتی است گرفتار اختلال و اختلاف داخله خود است دولت روم میتواند وقت را غنیمت شمارد و دمار از روزگار او برآرد و یکباره خود را از تعرض چنین رقیب تیزچنگی فارغ و آسوده نماید از این حرف کاراکالوس معلوم میشود که تا زمان اردوان آخرین پادشاه اشکانی دولت روم از دولت اشکانی خیلی حساب میبرده و ملاحظه میکرده و بیم و هراسی از تیراندازان پارت داشته و همواره تدبیر مینموده که رقیب و همآورد خود را ضعیف نماید نیز مستفاد میگردد که جنگ و کشمکش فیمابین دو برادر یعنی بلاش پنجم و اردوان اشکانی چند سال در کار بوده و با هم پنجه منازعه و مجادله نموده اند و ابتدا بلاش غالب بوده چه کاراکالوس در سنه دویست و پانزده میلادی سلطنت او را تصدیق نموده ولی طولی نکشیده که وضع تغییر کرده و غالب مغلوب گردیده و اردوان روی کار آمده است چه بعد از سنه دویست و پانزده میلادی دیگر در کتب اهالی مغرب اسمی از بلاش نیست و میتوان استنباط و استخراج نمود که از سنه مذکوره ببعد گفتگوی قیصر روم و امنای آن دولت با اردوان بوده نه با بلاش و دولت روم اردوان را پادشاه بالاستحقاق ایران و مالک تاج و تخت اشکانیان دانسته است

از اقوال و مسطورات مورخین چنین مستفاد میشود که اردوان تا سال دویست و شانزده میلادی بشاهنشاهی تمام ممالک اشکانیان نائل نگشته فقط قطعهٔ از آنرا داشته و با بلاش برادر خود زد و خورد مینموده در سنه مزبوره که بلاش ضعیف و مقهور شد اردوان بشاهنشاهی

فایز آمد و شهریار و پادشاه کل ممالک اشکانی گشت و بلاش که کار را بر خود زار دید دست از ادعای شاهنشاهی کشید و فقط خود را مدعی سلطنت مملکت مخصوص پارت قرار داد و بنابراین دعوی اسباب زحمت برادر خود اردوان بود اما نه چندانکه او را مضطرب و متوحش نماید چیزی نگذشت که کار اردوان بالا گرفت و بلاش باز هم قدری تنزل نمود و بدیهی است که رقیب و همآورد هر قدر بیشتر قوی شود و قوت گیرد طرف مقابل او هم همانقدر رو بضعف و سرازیری میرود

اردوان تازه سلب قدرت از بلاش نموده و میخواست از طرف او یکباره آسوده گردد که گرفتار محضه و مشکلات و دوچار زحمات سخت گردید تبیین این مقال آنکه کاراکالوس قیصر روم از نخست روز که بر سریر امپراطوری دولت روم جلوس کرد این هوا و هوس او را در سر بود که بطرف مشرق سوق عسکر نماید و در آن حدود هیاهو و سر و صدائی بلند کند قلعه‌ها گشاید و ولایات متصرف شود تا او را نیز از فاتحین شمارند و سنگی در ترازوی او گذارند و آنها که در اخبار پیشینیان نظری داشته مخصوصاً میدانند که کاراکالوس پسر سویر مردی ضعیف العقل و متلوّن المزاج و از خود راضی بوده و با وجود سخافت رای و کوتاهی خود را اول شخص دانش و بینش و بزرگی و شهامت متصور مینموده و خود میگفته است من اسکندر ثانیم همانا سلم خود را صاحب لقب دانسته تا بعد بجهانگیری بپردازد البته متملقین دور و حواشی هم او را اسکندر میخوانده اند و صاحب هر گونه اثر بارزی چون مالیخولیا در دماغ کاراکالوس بیضه گذاشت و آن بیضه پوست انداخت عزم خود را جزم نمود که خط راه فتوحات اسکندر کبیر را گرفته پیش رود و شاید در آنوقت اگر باو عرضه میداشتند که قیصر نیز مانند اسکندر از کنار رود پنجاب باید مراجعت کند راضی نمیشد و متغیر میگشت کاراکالوس شروع کرد بتهیه و با آنکه دانشمندان مملکت تصویب خیالات او نمینمودند او در کار خود تردید و تهاونی نداشت و از هیچگونه اقدام فروگذار نمیکرد

کاراکالوس در سنه دویست و دوازده میلادی ابگار پادشاه اسرهوئین را که خراجگذار دولت روم بود و در تحت حمایت قیصر بدربار خود احضار نمود ابگار بدون هیچگونه سوء ظنی بی تعلل بحضور قیصر شتافت که اصغای اوامر امپراطوری نماید کاراکالوس فوراً حکم کرد او را گرفتند و حبس کردند و اظهار نمود که املاک و اراضی و ولایات ابگار باید

جزو ممالک روم شمرده شود چون قیصر این کار را هنجار خویش پرداخت و این مقصود را
حاصل دید قصد کرد که با ارمنستان و پادشاه ارمن نیز همین معامله نماید دامی گسترد و پادشاه
ارمن و عائله او را بدام آورد و او نیز مثل حکمران اسرهوئن محبوس کردید لکن باقی ماند اطاعت
و انقیاد ملت ارمنستان که ارامنه باشند این قوم چون پادشاه خود و خانواده سلطنتی او را
اسیر و دستگیر دیدند بهیجان آمده یکمرتبه دست باسلحه بردند و مهیای دفاع و جواب دشمن
گشتند سه سال حال براین منوال گذشت تا در سنه دویست و پانزده میلادی کاراکالوس
جمعی از لشکریان روم را بسرکردگی تئوکرتوس که از مقربان او بود مامور تنبیه و تدمیر ارامنه
نمود ارمنیها با سرداران رومی و عساکر روم مصاف داده آنها را مغلوب و منهزم و متفرق ساختند
این خبر که بکاراکالوس رسید بجای آنکه در عزم او فتوری حاصل شود دیگ سودای او
شدیدتر بجوش آمد و شوق و رغبت او بفتوحات مشرق زیادتر گردید و بیشتر از پیشتر
باقدام و اهتمام و مجاهدت پرداخت

چون در اکثر اعصار و ادوار دول از برای جنگ با یکدیگر طلب بهانه مینموده اند کاراکالوس
در سال دویست و چهارده میلادی خواست بهانه و مستمسکی بدست آرد بنابراین از بلاش
که هنوز کارش یکسره نشده بود و دعوی سلطنت کل ممالک اشکانیان را داشت خواهش نمود
دو نفر از اشخاص معروف آن زمان را که بدولت اشکانی پناه برده بودند بگماشتگان قیصر تسلیم نماید
دیکاسیوس مورخ میگوید یکی از آن دو نفر که پناه بدولت اشکانی برده بودند تیرداد نام بود
و او ظاهرا از شاهزادگان ارمنستان باشد دیگری فیلسوف سینیک موسوم به آنطیوخس
و سینیک شعبه از فلاسفه قدیم بوده که حرکات و رفتار صحیح و سالم مردم را ناپسند میشمرده
و تقبیح مینموده اند خلاصه بلاش خواهش کاراکالوس را قبول کرد و قیصر چاره نداشت جز اینکه
در ظاهر اظهار امتنان و خرسندی از پادشاه اشکانی نماید اما در باطن باز بر سر قصد و نیت
اول بود و ترقب کلی داشت که وضع مقتضی شود و بممالک اشکانی حمله کند این بود که هنوز
یکسال از آن مقدمه نگذشته باز مهیا و مستعد کار گردید

وقت آن شد که بلاش پنجم پای تخت مغربی دولت اشکانی را ببرادر خود اردوان چهارم
واگذار کند و این پادشاه با دولت روم طرف گردد چون چنین شد و سروکار روم به با
اردوان افتاد در فصل تابستان دویست و پانزده میلادی کاراکالوس بعد از آنکه مقر

اقامت

اقامت خود را از شهر نیکمدی واقع در بیتینی از ولایات قدیمه آسیای صغیر تغییر داد
و در شهر انطاکیه قرار گرفت سفیری مامور دربار اردوان نمود و بعضی هدایا برای اهدای
حضور شهریار اشکانی مصحوب سفیر فرستاده نامه باین پادشاه نوشت و مطلبی اظهار داشت
که متضمن غرابت زیاد است مضمون نامه کاراکالوس قیصر روم ببرادر اردوان چهارم پادشاه
اشکانی از قرار ذیل بوده است

شایسته شان و عظمت امپراطور روم نیست که دختر یکی از رعایا را در حباله نکاح خود در آورد
و نسبت صهریت بشخص رعیتی داشته باشد بنابراین من قصد کرده ام دختر پادشاه اشکانی
برنی اختیار کنم و پس از آنکه این مواصلت سر گرفت سلطنت دنیا فیما بین دولتین روم و
اشکانی قسمت میشود و محض عالم خویشی و قرابت دیگر در سرحدود باهم کرفتگی نخواهند
داشت آنچه از این است از آنست و آنچه از آن است از این و با وجود چنین اتحادی نیست
دولتی که بتواند با یکی از این دو دولت در مقام مقاومت و همچشمی و رقابت برآید برای
دولتین سهل و آسان است که جمیع طوایف و قبایل وحشی را که در حوالی ثغور و حدود آن دو
دولت سکنی دارند مطیع و منقاد سازند و در تحت حکومتی بقاعده قرار دهند قشون پیاده
نظام دولت روم بهترین قشون روی زمین است و سواران اشکانی هم از حیثیت تیراندازی
در دنیا نظیر ندارند وقتیکه صاحبان این دو صنف قشون باهم یکی باشند دیگر احدی از
سلاطین نیست که تمکین آنها ننماید یا در صدد برابری برآید اگر چنین عهد مودتی محکم و
استوار شود دیگر لازم نیست مطوربهای ادویه و امتعه نادره ممالک اشکانی را بمقدار
قلیل بروم آرند و فلزات و صنایع کارخانه‌های روم را بایالات و ولایات دولت اشکانی
برند بلکه هر قدر لازم باشد آشکارا از این دولت بآن مملکت و از آن مملکت باین دولت
حمل مینمایند و جمیع رعایای دولتین و افراد اهالی ملتین بمبادله امتعه و معاملات میپردازند
و فی الحقیقه حکم ملت واحدهم میرسانند

اردوان پادشاه اشکانی از مطالعه نامه کاراکالوس قیصر روم زایدالوصف متعجب شد
و دوچار اندیشه و خیال گردیده چه مطالب امپراطور روم را اولا از روی جد و حقیقت
نمیدانست و یقین نداشت که راست میگوید و مقصود او همین است که اظهار داشته فرضا
که راست هم بگوید و قصد ریا و تزویری نداشته باشد مطالب او را سخیف می پنداشت

وازعقل

و از عقل دور و میگفت عاقل هرگز پیرامون این قسم خیالات که تقریباً محال است نمیگردد
اردوان با آنکه مطالب کاراکالوس را واهی و لایعنی میدانست از آنجا که دولت روم دارای
قشونی بسیار ممتاز بود و مخاصمه با او احتیاط داشت نمیخواست بر تندی جواب نامهٔ قیصر
روم را دهد بملایمت بعضی ایرادها و اعتراضها بر اقوال او نمود از جمله گفت تا زن و شوهر را
زبان واحد نباشد و معتاد بعادات و رسوم واحده نباشند آن انس و الفتی که باید فیمابین حاصل
نشود و چون موانست و مؤالفت کامل در میانه نباشد منتج نتایج حسنه نگردد و امپراطور
روم میداند که اخلاق و آداب اشکانیان با رومیان تا چه حد مباینت است و با وجود این
بنوبت مواصلت را ثمری نیست بهتر آنست که قیصر از خانوادهٔ نجبای روم عقیله را برای
ازدواج اختیار کند که بمشرب و سلیقهٔ امپراطور روم نزدیک باشد و گرفتار داب و خوی
زنان خارجی نشوند و رسم و آئین و طریقهٔ سلاطین اشکانی هم همین است عائلهٔ پادشاهان
از سلسله و قبیلهٔ ایشانست و بنا بر مقدمات مذکوره مناسب نیست که خانوادهٔ امپراطوری
روم با خانوادهٔ شاهنشاهی اشکانیان وصلت نماید و از این راه در صدد یکجهتی و اتحاد
برآید

اردوان جوابی طفره آمیز مشتمل بر مطالب مسطورهٔ فوق بنامهٔ کاراکالوس نوشت و قیصر
از مضمون آن مطلع شده معلوم نیست چه خیال کرد که مجدداً مأموری بدربار اردوان فرستاد
و باو دستور العمل داد که مطالب امپراطوری را در حضور اردوان تجدید کند و فواید و منافع
این مواصلت را بازنماید و شهریار اشکانی را بقبول این خواهش وادارد

دیو مورخ مشهور که در همان اوقات زندگانی نموده تصریح کرده میگوید اردوان مضایقه داشت
که دختر خود را با امپراطور روم دهد و آخر الامر بصریح برد خواهش قیصر پرداخت و کاراکالوس
از این فقره متغیر شده تجهیز قشونی نمود که با پادشاه اشکانی جنگ کند و از و کینه کشد اما
هیرودیان مورخ دیگر آن زمان این واقعه را بوضع دیگر نگاشته و میگوید چون جواب
اردوان بر کاراکالوس رسید سفرای جدید مأمور نمود که بدربار اردوان روند و از جانب
امپراطور روم یاد کنند که قیصر را در این مواصلت و معاملت جز دوستی و مودت قصد
و نیتی نیست میخواهد بانی وداد و اتحاد دولتین روم و اشکانی مستحکم گردد و از این راه طرفین
بمنافع و فواید عظیمه نایل گردند اردوان فرستادگان قیصر را بمهربانی و خوبی پذیرفته قبول

خواهش کاراکالوس نموده گفت چون قیصر قسم خورده و اظهار مخالصت نموده از این جانب
دیگر مضایقتی نخواهد بود امپراطور روم داماد من است و این وصلت انشاءالله اسباب یمن
و سعادت خواهد بود کاراکالوس خود قدم رنجه کرده بمملکت ما تشریف فرما شود و عروس
خویش را شخصاً ببرد و البته باندازهٔ شأن و عظمت امپراطوری تشریفات و احترامات برای
پذیرائی قدوم او در ممالک اشکانی بعمل خواهد آمد

باید دانست که اقوال دیو مورخ یونانی که او را دیوکاسیوس و دیون کاسیوس هم میگویند
و فی الحقیقه اصح تواریخ رومن همانست که او نوشته در همه جا از مسطورات هیرودیان که او
نیز از مورخین یونانست مقبولتر و بیشتر طرف اعتماد میباشد اما در این مطلب مخصوص
یعنی در اظهار و اصرار کاراکالوس بوصلت با اردوان گفتهٔ او را صحیحتر از آنچه دیو نگاشته
میدانند چنانکه محقق فاضل مستر رولنسن معلم علم تاریخ هم تصریح نموده گوید قول و روایت
هیرودیان که در سایر مواقع کمتر از قول دیو محل وثوق است در این موقع یعنی در داستان
مواصلت قیصر روم با پادشاه اشکانی ممکن است صحیحتر و درستتر باشد خلاصه از
گفتار هیرودیان چنین مستفاد میشود که این درخواست و ابرام در مصاهرت کاراکالوس
امپراطور روم جز غدر و مکر و برانداختن بنیان دولت اشکانی و اقتدار اشکانیان خیال
و منظوری نداشته بر خلاف اردوان پادشاه نجیب اشکانی که بعد از سوگند و الحاح قیصر
گفتار او را حمل بر صدق و حقیقت کرده و هیچ تصور ننموده که پادشاهی مدعی اول درجهٔ
بزرگی و شهامت بطور رذالت و طرح خدعه و تزویر ریزد و صید شاهین را از ضعف عقل
عنکبوت آسا تار بتند بالجمله خلاصهٔ نگارش هیرودیان در این موضوع از قرار ذیل است

چون کاراکالوس دو ثانی سفرا بدربار اردوان مأمور نمود که مجدداً از و درخواست کنند
که پادشاه اشکانی دختر خود را بزنی و همسری بقیصر روم دهد و هدایائی نیز برای اردوان
از نوادر سال و اهدا نمود و فرستادگان بشاهنشاه پارت اظهار داشتند که امپراطور روم
سوگند عظیم یاد کرده که از این خواهش جز مخالصت و اتحاد با دولت اشکانی مقصودی ندارد
اردوان گفته های قیصر و پیغامهائی را که سفرای او تبلیغ نمودند باور کرده و راضی شد که
دختر خود را بکاراکالوس بزنی دهد و بامورین قیصر این مطلب را وعده داد و گفت چون
بنا بر این است که پایهٔ اتحاد بمیان آید همان بهتر که امپراطور روم شخصاً بممالک اشکانیان

سفرا آمد و چند روزی مهمان آن دولتی باشد که با او طرح اتحاد و مودت ریخته و با پدر زن خود ملاقات کند و دو پادشاه با هم مصافحه دست دهند و از مینای محبت پیمانهٔ چند بسلامت یکدیگر نوشند و پس از عهد و پیمانی خلل ناپذیر حلیلهٔ خود را برداشته بمقر سلطنت خود باز گردد

سفرای کاراکالوس مقضی المرام بدربار قیصر بازگشتند و پیام اردوان را ابلاغ نمودند و از اینطرف بزرگان اشکانی و عظما که از این قضیه خبردار شده زایدالوصف خرسند گردیدند که اسباب صلح دائمی فیما بین دولتین روم و اشکانی فراهم آمده و بعدها لشکریان و رعایای هر دو دولت آسوده و راحت خواهند بود ملازمان و کارگذاران اردوان بتهیهٔ پذیرائی قدوم امپراطور روم پرداختند و آنچه ساختنی بود ساختند کاراکالوس با سپاهی وافر که مجهز و مسلح بودند از شطها و نهرها گذشته داخل ممالک اشکانی شد و در هرجا امپراطور طوری حرکت کرد که گویا در مملکت خود میباشد در امتداد و عرض راه همه‌جا باو تهنیت میگفتند و گماشتگان و مامورین دولت تشریفات شایان بعمل میآوردند قربانگاههای خود را زینت داده و قربانیها مینمودند در هر محل بخور سوخته و طیبات مهیا میکردند که هوا معطر باشد امپراطور چنین وانمود میکرد که از این مسافرت و مواصلت و تشریفاتی که برای قدوم او بعمل میآید زیاده از حد مشعوف و خرسند میباشد بالاخره کاراکالوس با کمال حشمت و جلال بنزدیکی شهر طیسفون پای تخت رسید اردوان پادشاه اشکانی بجای اینکه منتظر ورود قیصر بشهر شود برای اینکه احترام امپراطور روم مهمان و داماد خود را باقصی درجه منظور دارد خود با جمعیتی باستقبال او شتافت سران و بزرگان اشکانی نیز پیروی پادشاه خود نموده پیشباز قیصر رفتند اما قومی که همواره با کمانهای چاچی و کیشهای پر تیر حرکت میکردند امروز را که روز عیش و شادی دانستند اسلحهٔ خود را بر کنار گذاشته اغلب تاجها از گل بر سر خویش نهاده و لباسهای زری بالوان مختلفه پوشیده بنشاط جشن و سور قیام و اقدام مینمودند در صحرای وسیع بیرون شهر طیسفون شاهنشاه اشکانی و امپراطور روم ملاقات کردند صدای هورا و ساز و طنبور تا چند میل راه میرفت اقداح راح همواره در تناوب بود جوان و پیر با وجد و ذوق تمام میرقصیدند سرداران و سرکردگان رشید اشکانی هم از اسبهای خود پیاده شده تیر و کمانها را از خویش دور کردند

دور کرده خیالی که داشتند این بود که داماد اردوان را به بینند در عین گرمی هنگامهٔ عیش و طرب کار بازگونه شد و روزی که سفیدتر از بخت دولتمندان بود سیاه‌تر از روی غداران گشت کاراکالوس غدر و نفاق خود را ظاهر ساخته بعساکر روم حکم و فرمان داد که خون تمام اشکانیان را از پادشاه تا رعیت بریزند اول مردم تعجب نموده که این چه حال است و چه وقت قتال بعد ملتفت شدند که اینهمه تمهید مقدمات از روی مکر و خدعه ترتیب یافته و این منسوج بد قماش را قیصر بدست نفاق و حیلت بافته است قراولان و مستحفظین اردوان او را بزودی بر اسبی سوار کرده از معرکه بدر بردند و نجات دادند اما بزرگان اشکانی تماما کشته شدند زیرا که در محل ملاقات دو پادشاه از اسبهای خود پیاده شده و از کمال اطمینانی که داشتند اسبها را در چمن رها کرده که مشغول چرا باشند و از آنجا که لباسهای بلند مرسوم در جشن را پوشیده پیاده هم نمیتوانستند فرار کنند تیر و کمان خود را نیز برنداشته که اقلا ساعتی مدافعه پردازند کاراکالوس بعد از آنکه آنچه خواست کرد راه مملکت خود را پیش گرفت و دفاین و غنایم و اسیر بسیار با خود برد و بسربازان خود اجازه بلکه حکم داد در مراجعت تمام بلاد و قرا و مزارع را آتش زنند و هرجا را که خواهند غارت کنند

این بود خلاصهٔ آنچه هرودیان در باب مواصلت کاراکالوس و اردوان و مسافرت قیصر روم بایران نوشته اما دیکاسیوس میگوید هیچوجه جنگی فیما بین رومیان و اشکانیان در اینموقع اتفاق نیفتاد اسپارتیانوس میگوید جنگ شد و کاراکالوس حکام اردوان را شکست داد دیکاسیوس را عقیده این است که در ممالک آدیابن و مدیه قشون رومی تاخت و تاز نمودند اسپارتیانوس بر این است که آن ناحیه و حدودی را که قشون رومی تاختند بیشتر در سمت جنوب واقع بوده و میگوید رومیها از میان بابل عبور نمودند و بعقیدهٔ این مورخ خود کاراکالوس هم از وسط بابل پیش آمده و از قرار مسطورات دیگر مراجعت امپراطور ممکن است از راه دجله از میان آدیابن و ناحیهٔ علیای بین النهرین (مزوپوتامی) بوده و شک نیست که کاراکالوس در معاودت و عبور از اربل محض اینکه پادشاه اشکانی اذیتی کرده باشد بمقبرهٔ سلاطین خانواده و اجداد او بی احترامی نموده و نعشها را از قبرها بیرون آورده و اهل خبر میدانند که سلاطین اشکانی را در اربل واقع در آدیابن دفن میکرده اند و آنجا را شهر اموات مینامیده و اربل را اختصاص دیگر نیز بوده و آن این است که سلاطین بنی آشور و پادشاهان

عجم هم مقصری را میخواستند بقتل رسانند او را باربل میفرستاده و در آنجا مقتول
میشده بازی آن بی احترامی که کاراکالوس نسبت بمقبرهٔ شهریاران اشکانی نمود اسباب
مذمت و ملامت همه کس شد و هر که این حکایت پر نکایت شنید از قیصر بد گفت و اغلب از
مورخین او را دشمن عموم بنی نوع بشر گفتند و اسم او را بهمین عنوان در تاریخ خود ثبت کردند
کاراکالوس ظاهرا زمستان آن سال را در ادس بسر برد و چون بواسطهٔ زحمات رکضها و
نهضتها و جنگ خسته بود در مدت اقامت در این سرزمین خود را بشکار و عراده رانی
مشغول مینمود و خیال داشت همینکه بهار شود باز بطرف خاک اشکانیان آید و دولت حمله
نماید اما حسب الاحتمال اسباب بیکار برای او فراهم نیامد لهذا در ماه آوریل سنه دویست
هفده میلادی با جمعیتی قلیل از ادس بیرون آمد که بمعبد معروف من گاد رود و آنجا ایمنا
وبازدید نماید در ژولیوس مارتیالیس از مستحفظین او غفلة بر او حمله کرده وی را بکشت (من گاد
بزبان انکلیسی بمعنی ماه خدا است)
بعد از کاراکالوس امپراطور روم ماکری نوس نام بجای او نشست و این شخص طبعا و فطرتا
هیچ میل بجنگ نداشت و حتی الامکان از چیزیکه ممکن بود اسباب قتال و جدال شود احتراز مینمود
اما اشکانیان بعد از خرابیهای کاراکالوس و شناعتهای او بهیجان آمدند و اردوان هم که
خود پادشاهی بزرگ و صاحب عزم و شهامت و اقدام بود و بخدعه و خیانت از قیصر شکست
خورده البته از چنان حادثه و کاری قبیح که از شخصی مثل امپراطور روم ناشی شده چشم نمیپوشید
و بتلافی و انتقام انتهاض مینمود بنابرین فصل زمستان را مشغول جمع آوری لشکر و مهمات حربیه
بود و منتظر که چون بهار شود حرکت و سوق عسکر مبتکر کرده بر سر رومیان رود و آنچه در
طیسفون و اربل وغیره کردند در بلاد و ولایات روم نماید تا دیگر از در مکر و غدر در نیایند
و بمقابر پادشاهان بزرگ بی احترامی ننمایند
وقتی اردوان چهارم با عساکر اشکانی بسرحد روم رسید که کاراکالوس را کشته بودند و
ماکری نوس بجای او نشسته ناگاه این پادشاه شنید شهریار اشکانی تا حدود دولت روم
رانده بلکه از سرحد تخطی و تجاوز کرده است مضطرب شده بخیال افتاد که معاهدهٔ فیما بین
دولتین روم و اشکانی منعقد نماید تا از محنت جنگ و خونریزی فارغ گردد لهذا عاجلا چند
نفر مأمور بعسکر اردوان فرستاده اظهار داشت که تمام اسرایی را که کاراکالوس از مملکت

اشکانی گرفته و بروم آورده مسترد میدارد که دولتین صلح کنند و عهد مودت با یکدیگر
ببندند و فتنه بخوابد و بندگان خدا آسوده شوند اردوان در جواب مأمورین ماکری نوس
گفت رد کردن اسرایی از شرایط صلح است شروط دیگر هم دارد و آن این است که جمیع بلاد
و عماراتی را که کاراکالوس در ممالک اشکانی خراب کرده کارگذاران دولت روم از نو بسازند
و تلافی آن بی احترامی که در اربل بمقبرهٔ سلاطین شده بنمایند بعلاوه الجزیره یعنی بین النهرین را
بدولت اشکانی واگذار کنند در اینصورت ممکن است اردوان بمصالحه راضی شود
ماکری نوس امپراطور روم دید تحمل تکالیف پادشاه اشکانی برای او کاری صعب است ناچار
بخیال مصاف و قتال افتاد اردوان در آن اوان تا نصیبین رانده بود عساکر روم نیز با حضور
امپراطور و در رکاب او عزیمت آنطرف نمود و در حوالی نصیبین فیمابین تلاقی کردند و جنگ
سختی در گرفت همانا تا آنوقت لشکریان روم و اشکانی چنین جنگی با هم نکرده بودند سه روز
این جنگ طول کشید عساکر اردوان زیاد و خوب و منظم بود اغلب سواران تیرانداز نامی پارث
کار این مصاف میکردند علاوه بر سواران مزبور سربازان زبدهٔ کار دیده مسلح با اسلحهٔ ممتاز
و نیزه های بلند سوار بر شتر شده خود را بدشمن میزدند
قشون روم نیز با عدهٔ کثیر و اسلحهٔ سبک بودند دیگا سیوس گوید اول نزاعی که دو لشکر با هم کردند
بر سر مکانی شد که در آنجا آب بود هردیان مینویسد ابتدا سواران نظامی اشکانی دست
بسلاح بردند و بحمله پرداختند و یکمرتبه در میان سپاه روم ریخته آنها را تیرباران کردند
و همین فقره اسباب امتداد و طول مدت حرب شد رومیها از تیرهای اسب سواران اشکانی
و نیزه های شترسواران آنها صدمهٔ کلی دیدند و ناچار شدند راه فرار پیش گیرند و برای آنکه
نتوانند اشکانیان آنها را تعاقب کنند در اثنای گریز گلوله های خاردار در راه ریختند و شتابند
که حرکت در آن راه مشکل شود و چنین شد نه اسب در آن جاده بآسانی میتوانست حرکت کند
نه آدم اشکانیان که اینحال بدیدند از تعاقب نمودن رومیان منصرف شدند آخر الامر طرفین
دست از یکدیگر کشیده هر یک بمعسکر خود رفتند و نتیجهٔ درستی از جنگ معلوم نشد یعنی
بدرستی مشخص نگشت که غالب کیست و مغلوب کدام است
روز دیگر باز جنگ در گرفت و از صبح تا شام طول کشید ولی سوانح و تفصیل آن روز را مورخین
نوشته اند همینقدر دانسته میشود که وقت شام طرفین از زد و خورد دست کشیدند

وبازمطلب فتح وشکست دربوته اجمال بود

روز سیم باز دو لشکر بهم ریختند ودرین روز قشون اشکانی بیشتر از روز پیش کوشش و جهد مینمود وچون عده لشکریان پارت زیاد تر از شماره عساکر روم بود آنهارا احاطه کرده دور رومیان را گرفتند هرودیان میگوید درین روز هم کار یکسره نشد لکن این قول ضعیف است و دیکاسیوس صریح مینویسد که در روز سیم قشون روم مغلوب شده شکست فاحشی دید رومیها چون دیدند در شماره با اشکانیان برابر نیستند لشکریان خود را در خطی طولانی صف قرار دادند که منظر با دشمن برابر نمایند همین فقره سبب شد که اشکانیان توانستند درست بر آنها دست یابند و ایشان را متفرق وتار ومار کنند اول دسته لشکری که از سپاه روم راه فرار پیش گرفت ماکری نوس امپراطور با آن دسته همراهی کرد رومیان چون دیدند امپراطور ایشان گریخت از پیش رفت خود مایوس شده تن بخواری وذلت هزیمت در دادند وباردوی خود مراجعت کردند

هرودیان گوید آنقدر از لشکریان کشته شده بود که پشته از اجساد مقتولین در میدان جنگ تشکیل یافته وحایلی فیما بین جانبین شده که دیگر یکدیگر را نمیدیدند وحرکت هر دو قوم را منحصر بود مختصر کثرت خونریزی وزحمت وکشش وکوشش زیاد هر دو طرف را بصلح مایل نمود وطالب آسایش واستراحت شدند وسپاهیان ماکری نوس که وضع امپراطور خود را دیده وقوت قلب وجرات او را سنجیده بیشتر مایل باشند که زود کار مصالحه فیصل پذیر شود وجانی بسلامت بدر برند واز خستگی طولانی بیرون آیند بلکه مستعد بودند رشته نظم قشون خود را گسسته باختیار راه وطن خود را پیش گیرند

ماکری نوس چون وضع را چنین دید ابواب مذاکره وگفتگوی صلح را با اردوان باز نمود ومتعهد شد قدری بیشتر از اول بپادشاه اشکانی تقدیم نماید یعنی اسرای اشکانی را پس دهد وبرای تجدید عمارات ابنیه که کاراکالوس خراب کرده مبلغی پول نقد باردوان کارسازی کند اردوان هم که لشکریان خود را سخت خسته وبیحال میدید وامیدوار نبود دیگر کار درستی از آنها ساخته شود قدری نرم شده از ادعا ومطالبه بین النهرین دست کشید خلاصه ماکری نوس امپراطور روم اسرای اشکانی را تماما رد کرده ومبلغی که تقریبا معادل دوازده کرور تومان پول حالیه ایران است باردوان داده مصالحه را خرید ومسلم است که این فقره برای دولت روم افتضاح

وبدنامی

وبدنامی بزرگی بود که بعد از سیصد سال رقابت با دولت اشکانی وجنگهای بزرگ فیما بین دولتین آخر کار بجائی کشید که صلح را از عدم استعداد وقدرت ابتیاع نمایند نتیجه آخرین معامله که دولتین روم واشکانی کردند برای اشکانیان اسباب مفاخرت ومباهات بود وبرای رومیان سرشکستگی ورسوائی وضمنا مبرهن وآشکار شد که اردوان چهارم با آنکه اسلاف وی چنان کار را خراب نکرده بودند که دیگر قبول آبادی نماید باز بزرگی وخیال بلند وملکات شاهانه او بجای خود میباشد اگر دولت اشکانی بوجود او منقرض میشود او را قصور وتقصیری نیست حکم تقدیر است ومشیت کردگار قدیر از پیش اسباب این کار فراهم آمده وملک مستعد زوال شده فسبحان الذی لا یدوم الا ملکه وسلطانه ولا یتغیر ویبقی الا برهانه

اردوان چهارم معامله ورابطه دولت ایران یا اشکانی را با دولت روم بر نیکنامی ختم نکرد اما چون از پیش سلاطین وبزرگان اشکانی زمام مهام ملک را از دست داده ومردم را شاکی ومستعد طغیان وعصیان کرده بودند این پیشرفت وغلبه اردوان وکفایت ولیاقت ذاتی او مانع زوال وانقراض ملک نشد آنچه طبیعت مملکت در دل خود پنهان داشت بنای آشکار شدن را گذاشت ووقت آن در رسید که رایت استیلا واعتلای سلاطین طبقه اشکانی سرنگون شود وبر در سرای ساسانیان نوبت پادشاهی زنند وچون غرض از تاریخ آنست که اخلاف از کرده اسلاف پند وعبرت گیرند مورخین دانشمند در نقاط مهمه که بیشتر اسباب بصیرتست زیاده دقت واستقصا مینمایند ومخصوصا در علت زوال هر ملک ودولتی حتی الامکان بتحقیق وتدقیق میپردازند تا بدرستی واضح ومبرهن سازند که آن قوت از چه مبدل بضعف شد وآن عزت برای چه بذلت مستحیل گردید تا آیندگان از آن احتراز کنند وآن در را فراز نمایند

پیش از این اشاره نمودیم که صبحی پاشا صاحب کتاب تکملة العبر عده سلاطین اشکانی را سی ودو دانسته واردوان چهارم وبلاش پنجم را که ما پسران بلاش رابع میدانیم او اردوان پنجم وبلاش ششم میداند یعنی یکنفر اردوان ویکنفر بلاش فیما بین بلاش واردوان آخری وبلاش چهارم قائل است این مصنف میگوید چون بلاش پنجم درگذشت دو پسر او بلاش ششم واردوان پنجم بر سر تخت وتاج دولت اشکانی بهم زدند وبنای جنگ وجدال را گذاشتند ومدتی این

کشمکش

کشمکش طول کشیده گاه بلاش غالب میشد و اردوان مغلوب زمانی برعکس آخرالامر
ممالک اشکانی فیما بین دو برادر قسمت شد و هریک در قلمرو خود بحکومت و سلطنت
پرداختند و این مخاصمه و تقسیم هر دو برادر را از شوکت و قوت انداخت و بموجب
مسطورات یکی از مورخین در عهد امپراطوری کاراکالوس که او را کاراکالا هم میگویند
دو نفر از مملکت روم در تاریخ صد و پانزده میلادی که بخفیه بایران آمده بدولت اشکانی
پناه بردند کاراکالوس برای استرداد آن دو نفر مجدداً بایران سفر نمود بلاش بدون تأمل
و تعلل آن دو نفر را به کاراکالوس تسلیم کرد و برای امپراطور روم که میخواست جنگی با دولت
اشکانی کرده باشد و مظفر و منصور بروم باز گردد بهانه نماند ناچار ایرادی به اردوان
گرفته به مملکت او تاخت دهات را چاپید و اهالی را کشت و بصورت فاتحین بروم بازگشت
و این دستاندازی قیصر نیز بر ضعف اشکانیان افزود اردشیر ساسانی موقع را مناسب
دیده رایت کشورگشائی را بلند کرد و سلطنت را از اشکانیان انتزاع نموده خود مالک تخت
و تاج کیان و ممالک ایران گردید انتهی
نگارنده گوید ما داستان التجای دو نفر فراری روم را بدولت اشکانی نگاشته‌ایم و آن
در سال دویست و چهارده میلادی بوده نه صد و پانزده و در اینجا ظن غالب این است
که سهو کتابی شده باشد و مصنف دویست و پانزده گفته و سایر مطالب چون بدرستی
شرح داده شد مطالعه کنندگان خود تدبر بنمایند چیزیکه در این نقطه مطرح و مطمح نظر است
علت زوال دولت اشکانی است و چون گفته صاحب تکملة العبر در کمال اختصار میباشد
مقصود ما از آن حاصل نگردد اگرچه ما خود در جلد اول این مطلب را توجیه ادا نموده‌ایم
مع ذلک ازدیاد معرفت و توضیح را باز اشاره بدین میرود
مستر ولتسن معلم علم تاریخ که تواریخ مشرق را با دقت تحقیقات نوشته در همین مورد میگوید
جهت حقیقی شکایت و دلتنگی مردم ایران و مضافات از دولت اشکانی برای ما امری پوشیده
و مستور است و همیدانیم چرا رعایای اشکانیان و حکام تبعه ایشان یکمرتبه کمر عداوت پادشاه
و دولت متبوعه خود را بستند و بمخالفت و ضدیت برخاستند چه اشکانیان نسبت بعصر
و زمان خود از سایر طبقات سلاطین ظالم‌تر نبوده و بیشتر از دیگران اجحاف و تعدی ننموده‌اند
چندان حالت سختگیری نداشته و در عقاید مذهبی رعایای خود مداخله نمیکرده در اخذ

مالیات

مالیات نیز راهی برفق و مدارا رفته و طبقات امم تابعه را بجای خود شناخته و مساوات را
دور نینداخته در این جهت رنجش کلی عمومی که موروث انقراض اشکانیان شده چه بوده است
نخست باید دانست که چون قومی مغلوب قوم دیگر شدند فرضاً که با آنها بعدل و انصاف
سلوک کنند و رفتار نمایند باز همیشه از غالب نافر و متنفر میباشند و این امر در هر عصر
و زمان و در هر محل و مکان طبیعی نوع انسانست از این حکم کلی گذشته سه جهت میتوانیم برای
شکایت و رنجش مردم ایران از اشکانیان فرض نمائیم اول آنکه مناصب عالیه از لشکری و کشوری
در دولت اشکانی مخصوص ملت پارت بوده و سایر طوایف و اقوام از آن بهره و نصیبی
نداشته‌اند و بشغل و رتبه فایز نمیگردیدند ثانی آنکه برای روسای مذهب علمای دینی ایران
احترام مخصوصی منظور نمیشد و با پیشوایان سایر ادیان و مذاهب در یک رتبه و شأن بودند
ثالث آنکه ملت ایرانی با مزایائی که برای خود قائل بودند و میگفتند ما هستیم که سالهای دراز
در آسیای غربی تفوق و استیلا داشته‌ایم و پادشاهان بزرگ مثل سیروس (کورش)
و داریوش هیستاسب (گشتاسب) از ما و نسل و نژاد ما بوده‌اند چرا ما را با سایر ملل محکومه
و رعایای اشکانی در یک سطح قرار داده‌اند و امتیازی بما نمیدهند و نباید بر دیگران هیچگونه
برتری داشته باشیم
ممکن است این سه جهت و علت اسباب رنجش و شکایت ملت ایران از دولت اشکانی شده
باشد و اگر زاید بر این مایه کدورت و نفاری در میان بوده ما را از آن خبری نیست چه
از اوضاع آن زمان اطلاع کامل نداریم همینقدر میدانیم ملتی که دیرگاهی از ریاست و
سروری محروم بود باز برتری و سربلندی خود امیدواری حاصل نمود و این کار بوجود
اردشیر بابکان که بر اردوان آخرین پادشاه اشکانی غالب آمد خود در مذهب زردشت
مغ یعنی یکی از علمای دین بود و مردم را از این راه تحریک مینمود و میگفت اشکانیان برای
دین پاک زردشت فضل و امتیازی قائل نشده و متدینین این دین را برتری و تفضیل
نمیدهند دین زردشت نزد آنها مثل سایر ادیانست و زردشتیان مانند دیگران پس
باید آنها را برانداخت تا این رجحان و امتیاز بمیان آید اینها که اصلاً از اشکانیان
تنفر داشتند از این حرفها بهیجان آمدند با اردشیر همراهی کردند و اردوان را از پا در آوردند
همین مصنف میگوید پس از این سخنان بجای اینکه تمام مذاهب مجاز باشد و مردم در دین

خود

اردشیر بابکان صورت گرفت و این آرزو میسر شد   آگاتیاس مورخ یونانی میگوید

خود آزاد قرار شد هر مردم حتما مذهب زردشت اختیار کنند و هر کس از آن طریقه عدول نماید
اورا بقتل رسانند پس تشبث بدین زردشت اسباب پیشرفت کار اردشیر شد و این دست آویز
اورا ابرام و مقصود خود نایل نمود

ما این گفته را بتمامه صحیح نمیدانیم بلی ممکن است خیالات دینی و مذهبی هم کمک بکار اردشیر
کرده باشد چه در وقتی که شخصی جویای مقصد اعلی باشد هر کس باو کمک کند می پذیرد و اسباب
خورسندی خاطر او میشود و طبقات خلایق هم بخیالات و امیدهائی که دارند بمدد و معاونت
میپردازند که بعد از پیشرفت کار فلان بنوائی رسند و از بابت منتان همان بجائی پس
حق و حقیقت این است که اردشیر از بزرگان ایران که در تحت تبعیت سلاطین اشکانی نام دار
فارس داشت و از سلسله بازرانجیان بود و آن سلسله نسب خود را بکیان میرسانند چون
دید شیرازه اوراق اشکانیان گسسته و وقت است که این طبقه بکلی نابود شوند خود
بدعوی برخاست و خیال سلطنت در سر بزرگ او جا گرفت اینهای شاکی با او متفق
شدند بلکه بسیاری از اشکانیان هم باو ملحق گشتند جهد و کوشش کردند تا کار را از
پیش بردند پس امور پلتیکی و مقاصد دولتی بیشتر در پیشرفت کار اردشیر دخالت داشته
تا عقاید مذهبی و شاید اردشیر هم خود ابتدا باین قدر پیشرفت و استیلا امیدوار
نبوده است

یکی از مورخین گوید تمام اغتشاش دولت اشکانی و ضعف آن و قوت اردشیر را سبب
مدعیگری بلاش پنجم بود که با اردوان برادر خود ضدیت مینمود و مخالفت طولانی او
دولت اشکانی را بباد داد و اردشیر ساسانی را صاحب تخت و تاج کرد نگارنده گوید
این حرف اگر بتمامه صحیح نباشد قضیه از آن مسلما اصح است و عقلای هر کشور دانند فساد
و خسارت و ضرر دشمن داخله بمراتب از خصم خارجی زیادتر است

موسی خورنی گوید خانواده از اشکانیان در اواخر صاحب اسم و رسم و اعتبار و شأن
شده بودند و با پادشاه بزرگ اشکانی مخالفت و دشمنی مینمودند و کار خصومت آنها
بآنجا کشید که اطاعت بخارجی را بر متابعت بزرگ قوم خود ترجیح دادند و آنها نیز اسباب
وهن اردوان را فراهم آوردند و با مدعی ساختند و قوت کار او شدند

یکی از مصنفین گوید ابتدا که دولت اشکانی تشکیل یافت چون قوتی نداشت با طبقات

ایم

ایم سازش میکرد از جمله قرار داده بود این اینها از جنس خود مخصوصاً پادشاه داشته
باشند و این امتیاز خاص آنها باشد قوانین ملتی و آداب و رسوم خود را معمول دارند و قواعد
مذهبی آنها محفوظ باشد این جمله تا اشکانیان باوج اقتدار رسیده بودند مرعی و منظور بود
بلکه در اوایل امر با اصول مذهب اینها خیلی همراهی میکردند بعد از قدرت کامل ظاهرا هم
دیگر اعتنائی درستی باینها نشد و وهن کلی بحقوق آنها وارد آمد و مسند رجال معتبرهای
آنها از درجه اعتبار افتادند اگرچه باز اسما در مجلس شورای دولتی پادشاه اشکانی فرمند
اما حرف و رأیی از آنها پذیرفته نمیشد این بود که دور اردشیر پادشاه فارس را گرفتند
و اورا بلند کردند که بحقوق خود نایل شوند

محققی دیگر میگوید اگرچه غلبه اردوان بر دولت روم در خارج اسباب شأن و افتخار او
گردید اما در داخله مملکت چون قاطبه مردم از اشکانیان سخت رنجیده بودند هیچ قوت
و مددی برای او نشد و ثمری بحال او نبخشید و عاقبت دید آنچه دید

مؤلف گوید چون ما جهت زوال و استیصال دولت اشکانی و استعلای لوای اردشیر
ساسانی را در جلد اول کتاب مفصل نگاشته ایم در اینجا بیش از این طول نمیدهیم اقتصار
مینمائیم همان که مستر رلنسن انگلیسی کهنداست مشار الیه میگوید اردشیر بابکان
در سال دویست و بیست میلادی یا قدری بعد در فارس پادشاهی میکرد و بر دولت
اشکانی خراج میداد چون دید در خانواده اشکانیان نفاق در گرفته و اینها نیز از این سلسله
ناراضی هستند و جنگ اردوان با ماکرینوس امپراطور روم نیز پادشاه اشکانی را خیلی بیحال
کرده دانست وقت طغیان است بتمهید مقدمه پرداخته رایت خودسری و عصیان را
برافراشت

دیکاسیوس مورخ ظاهرا اردشیر را از نژاد پادشاهان ایران میداند اما بعضی از نویسندگان
دیگر اورا از اواسط الناس دانسته اند در هر حال ابتدای شورش و اقدام او بدرستی معلوم
نیست ولی از آنجا که مورخین رومی مینویسند در سال دویست و بیست و شش میلادی
قدرت و استیلای اردشیر ساسانی بدولت روم تهدید مینمود معلوم میشود تا سال
مذکور برای مؤسس اساس دولت ساسانی خیلی پیشرفت حاصل شده بوده است

ابوالفرج شامی مورخ عیسوی عرب ابتدای دولت و سلطنت ساسانیان را سنه دویست

وبیست

وبیست وچهار میلادی ضبط نموده وآن مطابق بوده است با سال سیم سلطنت وامپراطوری الکساندر سیوروس قیصر روم

آنچه مسلم است اول کاری که اردشیر بابکان نموده این بوده که لشکر بکرمان کشیده وآن مملکت را با جمعیتی قلیل مسخر کرده بعد از آن عنان مملکت ستانی را بطرف شمال منعطف ساخته بعضی از نواحی مدیا متصرف گردیده وتا اینوقت از اردوان پادشاه اشکانی حرکتی بظهور نرسیده ومعلوم نیست چرا در خیال جلوگیری دشمن خود نبوده وازچه جهت تقاعد مینموده است همینکه عساکر اردشیر قسمتی از مملکت مدیا را گرفتند اردوان ناچار برای دفع غائله نهضت کرده با فنون ومهمات حربیه متوجه فارس شد ولشکریان شهریاران اشکانی وپادشاه ساسانی روبرو شدند وسه جنگ بزرگ کردند جنگ آخری در صحرای هرموز فیمابین ببهان وشوشتر در ساحل رودخانه جراحی اتفاق افتاد وخونریزی بمنتها درجه رسید آخر الامر اردوان بخت برگشته شکست خورد وخود نیز سر تاجدار را مانند سلطنت ودولت با شوکت اشکانی بباد داد وآنهمه حشمت وجلال وقوت واستقلال پانصد ساله هیچ شد زمان سوگواری وماتم گشت وصد کاسه بانگ عروسی بگذشت

شکست اردوان از اردشیر در صحرای هرموز وکشته شدن آخرین پادشاه اشکانی وانقراض دولت شهریاران پارتی از حوادث سنه دویست وبیست وشش میلادی است وظاهرا درینباب تمام مورخین قدیم متفق باشند ومطلقا اختلافی در میان نباشد

بعد از فتح هرموز وغلبه اردشیر باز مسلم نداشتند که دولت اشکانی بکلی رو بزوال گذاشته ومنقرض شده باشد چه از اردوان چهارم چند پسر مانده بود ویکی از آنها آرتاواس دس نام داشت ودین ظاهرا بمعنی چه باشد که ادوات تصغیر است وآرتاواس دس اردوانچه بوده یعنی اردوان صغیر در هر حال در سال دویست وبیست وهفت میلادی آرتاواس دس ادعای پادشاهی نموده واز بزرگان وسران اشکانی وسلاطین همسایه چون هنوز جمعی بودند که از هوا خواهان دولت اشکانی بشمار میآمدند وجماعتی از آنها سلطنت آرتاواس دس را تصدیق کردند واین شاهزاده چون پادشاهی خود را مصدق دید برای آنکه از شعار سلطنت عاطل نباشد خود را از هر جهت باین حلیه محلی ساخت از جمله سکه زد وآنها که در معرفت مسکوکات یدی طولی دارند مخصوصا از سکه آرتاواس دس شرحی نگاشته اگرچه بعضی سهو کرده وسکه

آرتاواس دس را به بلاش پنجم نسبت داده اند اما محققین اهل فن دفع این التباس نموده وبدرستی در روی سکه آرتاواس دس اسم او را با تاریخ سکه که سنه دویست وبیست وهفت میلادی است خوانده اند

یکی از مورخین میگوید اردوان چهارم در اوان اقتدار خود جهد وکوشش کرد ویکی از برادران خویش را بپادشاهی ارمنستان برقرار نمود بنابراین بعد از کشته شدن اردوان آن برادر که پادشاهی ارمن داشت حقوق اردوان را در مدتی نظر گرفته خواست از برادرزاده خود خاصه آرتاواس دس که دعوی سلطنت کرده تقویت وکمکی نماید وبنیان پادشاهی او را مشید سازد

مصنف دیگر گوید پادشاه ارمنستان که مصمم همراهی وامداد فرزندان اردوان چهارم شد خسرو نام داشت اما برادر ومنسوب پادشاه اشکانی نبود در هر حال سلطان ارمن اولاد اردوان را در مملکت خود پناه داد وبرای برقرار کردن آرتاواس دس قشونی جمع وتجهیز نمود اما نه کاری از خسرو ساخته شد نه بخت ودولت آرتاواس دس را یار آمد این شاهزاده نیز مغلوب ومقهور اردشیر شد وپادشاه ساسانی همه جا مظفر ومنصور گردید همانا حکم تقدیر وکلک قضا طومار شهریاری اشکانیان را بقلم نسخ در نبشته وکار آن سلسله گذشته بود باید دولت ملوک پارتی بعد از پانصد سال منقرض شود ونوبت بساسانیان رسد مختصر نفاق ونزاعهای پی در پی داخله نگذاشت آب رفته دیگر باره بجوی آید وشاهد مطلوب بوجهی چهره نماید کار یکباره از دست رفت وتیر از شست وبیننوا انگشت حمله وقوت خارجه نیز در این بدبختی دخالت داشت تا آن سرچشمه مصفا را بخاک مذلت انباشت

مکرر اشاره نمودیم که اردوان چهارم سبب زوال وانقراض دولت اشکانی نگردید بلکه او پادشاهی بزرگ وصاحب عزم واقدام وهمت وسایر ملکات شهریاری ومملکت داری بود اما سلاطین قبل از او وبزرگان اشکانی از پیش کار را خراب کرده بودند مثلا در سنه هشتاد وپنج میلادی که اهالی مملکت هرکانی (گرگان واستراباد) بر پادشاه اشکانی شوریدند وطوق بیعت واطاعت را وا زکردن انداختند اسباب تجری وجرأت سایر شاهزادگان وحکمرانان بعد دولت با عظمت اشکانی شدند وفی الواقع سرمشق کار دیگران گشتند وتنها

نمانده که میتوان گفت یکی را بدو انداخت وخود را مستقل وآزاد ساخت سایرین هم پیروی عمل مهرکانیان نمودند وهر روز از قوت شاهنشاهی اشکانیان کاسته بر ضعف آن افزودند واگر اسناد صحیحهٔ مفصله از سنین سلطنت سلاطین آخری اشکانی بدست داشتیم این مطالب بخوبی واضح ومبرهن میشد وآنچه امروز بحدس وقراین خارجه میگوییم از روی نگارش ارباب خبر واصحاب سیر میگفتیم

وقتی که در سال دویست وبیست میلادی مردم ایران بر اردوان چهارم شوریدند و علم عصیان وخودسری را بلند کردند مسلم بود که از آن تیراندازان نامی پارتی وغازیان جنگجوی اشکانی جز نامی نمانده ودلیران ایام مهرداد اول که تمام لشکریان مشرق زمین را زیر پا میکردند ودلاوران عهد هرمز وفرهاد چهارم که از سلحشوران مغرب گرو میبردند دست از کار کشیده ودر دل خاک آرمیده بودند راست است که اردوان چهارم در جنگ با ماکرینوس قیصر روم فطرت اصلی اشکانیان وشجاعت ایشان را بروز داد وشخص خود را بری الذمه نمود اما آن مرقع صد پاره باین وصله اصلاح پذیر نبود

ازین جمله که گفتیم مطالعه کنندگان تصور ننمایند که ایرانیهای عهد اردشیر وشاپور و شجاعتی تازه تحصیل کرده وغیر از آنها که در زمان مهرداد وفرهاد اشکانی بودند شده یا آنکه جنگجویان پارت یکمرتبه تغییر ذات وطبیعت داده بلکه باید بدانند که سالها در کارها وکار وقضا طبیعت را عقب انداخت وکار سلسله دیگر را بوجهی لایق بساخت

یکقوم را از تارک برداشتند تاج

یکقوم را جواهر بستند بر جبین

اشکانیان را گفتند برخیز وساسانیان را اشاره نمودند که بنشین کار آنان چنان شد وحال اینان چنین
نه با آن بمهر ونه با این بکین   تو دانا تری ای جهان آفرین

فصل سی ام

در بعضی از صنایع واعمال اشکانیان از قبیل معماری وتزیینات وغیرها

اگرچه ما در جلد اول این کتاب شرح مبسوطی از صنایع وعوائد وآداب ورسوم اشکانیان ایراد نموده ایم در اینجا تکمیل مقصد ومرام را بطور توضیح واختصار چیزی مینگاریم از اینرو گوییم مورخین که سبک معماری هر عصر وزمان را مینویسند وکلید معرفت ابنیه هر وقت را بدست میدهند

میدهند گویند از آنوقت که اسکندر کبیر بر بعضی از اقطار آسیا دست یافت سبک معماری مشرق زمین از دست اهالی آن مملکت رفت بعبارة اخری از سال سیصد وسی ویک قبل از میلاد مسیح علیه السلام که دولت سلاطین کیان منقرض شد تا سنه دویست وبیست وشش میلادی که سلسله ساسانی روی کار آمدند ومؤسس اساس سلطنت این طبقه اردشیر بابکان بپادشاهی رسید هیچ معلوم نیست که سبک معماری چه بوده ودر طرح ابنیه مشرق زمینها چه سلیقه داشتند این حرف اگر بکلی صحیح نباشد چندان هم سقیم نیست زیرا که اشکانیان طبعاً میل واصراری بساختن ابنیه عالیه وقصور رفیعه ومعابد انیقه وبروج مشیده وبناهای پر تکلف نداشتند که برخلاف مردم بنی آشور واهالی بابل که همیشه میخواستند در آسیای مغربی عمارات بسیار ممتاز با عظمت ورفعت واستحکام بسازند وممالک خود را باین قسم آثار مزین وباشکوه نمایند واز برای قدرت وثروت وخیالات بلند وتمکن خود را بخارجه وسکان ممالک دیگر نشان دهند الحق خالی از غرابتی نیست که اشکانیان بعد از استیلای تمام با طول مدت سلطنت وهرگونه استطاعت ومکنت کمتر باین خیال افتاده واین هوا وهوسها در سر نداشته اند هرگز قصد احداث بنائی که نمایندگی درستی داشته باشد نکرده ومعتقد باین آرایش وزینت که لازم وملزوم مدنیت وحشمت سلطنت است نشده در همانوقت که توانائی ومالی بکمال داشته اگر عمارتی منزلی معبدی مقبره ساخته همه ساده وبی تانق ونقش ونگار وعاطل از مزایای آثار سایر ادوار واعصار بوده است پس میتوان گفت بعد از غلبه اسکندر بر قسمتی از آسیا تا زمان استیلای عرب بر عجم که تقریباً هزار سال میشود اگر بنای معتبری در ممالک ما و مضافات شده ساسانیها بانی آن بوده نه اشکانیان مگر معدودی از ابنیه را بتوانیم نسبت براوان وایام دولت وسلطنت اشکانیان دهیم وبعد از آنکه بادله وقراین برما معلوم شود که فلان بنا متعلق بعهد وزمان اشکانیانست آنوقت از آن سلیقه آن قوم را در وضع معماری وحجاری وصنعت وزینت بدست آریم پس از این مقدمه گوییم از بناها که بی شک میتوانیم بعصر اشکانیان نسبت دهیم یکی عمارت شهر حضر است وآن با تماشاترین ابنیه آن دوره بوده. مسیو لایارد در سال هزار وهشتصد وچهل وشش میلادی مطابق هزار ودویست وشصت وسه هجری آن بلده را باز دید وتماشا نموده ومسیو رُس نام در جلد هفتم کتاب موسوم بروزنامه جغرافیائی شرحی از آن نگاشته ومسیو فرگوسن نیز در رساله خود موسوم

بتاریخ معماری تفصیل آن شهر را درج کرده خلاصه اقوال آنها و دیگران از قرار ذیل است
شهر حضر در اوایل مائه دوم میلادی اعتباری بهم رسانیده و در سال صد و شانزده میلادی
اهالی آن بواسطه حصانت حصن آن بلده با تراژان قیصر روم مقاومت کردند همچنین در
سنه صد و نود و هشت میلادی با سیور امپراطور همان مملکت و در هر دو وقت بمقصود
خود نایل شدند در آن اوان شهر حضر از بلاد بزرگ پرجمعیت محسوب میشده و دیوارهای
قطور محکم داشته معبدی معروف بمعبد آفتاب در آنجا دایر بوده و معتقدین آن معبد اشیاء
نفیسه چیزهای قیمتی نذر و اهداء مینموده و جمله در خزانه معبد جمع میشده در همان اوقات
حضر سلاطین داشته که خراج گذار دولت اشکانی و نسلاً عرب بوده اند و از سلاطین معتبر
بشمار میآمدند از سال سیصد و شصت و سه میلادی شهر حضر رو بخرابی گذاشت و مدتی
بعد از آن بیکباره ویران شد پس باید گفت از سنه یکصد بعد از میلاد تا سیصد این بلد رونقی
داشته مسیو فرگوسن آثاری را که در شهر حضر دیده تقریباً از سنین دویست و پنجاه میلادی
و آن حدود میداند اما علی الظاهر از یکصد سال زودتر بوده و سبک معماری زمان اشکانیان
در آن مشاهده میشده اما طرح و سبک بناهای این شهر
دیوار دور شهر حضر خیلی زیاده از سه میل بوده و قطر زیادی داشته و آنرا با سنگهای بزرگ
مربع ساخته و در هر صد و هفتاد یارد انگلیسی مسافت که هر یارد یک چهارده گره بزرع ما
باشد برجی قرار داده و در بیرون قلعه دور دیوار خندق وسیع بسیار عمیقی حفر کرده
داخل خندق سنگریز خاکی ضخیم مرتفعی ساخته بود و قلعه جداگانه در نزدیکی شهر در دو طرف
دایر نموده یکی در طرف مشرق و دیگری در سمت شمال و این دو قلعه روی دو تپه واقع بوده
دیوار شهر چهار دروازه داشته و دروازه اصلی رو بمشرق باز میشده و بعضی این شهر را
فقط دارای یک دروازه دانسته اند فضای شهر که دیوار یا سور بلند آنرا احاطه نموده مدور
بوده و بواسطه رودخانه منقسم بدو قسمت شده خط جریان رودخانه و مجرای آنرا
مستقیم گفته و برخی معوج و در هر حال در وسط از شمال بجنوب جاری میشده و در مرکز
شهر قدری بطرف مشرق مایل و منحرف میگشته بنابراین رودخانه مرز دایره فضای شهر را
بدو قسمت غیر متساوی منقسم مینموده قسمت شرقی بالنسبه عمارت و بنائی نداشته ظاهراً
آنجا را قبرستان قرار داده بودند در قسمت غربی ابنیه عالیه و خانه های معتبر اهالی شهر

ساخته

ساخته شده و تقریباً در مرکز بلده عمارتی مشاهده کرده بعضی آنرا قصر پنداشته و جمعی
معبد دانسته چه وضع آن صلاحیت هر دو را داشته شکلاً مربع مستطیل و طول آن
هشتصد قدم و عرض هفتصد قدم بوده و زمره این عمارت را مربع متساوی الاضلاع
ضبط کرده که از هر طرف سیصد قدم و سبع امتداد آن میشده
دور دیوار دور این عمارت مثل دیوار دور شهر محض استحکام با ستونها قرار داده بودند
و آن عبارت از محوطه بود مشتمل بر دو حیاط یکی داخلی و دیگری خارجی واقع در طرف مشرق
که اول وارد بآن میشدند و اصلاً بیوت و عمارتی نداشته اما در حیاط داخلی دو بنای
معتبر بوده یکی را اهمیت بیشتر و آن دیگر را کمتر و این آخری از شمال بجنوب امتداد یافته و بحیاط
خارجی منتهی میگردیده و مشتمل بر چندین اطاق که آنها را جای مستحفظین پنداشته اند و
در انتهای جنوبی دو ردیف اطاقهای کوچک اطاق بزرگی نیز دیده اما عمارتی که بیشتر اهمیت داشته
هفت اطاق متوازی رو بمشرق بوده سه از آن بزرگتر و چهار کوچکتر و طول اطاقهای کوچکتر
سی قدم و عرض بیست قدم و طول اطاقهای بزرگتر نود قدم و عرض سی و پنج الی چهل قدم و ارتفاع
جمله شصت قدم همه یکوضع سقفها بطور نیم دایره بدون پنجره و روشنائی اطاقها از سوراخ
که در طرف مشرق قرار میداده اند داخل میشده و این سوراخها معلوم نیست که همیشه باز
بوده یا گاه گاه با پرده میگرفته اند در خارج جلوخان شرقی عمارت که جلوخان اصلی باشد
هفت طاق روی ستونها زده و بعضی حجاریها روی سنگها مشاهده کرده و یک یا دو تصویر برای
زینت بر این ستونها دیده اند حجاری روی سنگها عبارت از صورت سرهای انسان بوده و
تصویر زنی که در هوا حرکت مینموده در اطاقی ملاحظه شده و روی بعضی ستونها صورت
سرها از مرد و زن متعدد دیده و سرهای آنها پوششی بشکل مجعد داشته شبیه بپوشش سرهائی
که در روی سکه های اشکانیان نقش است یکقسم حجاری که اسباب زینت بوده مابین طاق
چهارم و پنجم ملاحظه شده و آن هیکلی است که سر و پنجه های آن مانند شیر میباشد و بدن
و پرها مثل عقاب دم آن هم پیچیده و بقدر پنج قدم از زمین بلند شده
تمام طول جلوخان تخمیناً سیصد قدم و داخله اطاقهای کوچک از هر گونه زینت عاطل ولی
اطاقهای بزرگ را بوضع خوبی مزین کرده بودند در اینجا دیوارهای اطراف ستون مربع
داشته که بسقف میرسیده دارای زینتهای مخصوص و مشتمل بر بعضی شکلهای بعضی و هر مرکز

هر شکل

هر شکل بیضی گلوله مدوری از سنگ سیاه تعبیه کرده در زیر ستونها که بوضع مخصوص زینت یافته بصاف بوده الی سه قدم شکل مخصوصی قرار داده و آن بستونها اتصال یافته و در تمام عمارت امتداد داشته یعنی ستونها بواسطهٔ آن شکل بهم متصل میشده و شکل مزبور بصورت کلها و اشکال نیم بیضی مزین گردیده و هر شکل نیم بیضی را هم نیم گلوله بوده از سنگ سیاه که در سر ستونها ملاحظه مینموده اند در روی ستونها در زیر سر ستونها عموما صورت دو یا سه سر انسان حجاری شده بطول دو قدم و آن صور تراکیب مختلفهٔ انسان را ظاهر ساخته که بعضی جوان و برخی پیر دسته ذکور و فرقهٔ اناث خیالی و غیر خیالی عجیب و غیر عجیب بوده اند در اطاقی نیز صورت یک ردیف گاو حجاری شده بوده که سر انسان برای هر گاوی قرار داده اند و نشانه‌های آنها از دیوار برجسته است و ده قدم تا کف زمین مسافت آنها میباشد

یکی از مسافرین گوید صورت سرها که در این محل مشاهده میشد مثل این بود که روح داشته باشد و آدم زنده را مجسم بنظر برساند

هفت اطاقی که در فوق ذکر شد منقسم بدو قسمت شده سه اطاق یک قسمت و چهار قسمت دیگر و مجری کوتاهی این دو قسمت را از هم جدا نموده و آن مجرا از مشرق بمغرب تا میان حیاط داخلی امتداد یافته و ابتدای آن از دیواری بوده که اطاقهای سیم و چهارم را از هم جدا کرده و انتهای آن عمارتیکه حیاط داخلی را از خارجی یا عمارت مردها را از زنها مفروز میساخته زینت زنانه اطاق بزرگ محتمل علامت این باشد که زنها در این اطاق منزل مینموده و دلیل دیگر این مطلب رابطهٔ بلاواسطهٔ اطاق با معبد است و فیمابین معبد و منزل مردها راهی مستدیر و طولانی فاصله میباشد اما معبد عمارتی بوده شکلا مستدیر و هر سمت آن تخمینا چهل قدم و معبر مسقفی دور آن قرار داده و بواسطهٔ پنجره‌های واقع در زوایای جنوب غربی و شمال غربی روشنائی داخل معبد میشده مدخل آن واحد و مقابل راهی بوده که از یکی از اطاقها بمدخل میآمده بالای در مدخل تزیینات معماری با شکوهی داشته مبتنی بر خیالات مذهبی داخلهٔ معبد بی زینت و از جهت سقف تاریک مگر جزئی روشنائی که از مدخل داخل میشده در سمت مغرب از دری داخل معبری میشدند و از آنجا بخارج میرفتند چند اطاق که حکم فرع داشته نیز عقب اطاقهای بزرگ بوده و از درها که برای آنها تعبیه

نموده

نموده داخل آنها میشده اند و روشنائی اطاقهای مسقف بی پنجره از درهای کوچک آنها داخل میشده از مسافرین و سیاحها که این عمارت و اطاقهارا مشاهده کرده اکثر را اعتقاد اینکه تمام عمارت یا قسمت عمده و بیشتر آن عمارات فوقانی داشته و علاماتی از این فقره مشهود است

یکی از مسافرین میگوید این عمارات سه طبقه بوده و علامات و نشانه‌ها برای طبقهٔ دویم و سیم پیدا نموده بنابر قول این مسافر قسمت فوقانی این عمارت بچند جهت برابنیهٔ بزرگ سلاطین ساسانی شباهت داشته از همان قسم ابنیهٔ با شکوهی که بقایای آن هنوز در طیسفون وجود دارد و نمایندگی خود را مینماید و معروف به تخت خسرو میباشد

چند پنجره که در عمارت حضر موجود است همه شکلا مربع مستطیل میباشد همچنین درهائی که بواسطهٔ آنها از این عمارت بآن عمارت میرفته اند عموم اطاقهای در عمارت حضر بلاواسطه بهم مربوط است و معبری در آنجا ملاحظه نمیشود مگر معبر دور معبد در بعضی جاها بالای درها فقط از یک قطعه سنگ تشکیل یافته و حجاری بسیار لطیفی در آن سنگ شده است درها اغلب در زوایای عمارت واقع گشته مع هذا در معبد در مرکز دیوار شرقی میباشد از قرار مذکور وضع عمومی عمارات در حضر بسبک معماری روم و بیزانتین است و بد سلیقگی صنعتگران اسلامبول در زینت و اشکال حجاری شدهٔ عمارات حضر ملاحظه میشود اما با دلهٔ کثیره میتوانیم ثابت کنیم که عمارات حضر تقریبا دویست سال قبل از بنای اسلامبول ساخته شده و اگرچه سقفها را بسبک معماری روم مدور نموده اما دلیلی نداریم که بموجب آن بگوییم غیر از صنعتگران اشکانی در آن بنا احدی مداخله داشته است

اشکانیان در اواخر سنین و اوان دولت خود نمونهٔ خوبی از سبک معماری خود باقی گذاشته اند و آن عبارتست از عمارت بلاش سیم که در طیسفون ساخته و آویدیوس کاسیوس آنرا در تاخت و تاز خود خراب نموده و آثاری در آن مشاهده شده بنای عمارت بلاش ظاهرا همان سبک معماری اشکانیان بوده و از سلیقه و طرز و رسم خویش عدول ننموده اند اطاقهای مرتفع آن عمارت برای پذیرائی خیلی خوب بوده و اطاقهای کوچک تاریک آن برای خوابگاه و تمام اطاقها در وسط حیاطی که سنگ فرش دارد بنا شده و اطاقهائی که برای زنان بنا کرده همه را از اطاقهای مردها جدا و مفروز ساخته اند گویند در خرابه‌ها حضر استخرهای عدیده و قبرستانهای متعدد دیده میشود

میشود فضائی که در میان خود شهر و در نواحی مشرقی و دروازه است دارای ابنیهٔ مربع شکل بوده و آنها را مقبره تصور نموده اند مگر معدودی که آن بناها را خانه های مسکون دانسته فرضا که بعضی از آنها خانه بوده در مقبره بودن اکثر شک نیست

دو اطاق در این محل است بزرگ و کوچک بوسعت بیست قدم مربع الی چهل قدم و هر دو از سنگ بوضعی محکم ساخته شده ارتفاع آنها بیک اندازه و ابنیه در اینجا بعضی بکلی ساده و برخی از خارج مزین بچند ستون میباشد در حیاطهای مفروش بسنگ استخرها یا آب نمارها داشته اند و حیاط دور عمارت اصلی بوده حوض یا استخر که میساخته اند با سنگهای تراشیده و محکم بنا مینموده و در جفت گیری سنگها اهتمامی داشته اند مصالح بنائی در حضر فی الحقیقه منحصر بسنگهای تیره رنگ بوده که آنها را خوب و پاکیزه میتراشیده اند و باهم وصل مینموده و اگر آهک برای متصل کردن سنگها بکار رفته حالا دیگر اثری از آن ظاهر نیست و جز سنگهای بهم وصل شده چیزی دیده نمیشود

در مملکت ایران بقیهٔ چند عمارت موجود است که تاریخ آنها چندان بعد از تاریخ بناهای حضر نیست تا چون بیشتر احتمال میرود که در دورهٔ ساسانیها ساخته شده باشد نه در عهد اشکانیان لهذا متعرض ذکر آن نمیشویم

وضع و سبک معماری ساسانیها در بنا لزهمان سبک معماری حضر است و معلوم میشود مدتی معماری بشرق زمین در حالت تنزل و هبوط بوده تا جائی که رفته و رو بهبود نموده و تخت خسرو در طیسفون و عمارت شاپور و طاق وستام ساخته شده

از خرابه ها و آثار و ابنیه که از سال هزار و هشتصد و پنجاه میلادی تا هزار و هشتصد و پنجاه و دو که تقریبا چهل سال پیش باشد در بابل کشف شده معین کرده اند که معماری اشکانیان اهمیت و تکلفی نبوده و چندان صنعتی بکار نرفته

مسیو لفتوس در محل ارک قدیم که حالا المعروف بوارکا میباشد آثار خرابه با چند سکه از اشکانیان و بعضی اشیاء فلزی و گلی از آنها پیدا کرده که از آن اشیاء میتوانیم وضع ابنیه و تزیینات و آلات و ادوات و اثاث البیت آن قوم را استنباط و معلوم نمائیم اما خرابه بناهائی بوده از گچ و آجر ساخته شده اما اشیاء مجسمه های کوچک بوده از گل و ظروف و چراغ گلی و بعضی ظرفهای شیشه و زینتهای مختلفه از انگشتری و گوشواره و غیرها و سرستونها که چون

قدری

قدری سنگین بوده ابتدا گمان مینموده اند کار وحشیان است یکی از مجسمه ها که قسمت بالای پیکر و بدن انسان را مینماید از ترقی و خوبی معماری اشکانیان حکایت میکند و شبیه است بمعماری او اخر اوقات بیزانتین شخصی که این ابنیه را کشف کرده گوید سرستونهای اینجا از حیثیت معماری بسرستونهای حضر شباهت دارد و در خرابه هائی که از همه غریب تر است بعضی قطعات سقف میباشد که در طرفین آنها اشکال هندسی مشاهده میشود و وضع آنها در دو طرف باهم فرق دارد تابوتها که برای زینت بوده از یکقسم گل تعبیه شده و رنگ آنها ظاهرا سبز و آبی بنظر آمده طول آنها از سه قدم الی شش قدم و در بالا سوراخ بزرگی داشته که نعش را از آن سوراخ در تابوت قرار میداده اند و سرپوشی برای سوراخ میساخته و آن نیز مثل خود تابوت زینت مییافته در پائین تابوت هم سوراخی قرار داده که وقتی جسد مرده متلاشی میشده بخار آن از آن سوراخ متصاعد میگشته و زینت تابوتها باختلاف بوده لکن عموما صورتهای کوچک از انسان روی آن میساخته اند که هر یک تقریبا دو گره و نیم طول داشته از جمله شکلها که روی تمام تابوتها دیده شده تصویر شخصی است جنگی که بازوها و پاهای خود را باز کرده و قسمی از کلاه بر سر آن ساخته که شبیه بکلاههای روی سکه های اشکانیان بوده و شمشیری از کمر او آویخته اند یکی از مجسمه ها صورت یکنفر از جنگجویان اشکانیست که تکیه داده و فنجانی در دست چپ دارد و میخواهد چیزی از آن بنوشد و قبای درازی از زره برای این مجسمه ساخته اند و پاهای آن نیز دارای قسمی از زره است و کلاه خودی بر سر گذارده اما سایر مجسمه ها صور نسوان است و بر سر هر مجسمه یک قسم زینتی است که بعضی اوقات دو شاخه میشده و لباس مجسمه ها شباهت دارد بلباس زنهای انگلیس در عهد هانری چهارم با آنکه این مجسمه ها را از بالا الی پائین پوشانیده مع ذلک صورت آنها نمایان بوده و پاهای آنها از زانو بپائین برهنه ظروف و چراغها انواع و اقسام دیده شده اما همه در کمال شباهت بظروف و چراغهای اهالی آشور و بابل و من حیث المجموع آنها را لطیف تر و بهتر ساخته بوده اند و اندازه های آنها باختلاف بوده است این اشیا را در قبور یافته و جهت آنکه معتقد بوده اند که اموات بعد از مرگ در قبر محتاج باکل و شرب میشده و اگر این اسباب و لوازم آنها را دفن کنند در وقت حاجت معطل میمانند لهذا مردمان خیرخواه و دوستان شخص متوفی این اشیاء و اسباب را در قبور اموات میگذاشته اند و ابتدا بابلیها دارای این عقاید بوده و از آنها باشکانیان

رسیده است

رسیده است ظرفهای بطری مانند شیشه گویا برای این بوده که اشکهای خود را اموات در تابوت جمع
کنند این شیشه ها شکل مخصوصی نبوده همه جور میساخته اند لکن با شباهت بشیشه های
آشوریها و بابلیها داشته زینتهای اشخاص عبارت بوده از بازوبند و انگشتری و گوشواره
وغیرها و آنها را از نقره و طلا و برنج و مس میساخته اند بعضی زینتهای کوچک تر که از طلا ساخته
شده خیلی نظیف تر ساخته و انگشترهای انگشت دست ضخیم تر ولی انگشترهای انگشت پا
و بازوبندها را بوضع بسیار بدی ساخته بودند گاهی زینت سرهم که از طلا ساخته شده پیدا
کرده اند اما حالا موجود نیست یعنی ذوب نموده اند مسیو لفتوس بعضی قطعه‌های آهن از
کلابتون یافته و برروی هم از اشیاء زینتی معلوم میشود که اهل آن زمان خیلی میل بخودآرائی
داشته و دارای مال و مکنت زیاد هم بوده اند اما سلیقه خوبی از آنها بظهور نرسیده و در
صنعت زرگری و ساختن مس و برنج چندان استعدادی اشکانیان نداشته اند و صاحب فکر
و خیال نبوده اند و صنعت حجاری که بعضی تصاویر و غیره ساخته باشند همه جهت شش دفعه
در مدت پانصد سال قدرت و اقتدار اقدام باینکار نموده و چیزی که مسلم است کار اشکانیان
میباشد چند صورت است در پای کوه بیستون که تصویر چند نفر آدم بلند قد را که بطرفی
مینگرانند و معلوم میشود که در حرکت اند ساخته در صورت تیکه در طرف بالا و فیما بین آنها اشکال
کوچکتر هست همه سوار و مسلح به نیزه که بهمان سمت مشغول تاخت و تاز میباشند و یکی از
آنها مراقب و منتظر شکل فتح است و شکل فتح در هوا پرواز میکند و مهیاست که تاجی بر سر او
بگذارد و مع حالت این حجاری بسیار بد است و مرور دهور اشکال بزرگتر را طوری مغشوش
و ضایع کرده که در کمال صعوبت تشخیص داده میشود این اشکال از عهد استیلای بنی آشور و
زمان سلطنت سلاطین کیان نیست بلکه از ایام طبقه اشکانیست تصاویر انسان را بسیار
بد ساخته و در وقت تماشا خیلی نامطبوع بنظر میآید اسبها را نیز بد و کوچک حجاری کرده
و هیچ تناسب ندارد شکل فتح و صورت پهلوانیکه فتح میخواهد تاج بر سر او گذارد داسباب
سخریت است و تاج بزرگی خود آدم میباشد یک حجاری هم در گردنه سرپل ذهاب میباشد اما
درست معلوم نیست که از اشکانیان باشد لوحی در اینجا هست و حروفی روی آن نقش شده
که شباهتی بحروف مسکوکات اشکانیان دارد لفظ ساتراپ که بمعنی حاکم است در ابتدای لوح
دو طرف بسیار خوانده شده اما باقی را خواندن کار مشکلی میباشد صورت یکی از سلاطین

اشکانی را

اشکانی را در این لوح حجاری کرده اند در حالتیکه چیزی تاج مانند از یکی از دغابای خود
در یافت مینماید پادشاه کلاهی بر سر گذاشته و تاجی دور آن کلاه قرار داده اند که دامنه
آن بروی شانه‌های پادشاه افتاده لباسی در بر دارد ببدنش چسبیده شلوارهای گشادی پوشیده
که روی چکمه‌های او افتاده و لباس کوتاهی روی سایر البسه خود در نموده و زیر چانه را
ببنده و این لباس تقریبا تا زانوهای او میرسد اسبی که سوار است کوچک میباشد اما خیلی
قوی است دم اسب و یالش بافته این تصویر را زیاده از حد بد ساخته اند اما برای تماشا خوب
و مضحک میباشد شکل رعیت که تاج را بپادشاه میدهد نیز بسیار بد است و پشت آن را
نمایان نموده لکن پاهایش بطور نیم رخ ساخته شده یک بازوی آن کوتاه و مثل اینست که برای
مسخرگی اینطور حجاری کرده اند و سرش را خیلی نزدیک بشانه بسیار قرار داده چنین بنظر میاید
آن صنعتگری که در شکل پادشاه فنهای دقت را نموده در ساختن شکل رعیت اعتنا و اهتمامی
نداشته

بارون دوبدنام تقریبا پنجاه سال قبل چند شکل برجسته در کوه سیاهی از کوههای بختیاری
در نزدیکی تنگه سااولک (صعلوک) دیده و آنها که در معرفت آثار قدیمه مهارت دارند
تصدیق کرده اند که این اشکال مسلما در زمان اشکانیان ساخته شده شرح این اشکال را
بارون مشار الیه بمسیو فلاندن اعلام نموده و او در جلد چهارم کتاب موسوم بمسافرت
ایران در تصاویر نمره دویست و بیست و چهار و دویست و بیست و شش درج کرده
معتبرترین این اشکال گویا شکل یکی از مغها میباشد و چنین بنظر می آید که چیزی را تقدیس
مینماید و شیئی تسبیح مانندی بدور آن چیز قرار میدهد پانزده نفر تماشائی در دو
صف در حضور مغ حاضر اند و جز شکل اول که نشسته باقی همه ایستاده اند و آنشخص
نشسته روی یک صندلی پایک نشیمن بسیار بدی جلوس کرده این شکلها تماما در کار
محو شدن میباشد جز شکل مغ که خوب محفوظ مانده است وضع لباس و ظاهر علمای بزرگ
و رؤسای مذهب در دوره اشکانیان بدرستی آشکار و نمایانست کلاه آنها مخروطی
شکل بوده و در اواخر زیر کلاه موهای انبوه بحالت برجستگی پشت لب بالا را با سبیل زینت
داده و ریش بقاعده روی چانه گذاشته لباس آستین بلندی دربر کرده و روی آن جامه
دیگری دارند که بواسطه طوق مانندی بکمر دکن بسته و محکم شده و دامنه این جامه قدری

از زانو

از زانو به پایین ترمیآید دو شلوار پوشیده اند یکی کوتاه و دیگری بلند طوق یا گردن بندی در گردن داشته در بازوی راست سر بازوبند و در دست سر دست بند کلاه مخروطی آنها دارای خطوط و با الوان مختلفه بوده است

در همان سنگ کوه یک رشته اشکال برجسته هست که ظاهراً با رشته اول ارتباطی ندارد در این رشته یکنفر سوار اشکانی است مسلح به نیزه و کمان و نیزه و با جوانی وحشی که ظاهراً خرس باشد جنگ میکند مسیو فلاندن تردید داشته که این حیوان چه است یعنی حجار شیر خواسته بسازد یا خرس اما میتوان فهمید که مقصود سازنده خرس بوده است نه شیر باری لباس این سوار اشکانی بلند است و روی زمین میکشد و حال آنکه در جاهای دیگر لباس سواران اینطایفه کوتاه میباشد شلواری در پا دارد یک قسم کلاه مدوری بر سر گذاشته موهای سرش انبوه است و برجستگی دارد کمان را بدست چپ گرفته و ترکش از عقب سوار از زین آویخته و با دست راست نیزه خود را بگردن حیوان فرو میبرد تمام این شکلها را از هر جهة بد ساخته و بواسطه مرور زمان قریب به بر پا بوده شده است و درست تمیز داده نمیشود در سمت دیگر همان کوه اشکالی دیگر حجاری کرده اند که از شکلهای مذکور نیز بدتر است اما شرح آن از این قرار است صورت زنی را ساخته اند که در رختخواب خوابیده و سه نفر مرد مواظب و مستحفظ او میباشند یکنفر از آن سه نفر مرد در بالای رختخواب و غیر مسلح است دو نفر دیگر در پایین پای آن زن نشسته و نیزه دارند خود آن زن موهای انبوه و برجسته دارد و در دست راست او که دراز کرده چیز پیچ پیچی مانند یکنفر از آن دو نفر مرد نیزه دار کلاه و زینت غریبی بر سر دارد دیگری بهرو کوتاهی بر سر نیزه خود قرار داده زیرا این اشکال سه شکل ایستاده از سنگ تراشیده شده ممکن است آنها هم صور مستحفظین باشد این دو سه مجلس ممکن است بهم ارتباط داشته باشد آنکه با خرس جنگ میکند پادشاه اشکانی باشد و آنکه در رختخواب خوابیده ملکه باشد در انتظار پادشاه و مغ بزرگ هم که از دولتخواهان خانواده اشکانیست پادشاه زاده را دعا مینماید

چیزهای عمده که از صنعت معماری و حجاری اشکانیان مانده و دیده شده است اینهاست که ذکر شد و ملت پارت از حیثیت هنر و صنعت خیلی پست تر از ایرانیهای عهد سلاطین کیان بوده اند و خود ایرانیها هم در اوایل زمان تابع آشور در صنایع درجه درستی نداشته اند

اشکانی

اشکالی که حجاران عهد سلاطین اشکانی ساخته و ذکر شد بخوبی کارهائیکه در تخت جمشید و نقش رستم و بیستون شده نیست در صورتیکه با بودن آن سرمشقها باید خیلی بهتر از اینها بسازند بعلاوه اشکانیان دارای نمونه‌ها و سرمشقهای حجاری یونانیها بوده اند و زینتهای سکه‌های آنها شاهد مدعا است پس با دیدن کارهای عهد کیان و ملاحظه صنایع یونانیان اینطور حجاری کردن جای هرگونه ملامت است لکن یک مطلب دیگر مورد را اینجا هست و آن اینکه چون در ملتی استعداد صنعت و هنر نیست چندان میل و اقدام بآن هنر و صنعت نمینمایند و دنبال آن نمیروند و ظاهراً بهمین جهت بوده اشکانیان اقبال درستی باین قسم اعمال نکرده اند یعنی خود میدانسته اند که فاقد استعداد صنایع اند و بخوبی از عهده نقاشی و حجاری و معماری و امثال آن بر نمیآیند لهذا در این راهها دوست اوقات صرف نکرده همه خیال خود را مصروف جنگ و شکار و ترکتازی و صید اندازی داشته اند

خاتمه

در تکمیل کلیه مطالب متعلقه باشکانیان از عقاید دینی و عوائد و رسوم و آداب و غیرها

ابتدا که سلاطین اشکانی بر پادشاهان سلوکید بر شام و دیگران غلبه کرده ممالک تمام ایران و مضافات شدند برای استمالت مردم ایران و جذب قلب این ملت که حکم سکنه اصلی این نواحی و حدود را داشتند با ایرانیها اظهار هم مذهبی نمودند و دین و مذهب ایرانیها در آنوقت عبارت از اختلاط و ترکیبی بود از دین زردشت و دین مغهای ماقبل زردشت که کیان آنرا مرکب نموده و قبول کرده اشکانیان که اظهار اعتقاد و تدین بآن دین نمودند بر بساط آن مرکب افزودند یعنی قدری از عقاید بت پرستی خود را نیز در آن داخل کرده آن را کیش و آئین خود قرار دادند

از اصول دین زردشت اعتقاد به یزدان و اهرمن یعنی فاعل خیر و فاعل شر بوده فاعل خیر را اورمزد می گفتند و فاعل شر را اهرمن هر بدی را نسبت با هرمن میدادند و هر نیکی را به اورمزد یا یزدان یعنی دو مؤثر قائل بودند اشکانیان این مطلب را قبول کرده اورمزد را می پرستیدند و از اهرمن میترسیدند اما خودشان خیالاتی نزدیکتر

بدانش

بدانش و بینش خود داشتند مثلاً آفتاب و ماه را عبادت میکردند و این دو فروزنده را
تقریبا رب النوع سلاطین و خانوادهٔ سلطنت میدانستند و اصنام اجدادی خود را نیز
از خداوندان میشمردند و نیاکان پادشاهان اشکانی هر یک صنمی مخصوص داشتند که آنرا
معبود یا وسیلهٔ قرب بمعبود می پنداشته اند

پیش از معبد حضر که مخصوص آفتاب بوده شرحی گفته ایم از آن شرح و از مطالب متفرقه که
در هر موقع ذکر شده آفتاب پرستی اشکانیان ثابت میشود و جای شک نیست که متدینین
این ملت هر صبح وقت طلوع آفتاب ببشارهٔ روز باسم مهر سلام میکردند و در معابد خود
آنرا پرستیده در راه آن قربانیها مینمودند اصنام خانوادهٔ سلطنت را ظاهراً در حکم
وزرای اورمزد و حافظ سلاطین و خانوادهٔ آنها میدانستند و پادشاهان اشکانی عموماً
باین اصنام قسم میخورده اند و پرستش این اصنام عبادت اصلی اغلب از اشکانیان بوده است
تصاویر اجدادی را نیز برتبه و مقام الوهیت رسانده و در منازل خود برای آنها جاها
معین میکرده و آن امکنه را مقدس شمرده و از احترام و ستایش حال و محل فرو گذار
نمینموده اند

آتش را خیلی محترم خوانده بر انهار و رودخانه ها احترام کلی و وقعی عظیم میگذاشتند
اموات را نمیسوزاندند گوشت ابدان آنها را طعمهٔ طیور و مرغان شکاری قرار میدادند بعد
از آن استخوانهای ایشانرا دفن میکردند ابتدا اشکانیان خیلی مقید بپیروی مغها بودند
و مجلس شورای بزرگ ملتی از مغها تشکیل مییافت انتخاب سلاطین را این مجلس مینمود و
اگر وقتی لازم میدانستند بحکم همین مجلس پادشاهی معزول میشد

آتش متبرکهٔ اورمزد بالضرورة باید همیشه روشن باشد و مطلب از این قرار بود تا
سلاطین اشکانی ارمن گفتند فرضاً که این آتش خاموش شود زیانی نیست پادشاهان
اشکانی ایران هم در این خیال با آنها موافقت کردند و بزودی احترام آتش بکلی از میان
رفت و بنا کردند اموات خود را بسوزانند و بعد از آن مغها نیز از اعتبار افتادند
راست است که باز هم بمجلس شوری میآمدند اما دیگر چندان معتنابه نبودند

پس از آن بر عدهٔ اصنام اشکانیان که عبارت از هیاکل و تماثیل آفتاب و ماه و غیرها
بود افزوده شد و آن صور یا مجسمه ها زیاده از پیشتر در خانه ها وجود داشت و بیشتر

آنها

آنها می پرداختند با آنکه کلیةً در عقاید مذهبی سست شده بودند

اگرچه آزادی ادیان در ممالک و دول حالا دلیل بر ضعف حال مذهب نیست و در وقتی
هم بعضی اوقات سلاطین محض جذب قلوب طوایف و ملل مختلفه و ازدیاد عدهٔ نفوس و آبادی
مملکت با دین و آیین مردم کاری نداشتند اما مورخین تصریح کرده اند که چون اشکانیان پس
از چندی از اصرار اول خود در کار مذهب و کیش افتادند راضی شدند هر طایفه از رعایای
آنها هر دینی معتقد بودند آنرا با آزادی و اختیار پیروی کنند لهذا مذهب زردشتی باز رونقی
حاصل نمود و آتشکده ها و قربانگاهها برقرار شد و ارباب انواع الهی را در بلاد یونانی نشین
پرستش اختیار کردند و یهود در بابل و نیز آردا و نصیبین بی ملاحظه و تشویش باعمال مذهبی
خود پرداختند و هر کس در تغییر دین و آیین خود مختار بود بنابراین در آدیابن و شاراکس یا کاراکس
و اسپازینی جمع کثیری دست از بت پرستی کشیده بدین یهود داخل شدند مذهب عیسوی هم
در بلاد و ولایات اشکانی شیوع یافت و در یکی از نواحی پارت ظاهراً مذهب عمومی و دولتی
گردید

سلاطین اسرهوئن اگرچه بزعم بعضی از زمان حضرت عیسی علیه السلام مذهب عیسوی اختیار کرده
و گویند ابکار پادشاه ادسن مبتلا بمرضی بود عریضه بحضرت عیسی نوشته استعلاج نمود حضرت
مسیح جواب آن باو داده و بتوسط تاداوس نام او را معالجه فرمودند و بانی اسطوره‌ها باج آن
پادشاه بحضرت عیسی ایمان آوردند لکن آنچه مسلم است از زمان آنتونین قیصر روم که از
سال صد و بیست و هشت میلادی امپراطوری روم یافت مذهب عیسوی در میان اهالی
اسرهوئن و ادسن پایتخت آن رواج و شایع گردیده و یقیناً قبل از زمان دولت عیسوی در ادسن
کلیسای بسیار خوبی ساخته اند

یکی از مورخین گوید در سنه صد و نود و هشت بعد از میلاد در ادسن مجلس شورائی منعقد
کردند و در آن مذاکره از تعیین زمان گرفتن پرهیز عیسویان نمودند

دیگری گوید چون جماعت یهود تبعهٔ دولت اشکانی در درود و زعیبد یا تنکت که شرح آن پیش
داده شد بعضی کرامات مشاهده نمودند بسیاری از آنها دین جدید را که آیین حضرت
عیسی باشد قبول کرده در اماکنی که اقامت داشتند رواج دادند و سن تماس از حواریین
انجیل را در صفحات این طرف شط فرات منتشر ساخت و معابد یهود مدتی جای تعلیم و انجیل

نهاده

نهاده کلیساهای عیسوی بجای آنها رونق گرفت

دوفیوس از نویسندهای قدیم میگوید سکنهٔ تمام ادیس متدین شد خلاصه از اواسط قرن دوم میلادی اگر تمام اهالی ادس عیسوی نبودند اکثر بطور یقین این مذهب را اختیار نموده بعلاوه بسیاری از ممالک مختلفهٔ ایران از مدی و پارت حتی باختر و غیرها عیسوی شده و این مذهب رواج کلّی یافته مع ذلک نمیتوان گفت این کیش اثری در وضع عمومی دولت اشکانی و آداب و رسوم رعایای آن دولت کرده باشد

شک نیست که اشکانیان قومی دلیر و جنگجو بوده و وقتی استعداد لشکری و لشکرکشی آنها بر استعداد نظامی اهالی مقدونیه برتری حاصل نموده و باید دانست بچه جهة اینطایفه توانسته اند در مدت سیصد سال با رومیها که در شجاعت و وضع نظامی اول دولت و ملت آن عصر و زمان بشمار آمده برابری و همسری نمایند

از روایات و اخبار ارباب خبر چنین مستفاد میشود که اشکانیان قشون حاضر رکاب و خدمت نداشته اند وقتیکه جنگی پیش می آمد بر داخله و خارجه اعلان و اعلام مینموده که تا فلان روز باید فلان عده قشون در فلان محل حاضر شود تا او را داخله مقصود خود لشکر این پارت میباشد لکن خارجه سلاطین و حکمرانان باجگذار بوده که تبعیت دولت اشکانی را قبول نموده و در تحت حمایت این دولت سلطنت و حکومت میکرده و در مواقع جنگ عساکر آنها برای خدمت شهریاران اشکانی حاضر میشده و خود نیز با سپاه آن عسکر بمعسکر شاهنشاه ایران آمده با دشمن مصاف میداده اند اما قشونی که بیشتر اعتبار داشته همان تیراندازان و سواران خود اشکانیان را گفته اند و ترتیب آن از این قرار که هر یک از بزرگان و سران اشکانی غلامان خود را بمخارج خود مسلح و حاضر میساخته و در وقت معین و معهود براه می انداخته اند و عدهٔ این عساکر منوط بدرجهٔ لزوم و احتیاج بوده مانند مثلاً نوشته اند در یک موقع ده هزار نفر از یک ولایت حاضر شده و در مواقع دیگر بیشتر و کمتر

ژوستن مورخ گوید در جنگی که اشکانیان با آنتوان سردار روم کردند چهارصد نفر از بزرگان اشکانی بمیدان جنگ حاضر شدند و پنجاه هزار نفر قشون با خود آوردند بنابر این هر یک نفر از بزرگان صد و بیست و پنج نفر لشکری بمیدان آورده است

بقول نویسندهٔ دیگر در یکی از جنگها ده هزار نفر قشون برای مقابله حاضر شده و هزار نفر

شتر برای حمل بنه و اسلحه و غیره داشته بنابراین هر ده نفر لشکری را یکنفر شتر میداده اند قشون اشکانی عمده سوار بوده و چندان اطمینان و اعتنائی به پیادگان نداشته اند چنانکه در جنگ با کراسوس سردار روم غیر از سوار لشکری در کار نبوده و برای حمل احمال و اثقال آنها شتر و عراده فراهم و تهیه مینموده اند

پیش نیز گفته ایم سواران اشکانی دو قسم بوده اند سبک اسلحه و سنگین اسلحه سواران سنگین اسلحه زرهی داشتند تا بزانو از چرم که روی آن آهن یا فولاد صیقلی بود و با هر گونه ضربت مقاومت مینمود و مغفری از فولاد مروی بر سر میگذاشتند که از مشاهدهٔ آن چشم خیره میشد شلوار آنها گشاد و تا قوزک پا آویزان و اگر مجبور به پیاده شدن میشدند آن شلوار اسباب زحمت بود چون زره بقدر کفایت بدن ایشان را حفظ مینمود سپر نداشتند نیزهٔ سخت پر قوتی و تیر و کمانی و قمه یا یک قسم کارد داشتند و بر بدن اسبها نیز برگستوانی از فولاد یا مفرغ میپوشاندند اندازه و قوت کمان اشکانیان در اعلی درجه خوبی بوده و خیلی بسرعت تیر میانداخته اند و کمتر کسی قوت آنها را در تیراندازی داشته و تیری که میانداختند دیده نمیشد تا بهدف میرسید اما کاردها برای این بود که دشمنان مقتول را پس از جان دادن با آن سر میبریدند

سواران سبک اسلحه نه زره در بر داشتند نه نیزه در دست فقط با تیر و کمان و شمشیر و قمه جنگ میکردند و در سرعت و چالاکی ضرب المثل شده چه در وقت حمله و چه در هنگام عقب نشستن با کمال چالاکی تیر میانداختند در جنگها اسبهای یدکی با خود میبردند و همینکه اسب سواری ایشان خسته میشد آنرا با یدکی عوض میکردند و این تغییر مرکب کار آنها را پیش میانداخت و بعضی انکار این فقره کرده گفته اند بردن اسب یدکی در معرکه امکان ندارد بعضی از سواران اشکانی شترسوار بوده و ظاهراً سنگین اسلحه سوار شتر میشده که مرکب او از حمل اسلحهٔ سنگین در عنا نباشد اما گلولههای پیکان دار که آنزمان جنگجویان در راه دشمن میپاشیده پاهای شتران را بیشتر از سم اسبان صدمه میزده است

تدابیر جنگی اشکانیان خیلی ساده بوده و با ملاحظه در همین صفحات مندرجه اندک تفاوتی داشته شاهکار آنها اینکه دشمن را در جنگ دچار مشکلات و خسته میکرده و راه آذوقه را بر آنها می بسته مدافعه را بهتر از حمله میدانسته در محاصره دستی نداشته و اگر

ناچار میشدند بدو آن پا می افشردند که گاهگاه را عنوه میکردند که فرار میکنند و دشمن را فریب داده چون آنها را تعاقب مینمودند کار ایشان میساختند بعضی اوقات بواسطهٔ جنگهای طولانی خصم را از میدان بدر کرده گاه از شدت حمله و اگر اشکانیان بعد از غلبه بر آنتوان و کراسوس نتوانستند مانع تخلی رومیان بخاک خود شوند اما از عهدهٔ آنها بر میآمدند برای عساکر روم آسان بود که در بین النهرین تاخت و تاز کنند اما نگاهداشتن آن اشکال داشت و در مراجعت هم بانواع صدمات و بلیات مبتلا میشدند و اشکانیان از آنها انتقام میکشیدند از شش جنگ بزرگی که دولت روم با دولت اشکانی نمود فقط در جنگی که بریاست آویدیوس کاسیوس کردند رومیها کامیاب شدند در باقی یا بکلی از اول شکست خوردند یا در آخر در هنگام مراجعت صدماتی کشیدند که فتح و غلبه آنها را بی جلوه بلکه نابود ساخت اشکانیان بشبیخون معتقد نبودند شب از دشمن دور میشدند و دشمن هم بهر جا میرفت متعرض او نگشته با آسایش خود و آسوده کردن اسبان می پرداختند در تمام مدت سلطنت اشکانیان یک دو مرتبه قبل از طلوع آفتاب عقب خصم را گرفتند در زمستان از جنگ اجتناب مینمودند چه عمدهٔ سلاح آنها تیر و کمان بود و آن بواسطهٔ رطوبت هوا خوب کار نمیکرد دیگر اوایل بهار مهیای حرب گشته و در اواخر پائیز دست از آن میکشیدند و نادر اتفاق افتاده که از این رسم تخلف نمایند بلی فرهاد دویم وقتی بر آنتیوخس سیدتس حمله کرد که برف هنوز در روی زمین بود و بلاش اول زمانی بر سر عساکر پاتوس را زد که او و آنها را بار دوی قشلاقی فرستاده و میگفت که اشکانیان در گرمای تابستان خیلی طاقت داشته و کمتر محتاج آب میشدند چنانکه رومیها گمان میکردند آنها بواسطهٔ دوائی دفع عطش مینمایند

اشکانیان خود هرگز در عراده نمی نشستند عراده مخصوص زنها و محبوبهای بزرگان و زنهای خواننده و نوازنده و رقاص یونانی و غیره بود که عدهٔ کثیری در سفر از دو با خود حمل مینمودند

در تهیهٔ اسلحه اشکانیان طوری احتیاط میکردند که هرگز کم و کسر برای آنها نشود و شترها زیاده همیشه حمل مهمات حربیه بوده مبلغی شتر فقط تیر بار داشتند اشکانیان بر خلاف سلاطین سلوکیه و شاهزادگان باختری نادرا در جنگ فیل بکار وا داشته اند گویا این حیوان با سرعت حرکت آنها مناسبت نداشته اما بعد از آنها ساسانیان بکار میبرده اند

اشکانیان بمحض اینکه در جنگ دشمن را با خود در قوت برابر یا برتر میدیدند بتدبیری خویش را از جدال خلاص مینمودند اما در وقت امید فتح هیاهو و غیره خصم را مضطرب و مقهور میساختند و هر وقت مغلوب میشدند لابد بفکر انتقام می افتادند و وضع مذاکره اشکانیان را در میدان جنگ برای صلح و فرستادن سفیر و طرز معاهدهٔ آنها را با اجنبی عوائد دیگر در جلد اول نگاشته ایم و اگر بعضی مطالب را در خاتمه تکرار کردیم برای پیروی مستر رلنسن انگلیسی معلم علم تاریخ که سمت قدمی بجلد دارد و بجهت نکات مخصوص بود که بیشتر معلوم شود

آخر الامر نویسنده های قدیم حتی مورخین روم که با دولت اشکانی مودت و ملاطفتی نداشته مزایائی برای این طبقه سلاطین عجم قائل اند و گویند این قوم که از سنهٔ شصت و پنج قبل از میلاد تا سال دویست و بیست و شش بعد از میلاد با دولت قوی شوکت روم برابری نمودند بچند جهت بر دولت روم برتری داشتند و از آنجمله بود شجاعت و تهور آنها و سبک رفتاری که با وجود قوت و استقلال از ایشان نسبت بخارجه مشهود گردید و آزادی ادیان در ممالک اشکانی و اگر در صنعت از رومیها و یونانیها عقب مانده از آن بوده که از وقت نایل شدن بتمدن و قدرت همواره در کار جنگ و دفاع کوشیده و بآن فرصت فایز نگشته که کاری برای علم و صنعت و ادبیات بنمایند و ایرانیهای قدیم هم چون آنها را اجنبی شمرده بمعاونت و همراهی آنها نپرداخته اند و اگرچه مصنفین رومی و یونانی دولت اشکانی را دولت دویم خوانده یعنی رومیها را دولت اول گفته و اشکانیها را دولت دویم با زهم شان و شوکت و رفعت و عظمت اشکانیان ظاهر میکردند و مزایائی که دشمن بآن شهادت دهد غیر از فضائلی است که دوست بر شمارد این است تمام تاریخ اشکانیان

منت خدایرا که باتمام این تاریخ گزیده موفق شدیم و عمر بپایان نیامده آنرا بپایان آوردیم و ظن قوی این است که مطلبی راجع بتاریخ اشکانیان نباشد که در سه مجلد درر التیجان نباشد و گمان نمیکنیم زیاده بر این چیزی بدست آید یا از قلم افتاده بعد از این در صفحهٔ جلوه ظهور نماید و در هر حال این از دست ما آمد ناقص یا کامل مخلی یا معطل قابل یا ناقابل این بود ره آورد ما والسلام علی من اتبع الهدی

تکمله

تکمله

بر مطالعه کنندگان این اوراق پوشیده نباشد که در اوان اشتغال بتألیف کتاب درر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان یکی از نویسنده های معاصر که در اخبار اکثر ملل و اقوام اهل عالم و طوایف و امم تبحری بارع و بطنی داشت رساله در نسب ایل جلیل قاجار نوشته و بنگارنده هدیه و ارمغان داده در آن رساله اظهار داشته بود که نسب این سلسله جلیله بسلاطین اشکانی می پیوندد چون این بنده بموجب آن مسطورات اشارتی از مطلب مؤلف مشار الیه نموده لازم است بتصریح و تبیین مسئله پردازد و خود را بری الذمه سازد لهذا گوید صاحبنظران هوشمند با دقت تصور نفرمایند که این بنده من عندی فرض و خیالی مبنی بر تملق نموده و عرضی کرده چه اکنون آن رساله نزد نگارنده حاضر و موجود است و مبلغی طول و تفصیل دارد حاصل مقدمات و نتیجه که نویسنده از آن استخراج نموده بدون حشو و زواید تطویل بلاطایل از قرار ذیل میباشد و ادائمه اصل رساله همکن میگوید

بعد از آنکه لوای قدرت و استیلای طبقه اشکانی در ممالک ایران و مضافات بدرستی بلند شد و شاهزادگان بسیار در خانواده سلطنتی بحد رشد و قابلیت رسیده و ممکن نبود همه در یک مملکت و در یک عصر و زمان مالک تخت و تاج باشند و اسم و رسم پادشاهی و شوکت سلطنت جمله را باشد ناچار رو باطراف و اقطار بعیده نموده راه های دور و دراز پیموده که در خطه خارج از قلمرو شاهنشاه اشکانی برای خود دایره سلطنتی مرتب سازند از این رو اشکانیان صاحب شعوب و قبایل گشتند و هر یک از مورخین معتبر که در تاریخ این قوم بتحقیق و تعمق داشته و سوانح و حوادث ایام حکمرانی ایشان را نگاشته تصریح کرده و گفته اند که از اشکانیان یک سلسله در ارمنستان باسم ارشاکونی سلطنت کرده اند و سلسله دیگر در دشت قبچاق بنام خاقانی نیز سلسله در بخارای کبیر و صغیر و خوقند و غرجستان تا حدود مملکت خراسان بعنوان جوجان و جوجبان را مورخین فرنگ شوشان نوشته اند و این هر سه سلسله بتفاوت سالهای دراز در ممالک متصرفه خود پادشاهی و حکمرانی نموده اند و بعد از استیلاء طبقه ساسانی بر سلسله اشکانی آن سه سلطنت گاه با طبقه مذکوره در حالت جنگ و جدال بوده و زمانی راه صلح و مسالمت پیموده اند

در تاریخ کاشغر مینویسند بوقی خان نامی از خوانین جوجان در سال ششهزار و صد و چهل و

چهار

چهار از خلقت عالم و هبوط آدم که مطابق است با سال هفتاد و دو قبل از تاریخ هجری لشکر بمملکت ختا کشید و غالب بلاد آن ناحیت را از ید تصرف دولت چین منتزع ساخت و تملک نمود اما چون آن پادشاه درگذشت و معلوم شد اخلاف او آن قوت و استعداد که شخص او داشت ندارند باز چینیها آن ممالک را مسترد ساختند و بازماندگان بوقی خان جوجانی را از مملکت ختا بلکه از خطه بخارای صغیر که کاشغر و ترکستان چینی باشد بیرون کردند بعد از آن طولی نکشید که خانزادگان جوجان ممالک باقی مانده خویش را در حکم اموال موروثی دانسته آنها را قسمت کردند و هر یک در حصه خود دعوی استقلال نموده بحکومت پرداختند فی الحقیقه بوجود شاهزادگان جوجان نوعی ملوک الطوایف تشکیل یافت و در میان این ملوک الطوایف حکومتی بود از همه معتبرتر و باسم سابران معروف و فرمانفرمای سابران در مملکت و ولایت خوقند و ولایات دیگر تا سرحد خراسان قدیم حکمرانی مستقل داشته اما در تحت حمایت و تبعیت سلطنت ایران و مقر حکمرانی فرمانفرمای مشار الیه و اشهر سامین واقع در میانه نمنگان و چیراک نوشته اند

بعضی از متأخرین که کتاب لغت تاریخی تألیف کرده در ماده سامان مینویسند قبیله از قبایل ترک که در ماوراء النهر پادشاهی کرده سامان نام داشته و آنها را سابران هم میگفته اند شاید سامان مصحف سابران باشد

مقصود نویسنده رساله اینست که از سلسله اشکانی شعبه هم در ماوراء النهر و مضافات که خراسان و غیره باشد سلطنت کرده اند و سلاطین سامانی معروف هم باید از این سلسله باشند و این گفته صاحب رساله بیمأخذ و اصل صحیحی نیست چه بسیاری از مورخین مشهور سلسله نسب سلاطین سامانی را منتهی به بهرام چوبینه مینمایند و قریب بیقین است که بهرام چوبینه از اخلاف و ابنای سلاطین اشکانی بوده چنانکه حکیم اعلم امجد فردوسی علیه الرحمه در سؤال و جواب خسرو پرویز و بهرام چوبینه این مطلب را اظهار داشته از زبان خسرو میفرماید

چو هرمز جهاندار با داد بود	زمین و زمانه بدو شاد بود
تو ای پرگناه فریبنده مرد	بجستی بخستین ز هرمز نبرد
نبد هیچ جز بد بفرمان تو	دگر تنبل و مکر و دستان تو
گر ایزد بخواهد من از کین شاه	کنم بر تو خورشید روشن سیاه

کنون

کنون تاج را در خور کار کیست　　چو من تا سزاوار سزاوار کیست

از زبان بهرام چوبینه در جواب خسرو میگوید

بدو گفت بهرام کای مرد گرد　　سزا آن بود کز تو شاهی ببرد
چو از تخت بابک بزاد اردشیر　　که اشکانیان را بدان داروگیر
نه خود اردشیر اردوان را بکشت　　بر و بر و شد و تختش آمد بمشت
کنون سال بر پنجصد بر گذشت　　سر و تاج ساسانیان باد گشت
کنون تخت و دیهیم را روز ماست　　سر و کار با بخت پیروز ماست
چو بینم چهر تو و بخت تو　　سپاه و کلاه تو و تخت تو
چو آهخته شیری که کردد ژیان　　برآرم ز بن کار ساسانیان
ز دفتر همه نامشان بسترم　　سر و تاج ساسان بپی بسپرم
بزرگی مر اشکانیان را سزاست　　اگر بشنود مرد داننده راست

پس باب مقدمه صاحب رساله این است که شعبه از اشکانیان در ماوراء النهر و خراسان وغیره سلطنت کرده در بعضو قت با خزهم که بلخ قطعه از آنست جزو قلمرو ایشان بوده میباشد و سلاطین سامانی اسلام هم نسبت با شکانیان میرسانند

مقدمه دیگر صاحب رساله این است که میگوید بموجب مسطورات بسیاری از مورخین طایفه از شاهزادگان اشکانی در شهر بلخ قدیم که موسوم به بالهاو بوده سکنی داشته و آنها را بالهاوی میگفته اند یعنی حافظ و نگاهدارنده بالهاو که شهر بلخ باشد چه وان و بان در لغت پهلوی یعنی حافظ و نگاهدارنده است مثل نگهبان پاسبان دیده بان مرزبان و غیره و این بالهاوی که فی الحقیقه از القاب سمت شاهزادگان اشکانی بلخ بوده از کثرت استعمال رفته رفته پهلوان شده است و معنی حقیقی بالهاوی پادشاه و حکمران بالهاو است پس پهلوان یعنی پادشاه بلخ

مقدمه سیم آنکه مورخین و علمای علم انساب در کتب قبایل ترک مینویسند طایفه بیات و طایفه اوشار و طایفه قاجار از نواده پهلوان اند و طایفه آجیر و طایفه کوچکلو و طایفه جریک و طایفه سیل سپور و طایفه عبالو و طایفه اوروکلو و طایفه قراقوینلو و طایفه آق قوینلو از اولاد رجب میباشند

نیز در جای دیگر گفته اند بیات خان و قاجار خان و اوشار خان پسران پهلوان اولدوز خان از نواده اوغوز خان جد اعلای تورانیان بوده اند

پس نگارنده رساله از این مقدمات نتیجه میگیرد که ایل جلیل قاجار که امروز سلطنت ایران و تخت و تاج کیان بنام مبارک ایشان مزین است از نژاد سلاطین اشکانی بلخ که شعبه از سلاطین اشکانی ایران بوده اند میباشند چه اولا در ترک بودن این سلسله جلیله حرفی نیست ثانیا معلوم شد که شعبه از اشکانیان در ماوراء النهر و خراسان وغیره که بلخ و باختر باشد حکمرانی و سلطنت کرده و آنها را بالهاوی میگفته و بالهاوی بمرور زمان پهلوان شد ثالثا مورخین و مصنفین تصریح کرده که قاجار از اولاد پهلوان بوده و مانعی در پیش نداریم که بگوئیم این پهلوان همان بالهاوی است و پهلوان اولدوز خان از همان بالهاوینهای بلخ و باختر بوده که از اشکانیان میباشند و خون سلاطین در عروق با فر و آئین این دوده ستوده بوده که بعد از سیزده چهارده قرن تا رخوت خود را بقوت بسالت و جلالت و علو فطرت استرداد و تملک نموده اند

این بود قصد و غرض نویسنده رساله که با اطناب تمام این مطالب نگاشته ما خلاصه آنرا بیرون و استخراج کرده در آخر این کتاب درج نمودیم اما ما خود میگوئیم شرافت و بزرگواری و برتری سلاطین با حشمت و آذین قاجار خلد الله ملکهم صد درجه از آن برتر است که از انتساب با شکانیان مباهی باشند و اگر مقدمات و نتیجه صاحب رساله مسلم و صحیح باشد این خود عزت و شرفی برای اشکانیان است

کم من اب قد علا بابن له شرف
کما علا برسول الله عدنان

و این سخن بگزاف نگوئیم بلکه عالم تمدن و محاسن آداب و رسوم و مکارم اخلاق و مزایای عصر و زمان سلاطین و شهریاران این دولت ابد مدت خود میگوید که تفاوت ره از کجاست تا بکجا اما از آنجا که صاحب رساله زحمتی کشیده و ارادتی نموده تا سعادتی ببرد و معرفت انساب نیز در عالم علم تاریخ اهمیتی است فرصت در مقامی است که در این موضوع باقصی الغایه استقصا کنیم و اگر با دله اتقن و اسناد محکم ابتر فایز گشتیم کتابی مخصوص این مطلب مدون سازیم و آنچه را صاحب رساله در نظر داشته بوجه اکمل و اتم بپردازیم بیاری خدای علیم خبیر و توانای قدیر بصیر و انه نعم النصیر

هو
الله تعالی
شانه

کتاب
تطبیق لغات جغرافیائی

از مؤلفات جلیله جناب
جلالتمآب اجل اکرم آقای اعتماد
السلطنه محمد حسنخان وزیر انطباعات
و دار الترجمه و غیره ادام الله اقباله
العالی فی شهر محرم الحرام
سنه ۱۳۱۱ هجریه

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد والصلوة چون در مجلدات کتاب دُرَر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان لغات
جغرافیائی قدیم مکرر ذکر شده و اگر مطالعه کنندگان ندانند آن لغت اسم شهر یا ولایت یا ناحیه
یا رودخانه و کوه وغیره است دوچار مشکلی لاینحل میباشند و اگر بدانند و ندانند که آن در
کجا و کدام مملکت واقع شده از مطالب کتاب ممکن نیست بدرستی استیفای حظ خود نمایند
و بهره که باید ببرند لهذا دفع این منقصت و تکمیل مرام را بنا گذاشتیم این رساله مختصر در
تطبیق لغات جغرافیائی قدیم و جدید ایران و مضافات پرداخته یعنی بازنمود که
فلان کوه یا دره یا ناحیه را که در قدیم بفلان اسم مینامیده امروز چه نام دارد
یا اگر اسم قدیم تغییر نکرده در کدام ولایت و چه نقطه واقع شده و از آنجا که این نگارش
متعلق بجغرافیای قدیم است مختصر مقدمه هم راجع بمطالب مهمه جغرافیای قدیم
و ریشه و مبداء این علم و پیدایش و زایش آن در ضمن سه فصل نگاشت که موجب ازدیاد
خبرت و بصیرت گردد اگرچه این مقدمات خیلی زیاده بر این است اما چون این رساله
خود مختصر است در مقدمه آن نیز طریقه اختصار را اختیار نمود و از اطناب و تفصیل
اجتناب کرد امید که در محضر ارباب فضل و اصحاب فضل و معرفت این سعی مشکور شد
چه اگر مشکور باشد اجر آن موفور است و مطلوب میسور والله اعلم بحقایق الامور

اشکا

فصل اوّل

در جغرافیای قدیم

فضلا و دانشمندان فرنگ جغرافیای قدیم را ژئوگرافی آنسین میشناسند و کلمه ژئوگرافی
مرکب است از دو کلمه یونانی که ژئو و گرافی باشد و ژئو بمعنی زمین است و گرافی
یعنی شرح حال میگوییم پس ژئوگرافی عبارت است از علم باحوال و اوضاع بسیط زمین
و در آن گفتگو میشود از چگونگی بلاد و ممالک و جبال و اراضی و بحار و انهار
وغیرها و کلمه ژئوگرافی را اعراب معرب کرده و جغرافیا گفته و آن را برسم الارض
و هیئة الارض تعبیر و معنی نموده اند و زمین را چند قسم جغرافیاست و ما را
در اینجا کاری بآن نیست فقط مقصود ما هیئة الارض و اسامی امکنه آن است
و از آنجا که هیئت زمین تغییر پذیر است و اسامی امکنه نیز تغییر میپذیرد پس جغرافیا
بالطبع منقسم بجغرافیای قدیم و جغرافیای جدید میشود
اما تغییراتی که در هیئت زمین پیدا میشود گاهی فوری است مثل فوران ماده
آتش فشانی از منفذی و آن ممکن است شکل آن محل بلکه ناحیه را بکلی تغییر دهد
صورت اولی در حال نابود شود و هیئت دیگر حاصل نماید بعضی اوقات تغییر
بمرور دهور و تصاریف سنین و شهور است و اغلب راجع بحوادث و سوانح غیر
طبیعی کره زمین
تغییرات طبیعی مادی کره ارض ثابت و پایدار است برخلاف تغییرات غیر طبیعی مثلاً
وقتی ماده آتش فشانی از یک نقطه بنای فوران را میگذارد کوهی تشکیل میدهد
یا فلان وادی را پر و فلان رودخانه را از سراب و مجرای محو و نابود میکند یا رودخانه
از نو جاری میسازد این قسم تغییر طبیعی ثابت است و فوراً معاصرین آن را محسوس
و برأی العین می بینند و آن سانحه را در دفاتر خود مخلد مینمایند اما قسم دیگر
از تغییر طبیعی که در طی قرون و ادوار و تمادی اوقات و اعصار سمت حدوث
مییابد یکمرتبه محسوس نمیشود و در تواریخ ضبط نمیکنند اگرچه از تغییرات
ثابته است

ثابت است و از این قبیل است تغییر یافتن مجری و مصب رود جیحون که ابتدا بنا
بر وضع جریانی که داشت بدریای خزر میریخت بعد در زمانی طویل مایل و منحرف
گشته دریاچه آرال را مصب خود قرار داد این است که نمیتوانند تعیین کنند
که این واقعه در چه سال واقع شده

اما تغییرات غیر طبیعی و مادی کرهٔ ارض که ثابت و پایدار نیست از قبیل معمور و
مسکون شدن قطعه زمینی بایر است و ممکن است که آن باز خراب و بیاب گردد و
از عمارت و سکنه خالی شود و بالعکس و علم باین قسم تغییرات متعلق بعلم وصف
امکنه است و علمای جغرافی فرنگ آنرا اتنگرافی نامند و این علم اگر چه خود نیز
شعبه از جغرافیاست اما در عالم جغرافیای هیئت الارض چندان اهمیتی ندارد
بر خلاف شعبه دیگر که معروف بمعرفة الامم یا علم انتشار البشر میباشد و فرنگیها
آنرا اتنگرافی میگویند که در شناسائی زمین و هیئت آن مدخلیت کلی دارد
و زاید الوصف آنرا مهم میشمارند چه معرفت باحوال ملل و امم ساکنه در هر نقطه
طوری با معرفت آن نقطه مختلط شده که گوئی آن دو یکی گردیده و متحد گشته است
یعنی باید بواسطه معرفت بحال امم و ملل معرفت باحوال هیئت زمین و تغییرات آن
حاصل نمائیم پس ما برای بصیرت کامل باحوال هیئت قدیم کرهٔ ارض و تغییراتی که
این سیاره را طاری گشته ناگزیریم که باحوال ملل قدیمه ساکنه در اقطار عالم نیز
بصیرت کامل داشته باشیم بعبارة اخری تاریخ قدیم را بجغرافیای قدیم ملحق کنیم
یا جغرافیای قدیم را دو شعبه نمائیم یک شعبه آنچه متعلق بطبیعت و هیئت زمین
است شعبه دیگر آنچه متعلق باحوال سکنه اقطار آنست و درین هر دو بدقت
نظر نمائیم تا مقصود بدرستی حاصل شود و مجهول بتحقیق معلوم و مکشوف
گردد

بسیار دیده شده و بکرات مشهود گشته که در قطعه از اصقاع زمین خاصه در
دامنه جبال شامخه صعب المسلک یا در جزایر مجرده مفروزه در دریاهای
محیط در وسط دریا که از هر قسم آبادی و نقاط معموره منتهای دوری دارد جمعی
ساکن اند و زندگانی میکنند و تاریخ عاجز است از اینکه بگوید اینقوم از کدام پشت

بوجود آمده و از کجا باینجا رو نموده و کی مهاجرت کرده و اسباب وصول آنها باین
سرزمین چه بوده است و چون بقرائن معلوم میشده که آنها با امت دیگر مختلط
نگشته و خونشان با خون ملت دیگر مخلوط نگردیده یک جنس اند بدون اختلاط
و پیوند بدرجه ثبوت رسیده که مسکن آنها از بسیاری از تغییرات مصون مانده است
اما غالب امکنه و اقطاری که در قدیم مسخر و مفتوح ملل متمدنه گردیده دستخوش
تغییرات کلیه بوده و از اینجاست که اهمیت علم معرفة الامم زیاده از علم وصف امکنه است
چه در پیشرفت مطالب در علم معرفة الامم بدست می آید و چون اصول معلوم شد فروع
خود بالتبع معلوم میشود

این تغییرات که فی الحقیقه سوانح و انقلابات تاریخی است بیشتر در ظرف چند مائه
ما بین تاریخ عهد قدیم و قرون متوسطه یعنی از میلاد حضرت مسیح ع تا مائه
ششم هجری روداده است

در همین ازمنه و قرون طوایف جرمن و سقلاب از آسیا کوچ کرده باروپا رفته اند
و اعراب و اتراک بمغرب آسیا و شمال افریقا مهاجرت کرده اند و این قبایل بدوی در جاهائی
سکنی گرفته که تمدن رومیها و یونانیها و ایرانیها آن امکنه را روشن داشته پس باید
گفت قبل از این تغییرات سوانح و انقلابات تاریخی و جغرافیائی و معرفة الامم محدود
بوده و نویسندگان در ضبط حوادث بآنچه دیده و شنیده اکتفا نموده اند

در قرن شانزدهم مسیحی علم جغرافی قدیم را فتحی جدا کامل قرار دادند و ذکر آفاق آئین
کفند لکن اسم بود و مسمی نبود اطلاعات علمای آنعصر با آنکه بالنسبه بسطی
داشت تا در پیش آنچه ما امروز میدانیم چیزی بشمار نمی آید آنها از حوادث و تواریخ
فقط نقل اقوال نویسندگان سلف مینمودند دیگر تحقیق و انتقاد امروزه
در کار نبود

خلاصه بعد از آنکه معلوم شد در علم جغرافیای قدیم ما را از علم تاریخ قدیم گزیری
نیست و این دو شعبه را با آن شعبه باید ملحق نمائیم و برای کشف مطالب در هر دو نظر کنیم
باید متوسل باسناد صحیحه شویم

سند شعبه اول که جغرافیای قدیم یعنی علم بتغییرات مادی کرهٔ ارض و معرفت

اقالیم و ممالک و بلاد است نقشه‌های مرسومه است یا شروحی که با نقشه کمال انطباق دارد
و با وجود این دو انتقادات حالیه و تحقیقات هندسیه نیز در کار است و بدون
این جمله ناقص و قلیل الفایده خواهد بود

اما سند شعبهٔ تاریخی کتب تواریخ و ادبیات قدماست خاصه آن دو ملت که آنها را
ملل کلاسیک خوانده‌اند یعنی صاحب العلم و الادب و آن دو ملت یونانیها و رومیها
میباشند چه از ادبیات و کتب قدیم مشرق زمین چیزیکه قابل استناد باشد بدست نیست
هر چه هست ناقص و ناچیز است این است که باید پیروی ملتین کلاسیک نمائیم و تخلف
از آن جایز ندانیم چه آنها در همان عصر و زمان بقدم تحقیق این راه پیموده و نیز
بوقت خود دقتی شایان نموده و تائید و توضیح را گوئیم بعضی کتب دینی عبرانیها و
هندیها و غیرها که در دست است مدنیت و ادبیت آن ملل را برما معلوم و هویدا
میسازد و از آثار عتیقه و منقورات موجودهٔ مصر و ایران و عراق عرب میتوان تحصیل
برخی از تحقیقات جغرافیائی نمود لکن از این جمله آنچه حاصل شود فقط اسامی امکنه
و بلاد و جبال و بحار و انهار و غیرهاست و از آنجا که مؤلفین یونانی و رومی آن
اسمها را بلهجهٔ خود تلفظ کرده و بر املای خود نوشته تحریف شده پس در منقورات
و کتب مسطورهٔ صحیح آن ضبط است و این فایده واحدی است برای جغرافیا که از این
راه حاصل میشود اما برای السنه و ادبیات فوائد دیگر هم دارد

اما رسم نقشه و نقشه کشی باید دانست اول ملتی که ابداع نقشه کشی نمود و مطالب
جغرافیائی را مصور و مجسم نمود یونانیها بودند که بسبک و اسلوب هندسی اینکار
پرداختند بعد از آن سایر ملل قدیمه در اینکار پیرو یونانیها شدند و گذشته از
اینکه الفضل للمتقدم نقشه‌های آنها بکمال و تکمیل نقشهٔ یونانیها نرسید
چه از یونانیها ممتازتر یعنی بقواعد علمیه نزدیکتر بود و میتوان آنها را مبدأ نقشه‌های
حالیه و اصل و اساس آن حساب نمود و از نقشه‌های قدیم که در دست است یکی نقشه‌ایست
که استرابن یونانی در سنهٔ بیست میلادی رسم کرده و در چند مجلد شرح آن اکثر
و بلاد و امکنه را بوصف در آورده همچنین نقشهٔ دیگر با کتاب شرح آن از منجم معروف
اسکندریه که اصلاً یونانی بوده یعنی بطلیوس موجود است این نقشه و کتاب را

فیمابین

فیمابین صد و پنجاه و صد و شصت سال بعد از میلاد رسم و تالیف کرده و سالها
همان ماخذ و منشأ تحصیل علم جغرافیا بود با وجود تغییرات کلی در حدود و ثغور
دول و ممالک و پوشیده نباشد که پیش از استرابن و بطلیوس باز در مملکت یونان
دانشمندان بوده که اقدام بنگارش این فن شریف نموده اما چون آن دو فحل
فاضل بتکمیل مطالب متقدمین پرداخته و بحث نزدیکتر ساخته این نام و اشتهار
آن دو را عاید آمده است

از علمای قدیم جغرافی که قبل از استرابن و بطلیوس بوده یکی اراتوس سنتس
میباشد و او کتابداری کتابخانهٔ اسکندریه داشته و فیما بین سنین دویست
و سی و صد و نود و پنج قبل از میلاد کتابی در جغرافیا تالیف نموده است و
پیش از او آناکسیماندر نام از فلاسفهٔ یونان در سال پانصد و پنجاه قبل از میلاد
کتابی در علم جغرافی نوشته و نقشه رسم کرده و مسلماً از اهالی فینیقیه که امروز
معروف به فنیسی میباشند و در آن زمان در علم و فضل سرآمد اهل زمان و مقدم
بر اهالی مصر و یونان بودند کسب اطلاعات نموده و بعد از او هیکاتی نام
در سنهٔ پانصد قبل از میلاد و پس از او اودکس یونانی در سال سیصد و
شصت قبل از میلاد و دیسارک یونانی از سنهٔ سیصد و بیست الی
سیصد و ده قبل از میلاد باین کار پرداخته و این اخیر اول جغرافیادان
و مورخی است که از مغرب آسیا اطلاعات حاصل کرده و اسکندر کبیر را
اطلاعات او در لشکرکشی باین قسمت از این اقلیم هادی و دلیل راه
بوده است

اول نقشه کش یونانی هیپارک نام داشته و فیمابین سنهٔ صد و شصت و پنج
و سال صد و بیست و پنج میزیسته و درجات عرضی و طولی را او در نقشه‌ها یادگار
گذاشته که الآن هم با قلیل جرح و تعدیلی معمول است

گذشته از علمای جغرافی مورخین قدیم هم از قبیل هرودوت که چهارصد و چهل سال
قبل از میلاد زندگانی مینموده و پلیب که دویست قبل از میلاد بوده در ضمن
شروح تاریخی خود بسا اطلاعات که متعلق بجغرافیاست برای ما بودیعت گذاشته‌اند

اطلاعاتی

اطلاعاتی که از کتب هرودوت حاصل میشود راجع بمشرق زمین است و آنچه از مسطورات پلین مستفاد میگردد متعلق بمغرب میباشد

اما فضلا و علمای روم از قبیل پومپونیوس و پلین (پلینیاس) که در مائه اول میلادی بوده اند در این فن تالیفات زیاد دارند لکن منشا و ماخذ آن تالیف همان کتب جغرافیا و تواریخ یونان بوده است

در سلطنت اگوست اول قیصر و امپراطور روم آگریپا از سرداران این امپراطور کتابی در تعیین فراسخ و منازل ما بین بلاد و نقاط مهمه که در معبر عام بود نوشت و نقشه بر طبق آن رسم کرد و آن اول کتابی بود که در این موضوع پرداخته آمد و در همان اوان یعنی در عهد امپراطوری اگوست در شهر روم و بعد در اغلب بلاد معظمه که در تصرف قیاصره روم بود منتشر ساختند

تکمیل مرام را گوئیم ابتدا که نقشه کشی در فرنک رسم و معمول شد در بلاد جنوب غربی و مرکز آن اقلیم بود و ارتباط علمای این فن در آنوقت که تقریبا از مائه شانزدهم تا مائه هفدهم مسیحی باشد با ممالک بعیده و حتی از قبیل عثمانی و طرف مغرب آسیا و بعضی از قطعات شمالی افریقا طوری که حالا هست نبود بنابراین علمای آن عصر اکتفا بهمان نقشه های جغرافی قدیم نموده بودند

فصل دوم

در فن اتنوگرافی

برای توضیح مطلب تا بد مختصری از فن اتنوگرافی که آنرا بمعرفة الامم و انتشار البشر ترجمه نمودیم ذکر و ایراد نمائیم بنابراین گوئیم این کلمه را اگر بانتشار القبایل هم معنی کنند دور نباشد و در هر حال مقصود شناسائی طوایف ابنای جنس است و باید دانست بعد از تحقیقات کامله در هیئت و سطح کره ارض و اختلافات طرز و وضع و شکل آن و طبیعت هر خاک و انقلابات هوا علمای فن جغرافیا معرفت

حیوانات

حیوانات و نباتات موجوده و منتشره در روی زمین خاصه سلاسل و قبایل بنی نوع بشر که ابنای جنس اند کمال اهمیت دارد و از آنجا که انسان نسبت بسایر حیوانات برای مهاجرت مستعدتر میباشد و وقوع تراینجال او را پیش می آید و بر اینکار اقدام مینماید و بر آسانی معتاد بر آب و هوای اماکن مختلفه میشود و در هر جا زندگانی میکند پس باید بطور تعمق و تحقیق معلوم کنیم هر قومی که در سرزمینی سکنی دارند آیا بومی آنجا هستند یا از جای دیگر باین محل کوچ کرده اند قدما بر این بوده که هر قوم و قبیله که در نقطه و قطعه از نقاط و قطعات زمین دیده شوند بومی همان مکان اند و آباء و اجداد آنها نسلا بعد نسل در همان مسکن ساکن بوده و زندگانی مینموده اند اما امروز بتحقیق پیوسته که این سهوی بین و ناشی از عدم استقصا و فحص باشد این است که جغرافیادانهای کامل که در علم معرفة الامم راسخ میباشند مساکن و اماکن اصلیه هر طایفه را معین کرده و نسبتی که قبایل را با یکدیگر است از حیثیت شباهت صوریه و معنویه تشخیص داده اند و این علم را کلیة اتنوگرافی یعنی معرفة الامم نامیده اند

از مسطورات فوق معلوم و مستفاد شد که دانشمندان قدیم را در معرفة الامم دستی نبوده و این راه را اعاظم علمای این عصر و قرن باز نموده اند و بدانستن این علم است که ما میتوانیم فرق گذاریم و تشخیص دهیم قبایل و امم مختلفه را و این تمایز و امتیاز نه از جهت مساکن و اماکن آنهاست که از حوادث میباشد و بواسطه ازمنه و لزوم تغییر مینماید بلکه بواسطه طبایع که از امور مادیه است و اعراض روحانیه مثل هیئت و شمایل و السنه اقوام و طوایف و پس از این قسم تمایز و فرق باید نسبت فیما بین آنها را تمیز دهیم توضیح آنکه ما قومی را در اقصی بلاد مشرق می بینیم با خلقت و سیما و آداب و عادات مخصوص و زبان و لغت معین بعد از آن در اقاصی مغرب جماعتی را ملاقات میکنیم که بشره و رسوم و بعضی از لغات و اخلاق آنها شباهت بآن قوم مشرقی دارد در حال ملتفت میشویم که این جماعت شعبه محققی میباشد که یکوقتی از قوم مشرقی جدا و منشعب گشته در دفعه بمغرب آمده در آنجا سکنی کرفته اند نه اینکه بومی زادگان غرب باشند

بعد از آنکه

بعد از آنکه ما دانستیم فلان شعبهٔ کوچک انسان از فلان شعبهٔ بزرگ جدا گشته و از فلان محل بفلان مکان آمده و طوری از جایگاه اصلی خود دور شده که گوئی از این طرف کرهٔ ارض بآن سمت رفته و در تبدیل وامر آن شعبهٔ کوچک با آن شعبهٔ بزرگ هر دو در یکجا مقام داشته آنوقت در اندازهٔ تغییراتی که در تکلم و تلفظ و وضع و خلقت آنها حاصل شده دقت مینمائیم و از آنجا می فهمیم که در چند قرن پیش این دو شعبه از هم جدا شده اند لکن در این تعیین و تحدید باید بتقریبی تخمین قناعت نمود چه بتحقیق معلوم کردن زمان جدا شدن فلان شعبه از فلان شعبه غالبا امری محال مینماید پس همین قدر درایت و اطلاع که دانستیم فلان قوم از فلان قبیله جدا شده و تقریبا در فلان مائه از فلان محل بفلان مکان آمده کافی است و مقصود که شناختن قبایل و سلاسل بنی نوع بشر و ابنای جنس باشد حاصل میباشد

عجب آنستکه علمای قدیم یونان و روم با آنکه ربط و ارتباطی با اهالی آسیا و افریقا داشته اند ملتفت دقایق معرفة الامم نگردیده یعنی شباهت و مشابهت اقوام را بیکدیگر نسنجیده و در نسبت السنه و اخلاق و عادات آنها دقتی ننموده و در اختلافات حاصله بعد از تفرق و تفریق غوری نکرده اند همینقدر زبانی که غیر از زبان خودشان بود آنرا زبان وحشیانه میگفتند و فقط فرقی که در میان قبایل و امم مختلفه میگذاشتند و تفاوتی که فیما بین فرامیدادند رنگ پوست بود مثلا میگفتند دو نوع انسان در عالم هست سفید پوست و سیاه پوست و کلیهٔ بنی نوع بشر یک جنس است منتها اینکه چون در امکنهٔ مختلفه سکنی دارند بواسطهٔ اثر آفتاب و هوا رنگ جلد آنها تغییر کرده است و از این جهت جماعت ترک و چینی که در منطقهٔ باردهٔ جای دارند رنگشان مایل بزردی است و چون هوای مصر و نوبه گرم است اهالی این دو مملکت سیاه چرده میباشند خلاصه این قلت تدبر و تعمق علمای یونان و روم در علم معرفة الامم دانشمندان این زمان را متعجب میسازد

عبریها که در دورهٔ خود باندازهٔ راه تمدن پیموده بودند میگفتند تمام خلق عالم را شجرهٔ نسب بسه نفر منتهی میشود سام و حام و یافث آنها که اولاد یافث اند

سفید

سفید پوست میباشند اما فرزندان سام و حام دارنگ جلد سیاه اند مصریها که در مدنیت بر عبریها برتری داشته انسان را چهار نوع کرده بودند دارای چهار لون جنس مصری یعنی خودشان را سرخ پوست و سیاه مو شمرده سکنهٔ سواحل نیل علیا یعنی اهالی سودان وغیره را سیاه رنگ و مردم آسیا را عموما زرد پوست و مو سیاه و قاطنین اقطار شمالی افریقا را سفید پوست میدانستند و هنوز در بعضی از آثار و نقاشیهای مصریهای قدیم این چهار رنگ انسان دیده میشود و این عقیدهٔ چهار هزار سال پیش مصریها بوده است

فصل سیم

در باب السنهٔ مختلفهٔ عهد قدیم

بعضی از علمای معاصرین را عقیده این است که امم و ملل مختلفه را نباید فقط بر هیولا و هیکل و سیما و بشره و استخوان بندی و حالت پیشانی و شکل و شمایل از یکدیگر متمایز ساخت و فرق داد و حکم کرد که فلان جماعت اصلا از فلان شعبه بوده اند چه هیکل و هیولا و بشره و سیما ممکن است بمرور زمان و اختلاط اجناس تغییر پذیرد و این اختلاط و تغییر اختصاص بفلان جماعت ندارد بلکه فلان شعبه که این جماعت از او منشعب شده نیز دستخوش همین حوادث است و بسا هست که این تغییر و اختلاط سهوهای عظیم زاید و اسباب ضلالت شود چراغ این تاریکی و هادی این راه تاریک السنهٔ مختلفه ایست که امم ماضیه در سوالف ایام بآن زبان سخن میگفتند و دانشمندان ما بواسطهٔ تبحر و تدبر در آن السنه مینوانند از روی حقیقت و تحقیق هر شعبه از شعب قبایل و ملل را از شعبهٔ دیگر جدا و متمایز دارند و بدانند که فلان طایفه را با فلان قوم خویشی است اگرچه در بینونت هزاران فرسخ و میل از یکدیگر دور مانده اند اما افسوس که این آبها از سرچشمه و منبع آن غزارت و فیضانی که باید نیست یعنی حالا از السنهٔ قدیمه چیزی در دست نیست و اگر از بعضی زبانها لغتی چند باقی مانده باشد آن زبانی کامل نیست

که مقصود

که مقصود از آن بدرستی حاصل کرده چیزیکه هست هوشمندان زمان ما دست و پائی
کرده السنهٔ مُرده و لغهٔ عصر را مأخذ قرار میدهند و از میان آنها لغات و اصطلاحات
بیرون می‌آورند و با اصطلاحات و لغات السنهٔ قدیمه تطبیق و موازنه می‌کنند و از این راه
یعنی تطابق و توازن درجهٔ نسبت و قرابت امم با یکدیگر ایشانرا معلوم میشود
خطوطی که از سوابق ایام در منقورات احجار و جدار و الواح اقطار مانده هم خوانده شده اسلوب
خط و میزان صرف و نحو و معانی بیان آن بدست آمده و اگر قاموسی محیط مشتمل بر
چهل پنجاه هزار لغت معمول آن زمان بدست نداریم کتابچه محتوی بر سه چهار هزار
لغت داریم مرکب از عبارات چند که همان تولید صرف و نحوی کرده و تشکیل
معانی بیانی داده است و از دانستن آن راه بجائی توانیم برد و از آن زبانها
متروك چیزی فهمید .

در چندین هزار سال قبل زبان سانسکریت در هندوستان پر رونق و در کار بوده و هنوز
آثاری از آن دیده میشود همچنین زبان زند که با خط زبان با آن تکلم مینموده بغیر
از آن باقی است دیگر این دو زبان یکی است یعنی زند از سانسکریت مشتق شده
و همانطور که زبان یونانی و لاتینی را با هم ربط و ارتباطی است آن دو زبان نیز
با هم مربوط میباشد و همین حالت را دارد السنهٔ عربی و عبری و سریانی و بازان
زبانهای قدیم که بواسطهٔ کتب دینی و غیره آثاری از آن مانده همان عبری و سریانی
مذکور است با حبشی و قبطی و فنیقی

از منقورات مصر و بابل و عراق عرب و ایران السنهٔ اهالی آسوری یعنی آشوریها و بابلیها
و خوزیها و ایرانیهای قدیم منکشف گشته و این اکتشافات از مزایای عصر و زمان
ماست و در فرنگ زبان آسك و ادبرین و اتروسك و در آسیای صغیر زبان
اهالی لیسی و فریژی و در قسمت دیگر فرنگ زبان آلبانیه که البانیها بعضی از لغات
آن تکلم مینمایند و در دو طرف قفقاز السنهٔ مختلفه که معمول بوده هریك به
وجهی و اندازه مکشوف گشته و تا این وسایل که بعضی از آن کامل و برخی ناقص و قسمتی
در حالت توسط است معرفت بحال امم و شعب و قبایل ابنای جنس ما حاصل
میگردد

اما السنهٔ اصلیهٔ دنیا زیاده از سه زبان نبوده و نیست و علم السنه یا لغات که فرنگیها
آنرا (لنگویستیك) میگویند بتحدید و تعریف هریك از این سه زبان پرداخته و
آنها را از هم متمایز ساخته و این تحدید از روی ادوات و روابط و قیاسی است که
آن السنه نسبت بیکدیگر دارند

یکی از این سه زبان آنست که لغاتش همیشه مجرد است و مزید فیه ندارد و برای تعبیر
معانی هرگز چیزی بر اصل و جوهر کلمه افزوده نمیشود قواعد صرفی و اشتقاقی
آن کم است و دست و پای آن زبان بسته پس لغات این زبان کلیةً از صرف و اشتقاق
دور و از صیغ مختلفه مهجور و بعبارهٔ اخری از کاستن و افزودن مصون است
و فرنگیها آنرا مُنوسیلاب میگویند یعنی جوهر کلمه و ترکیب آن همیشه در حالت
واحده است مثل زد در فارسی که اگر بقصد تاکید یا مقصود دیگر بگو بزدداندم
یا زداندند غلط است و حکماً باید بگو بزدم و زدند و قبول تغییر نمینماید
و صرفش محدود است برخلاف شنید که در وقت متعدی نمودن میتوان گفت
شنواندم و شنواندند و صحیح است و جوهر کلمه تغییر کرده یعنی چیزی بر آن
افزوده شده برای افادهٔ معنی دیگر که شباهت بمعنی اصلی دارد که شنیدم
و شنیدند باشد

زبان دویم آنست که بواسطهٔ افزودن و ملحق کردن بعضی حروف جوهر کلمه تغییر میکند
یعنی حالت افعال مزید فیه عربی و اسماء مصغره و غیرهم آنرا پیدا میکند مثلاً
کَرُم یعنی کریم بود همزهٔ مفتوحه که بر اول آن بیفزائیم و کاف را ساکن و راء را
مفتوح کنیم اکرم میشود یعنی اکرام کرد و رجل که بمعنی مرد است یائی در وسط افزوده
رُجَیل گوئیم یعنی مرد کوچك و علام که بمعنی دانشمند است چون مبالغه در دانش
خواهیم هائی در آخر زیاد نموده علامه گوئیم یعنی بسیار دانشمند و این زبان را
اهل اروپا (آگلوتینانت) گویند یعنی قبول حروف زائده کننده و در اینجا
بجای اینکه بگوئیم جوهر کلمه تغییر کرده بهتر آنست که بگوئیم ترکیب کلمه تغییر نموده است
اما زبان سیم آنست که اشتقاق آن بسیار است و صیغ کثیره از یك مصدر در آن
مشتق شود و اسامی و صفات عدیده از یك اصل ساخته و مرکب گردد و این زبان را

فراعنه مصریها فلکیون میگویند و فلکیون در لغت بمعنی انحنا و انعطاف است و مقصود
قابل انحنا و انعطاف است یعنی لغات معموله درین زبان را میتوان باشکال مختلفه
متشکل نمود و در معانی مختلفه استعمال و صرف کرد بعبارة اخری تصریف درین زبان
برای افعال و اسماء زیاده از سایر السنه ممکن و در کار است و آن مثل زبان یونان
و لاتین است نسبت بالسنهٔ سایر ملل و ممالک فرنگ و آنها که در لغات اروپائی نظری
کرده دانند که ریشه و اصل غالب لغتهای فرنگی لاتینی و یونانی است چه هر وقت
محتاج باسمی یا صفتی شده اند که آنرا در زبان خود نیافته و قواعد اشتقاق را هم در
همان زبان مساعد ندیده متوسل بزبان یونان یا لاتین گشته کلمهٔ بسیط یا مرکبی از
آنها استعاره کرده اند از قبیل تلگراف و فتگراف و فنگراف و غیرها

پس ازین مقدمه باید دانست قبایلی که در مشرق آسیا سکنی داشته و دارند بزبانی
تکلم مینمایند که قواعد صرفی آن کم است پس زبان آنها منوسلاب است یا
قلیل التصرف و از آن قبایل اند مردم چین که مدنیت آنها بسیار قدیمی است و از دیرگاه
در راه تمدن افتاده اند اما علمای قدیم یونان و روم فقط اسما آنها را شناخته
و از رسم و راه آنقوم چیزی نمیدانسته اند

طوایف صحرانشین آسیای وسطی که در قرن پنجم مسیحی در اماکن و جایگاه تمدن قدیم
مغرب آسیا و جنوب اروپا سکنی گرفته تکلمشان بزبان (آگگلوتینانت) است
یعنی لغاتشان قبول حروف زایده برای تغییر معنی مینماید آنها که در سواحل
دریای مدیترانه (بحر ابیض) و جنوب غربی آسیا ساکن گشته زبانشان فلکیون
یا قابل انحنا و انعطاف است و امم و طوایفی که به السنهٔ مزبوره سخن گفته منقسم به
سه شعبهٔ بزرگ شده اند یکی شعبهٔ شامی که عبرانیها این اسم را باین شعبه داده و
اینقوم در سواحل شمالی افریقا و در کنار نیل سفلی سکنی داشته و آنها مصریهای
قدیم اند که در دورهٔ خود دارای تمدنی بر اعلی درجه شده اند و لیکن آن دولت
مستعجل بوده بزودی مقهور امم سایره گردیدند این مصریها چنانکه پیش اشاره شد
سرخ پوست و سیاه مو بوده اند شعبهٔ دیگر که تیرهٔ پوستشان بیشتر از مصریها بلکه
قریب بسیاهی بوده اما آلات و اعضای صورت و هیئت و ترکیب بدنشان شبیه

بمصریها

بمصریها و مطلقاً از حیثیت بشره و سیما تفاوتی با سفید پوستها نداشته جز لون و
سیاهی پوست در نوبه واقع در جنوب مصر و در حبشه ساکن بوده اند و مملکت نوبه
همان است که خرطوم و دنقلا از معموره های معتبر آن است و یونانیهای قدیم نوبیها
و سیاه پوستان افریقا را اتیوپیین گفته یعنی اهل اتیوپی و اتیو در لغت یونان
بمعنی من میسوزم است و اپ بمعنی چشم است و حاصل معنی آنکه چشم من از شدت گرما
میسوزد چون اهل آنمملکت حالا یا قالا این سخن گفته باین اسم موسوم شده و جماعتی
از لغویین گویند ایتو بمعنی سیاه است و اتیوپی یعنی مملکت سیاهان

در هر حال مصریهای قدیم اینقوم را کوش میگفته اند و کوش نیز در لغت قبطی ظاهراً
معنی اتیوپیین را داشته باشد و ملحق بهمین ابحث و قومی اند قبایلی که طرف
شمال افریقا را تا محیط غربی مسکون ساخته با بطون صحرا گردی در آن بر و بادیه
بی آب و علف گردش کرده و بالنسبه سفید پوست تر و با اهالی جنوب فرنگ از حیثیت
لون چندان فرقی نداشته و اینقوم اند که در سمت مراکش و الجزایر سکنی گرفته و
هنوز از نسل و نژاد آنها باقی است و رومیها این طوایف را باربار میگفته و اعراب
بعد از غلبه بر آن حدود اندک تغییری در لفظ و تلفظ باربار داده آن طوایف را
بربر نامیده اند

طایفهٔ دیگر از طوایف معظمه اهل عالم امروز باسم سمیتیک معروف اند و
زیاده از صد سال نیست که این اسم باینطوایف داده شده و سمیتیک را معنی
بنی سام است یعنی قبایلی که قبول این اسم کرده خود را اولاد سام بن نوح علیه السلم
میدانند و آنها مرکب اند از نسل شامی و آرین و یورت و مسکن اینقوم در میان
مساکن دو طایفهٔ مزبوره بوده و زبانشان نیز از زبان آن دو طایفه ترکیب و تشکیل
یافته و در جنوب مغرب آسیا سکنی داشته اند و مزید التوضیح گوید طایفهٔ
سمیتیک از چند قوم و قبیله تشکیل یافته یکی از آن قبایل سکنهٔ سواحل طرف
سفلای فرات و دجله بوده اند که بابلیها و بنی آشور باشند دیگر قوم آرامن که
یونانیهای قدیم آنها را اسیرین نامیده یعنی سریانیها دیگر آنها که در اراضی
کنعان سکنی داشته تا ساحل دریای سفید و یونانیها آنها را فنیکی گفته و بر فنیقی

معرب

معرب شده و فرنگیها اینطایفه را فینیقین میکویند و بعد از آنها بلا فاصله مسکن عربها
و بنی اسرائیل و آمونیت و معابیت و ادومیت بوده
طایفه دیکر از سمیتیك اعراب میباشد که در عربستان جای کرفته و سکنه
سواحل نیل ازرق و مصر نیز ازین طایفه بوده و حالا از جنس بنی سام فقط همان اعراب اند
که در حالت جنسیت اولی خود باقی مانده اند
امّا طایفه آرین که ملل فرنك با آنها نام اندو اروپئن داده اند یعنی هندی فرنکی
یا اندو ژرمانیك یعنی هندی ژرمنی با رومیها و یونانیهای قدیم بیشتر از سایر
طوایف مراوده داشته و حالا از سایر قبایل و بنی نوع عدداً زیاد تر اند و در تمدن
و تربیت و علم و صنعت از جمله پیشتر و اینطایفه نیز بسه شعبه بزرك منشعب گشته
اول شعبه آسیائی و این شعبه نیز بسه قسمت گشته یکی آریاها که در هندوستان
سکنی داشته و دارند و بیشتر شمال هند را مسکون ساخته سفید پوست اند و
با تمدن و در مذهب پیروی برهمن یا برهما را مینمایند
دیکر مردم ایران که در سمت مغرب آسیا متوطن گشته و این قوم و طایفه آرین
هند هر دو در عهد قدیم بنام اریا معروف و یك سلسله بوده کویند چون این
دو دسته از هم جدا شدند آنها که بهند رفتند اسم اریا را برای خود نگاه داشتند
و آنها که بطرف ایران آمدند معروف به ایرانی شدند و بزعم بعضی جدائی این دو دسته
تقریبا در دو هزار سال قبل از میلاد اتفاق افتاده دیکر ارمنها اند که در
ارمنستان و آسیای صغیر و اناطولی سکنی کرفته اند
شعبه دویم از طایفه آرین عبارت است از اهالی یونان و غالب سکنه جنوب
فرنك و مقدونیه و غیرها همچنین طایفه لیکور و ایبرین و سکنه ایطالیا
اینطوایف را عقیده این است که چون بهر طرف رو آورده غلبه کرده و اراضی را
قهراً کرفته اند ازینجهت اریا نام یافته چه آریا در لغت خود آنها بمعنی مالك و
صاحب است
شعبه سیم از طایفه بزرك آرین در مرکز و شمال فرنك ساکن گشته و چند فرقه بوده
فرقه اوّل طایفه سلت که در مغرب فرنك و جزایر انگلیس اقامت جسته و بعضی آنها
گاهگاه

گاهگاه به اسپانیا بلکه به اناطولی هم مهاجرت نموده اند دویم طایفه ژرمن
که در المان توطن اختیار کرده سیم طایفه استونی و وند که اجداد صقالبه باشند
امّا طوایفی که در دو سمت کوه قفقاز و داغستان و منکرلی جای داشتند بلکه
بقولی قسمت عمده از اناطولی را مسکون ساخته بعضی آنها را از جنس آرین دانسته و قومی
انکار اینمعنی کرده اند و زمره را عقیده این است که قبل از هجوم و استیلای طایفه
آرین بر این نقاط این اماکن را جماعتی معمور داشته و سکنه اصلی این سرزمین بوده اند
چون اینها بر آنها غلبه کرده غالب و مغلوب مختلط و مخلوط کشته اند
طوایف دیکر از بنی نوع بشر که در اراضی شمال و مشرق دنیای عتیق یعنی در غیر اقلیم
ینکی دنیا و اقلیم استرالی سکنی داشتند و مسکن آنها شمال فرنك و در شمال و مرکز
آسیا بود دانشمندان قدیم یونانی و رومی معرفتی بحال آنها نداشتند لکن
بعضی از علمای عصر کلیه آنها را مغول نامیده اند و جنس مغول را با سایر بنی نوع
بشر خلقتاً تباین کلی است چه کونه مغولها بر جسته و پیشانی محدّب و ذقن نیز همینطور
و رنك بدن سفید مایل بزردی و موها سیاه و ضخیم و ریش کوسه یا یکباره طاس
اینقوم یا این جنس مخصوصاً از اقصی اماکنه شمالی آسیا مهاجرت کرده بر نقاط معینه
رفته و از قدیم دارای تمدن بوده و چینیها از همین قوم اند اکر یونانیها و رومیها این
جنس را نشناخته یعنی معرفتی بحال آنها حاصل نکرده امّا آریهای آسیا اعم از هندی
و ایرانی از قدیم از وضع و حال آنها آکاه بوده و معرفتی کامل بحال آنها داشته چه
در مساکن و یورت با آنها همسایه بوده و حدود شان بیکدیکر اتصال داشته است
و هندیهای طرف شمال و ایرانیها آن قوم را اسك میکفته اند و از همین لغت برهمنها
و ایرانیها اسکیت یونانیها وجود یافته و اشکانیان چنانکه مکرر نکاشته شد
همان اسکیتها میباشند و در دوره ساسانیها اسکیتها را تورانی کفتند و این
لغت جامع و شامل تمام طوایف مغول و چینوا و ترك و تنقوز میباشد که در تاخیر
و بعضی از صفحات مرکزی و شمالی آسیا سکنی داشته و دارند و در عهد قدیم تمام شمال فرنك
هم مسکن آنها بود و علمای یونانی و رومی معرفت بحال بعضی از این طوایف که در سمت
شمال اروپا توطن اختیار کرده داشتند و آنها را فینوا میکفتند و باید دانست
کرداد

کردر شاهنامهٔ فردوسی علیه الرحمه و کتب دیگر هر جا اسم سکسار و سکزی برده شده مقصود همین طایفهٔ سک است

قومی را عقیده این است که قبل از هجوم و استیلای طایفهٔ آرین بر ایران و ارض کلده و بابل و اناطولی طوایفی در امکنهٔ مزبوره ساکن بوده سیاه پوست یا سیاه چرده اما وضع خلقت و بشرهٔ آنها شباهتی بسیاه پوستان خالصهٔ افریقیه نداشته و اینطوایف را یونانیها اتیوپی و مصریها کوش و کوشید میگفته اند و از نژاد آنها الآن بلوچها و بعضی از طوایف هندی و سکنهٔ جنوب عربستان هنوز باقی میباشند نیز مردم قدیم خوزستان قبل از هجوم آرینها از همین جنس بوده اند

نگارنده گوید این بود خلاصهٔ اقوال بزرگان اهل فضل و علم در باب معرفة الامم و السنهٔ مختلفهٔ عهد قدیم و خود چون بنظر تدبر و تامل نظر نمائیم دانیم از تشابه السنه بیکدیگر میتوان قراینی نزدیک برای طوایف آرین و دو طایفهٔ بزرگ دیگر که شامی و سامی باشد ثابت نمائیم لکن میتوانیم بگوئیم قبل از انفصال این سه جنس یا سه طایفه زبانهای آنها بحدی با هم شباهت داشته که اگر السنهٔ ثلاثه را واحد نامند چندان خطا نکرده بعد از آنکه از هم دور شدند و مدتی بگذشت و لهجهٔ هر یک دیگر گون گشت لغات را تغییر کلی حاصل آمد و هر یک صاحب زبان علیحده شدند با لغت و قواعد جداگانه و رفته رفته آن در کتب یا منقورات ضبط شد و طوایف و شعبه هائی که از این سه طایفهٔ اصلی منشعب شده از حیثیت وضع و خلقت مطلقا شباهتی با سکنهٔ افریقا و اهالی شرقی و شمالی آسیا نداشته و ندارند و باید دانست که علمای این مائه یعنی آنها که از یکصد سال قبل تا کنون در این مبحث سخن رانده سفید پوستها را جنس قفقازی نامیده و مقصود این نیست که اینجماعت مخصوصا سکنهٔ قفقاز بوده اند و از آنجا بسایر اقطار عالم مهاجرت نموده بلکه این اسم را برای اینطوایف اسم خاصی یافته و بعلاقهٔ مشابهت و مجاورت و قرابت همه را جنس قفقازی گفته اند

و تکمیل مرام را در آخر این فصل گوئیم اگر چه علمای قدیم ایران دستی در علم معرفة الامم نداشته و اطلاعاتشان در علم جغرافیا کم بوده اما باز کلماتی چند گفته و سطری چند نوشته و از اقوال آنهاست که سه پسر فریدون یعنی سلم و تور و ایرج

روم

روم و توران و ایران را معمور و مسکون ساخته اند و یقینا آرین یونانیان همان ایرج ایرانیها است و اینکه گفته اند اولاد سلم روم را آباد کردند از آن است که از قلت معلومات در جغرافیا حدود مغرب مایل بشمال ایران همچنین مغرب مایل بجنوب را روم می پنداشته اند و ساکن جنس تورانی را که همان طوایف سک و سکزی زمان کیان و سارود اسر دورهٔ اشکانیان و تورانیهای عصر ساسانیان باشند ترکستان گفته یعنی از انتهای شمال کرهٔ ارض و اقصی بلاد مشرقی آسیا تا حدود جیحون و خوارزم باین اسم موسوم شده

در تورات نیز سه پسر نوح را اجداد سه طایفهٔ بزرگ نوشته یافث را پدر طوایف فرنگی و اغلب قبایل آسیائی و سام را پدر بنی سام که سریانیها و کلدانیها و بنی آشور و عبرانیها و اعراب باشند و حام را پدر سیاه پوستان گفته و حام یا شام همانست که بواسطهٔ بی ادبی بپدر خود نوح او و پسرش کنعان هر دو ملعون شدند

زبان بنی سام آرامی یعنی سریانی بوده

در اینجا بهمین قدر مقدمه اقتصار نموده اینک میرویم بر سر اصل مطلب که نگارش لغات جغرافیائی و تطبیق و تعیین آن باشد بترتیب حروف هجی

حرف الف ممدوده

آآ - شهری بوده است واقع در مملکت منگرلی و در دهنهٔ رود فاز که بر قره دنگیز میریزد

آاُرلنس یا کتر یا تا - اسم قدیم شهر طالقان خراسان بوده و محاصره کردن چنگیزخان این شهر را معروفست و ترجمهٔ یونانی این اسم دهنهٔ جهنم میباشد

آباسی - آباسی اسم قدیم بعضی از طوایف تورانی است و آنها در از منهٔ سالفه بسواحل شرقی دریای سیاه معروف بقره دنگیز آمده در آن حدود مسکن گرفته اند و مملکت این طایفه در طرف مشرق برود قوبان و در جنوب غربی بدریای مذکور و در شمال شرقی بشعبه از کوه قفقاز محدود بوده امروز آن مملکت را آبخازیا مینامند طایفهٔ مزبوره غالبا باسم آبازه نام برده شده و گویند صحیح آن آبازخست - آبخازیا حالا در تصرف دولت روس است و قلاع و حصون در آن ساخته و جمعی کثیر از کرجی

و ترکان

و ترکان و روس و یونانی و ارمنی باختلاط در آن قلاع و حصون ساکن میباشند و شهر آناپا و سخوم قلعه که در این حدود است از ابنیهٔ عثمانیها میباشد غالب طایفهٔ آبازه صحرانشین بودند و کلاً مسلمان حنفی مذهب و تعداد نفوس آنها چهل و دو هزار است تا پانصد سال قبل از این بی‌دین محض بودند از آن وقت اسلام اختیار کردند

آبِسْت - اسم قدیم شهر بُست است از اعمال قندهار و واقع در ساحل جنوبِ شرقی رود هیرمند و در محل التقای رود ارغنداب بر هیرمند و آن معروف بقلعهٔ بُست است و در اغلب کتبِ تواریخ و جغرافیا آبُست ضبط شده و هیرمند را فرنگیها هلمند مینویسند

آبْنیکُم - اسمی است که اهالی شهر رُم بشهر معروف آنی که پای تخت ارمنستان بزرگ بوده داده اند خرابه‌های این شهر در حوالی قارص و در کنار غربی آرپاچای هم اکنون دیده میشود کلیساهای زیاد در این بلد بوده و آن ابنیه از فرط رفعت ناظرین را متعجب مینموده

آبوس - آباس - اسم قدیم کوه معروف بینگ کول میباشد که آن را هزار چشمه هم میگویند این کوه در طرف جنوب شرقی شهر ارزن الروم واقع است و رود ارس و بعضی شعب شط فرات از این کوه پر منفعت جاری میشود مفسرین تورات و فضلای ارمنی این کوه را جنت آدم علیه السلام میدانند و بعضی از مصنفین در جایی گویند اسم حالیهٔ این کوه ابی داغ است اما سهو کرده

آپامِئا زِیپامیا - بعقیدهٔ بعضی اسم قدیم روم قلعه است که امروز خراب و در ساحل یمین فرات و در لوای اورفه از توابع حلب واقع بوده جماعت دیگر گویند آپامئا زیپامیا اسم قدیم شهر سلوکیا که در کتب اسلامیه آن را مداین نوشته اند میباشد و این قول بنظر صحیح میآید چه روم قلعه از بلاد جزیره خارج است

آپامِئا مِزِنِش - اسم قدیم قصبهٔ فم نیز بغداد بوده که در ملتقای نهرین فرات و دجله واقع است و ناحیه که از البطیحه تا بصره امتداد دارد در قدیم نیز بهمین اسم نامیده میشود

آپامِئا بابیلِنیا - اسم شهری بوده در نزدیکی بابل و میتوان گفت تل ابراهیم

کرامروز جز یک تپه خاک آثاری از آن نمانده جای همان شهر بوده

آپامِئا مِدِیا - اسم شهری بوده از بلاد جبال که امروز خرابهٔ آن در نیم فرسخی جنوب دوشان تپه که از قصور سلطنتی غالب و در طرف شمال شرقی دار الخلافهٔ طهران است دیده میشود و محل تماشاخانهٔ آن که فرنگیها سیرک میگویند نمودار و باسم گنج آباد موسوم است نگارنده بدلالت مسطورات کتب تواریخ و جغرافیای قدیم این محل را کشف کرده بنظر دقت چند نفر از علمای این علم رسانیده

آپاواراکتیکا - در ازمنهٔ سالفه یکی از نواحی هیرکان که گرگان باشد موسوم باین اسم بوده و شهر ابیورد که آن را باورد هم میگفتند همین نام داشته

آپُلُونیا آسیریا - اسم قدیم قصبهٔ شهربان یا شهروان بوده که محل آن در نیم فرسخی ساحل جنوب شرقی رود دیاله من اعمال بغداد است و باید دانست که آپلن کنایه از آفتاب است و این نیر که امروز مرکز عالم ماست و ایرانیهای قدیم آن را اشیدا و اعراب نور الانوار میگفتند صابئین رب النوع نور و فنون و صنایع و علوم و طبابت میدانستند و یونانیها و رومیها با آنها در این عقیده موافقت نموده معبدی که باسم آپلن بنا میکردند اضافه باسم آن شهر میکردند چنانکه آپلونا آسیریا یعنی معبد شهر آسیری و شهر را نیز بهمین اسم نام میبردند و از این قبیل نسبت مطرد است مثل شهرهای اسکندریه و انطاکیه و سلوکیا و آپامئا که منسوب باسم اسکندر کبیر و آنطیوخس و سلوکوس و آپامه مادر سلوکوس نیکاتور شده

آتُرُپاتِنا - اسم قدیم مملکت آذربایجان است و آذربایجان ابتدا از مدی یعنی از بلاد جبال بود بعد جدا شد و وجه تسمیهٔ این ولایت باین اسم آنکه در زمان دارا آخرین پادشاه کیانی شخصی آذرباد نام از جانب آن پادشاه در این ولایت حکومت داشت و آذرباد را یونانیها آتروپات میگفتند و ولایت منسوب باو را آتروپاتنا ضبط کرده بعد بزبان پهلوی آن را آذربادگان گفته و اعراب آن را معرب نموده آذربایجان کرده اند کرسی این ولایت گازاکا یا گانزاکا بوده که تقریباً همین تبریز حالیه است و لاتینها آن را تاوریز تلفظ نموده اند

آتُورِیا - آتوریا ممالک آتور است که آسیری حالیه باشد و یونانیها آن را

آتور یا تلفظ نموده اند ودر اکثر کتب فارسی وعربی آثور ویا آشور نوشته اند

آذرانوچیوم — اسم قدیم قصبهٔ اردانوچ است واردانوچ تابع لوای چلدر ولایت ارزن الروم بوده در جنگ آخری روس وعثمانی اردانوچ با قارص واردهان واولتی بدولت روس واگذار شد قلعهٔ مثل قلعهٔ بلدهٔ نور بلکه صعب تر در بالای این قصبه موجود است

آدیابین — اسم قدیم ناحیه ایست که اربل دار الملک آن میباشد زاب علیا وزاب سفلی ودجله وسلسلهٔ کوهی این ناحیه را محدود نموده باصطلاح عثمانیها قضای اربل تابع لوای کرکوک از ولایت موصل از ممالک عثمانی است وآن همان آدیابن قدیم میباشد ابتدا اسم آن کادیاب یا شادیاب بوده وشاداب مخفف شادیاب است

آرابیا — آرابیا همان عربستان است که یونانیها اینطور تلفظ نموده اند وباید دانست که علمای جغرافی قدیم تمام جزیرة العرب را عربستان میگفته وآنرا منقسم بسه قسمت بزرگ کرده بودند وما بعد از تحدید حدود این مملکت وبیان قسمتهائی که در کتب جغرافیای اسلام نگاشته شده بشرح سه قسمت مسطور خواهیم پرداخت

اما حدود جزیرة العرب یا عربستان در شمال شرقی وشمال این مملکت محدود میشود بشط فرات ودر شمال غربی بولایت حلب ودر مغرب بولایت بلقای سوریه (شام) تا خلیج العقبه ودر غرب مایل بجنوب میرسد بباب المندب از دریای احمر در جنوب شرقی بدریای باب المندب ودریای عمان ودر مشرق مایل بجنوب بخلیج فارس تا مصب شط العرب که شکلا مثلث میباشد وشبیه است بهرم کلانی که از راس تا قاعدهٔ آنرا دو نیم کرده باشند که در شمال غربی ومغرب واقع است بخشکی اتصال دارد سطح این مملکت شش کرور ویکصد وپنجاه وشش هزار کیلومتر مربع است وعدد سکنهٔ آنرا بیست وچهار کرور تخمین نموده اند ولی قرائن وقواعد علمیه معلوم مینماید که زیاده از این است کلیهٔ عربستان این اوقات چهارده قسمت است از قرار شرح ذیل

واز سمت راس

اول بادیة العرب وآن از نجف اشرف است تا بلقای شام واین قسمت در شمال جزیره واقع وآبادی آن در ساحل جنوبی فرات است

دوم ارض تیه که از بیسان تا کانال سویش معروف به سوئز امتداد مییابد ودر طرف

مغرب مایل بشمال جزیره واقع وآبادانی آن آنچه در سرحد سوریه است تابع ولایت بلقای شام میباشد وآنچه فیما بین خلیج عقبه وکانال سویش است بخدیو مصر تبعیت دارد

سیم حجاز است که فیما بین بادیة العرب وارض تیه وبحر احمر ویمامه وتهامه ودر طرف غرب جزیره واقع وشکل آن مربع است

چهارم تهامه است فیما بین حجاز وبحر احمر ویمن وحضرموت ویمامه وآن نیز در طرف غرب جزیره واقع ولی شکل آن مستطیل میباشد

پنجم یمن است که فیما بین تهامه وبحر احمر وعدن وحضرموت وباز در غرب جزیره واقع شده

ششم عدن است فیما بین یمن وحضرموت وملتقای بحر احمر وباب المندب ودر انتهای جنوبی جزیره واقع وشکل آن مثلث است

هفتم بصره است فیما بین بادیة العرب وشط العرب وبحرین وخلیج فارس ودر مشرق مایل بشمال الجزیره واقع وشکل آن نیز مثلث است

هشتم بحرین است که فیما بین یمامه ومسقط وبصره وخلیج فارس ودر مشرق جزیره واقع وشکل آن نیز مثلث است

نهم مسقط است فیما بین بحرین وخلیج فارس وعمان ودر طرف مشرق جزیره واقع وشکل آن مستطیل میباشد

دهم عمان است که اطراف آنرا خلیج فارس ومسقط ویمامه واحقاف احاطه کرده ودر منتهای مشرق مایل بجنوب جزیره واقع شده

یازدهم احقاف است که فیما بین دریای عمان وشحر وعمان ویمامه وتهامه ودر جنوب شرقی جزیره واقع است

دوازدهم شحر است محدود بدریای عمان واحقاف وحضرموت وتهامه که در منتهای جنوب جزیره واقع شده

سیزدهم حضرموت است که فیما بین عدن ودریای مندب ویمن وشحر ونیز در انتهای جنوب جزیره واقع میباشد

چهاردهم یمامه است که آنرا بادیة العرب وبحرین وبصره وعمان واحقاف وشحر وتهامه وحجاز احاطه کرده ودر وسط جزیره واقع است

طرف جنوبی بادیة العرب و شمالی عمان را نجد داخل گویند و بحرین و نصف دیگر یمامه را نجد خارج گویند و مملکت شحر را سبا و مارب مینامند و اما سه قسمت جغرافیای قدیم بترتیبی است که در ذیل نگاشته میشود

آرابیا دِزِرتا — معنی این کلمه همان بادیة العرب است حدود این قسمت را از طرف شمال بالمیر که تدمر باشد دانسته اند و تمام قسمت شرقی جزیرة العرب را از شمال غربی تا شمال شرقی موسوم باین اسم کرده اند و آن عبارت است از بادیة العرب و یمامه و احقاف و مسقط و عدن و این قسمت از دو قسمت دیگر وسیعتر است اما لم یزرع و شن زار میباشد بطلیموس مصری گوید ده طایفه با جمعیت در این قسمت بادیه پیمائی مینمودند از آنجمله بوده است بنی قحطان

آرابیا فِلیکس هُرُز — معنی این کلمات عربستان سعید است چه این قسمت را بسبب سوق عکاظ مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما که هر سال یکبار برپا میشد باسعادت و فرخنده میدانسته اند توضیح آنکه در سوق عکاظ هر نوع مال التجاره هندوستان و ملک چین داد و ستد میشده و بعضی را نقدا میخریدند و قدری را مبادله میکردند و چون اعراب آن امتعه را بشام حمل نموده بتجار یونان و رومیة الکبری میفروختند یونانیها و رومیها گمان میکردند آنجمله محصول و حاصل زمین عربستان و نتیجه سعی اهالی آنست و فرض مینمودند که هوای این مملکت دائما با اعتدال و اراضی همواره سبز و خرم و مملو از اشجار و ازهار میباشد این است که این قسمت را عربستان باسعادت میدانستند چون باطلسهای قدیم نظر نمائیم معلوم شود که مملکت حجاز و تهامه و یمن و عدن و حضرموت و شحر را علمای جغرافی آن ازمنه جزء این قسمت میشمرده اند و مورد و بلسان و کندر و فلوس را محصول بلاد تمیم میدانستند

بطلیموس مصری گوید پنجاه و شش طایفه از عرب در این مملکت سکنی داشته و از آنجمله بوده است طایفه حمیر که پنج قبیله آنرا بزرگی ستوده اند و نیز دانشمند مصری اسم صد و هفتاد شهر این مملکت را میبرد بلاد معظمه عربستان سعید مارب یا ینبوع و سبا و یثرب یا مدینه منوره و ماکورابا یا مکة الرب یا مکان الارباب که مکه معظمه اجلها الله تعالی باشد و نجران و معبله و غیرها

عاد و ثمود و جدیس و طسم و غیرها که آنها را عرب بائده مینامند بواسطه اینکه از ایشان اعقابی در دنیا نمانده در این قسمت میزیستند

آرابیا پِترا آ — این قسمت را بواسطه شهر پترا که معروف بمداین صالح است باین اسم موسوم نموده اند و این مملکت عبارتست از وادی تیه که حضرت باری تعالی چهل سال بنی اسرائیل را در آن سرگردان و محبوس داشت و مداین صالح امروز معروف بحجر است طایفه عمالقه و مدین و نبط در این قطعه سکنی یافته و هم اکنون خانه های عمالقه که در کمرهای کوه در سنگ تراشیده شده مشهود و اسباب عبرت ناظرین است کوه سینا که فیما بین خلیجهای عقبه و سویس میباشد از مفاخر این قسمت است

آرابیتا — اسم طایفه بوده که در طرف مغربی رود سند که آنرا فرنگیها اندوس میگویند و به محیط هند میریزد سکنی داشته بعد از آنجا کوچ کرده به زابلستان آمده در آنجا بورث و اقامت اختیار کرده اند و میتوان گفت این طایفه افاغنه یا قومی از آنها میباشند بعضی از علمای علم انساب طایفه مزبوره را اوریته هم نامیده اند

آراخُتُس — اسم قدیم رودخانه ارغنداب بوده و آن از سلسله کوه پاغان واقع در ایالت مالستان یعنی افغانستان از چندین چشمه تشکیل یافته از شمال بطرف مغرب جاری شده از سمت غربی قندهار گذشته برودهای تارناک و انکران پیوسته از کنار قلعه بست برود هیرمند میریزد

آراخُزیا — اسم قدیم افغانستان است مسیو کیپرا از افاضل علمای جغرافیا گوید هوای این مملکت سرد و ارتفاع آن از سطح دریا از هزار الی هزار و دویست متر است اگرچه زراعت آن زیاد نیست ولی برای اغنام و مواشی چراگاههای پرفایده بسیار دارد سکنه قدیم این مملکت را پاکتوی مینامیدند در اینوقت آنها را پشتو میگویند اهالی ایران آنها را افغان میخوانند در سمت جنوب غربی این مملکت زمین مسطحی است و دو رودخانه عظیم در این ناحیه جاری میباشد اسم یکی اتوماندوس است یعنی دارای پل زیاد و آن همان است که امروز معروف باسم هیرمند میباشد دیگری موسوم به آراخُتُس که حالا ارغنداب مشهور میباشد و تمام قسمت جنوبی پشت مملکت را باسم این رودخانه آراخُزیا گفته اند

در وسط این مملکت اسکندر کبیر برای مهاجرین مقدونیه شهری بنا کرده آنرا باسم خود و بنام
مملکت الکساندریا آراخس نامید یعنی اسکندریهٔ آراخوزیا و آن همین قندهار حالیه میباشد
کاتب چلبی از اجلهٔ فضلای عثمانی در کتاب جغرافیای تاریخی خود که موسوم بر جهان نماست گوید
آراخوزیا قسمتی از مملکت سیستان است و اسکندر کبیر بانی شهر قندهار صاحب قاموس الاعلام
میگوید آراخوزیا اسمی است که یونانیهای قدیم بدار الملك سیستان داده اند و آن شهر را
سمیرامیس ملکهٔ آشور بنا کرده است و کوفن نامیده و شك نیست که کوفن شهر کابل حالیه است
چه در انوبل منسوب بکوفن اسم رودخانه ایست که از کابل عبور میکند و رودخانهٔ مزبور که برود
کابل معروف میباشد از چند چشمه کوه هندوکش تشکیل یافته و جاری شده برود پنجاب
میریزد و بنا براین میتوانیم بگوئیم زابلستان قدیم همان آراخوزیا بوده است نیز کاتب چلبی در
فصل بیست و پنجم از کتاب خود گوید مردم اهالی فرس باختر میگویند و زابلستان مملکتی است
که اطراف آنرا کوهها احاطه کرده و ولایت طولانی میباشد حدود آن در مشرق پیشاور و بعضی
از بلاد هند و در مغرب کوهستان هزاره و در شمال ولایت قندز و کوه هندوکش و در جنوب
افغانستان و فرمل و امکنهٔ دیگر و دار الملك این مملکت شهر کابل است در ازمنهٔ سالفه طایفها
این شهر را مبارك و مقدس دانسته احترام آنرا از فرایض میدانسته اگر یکی از سلاطین آنها در
غیر شهر کابل تاجگذاری میکرد اطاعت و انقیاد او را واجب نمیشمردند

در تاریخ کاشغر از مؤلفات عاطف بیك که بزبان ترکی است و در سال هزار و سیصد و دو
در اسلامبول طبع شده چنین مسطور است که تمام پادشاهان زابلستان را که در صدر اسلام
سلطنت مینمودند رانبیل میگفته اند مصنفین عرب زانبیل و رانبیل نوشته اند و آخر الامر
محرفین کتاب زنبیل را رتبیل کرده چنانکه فیلقوس پدر اسکندر فیلقوس شده نیز همین مؤلف
گوید رانبیلها با امراء مسلمان سیستان گاهی جنگ میکرده و زمانی صلح مینموده اند
در تواریخ عجم زال پدر رستم را حکمران سیستان نوشته اند و رستم را که میگویند چندصد
سال عمر کرده چون عقل از قبول این گفته ابا و امتناع دارد اگر بخواهیم محمل صحیح برای این حرف
قرار دهیم باید بگوئیم چند نفر از همین خانواده حکمرانی سیستان کرده و چون رستم شخص شاخص
بوده شاهنشاه ایران بآن چند نفر حکمران متوالیا لقب رستم داده و از این قبیل کار در عالم
تبادل اتفاق افتاده است نیز میتوانیم گفت زال مخفف زابل و زابل مخفف زابیل است

آرادوس - اسم دو جزیره بوده است در خلیج فارس در حوالی هرموز که طایفهٔ موسوم
بر فنیقیه از این دو جزیره مهاجرت کرده بر ممالك ساحلیهٔ شام رفته در آنجا سکنی گرفته اند
ایطالیها که فرنگیها آنها را فنیسی میگویند در تجارت و کشتیرانی انگلیسهای زمان خودشان
محسوب میشوند

آرارات - اسم قدیم ناحیه بوده که رود ارس از آن ناحیه میگذشته بعدها کوه
مناسبی که ترکان آنرا آغری داغ میگویند و در حد فاصل ممالك دول ایران و روس و عثمانی
واقع است باین اسم موسوم گشته که پیر تا استاد بزرگ جغرافیا گوید موسوم شدن این کوه باین
اسم از روی تحقیق و مأخذی نبوده است در هر حال چون طایفهٔ اورارتو یا اورارزو از طوایف
تورانی در این ناحیه حکومت مینموده این سرزمین که در حقیقت ارمنستان کبیر است
منسوب باین طایفه شده آنرا آرارات گفته اند

آراکسس - اسم یونانی رود ارس است که از کوه مین گول واقع در ارزنة الروم
سرچشمه گرفته از اراضی دولت علیهٔ ایران گذشته داخل رود کر شده بدریای خزر میریزد

آراکسس مزوپتامو - اسم قدیم رودخانهٔ خابور است که از جبال دیران شهر واقع
در داخلهٔ لواء دیر سرچشمه گرفته در سمت شمالی تل کوکب برودخانهٔ جغجغا پیوسته
در پائین البصیرة فیما بین دیر و میادین بشط فرات میریزد

آراکس - اسم قدیم رود کر فارس است که از کوهستان سمت شمالی شیراز تشکیل
یافته و بطرف جنوب شرقی جاری گشته در مرودشت با رود پلوار یکی شده بدریاچه
موسوم به دریای نیریز میریزد

آراکوس - اسم قدیم رودخانهٔ بورا میباشد که از شهر واثات میگذرد و برود
کر میریزد

آرام نهارایم - اسمی بوده که قدما خاصه کتب یهود بر جزیره یعنی الجزیره
داده اند و آن عبارت است از اراضی واقعه فیما بین شط فرات و دجله و کوههای ارمنستان

آربلا - اسم قدیم اربل است که واقع در لوای شهر زور و از ولایت موصل میباشد
بنای این شهر در زمان سلطنت بنی آشور شده گویند چون آربائیل دویمین پادشاه

بنی آشور این شهر را برای اشتهار و مخلد نمودن نام خود بنا کرد باسم او موسوم شد
بر فرض صحت میتوانیم گفت آربلا و اربل همرد و همان آربائیل است که بتحریف یا تحقیق شده
در هر حال جنگ اسکندر کبیر با دارا در حوالی این شهر اتفاق افتاده و بعد از آن جنگ
سلطنت کیان منقرض شده است (در سنه ۳۳۱ قبل از میلاد)

آرتاکتانا — اسم قدیم شهر هرات بوده است

آرتاکساتا — اسم دار الملک سلاطین اشکانی ارمنستان بوده و این شهر را
آرتاکیس پادشاه ارمن بدستور العمل آنیبال سردار کارتاژ در سال صد و هشتاد قبل
از میلاد در ساحل شمالی رود ارس بنا نموده در سال پنجاه بعد از میلاد رومیها آنرا خراب
کردند و خرابه شهر الآن موجود و در نقشه‌های جدید محل آن فیما بین قریه تون و ده لو
مشهور است

آرتاکی گرتا — اسم قدیم قصبه قره باغچه است که در دره قرسچی جنوب غربی بایزید
واقع میباشد این قصبه را آرتاکرامه مینامند یعنی قلعه آرد و در قدیم الایام از اعمال الشکرد
محسوب میشده

آرتمیتا — آرتمنیا — اسم قدیم قصبه ادرمید است و آن در ساحل جنوب شرقی
دریاچه وان واقع شده گویند سمیرامیس ملکه بابل بعد از فتح قلعه وان این شهر را
بنا کرد و چون آب نداشت نهری ساخته از محلی بعید آب باینجا آورد اکنون آن نهر
موجود و باسم همان ملکه منسوب میباشد چون آبی که در آن نهر جاری است ذرات گچ
دارد بستر نهر مثل ناودانی از گچ بنظر میآید

آرتمیتا آسیریا — اسم قدیم دستکرد است و آن در کنار رود دیاله واقع میباشد
این شهر را ملوک بابل بنا کرده و در زمان ساسانیان یکی از شهرهای معتبر بلکه پای تخت
خسرو پرویز بوده و قصور عالیه داشته چون هرقل قیصر قسطنطنیه بر خسرو غالب شد
این بلد را قتل و غارت کرد و هرچه از دولت قیصری گرفته بود مع شیء زاید مسترد نمود
و این واقعه در نتیجه جنگ سی ساله که چوب صلیب را خسرو از یونانیها گرفته بود واقع
و آرت بزبان کلدانی ارض است و میتا یعنی میت یعنی زمین بایر و ارض میت که امروزهم
مصطلح است که در جمع آن اراضی موات میگویند

عقیده

عقیده بعضی آرتمیتا آسیریا قصر شیرین است که ما بین زهاب و خانقین میباشد

آرتی کتنه — اسم قدیم اردستان بوده که فیما بین کاشان و نائین در سر راه واقع است
و بنا بر آرت چنانکه گفتیم بزبان کلدانی ارض است و کتنه مستور یعنی ارض مستور

آرزانته — اسم شهری از کردستان ارمن بوده و آن امروز خرابست و خرابه‌اش
فیما بین قصبه زوق و رضوان واقع در لوای شعرد از ولایت بتلیس موجود در نقشه‌ها
نیز آن نقطه مشهود میباشد ارامنه و آشوریها آنرا ارزن مینامیدند و این اسم در کتب
جغرافیای اسلام نیز ضبط شده

آرز — اسم قدیم شهری بوده است از ارمن که امروز معروف به آراز میباشد و
آن حالا قریه معتبری است در دشت ارزنة الروم در کنار فرات کردها این موقع آن را
قره سو مینامند و معروف است که شهر ارزنة الروم در عهد قدیم در آنجا بوده است

آرساکیا — اسمی است که پادشاهان اشکانی بشهر ری یا بقسمتی از این شهر که خودشان
بنا کرده بودند داده اند

آرسامزاتا — اسم قدیم سمیساط است و آن در کنار فرات واقع بوده و امروز
مرکز ناحیه و قصبه کوچکی است در داخله لواء ملاطیه تابع ولایت معمورة العزیز
که معروف به خربوت بود

آرسانیاس — اسم قدیم دو رودخانه است یکی از آن دو را امروز مراد چای
میگویند و آن بزرگتر و یکی از شعب شط فرات است این رودخانه از کوه نمرود سرچشمه
گرفته از ملازگرد و دشت موش و پالو میگذرد و در معدن کان بفرات میریزد اما
آنرا میرات و ارادزانی مینامند رودخانه دوم که کوچک است از کوه سمیساط جاری
شده نیز بفرات میپیوندد

آرسیساپالوس — اسم قدیم دریاچه وان بوده و یونانیها آنرا ترسپتی و آرغش
میگفته اند و حالا آن دریاچه معروف به وان دریاسی میباشد

آرسیسا — در ازمنه سالفه شهر قدیم و پای تخت ارمن را باین اسم نام میبرده
و امروز آن معروف به اسکی ارجیش میباشد این شهر را دریاچه وان فرا گرفته در
تابستان گاهی آثار آن پیدا و نمودار میشود

آرکانا

آرگانا — اسم قدیم قصبهٔ ارغنی واقع در لوای معدن ارغنی از ولایت دیاربکر است و معدن مس بسیار با منفعتی در ناحیهٔ این قصبه موجود و در کار میباشد

آرگیپائی — هرودوت ابو المورخین گوید ارگیپائی طایفه از اتراک میباشند و این طایفه مصلح و آبرومند و مردمان درستی هستند در طرف شمالی دریای خزر سکنی دارند و چادرنشین اند

آرماویرا — اسم قدیم دار الملک ارمن بوده و در خرابهٔ این شهر حسینخان قاجار قزوینی سردار آباد ایروان را بنا نمود

آرمنیا — اسم مملکت ارمنستان قدیم بوده که امروز در حدود دول ایران و عثمانی و روس واقع است در عهد قدیم حدود این مملکت در شمال گرجستان و ایمرتی و در مغرب اناطولی و در جنوب مزپوتامی یعنی الجزیره و جنوب شرقی آثوریا که آشور باشد و امروز معروف به آسیری است و ما آنرا کردستان عثمانی میگوئیم و در مشرق آذربایجان میباشد این مملکت از شمال شرقی بجنوب غربی امتداد یافته و قدما آنرا منقسم بدو قسمت نموده بودند قسمت اول را سانا الاسکفند یعنی ارمنستان کبیر و قسمت ثانی را اسمیرا یعنی ارمنستان صغیر و سانالا را نیز منقسم به سه قسمت کرده و هر قسمت را هم چند ناحیه قرار داده بنا بر این قسمت اول ارمنستان کبیر عبارت بوده از نواحی واقعه فیما بین رود ارس و شط فرات و هر ناحیه اسمی داشته بشرح ذیل

آکیلیسن و ساکاسن و باسیلیسن و کاتارزن و فاسیان و کلثن

قسمت دوم از مملکت ارمنستان کبیر که فیما بین شط فرات و دجله واقع بوده نیز منقسم بچند ناحیه کردیده و اسامی آن از قرار ذیل است

سفن و آرزاین و خرزن و باگرایداین و کردیان و کنه و مکسن و کارنیتید

قسمت سیم از مملکت ارمنستان کبیر در میان رود ارس و آی بی ریا واقع بوده و نواحی آن موسوم باسامی ذیل شده

آربالیسن و اتن و ابارانی و تانجی و انکیتینی و سانی

شهرهای تخت این مملکت را آرتاکسانا میگفته اند و آن امروز خراب است و معروف به کهنه از جیش و در طرف غربی بحیرهٔ وان واقع

اما ارمنستان صغیر حد شمالی آن کولشید و حد مغربی کاپادس و جنوبی کمازن و مشرقی فرات بوده و کلیة به پنج ناحیه قسمت شده باین صورت

ملیتن و کاتائنی و موریاین و لاویان و دراون

بدلیل این مأخذ بید و ادلهٔ دیگر میتوانیم گفت محال مرند و ماکو و خوی و سلماس و بعضی از نواحی غربیهٔ ارومی ایران و تمام گوگنا نوری ایروان و قارص و اردهان و اولتی و ارتوین دوسنه و لوای کواروان و موش و تبلیس و ارزنة الروم و بایبورد و اردنجان و قره حصار شرقی و کونیک و خرپوت و ملاطیه و سیواس و بیره جک و مرعش عثمانی در ایام قدیم جزء مملکت ارمنستان محسوب میشده

آریا — اسمی است که یونانیها بولایت هرات داده یعنی اسم این ولایت را اینطور تلفظ مینموده اند این یونانیهای قدیم اینجا را هاریوا می گفتند و در منقورات بیستون که بفرمان دارای کبیر نقر کرده اند هاروا ضبط شده

هاروا در زبان ازمنی که مرکب از زبان پارت و مد و فارسی قدیم است بمعنی مشرق میباشد کیپرت از اجلهٔ علمای جغرافیا گوید آریا ناحیه ایست که رود خانهٔ هری یا هری از آن میگذرد پس آریا کلیة اسم ناحیهٔ هرات حالیه بوده و الکساندریا اریون که بمعنی اسکندریهٔ آریا میباشد اسم دار الملک ولایت هرات است که اسکندر کبیر تجدید عمارت آن نموده و جمعی از مهاجرین یونان را در آن ساکن کرده و میشود که آن همین شهر هرات حالیه باشد اگرچه شهر هرات قبل از اسکندر موسوم به ارتاکوانا بوده

در حدود ولایت آریا فیما بین مصنفین خاصه جغرافیادانهای روم و یونان اختلافات است این مورخ گوید ملت حد آریا پنجاب است و حد دیگرش سرحد کرمان و بلوچستان و بعد از این شرح تمام مملکت خراسان را جزو آریا شمرده

مؤلف کتاب قاموس الاعلام میگوید آریا اسمی است که جغرافیادانهای قدیم یونان بشهر هرات و قسمت شرقی مملکت خراسان و سیستان داده و بعضی تا سرحد هند را جزو

آریانا نیز چنانکه تمام افغانستان و بلوچستان را اما ظن غالب این است که آریا لفظ اسم ولایتین هرات و بلخ بوده بسیاری از متأخرین علما که در انساب السنه امم تدبر کامل نموده چنین دانسته که در زمان قبل از تاریخ طوایفی که در حدود بلخ و هری ساکن بوده موسوم باسم آریا شده و بعدها مملکت را باسم سکنه نامیده اند و آن طوایف در اوقات مختلفه هندوستان و ایران و تمامی اروپا مهاجرت کرده اند

اگرچه نمیتوان گفت مملکت آریا مهد بنی نوع بشر بوده است اما میتوان قبول نمود که مدنیت انسان ابتدا در این سرزمین بنای شروق و ظهور را گذاشته چه از جهت استعداد موقع و مکان و خصایص اقلیمی آن طایفه که در آن نشو و نما نموده از حیثیت تناسب خلقت اعضا و هوش و ذکا بر مردم اقطار دیگر برتری داشته و پیش از سایر اقوام بحالت تنبه و تمدن فایز گشته در زمانی که غالب قبایل صحراگرد و خانه بدوش بوده و بشکار و شبانی معاش مینمودند اهل آریا بشهرنشینی و زراعت مایل گشته و چون از آفات بادیه گردی محفوظ مانده همواره بر جمعیت آنها افزوده تا آنکه مملکت بلخ و هرات بر آنها تنگ شده و بجبال مهاجرت افتاده اند در اینصورت میتوانیم بگوئیم بسیاری از مردم ممالک بعیده اصلاً از قوم آریا میباشند

آریانا

استاد جغرافیادانها کیپرت گوید آریانا اسم قدیم مملکت ایران حقیقی است و این اسم را طایفه موسوم به آرین باین مملکت داده اند و معلوم نیست که کی و در چه قرن این طایفه از طرف شمال و نواحی تاتارستان کوچ کرده باین مملکت آمده اند

یونانیها فقط قسمت شرقی مملکت ایران را آریانا یا آریا می گفته اند و مسلم است که تا پانصد اند سال بعد از خروج اسکندر کبیر این مملکت را ایران نمینامیده از زمان اردشیر اول پادشاه ساسانی اسم ایران مذکور و شایع گردید یعنی ایران اسم قدیمی اراضی و اقطار در سمت شمال که رودخانه های جیحون و سیحون آنها را سیراب مینماید بود در سلطنت ساسانیان آن اراضی را توران گفتند و اسم آنها را باین مملکت دادند بعضی از مصنفین قدیم را عقیده این بوده که اراضی و اقطار ما بین رود پنجاب و دجله و دریای خزر و عمان موسوم به آریانا یا آریا بوده آمین مارسلین مورخ یک حد آریانا یا آریا را خاک چین دانسته هردوت میگوید پیش از این مملکت مد یعنی عراق عجم با جبال موسوم باین اسم بود

بطلیوس مصری گوید یکی از طوایف تورانی که فیما بین جیحون و سیحون یورت داشتند آریاکا نام داشتند و از کجا که طایفه مزبوره از یورت خود کوچ نکرده باشند و بجبال نامیده نیامده باشند و بعد از تصرف این مملکت اسم خود را بآن نداده و مملکت را آریاکا نگفته و عراق معرب آریاکا نباشد

هردوت میگوید سکنه این مملکت یعنی ایران را آرین مینامیدند و معنی این کلمه رشید است و قوم آرین آنهائی بودند که هندوستان و ایران و ترکستان و ارمن بل اغلب بلاد فرنگ را معمور ساختند و مدها نیز از این قوم اند و بدوا آرین نام داشته

جمعی را عقیده این است که قوم نجیب آرین از اولاد یافث اند و ابتدا آنها در یک سرزمین سکنی داشته بعد نزاع و خلاف در میان آنها در گرفته از هم جدا و متفرق گشته هر فرقه بطرفی رفته اند و بواسطه اختلاط با سایر امم زبان اصلی آنها که سانسکریت بوده تغییر یافته چنانکه آریینهائی که بایران آمدند زبان زند را که تحریف زبان سانسکری میباشد اختیار کردند و آریینهای هند زبان اصلی خود را بالنسبه حفظ نمودند و از این دو زبان السنه آریینهای اروپا مشتق شد و بعضی گفته اند زبان اصلی طایفه آرین زند بوده که کتاب مقدس زند و اوستا را بآن زبان نوشته اند

آنها که در علم انتشار بشر دقتی نموده گفته اند قوم آرین ابتدا در ترکستان و باختر تا سرحد تبت جای داشته و معلوم نیست که از کجا بترکستان یعنی باراضی فیما بین جیحون و سیحون آمده اما متعین است که از قدیم متمدن بوده و تمامادر آن عهد مذهب آتشی داشته یعنی عناصر اربعه را خالق کائنات میدانسته و همه پرستیده اند بعدها هر قومی از آنها مذهبی علیحده اختیار کرده و اختلاف مذهب اسباب جدائی آنها از یکدیگر شده دسته از آریینها از کوه هندوکش عبور کرده بطرف هندوستان رفته دسته دیگر بخراسان و ایران و ارمنستان روانه شده قسمی در مقر اصلی خود یعنی ترکستان مانده و اختلاف مذهب و جنگ مذهبی در میان آن طوایف طوری سخت گشته که دیو که رب النوع آریینهای هند بود اهرمن آریینهای ایران گردید

آریوس — بعضی از جغرافیادانهای قدیم این اسم را برود هیرمند داده اند اما حق این است که اسم قدیم هری رود بوده

آزیا (آسیا) - آزیا را مردم مشرق آسیا تلفظ میکنند و آن اسم اقلیمی از اقالیم خمسهٔ کرهٔ ارض میباشد و از چهار اقلیم دیگر وسیعتر و مهد بنی نوع بشر و ظهور تمدن در آن از همه جا بیشتر شده بوده وجه تسمیهٔ این اقلیم را با این اسم یونانیهای قدیم بلکه جغرافیادانهای قرون متوسطه و متأخرین هم نمیدانسته‌اند هرودوت که پانصد سال قبل از میلاد تاریخ خود را نگاشته هرچه خواسته است وجه موجهی برای این تسمیه ذکر نماید ممکن نشده در این اواخر که در خرابهٔ شهر قدیم نینوا کاوش مینمودند لوحهٔ منقوری بدست آوردند خط این لوحه میخانی بود که اهالی اروپا کونئیفرم میگویند و بزبان آشوری نوشته شده چون آن لوحه را خواندند معلوم شد که آثو بمعنی مشرق است و عرب بمعنی مغرب و آثو را آسیا شده و عرب اروپا و یونانیها آثو را به اناطولی ترجمه کرده و عرب را به اسپریا بعد بزبان لاتین ترجمه شده اناطولیا را لاتینها اوریانت و اسپریا را اوکسیدانت گفتند و بیشتر یونانیها که در آرشیپل یعنی جزیره‌های بحرالجزایر واقعه فیما بین آسیا و اروپا سکنی داشتند تمامی یونانستان را که در شمال پلوپونز واقع بود اروپ نامیدند و طرف مقابل را آسیوس مختصر بعد از بحر یغات چنانکه ذکر شد آثو را آسیا شد یعنی مشرق و عرب اروپا شد یعنی مغرب

در اشعار همر شاعر معروف یونانی آسیوس هست و آن هم اسم یکی از پهلوانان بوده هم اسم ناحیه از نواحی لیدیا که امروز آن مملکت عبارتست از لواهای آیدین و صاروخان بنی آشور که یکوقتی لیدیا را هم در تحت سلطنت خود داشتند بزبان آشوری که زبان اولاد سام بود آن را آثوه نامیدند و لفظ عرب بزبان عبری و زبان مردم فنیقیه که هردو از شعب اولاد سام است بمعنی تاریک میباشد و زبان عربی که باز از همان زبان مشتق شده عرب را غرب کرده نیز میتوانیم گفت عرب فنیقیه را یونانیها تصحیف نموده و چون باندازه یارا پا کرده و اوروپوس گفته و اوروپوس یورُپ و اروپ و اروپا شده و از این تغییرات در کلمات و الفاظ بسیار اتفاق افتاده

آزی مینر - اسم شبه جزیرهٔ بزرگی است در منتهای غربی آسیا واقع و امروز معروف به آزی مینر میباشد یعنی آسیای صغیر این قطعه با وسعت را یونانیهای قدیم میگر آسیا و رومیهای قدیم آسیا مینر و جغرافیادانهای اسلام روم مینامیدند

در این عصر آزی مینر را غالبا باسم اناطولی نام میبرند و اناطولی در زبان گرک بمعنی مشرق است چه این مملکت نسبت بیونان در طرف مشرق میباشد و امروز این اسم یونانیها مشهور و در افواه است مملکت اناطولی یا آسیای صغیر در وسط ممالکی واقع است که آن ممالک در ازمنهٔ سالفه معروف باقطار مدنیهٔ عالم بود سه طرف اناطولی را دریا احاطه کرده و فقط در طرف مشرق بخشکی وصل میباشد در سمت شمال محدود بدریای سیاه و دریای مرمره و در جانب جنوب بدریای سفید و در مغرب به آرشیپل آطه لردگزی میباشد خلیج اسلامبول و خلیج چناق قلعه اناطولی را از اروپا جدا کرده است اگرچه حدود شرقیه یعنی حدود ذاتیهٔ این مملکت را نمیتوان درست معین نمود ولی بطور تخمین میتوان گفت آن محدود بسلسلهٔ جبالی است که از کوه قفقاز با سکندرون امتداد یافته و منتهی به راس الخنزیر واقع در جنوب خلیج اسکندرون شده و در بعضی جاها شط فرات حدود شرقیهٔ این خطه را محدود میسازد و آن در سمت جنوب شرقی کردستان و جزیره و شامات است امتداد این مملکت در ساحل بخط مستقیم چهار هزار کیلومتر است که هزار و سیصد کیلومتر آن در کنار دریای سیاه و پانصد کیلومتر در کنار دریای مرمره و هزار و یکصد کیلو در آطه لردگزی و همین قدر نیز در ساحل دریای سفید میباشد و امتداد خط حدود اناطولی تقریبا هزار و سیصد کیلومتر میشود در هر طرف از سواحل مذکوره خاصه در سواحل غربیه خلیجها و لنگرگاههای محفوظ دارد که هم برای تجارت نافع است و هم برای جنگ مساعد و غالبا معمور میباشد از سواحل دریای بحرالجزایر تا مجرای شط فرات منتها طول خاک اناطولی هزار و دویست کیلومتر و منتها عرض آن نیز هفتصد کیلومتر میرسد و در سی و یک درجه طول شرقی واقع است و سطح آن با سطح جزایری که از این مملکت شمرده میشود پانصد و چهل و هفت هزار کیلومتر مربع است بنابراین از مملکت فرانسه بزرگتر است اگر اقالیم سبعه یعنی وضع تقسیم جغرافیائی قدیم را در مد نظر گیریم اناطولی با ممالک اسپانیا و ایتالیا و یونان در یک اقلیم واقع شده و شهر سینوب که در منتها نقطهٔ شمالی این مملکت است با شهر رم محاذی و راس اناموره که در منتها نقطهٔ غربی آن است با جنوب فادس همان حالت را دارد منتها نقطهٔ غربی اناطولی در بیست و چهار درجه و چهل و چهار دقیقه طول شرقی واقع و منتها نقطهٔ شرقی آن در سی و نه درجه و سی دقیقه طول شرقی است

آرارکس
اسم رود ارس میباشد که حد ایران و ارمنستان است نیز اسم رودی است در عراق عجم که آن را حالا الجابور گویند

آزوتوس
یکی از شهرهای قدیم فلسطین در کنار دریا در شمال عسقلان و در مغرب بیت المقدس بوده، حالا خراب است.

آسا آك — اسم شهری بوده از دهستان یا از کوهستان خراسان که در عهد قدیم آنرا پارت و پارتوا میگفته‌اند اساك اول مؤسس اساس سلطنت طبقهٔ اشکانی آنرا بنا نموده و بعقیدهٔ اکثر مورخین تاج سلطنت را در این شهر بسر نهاده. آسا آك فی الحقیقه همان اشك است با اندك تحریفی و یکی از علمای جغرافی میگوید آسا آك را امروز زاوه میگویند لکن یك زاوه در نزدیك تربت حیدریست و زاوهٔ دیگر در شمال غربی بامی و هیچیك صلاحیت آن را ندارد که بگوییم آسا آك در این محل بوده. بعقیدهٔ ما در ناحیهٔ عشق آباد حالیه در سمت شمالی دامنهٔ کوه شهر آسا آك بنا شده و آنرا آشکاك گفته‌اند یعنی بنا نهادهٔ اشك. یونانیها که شین نداشتند آنرا آسکاك ضبط کرده و آخر الامر ایرانیها که این طبقه سلاطین را اشك مینامیدند آنجارا اشك آباد خوانده و عشق آبادی که امروز معروف است همان اشك آباد است

آسپادانا — اسم شهر اصفهان بوده و معنی آن معسکر و جای سواران است چه اسپا چنانکه در لغت آریا سپه نگاشته شد بمعنی سپاه و سپاهی و سوار است و اسپادانا یعنی محل سپاهیان و متأخرین از علمای جغرافی در کلمهٔ سپاهان تخفیف قریب بمطلب مذکور نموده اند

آسپی جی (آسپی هی) اسم طایفه بوده که در زمان اسکندر کبیر در ناحیهٔ کابل تا هندوستان مسکن داشته‌اند قریب بیقین این است که همین طایفه افغان حالیه بوده یعنی افاغنه از نسل آنها میباشند و بمناسبت سپاهی بودن این اسم یافته

آستابنا — شهری بوده از بلاد دهستان که قدما داهیا میگفته‌اند شهر آستابنا در نزدیك آسا آك مذکور در فوق بنا شده و شاید در محل قزل رباط که عوام حالا قزل آروات میگویند آنرا ساخته چه جای دیگر در آن حدود قابل بنای شهر نیست

آسناکنی — اسم طایفه بوده از طوایف هند که در عهد اسکندر کبیر در حوالی سرچشمه‌های رود پنجاب ساکن بوده اند

آسیریا — همان مملکت آثور یا آشور است که حالا فرنگیها آسیری میگویند و آن یکی از ممالك قدیم آسیا بشمار میآید واقع در طرف علیای دجله منبسط در دو سمت شط مزبور و طرفین زاب علیا و سفلی آنرا آسیراب مینموده در مغرب محدود بشامات

در جنوب باراضی بابل در مغرب بمملکت مد یعنی جبال و آذربایجان و ناحیهٔ عیلام یعنی خوزستان و در شمال بارمنستان و قسمت شرقی این مملکت و کوهستان آن همان کردستان حالیهٔ عثمانی است بزرگترین شهر آشور نینوای معروف بوده که زیاده از دو هزار سال است که خراب میباشد

در الواح بیستون آشور را آثرا نوشته و یونانیها در عهد اسکندر کبیر آنرا آتوریا ضبط کرده و هرودوت بنام ماتانیا اسم برده اول پای تخت این مملکت موسوم به آثور در طرف جنوب دجله بوده و مکرر تغییر پای تخت داده اما هر وقت پای تخت اختیار کرده اند از کنار دجله عبور ننموده

کیپرت از مشاهیر معلمین علم جغرافیا اسم آسیریه را آتوریه یا آشوریه نگاشته و در فرس قدیم آنرا آثورا هم گفته‌اند وقتی سلاطین آسیری بابل را تملك نموده و شهر بابل را پای تخت قرار داده آنوقت تمام عراق عرب جزو آسیری محسوب شده

زمانی شهر کالاش پای تخت آسیری شده و تا مدتی هم سلاطین بنی آشور در این شهر اقامت داشته و خرابهٔ کالاش را اعراب قلعهٔ نمرود میگویند اگزنفون اسم این شهر را لاریسا مینویسد و موقع و محل آنرا در دهنهٔ زاب کبیر مشخص مینماید

آسیا — شرح آسیا در لغت آزیا نگاشته شد

آسیای صغیر — همان آزی مینور و اناطولی است که پیش نوشته شد

آکامپسیس — اسم رودخانهٔ چوروق بوده که از جبال مابین ارزن الروم و بایبورد سرچشمه گرفته و بطرف شمال جاری شده از میان شهرهای اولتی و آرتوین گذشته ارمنستان کبیر را از مملکت کلشید جدا کرده در حوالی باطوم بدریای سیاه میریزد

آکرابا — اسم یکی از شهرهای الجزیره بوده واقع در کنار رود خابور که بفرات میریزد تانوبل گوید دویست سال قبل محل این شهر را عربان میگفته‌اند

آکی لیثم (آجی لیثن) اسم شهر کوچکی بوده در بوغاز دریای آزف و فرهنگیز امروز محل آنرا اختانیزود میگویند

آلاثا (آلاسا) اسم خطهٔ احسای جزیرة العربیست که باسم لوای نجد تابع ولایت بصره میباشد

آلازنی — اسم طایفه از طوایف تورانی بوده که در قدیم از سواحل غربی دریای خزر تا کنار شرقی دریای سیاه نواحی ماورای کوه قفقاز را برای خود یورت قرار داده بودند طایفه هون که از توران بآن حدود آمدند آنها را تابع خود نمودند

آلبانانا — اسم قدیم حلوان الجزیره است و بعضی آنرا آلبانا نام گفته‌اند

آلبانیا — اسم قدیم داغستان و شیروانات بوده علمای جغرافی قدیم گفته‌اند حدود این مملکت دریای خزر و رود کر و گرجستان و آذربایجان است دانویل گوید که صد سال قبل از میلاد پای تخت این مملکت کابالاکا نام داشته و امروز معروف به کابلاسوار میباشد از مزار و مسطورات کبیره اسم آلبانا و ابیری در تواریخ مسطور که ذکر شده پای تخت آن شهر آلبانانا واقع در دربند حالیه بوده امم مختلفه در این مملکت سکنی داشته اسم آلبانانا سکنه‌اش از اول میلادی فراموش کرده آنرا شیروان و داغستان مینامند

آلبانیا پیلیه — معنی آلبانیا پیله مدخل البانی میباشد و آن اسم قدیم شهر دربند است که اعراب آنرا باب الابواب گفته باید دانست که آلب یعنی سفید است لهذا قدما اکثر کوههای برف دار را آلپ نامیده و چون قسمتی از جبال داغستان و شیروان را نیز آلبانیا میگفتند شهر دربند را مدخل البانیا نام داده‌اند

آلبانوس — اسم قدیم رودخانه سمور است که از کوههای داغستان جاری شده از ساحل غربی بدریای خزر میریزد این رودخانه بزرگ از شیروان میباشد

الکساندریا ادیاروپامیزم — اسم قدیم شهر کابل پای تخت حالیه افغانستان که اسکندر کبیر بتجدید عمارت آن پرداخته و آنرا اسکندریه پاروپامیز خوانده

الکساندریا آراخز — گویند اسکندر کبیر این شهر را در زابلستان ساخت یا بتجدید عمارت آن پرداخت و آنرا اسکندریه آراخز نامید چه آراخز یا آراخزی اسم زابلستان و سیستان بوده و بعضی بانی اولی این شهر سمیرامیس ملکه بابل را دانند

الکساندریا آریا — اسم شهری بوده که اسکندر کبیر در سیستان در کنار دریاچه زره ساخته و آنرا اسکندریه هرات نامیده چه پیش گفتیم آریا اسم هرات بوده آثار این شهر معدوم است بعضی بر این اند که الکساندریا آریا خود شهر هرات است که اسکندر آن را عمارت بعض مرمت کرده و باین اسم موسوم نموده

الکساندریا بابیلن — اسم قدیم شهر حیره از بلاد عراق عرب که در نیم فرسخی نجف اشرف بوده میباشد البته این شهر را هم اسکندر کبیر از نو ساخته و اسکندریه بابل نامیده صاحب قاموس الاعلام گوید حیره در همان جای نجف اشرف بوده است

الکساندریا اوکسانا — پوشیده نباشد که اکوس اسم رود جیحون است و الکساندریا اوکسیانا یعنی اسکندریه جیحون و از این اسم چنین معلوم میشود که این شهر هم از بناهای اسکندر است و هنگامی آنرا باین اسم موسوم ساخته در هر حال بعدها بلده مزبور بنام سالی سرای معروف شده و قبل از امیر تیمور سلاطین جغتائی دارالملک بوده بنا بر مسطورات دانویل محل این شهر کنار رود جیحون و نزدیک شهر ترمذ است اما آثاری از آن موجود نیست

الکساندریا اولتیما — اسم شهری بوده که اسکندر کبیر در کنار رود سیحون ساخته بعضی گویند فاتح مقدونیه بتجدید عمارت شهر خجند پرداخته و آنرا باین اسم نامید این شهر ابتدا کروس شاطا نام داشته یعنی شهر کیخسرو یا شهر خورشید که اسم این شهر را الکساندریا اوسنانا ضبط کرده

الکساندریا تیگریما — اسم شهر شاراکس یا خاراکس است که اسکندر آنرا بعد از تجدید عمارت الکساندریا تیگریما خوانده و شرح شاراکس بیاید بعضی گمان کرده‌اند الکساندریا تیگریما یعنی اسکندریه دجله چه تیگر اسم دجله میباشد اما ممکن است سهو کرده باشند چه تیگر اسم جاهای دیگر هم بوده

آلونتا — اسم یکی از دو رودخانه بوده که حالا معروف به ترک و اوقوم میباشد این دو رودخانه از کوههای قفقاز جاری شده بدریای سیاه میریزد

آلونی — اسم شهری بوده از آشور یا آسیری در ساحل شرقی زاب علیا واقع و نزدیک مصب آن که دجله میباشد در این زمان بجای آن شهر قریه‌ایست موسوم به شمامیک

آنابن — اسم قدیم ناحیه بود که شهر فراه در آن عمارت یافته

آناثو (آناطو) اسم قدیم جزیره بوده واقع در وسط فرات با اسم قلعه محکم شهر عانه تابع ولایت بغداد شاید جزیره مزبوره در مقابل عانه واقع شده باشد

آناطولیکم ظما — اسم آسیای صغیر بوده که شرح آن داده شد گویند این کلمه بمعنی مشرق است چون آسیای صغیر در مشرق قسطنطنیه واقع است موسوم باین اسم شده

آتالیبلا — اسم قدیم شهری دارنده بوده از ارمنستان وسطی و امروز تابع ولایت سیواس است

آنتیمو سباس — میگویند شهری بوده در حوالی بیره جك تابع لوای اورفه ولایت حلب واقع در الجزیره در نزدیکی فرات بعد این شهر موسوم باسرهوین کردیده اما باید دانست که اسرهوین ولایت بوده نه شهر و ادیسا که بیره جك باشد کرسی آن نوشته اند

آنطیوخیا مارژیانا — باعتقاد بعضی قدیم مرو موسوم باین اسم بوده و میکویند چنانکه اسکندر مرو را مرمت کرده الکساندریا مارکیانا یا مارژیانا نامید یعنی اسکندریه مرو آنطیوخس پسر سلوکوس نیکاتر هم بعد از اسکندر بتجدید عمارات آن پرداخته و اسم شهر را آنطیوخیا مارژیانا کذاشت یعنی انطاکیه مرو

آنکباری تیس — اسم قدیم شهر انبار است از بلاد جزیره (مرو یونانی)

آن بی نی — اسم قدیم کوه آلتای است که آنرا آلتون داغ هم میکویند و آن کوهی میباشد از جبال تیانشان که معروف بکوه آسمان است و حد فاصل ما بین مغولستان و اراضی قرقیزها و رودخانه ایرا تیش از این کوه جاری میشود در کوه آلتای معدن طلا هست

حرف الف غیر ممدوده

اِتیماندِر — اسمی است که یونانیان برود ارغنداب افغانستان و دو یا چه زره سیستان و رود هیرمند داده اند و دریاچه زره که در سرحد غربی افغانستان واقع شده با آنکه رودخانه های شرقی و شمالی این مملکت در آن میریزد مخصوصاً هیرمند که از رودهای معتبر است عمقی ندارد و کاه چنان آب آن کم میشود که از هر جای آن عبور ممکن است (رودخانه هیرمند از دامنه کوه بابا در سمت غربی کابل جاری شده بدریاچه زره داخل میشود از رودخانه هائی که به هیرمند پیوسته آخر الامر آبش جزو زره میشود از طرف یمین (سی آهند خود) (باغران) (موسیه) از سمت یسار (ارغنداب) (ترناك) (انکیزان) (دوری) با رودخانه کشرود

از جانب شمال هم (هاروت رود) و (فرا رود) بدریاچه زره ریخته میشود آب دریاچه شور نیست اما تلخ و سیاه است علمای جغرافی فرنك هیرمند را هلمند و زره را هامون میکویند

اِدِسا — اسم یونانی قدیم شهر رها یعنی اورفه حالیه میباشد واقع در طرف غربی الجزیره در سرچشمه رود بلیخ و اورفه چنانکه پیش کفتیم تابع ولایت حلب است حران وطن حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام در شش فرسخی این شهر در طرف جنوب آن است در اورفه زیارتکاهی است باسم مولد حضرت ابراهیم ادسا را بیشتر ادیسا مینویسند

اُفراتِس (اُفرات) — اسم یونانی شط فرات است و عبرانیها آنرا ایرات کفته و ارامنه پیرات در الواح بهستون افراتا ضبط شده منبع حقیقی آن حوض مربعی است در مکیار چه سنك واقع در کوهی موسوم بدرطوملی داغ در چهار فرسخی ارزنة الروم در شمال شهر حوض مزبور را تراشیده اند و آبی که از آن بیرون میشود بسیار سرد و دارای هر کونه محسنات است و ابتدا بیش از یك سنك نیست هر چه جریان مییابد و از کوه سرازیر میشود بر آن می افزاید در زیر کوه رود معتبری میکردد فرات از منبع رو بجنوب غربی جریان یافته از یمین و یسار چند رود کوچك بآن می پیوندد و پس از طی مسافتی موسوم بفرات میکردد دو دیکر سوار از آن نمیتواند عبور کند باید با قایق از آن کذشت بعد از آن نیز انهار و آبهای بسیار بآن ریخته تا در مصب قورنه با دجله یکی شده شط العرب را تشکیل میدهد شط فرات امروز ولایات ارزنة الروم را از شمال شرقی تا جنوب غربی و ولایت معمورة العزیز را از شمال غربی تا جنوب شرقی و ولایت حلب را از مغرب مایل بشمال تا مشرق مایل بجنوب و حکومت بغداد را نیز بدو قسمت منقسم میکند و بین النهرین بوجود این شط و دجله موجود شده مختصر شط فرات از انهار نامی دنیاست امتداد و طول این رودخانه از منبع طوملی تا مصب قورنه ششصد و چهل فرسخ میباشد

اُفیطالیت (اُفیثالیت) — اسم هیاطله است که طایفه از طوایف تورانی بوده و آنها را هون سفید هم کفته اند اما اسم اصلی آنها ختل و هیطل بوده که بر خلاف هیاطله جمع بسته اند

اِکباتانا (اِکباتان) — اسم قدیم شهر همدان است هرودوت کوید این اسم در الواح بیستون و جاهای دیکر هانك ماتانا نکاشته شده در این اواخر که الواح بیستون را خوانده این کلمه را هاکاماتانا قرائت کرده و در تورات نیز اخمثا نوشته و علماء علم الالسنه کفته اند این کلمه مرکب است از هاخای فندی و تاتای پالی که شعبه ایست از زبان سانسکریت و تاتا

اُسرهوئِن
اسم قسمتی از اراضی الجزیره است و شرح آن در اصل کتاب در جلد دویم نکاشته شده لهذا مکرر ننمائیم

بمعنی ستان فارسی است که محل و مکان باشد و اختار اشهر بوستی و محل دوستی ترجمه
کرده چه پادشاهان ایران در تابستان دوستان خود را باین شهر دعوت مینموده عقیده
ما این است که در قدیم هم اسم این شهر همدان بوده چه هم افاده اتفاق میکند و دان ظرفیت را
میرساند و حاصل معنی مجمع متفقین میشود شاید این شهر معسکر تابستانی دولت ایران بوده
یا مجمع تجار خارجه و هاتك ماتانا و هاکاماتانا از لفظ همدان دور نباشد چه تا را که بدال
قلب کنیم و هاتك مادانا یا هاکامادانا گوئیم خیلی بهمدان نزدیك میشود و این قلب مطرد است و آن
دو کلمه که بادال شد باندك تغییر همدان میشود

تاریخ این شهر تا بی بزرك آسیا پای تخت دولت مدیا طبقه پیشدادی بوده بنا بر مسطورات
علمای جغرافی قدیم اکباتان در جنوب غربی کاسپین و در دامنه کوه اورنت که الوند باشد
بوده پس همین همدان حالیه میشود بموجب مفروضات توریه این شهر را ارفاکساد که از محشد
پادشاه مدیا باشد بنا نموده مورخین قدیم یونان گفته اند که دیوسس نامی از سلاطین
مدیا هفتصد و پنجاه سال قبل از میلاد این شهر را ساخته بعقیده هرودوت هفت حصار دور
این شهر تو در تو کشیده شده کنگره حصار اول سفید دویم سیاه سیم سرخ چهارم کبود پنجم
نارنجی ششم نقره هفتم طلائی و قصر سلطنتی و خزانه دولتی در حصار هفتم بوده است
آرزبان دارای اکبر کیانی در لوحه بیستون مسطور است که فروارتش ادعای سلطنت مدیا
میکرد بعد از جنك و جدال او را گرفتم و گوش و دماغش را بریدم بعد به هاکاماتانا آورده
بدارش زدم

اکباتانا پرسیا — این شهر بنا بر مسطورات دانویل در فارس و معروف بپازرگرد
پاگری بوده و آنرا اکباتانای مغستان میگفته اند چه مغها در عهد قدیم مدرسه در این شهر داشته
و در آن تحصیل میکرده اند

الئوس — اسمی است که یونانیها برودخانه کارون داده اند سرچشمه این رودخانه
در مقابل سرچشمه رود زاینده رود اصفهان و در بالا دست قریه سمیرم از اعمال همین
ولایت است قدری که جریان مییابد از طرف یمین رودخانه آوردجان و رودخانه چهارمحال
که از نهر وشته آب تشکیل یافته با آن یکی میشود و محل این التقاء در قریه دزدگور است یکفرسخ
پائین تر نیز رودخانه خرسان و رودخانه قریه سادات از طرف یسار بآب رودخانه که بالمآل

موسوم برود کارون میگردد میریزد و بطرف شمال غربی مایل گشته در هرجا از طرفین
راست و چپ انهار صغیره بآن داخل آن شده همینکه بجلوخرابه سوزیان که سوس یا شوش
باشد میرسد کارون نام میگیرد چون بقلعه کوتوند رسید رو بجنوب میگذارد و در بالای
شوشتر رود شوره زرد خورده نیز بآن ملحق گشته بعد دو قسمت میشود یکی موسوم بگرگر
یا گرگر که بطرف مشرق جریان یافته قسمت دیگر که بشطیط معروف است از سمت مشرق
شوشتر گذشته در زیر بند قیر برودخانه دزفول می پیوندد یا آب دزفول که از حوالی بروجرد
سرچشمه گرفته و انهار و رودخانه های عدیده بآن پیوسته تا بزیر بند قیر رسیده در محل
مزبور برود کارون میریزد پس از آن چند قسمت شده قسمتی بشط العرب و قسمتهای دیگر
بخلیج فارس منصب میگردد

الیمائی والیمائیس — اسم مملکت بنی عیلام است که عبارت از لرستان و
خوزستان باشد

اندوس — اسم رودخانه سند است و آنرا اسندوس هم گفته اند اصل آن که لغت
سانسکریت میباشد (سندو) بوده که حالا سند تلفظ میشود این رود عظیم سرحد طبیعی
هندوستان و سایر قطعات آسیاست یعنی هند را از ممالک دیگر آسیا جدا میکند سرچشمه
این رودخانه در کوه همالیه است که فرنگیها هیمالایا مینویسند رودخانه های چند از سمت
هندوستان و چند از طرف افغانستان باین شط میریزد و مصب خود رود سند محیط هند
میباشد در بعضی امکنه عرض این رودخانه دو هزار ذرع و سه هزار ذرع است و طول
جریان آن ششصد و هفتاد و پنج فرسخ جغرافیائی که هر فرسخ چهار هزار متر است میباشد
وقتیکه رود پنجاب داخل رود سند میشود چهار هزار ذرع عرض پیدا میکند چون از حوالی
شهر تته گذشت منشعب بچند شعبه میشود و هر شعبه در نقطه بمحیط هند منصب میگردد
سلاطین کشورگیر ایران از قبیل کیخسرو و دارا و مهرداد و فاتحین خارجه مثل اسکندر وغیره
که از یونان و مصر و بابل و کلده بعزم مملکت ستانی حرکت کرده این شط را سرحد متصرفات
خود قرار داده اند

بعقیده بعضی اسم هند از اندوس اشتقاق یافته در هرحال اول پادشاه ایران که مامور
علمی برای کشف و تحقیق منبع و مصب و وضع جریان این شط فرستاد دارای اول بود که در

اند (اندیا) همان محرف یا مصحف هند است

بانصد ودوازده سال قبل از میلاد سکیلاکس یونانی را ابریاست جنبی ماموراینکار عده نمود
اسکندر کبیر در سیصد وبیست وپنجسال قبل از میلاد در روی این رودخانه تنجسه کشتی رانی
کرده است

ایرهٔ نوپولیس — اسم قدیم شهر بغداد بوده گویند پیش از آنکه منصور عباسی
این شهر را بنا کند یونانیها در زمان سلوکوس نیکاتور شهری را در این محل ساختند وباین اسم
موسوم کردند اما از آنجا که معنی تحت اللفظی این اسم شهر شیرین است وشیرین همان اسم
دختر قیصر میباشد شاید این شهر را خسرو پرویز باسم شیرین عمارت کرده باشد وآبادی
آن بعهدهٔ تعویق مانده تا وقتیکه منصور این کار پرداخته

ایزاطیخه — گویند اسم قدیم شهر یزد بوده علی الظاهر ایزد خواست این نام داشته است

ایك سیوفاگودوم (اش تیوفاگودوم) — این اسم در زبان یونانی یعنی
ماهی خوار است طایفه که غذای خودشان وعلوفهٔ مالشان ماهی بوده در ساحل دریای
مکران سکنی داشته وقتی که قشون اسکندر از این محل گذشتند آنها را دیده موسوم باین اسم
کرده اند در این محل عساکر بحری وبری اسکندر کبیر از بی قوتی صدمات دیده اند

ایمائوس — قدما سلسلهٔ کوه بزرگی از آسیای علیا را که در جنب اراضی اسکیت نشین
(ترك نشین) بوده باین اسم موسوم نموده وآن قسمتی است از همالیهٔ حالیه وقسمت عمده از
بلور داغ چون ایما بود در لغت سانسکریت یعنی برفناك وقلل این جبال همواره در برف
مستور بوده موسوم باین اسم شده فی الحقیقه کوه ایمائوس چین را از کاشغر وختن جدا میکند

حرف الباء

بابیلن — همان بابل معروف است واز قرار مسطورات تورات نیز در ارض شنعار واقع
نمرود ابن کوش ابن حام ابن نوح علیه السلام با قوم خود در سه هزار وسیصد ونه سال قبل از میلاد
بارض شنعار مهاجرت کرده این مملکت را تملك نموده شهرهای بابل وقالاش وشانی ورنی را
بنا ساخت وبه سلطنت پرداخت واین اساس وابتدای دولت نمارده است امروز در جای
شهر بابل قصبهٔ حله آباد است وادنی محلهٔ آن شهر بزرگتر از حلهٔ حالیه بوده ولندن را
که میخواهند بر آبادی بستایند میگویند بابل دنیا است اما بابل بمرتبهٔ دارای این آبادی نشد
بلکه چون پای تخت بوده نمارده بمرور بتوسیع وتزیین آن کوشیده اند

وضع

ایبریا
کوهها وجبهائی که از دریای سیاه
تا ساحل بحر خزر امتداد داشت
وسمت شمال آن محدود بکوه
قفقاز قدما آنرا ایبریا میگفتند
بنابر این ایبریا اسم تمام گرجستان است
ووجه تسمیه آنکه ایبری اسم قدیم
اسپانیا بوده گویند مهاجرین
اسپانیول در ایبریا آمده ساکن
شده لهذا یونانیها گرجستان را
ایبریا گفته اند
بعضی گفته اند ایبریا یا هیبریا اسمی
بوده که رومیها قبل از تصرف شبه
جزیرهٔ اسپانیا بآن داده بودند
بعضی اسپانیا را ایبریای بزرگ و
ایطالیا را ایبریای کوچك می گفتند
واگر ایبریا اسم قدیم ولایت
ایبری از ممالك روس داخل
گشته بوده پس ایبریا دخلی
به گرجستان ندارد اما این
قول ضعیف است

ایدومیا
یکی از نواحی فلسطین بوده
وظاهرا ادوم آنجا ساکن
بوده اند

وضع شهر بابل زیاده از آنست که در این مختصر گنجد خلاصهٔ آن اینکه دو دیوار یا دو
قلعهٔ تو در تو با برج وبارو برای بابل ساخته قطر هر دیوار تقریبا پانزده ذرع حالیه و
ارتفاع آنها هفتاد وپنج ذرع ودیوار بیرونی دویست وپنجاه برج داشته ودیوارها وبروج
همه با آجرهای قطور با نفت وقیر سرشته ساخته شده وهر دیواری را نیز یکصد دروازه از
مفرغ یا چدن بوده وسور خارجی را خندق عمیق پر از آب فرات احاطه کرده واز شط فرات
انهار عدیده برای سیراب کردن باغات وبساتین ومزارع بریده ومطلقا زمین لم یزرع
در اطراف شهر دیده نمیشده است

حدایق معلقه که یکی از عجایب هفتگانهٔ عالم شمرده شده از زینتهای شهر بابل بوده وشرح
آن اینکه اطاقهای زیاد روی هم ساخته تا ارتفاع آنها با ارتفاع دیوار قلعه مساوی گشته
در بالای بام آن اطاقها درختان بارور وغیره کاشته وصفای آنرا باعلی درجه رسانیده
بودند وبعضی حدایق معلقه را چفتهٔ درخت انگور فرض نموده اند

معابد عجیبه که هر یك از ابنیهٔ عالیهٔ دنیا بشمار آمده نیز در شهر بابل ساخته شده وبرج بابل
معروف است وآنرا از بناهای بخت النصر یا خوکوتان آثور دانسته اند که برای تفرج زوجهٔ
خود که دختر پادشاه مدی بوده در حوالی حدایق معلقه بنا نموده ودر بالای آن معبدی قرار داده
اما محققین این برج را رصدخانهٔ کلدانیان میدانند منتهی اینکه در مرتبهٔ تحتانی آن معبدی هم
معتقدند گویند این برج مربع بوده وهر ضلع آن بطول صد وشصت وشش ذرع حالیهٔ ما
وارتفاع آن تا بصد قدم وعظمت این بنا را زیاده از عظمت اهرمان مصر میدانند وداستان
خراب شدن این برج وتبلبل السنه مشهور است وما را بذکر آن حاجتی نیست

بابیلنیان (بابیلنی) از این دو کلمه نیز مقصود ارض بابل است که آنرا بابیری
هم گفته اند وگاه گاه که ارض کالده یا کلده میگویند مقصود همین سرزمین میباشد وفی الحقیقه
ارض بابل آن اراضی پستی است که فیما بین دجله وفرات تا ملتقای این دو شط که بخلیج فارس
متصل میشود واقع شده

بابیلنیان (بابیلنین) — اسم اهالی قدیم بابل است ومورخین چنانکه شایع
بود همه آنها را منسوب به کوش ابن حام ابن نوح علیه السلام دانسته اند

باتاناپه — اسم قدیم قصبهٔ سروج تابع لوای بیره جك ولایت حلب واز الجزیره است

باتنه

باتنه — اسم شهر الصنه است واقع در مشرق زغما و در مغرب اودفه
بات هیس (باطیس) — اسم بندر باطوم بوده
بادیس — اسم قدیم یکی از شهرهای کرمان بوده واقع در حوالی دماغه کاریل که امروز معروف بجاسک است این شهر در سرحد مملکت قدیم کرمان و مکران و از بلاد ساحلیه محسوب میشده
باربار یکوم — در قدیم اسم یکی از مصبهای رود سند بوده
باردین — اسم رودخانه ایست که از پهلوی دمشق شام میگذرد و این شهر را سیراب مینماید حالا معروف به بردا است یاقوت حموی در معجم البلدان گوید این رودخانه را نام بردیا میباشد و یقال له بردا یونانیها این رودخانه را کریسورهواس میگفته اند یعنی آب طلا
باریس — از شهرهای پیزدی بوده امروزه معروف به لوای حمید است واقع در آسیای صغیر و آنرا اسپارته میگویند
بارکانی — اسم طایفه از طوایف تورانی که در دامنهٔ کوه بالخان واقع در ساحل شرقی بحر خزر سکونت داشته بوده است
باسکاتیس — بنابر مسطورات بطلمیوس مصری اسم شعبهٔ از رود سیحون بوده
باگاستانا (باگیستانا) این اسم محرف باغستان است و وقتی کوه بیستون بلکه آبادیِ واقع در پای کوه بیستون را باغستان میگفته اند شاید باغستان و سبعی داشته از این جهت موسوم باین اسم شده و ممکن که در اصل باگاستانا بهستانا بوده و بهستان را بهستون تلفظ مینموده چنانکه فرنگیها الآن هم بیستون را بهستون مینویسند چون یونانیها حرف ها، نداشتند بجای آن گاف گذاشته و باگاستانا و باگیستانا گفته باشند بعضی از علمای جغرافی قدیم باگاستانا را مسکن ارباب انواع معنی و ترجمه کرده و این ضعیف است چه ایرانیها هیچوقت پرستش ارباب انواع نمینموده اند که مسکن برای آنها قرار دهند
باکترا — اسم قدیم شهر بلخ که پای تخت باختر بوده میباشد و اسم رود بلخ و باکترا همان مصحف باختر است و بسیار اتفاق افتاده که گاهی شهر اسم مملکت را داشته است
باکتریانا — اسم مملکت باختر است و آنرا باکترا و باکتریانا و باختر و باختار نیز گفته اند و باخذی و باخل هم نوشته چنانکه بلخ را اکثر قلب و مصحف باخل میدانند اما ظن غالب آنکه

بلخ

بلخ پای تخت باختر بوده و باکترا محرف باختر است یا باختر مصحف باکترا شده مطلب را راجع بنده تر اهل فن مینمائیم و بنقل بعضی اقوال میپردازیم

جمعی را عقیده این است که چون باختر در شمال شرقی مملکت مدیعراق عجم بوده و باختی یا باخود در لغت مدیها معنی شمال داشته از این جهت آن مملکت موسوم بباختر شده است برخی بر این اند که بلخ در زبان بختو که حالا پشتو میگویند یعنی در زبان افاغنه بمعنی قلعه بوده اگر این گفته صحتی داشته باید گفت چون پای تخت باختر قلعه داشته موسوم باین اسم شده

مملکت باختر را از ممالک معروفه آسیا شمرده اند تا حدود حقیقی آن را درست معین نکرده قومی گفته اند حد شمالی آن سمرقند و شمال شرقی آن بر مملکت سک یا ساک یا ساس یا سگزی محدود میگشته از جانب مشرق به بلورداغ که فاصل تبت صغیر و همین ناحیه است منتهی شده و کوه هندوکش در جنوب و جنوب شرقی آن واقع و مرو حد مغربی و جنوب مغربی آن بوده است از این تحدید حدود چیزی معلوم میشود اگرچه مسلماً در هر وقت سرحدات آن تغییر کرده و در هر حال رود جیحون رودخانه بزرگ و عمدهٔ این مملکت بشمار آمده است و این رود را یونانیهای قدیم اکسوس میگفته و ایرانیها واخشو و حالا هم بعضی وخشاب میگویند و مملکت باختر را این رودخانه و شعب آن سیراب مینموده

پای تخت باختر را که باکترا یا بلخ باشد زاری آسپا یا زراسپ هم نامیده اند بلکه بطلمیوس مصری در جغرافیای خود خاریسپا ضبط کرده شاید خاریسپا معنی خوار اسپا داشته که از خوار مشرق را قصد نموده و از اسپا سپاه را یعنی محل و معسکر عساکر شرقیه

قسمت شرقی باختر که مملکتی کوهستانی بوده و وصل به سغد میشده در عهد اسکندر کبیر معروف به پاروپاناکا گشته و این کلمه هم بمعنی کوهستان است

بعضی در آبادی باختر مبالغه کرده چنانکه ژوستن مورخ میگوید مملکت باختر هزار شهر آباد و قصبات هزار شهر معمور داشته و شک نیست که این حرف را اغراق کلی است شاید مقصود ناقل از هزار عدد کامل بوده ژوستن بیخبر از این اصطلاح باور نموده مثل اینکه بگوییم فلان کوه هزار چشمه آب گوارا دارد و مقصود بسیاری عیون و میاه عذب باشد شخص خارج از این اصطلاح فرض حقیقت نماید

تاریخ سلاطین باختر از هر طبقه مفصل است و ما حکمرانی سلسله از خلفای اسکندر را و سلاطین

شعبهٔ

شعب از اشکانیان را در کتاب درر التیجان اجمالاً ذکر کرده و نگاشته ایم

بالینس بیگا — اسم قدیم قصبهٔ پالو تابع لوای ارغنی ولایت دیاربکر است واقع در کنار رودخانهٔ مراد در اینجا چند خانه در کمر کوه و سنگ تراشیده و ساخته و در لوحهٔ بخط پیکانی بعضی وقایع تاریخی را ثبت کرده اند

بذهل — از شهرهای فلسطین و در نزدیکی بئر سبع بوده حالا خراب است بنابر مسطورات توریه در این شهر وحی بحضرت ابراهیم ؑ نازل شده که ارض کنعان تا ابد متعلق باولاد او خواهد بود

بذهلم (بیطلم) بیت اللحم است از بلاد فلسطین که مولد حضرت عیسی علیه السلام میباشد

بذهرون — نیز از شهرهای فلسطین باسم دو شهر بوده است چنانکه در توریه مسطور شده بنای این شهر را حضرت سلیمان گذاشته

بیتشان یا بیسان — از شهرهای جلیله نزدیک رود اردن معروفست این شهر در لوای عکه و در ساحل غربی رودی بود که بعضی شریعة الکبیر میباشد در دامنهٔ جنوبی کوهی واقع بوده طایفهٔ اسکیت که از توران بایران و از ایران بشام هجوم نمودند و بفلسطین آمدند بنای این شهر را گذاشتند دانویل گوید حالا این شهر بنزان یا ایوان معروفست بعضی محل آنرا کنار دریاچهٔ طبریه و ارض فلسطین نوشته در هر حال از بلاد مشهورهٔ این ناحیه بوده است

بریزا — از شهرهای قدیم اناطولی واقع در ایالت طرابوزان و در ساحل رود یشل آرماق شهر این شهر در قدیم معروف بوده امروز بچهار شنبه است

بروبا — وقتی شهر حلب شام را باین اسم مینامیدند وقت دیگر آنرا کالیبون میگفتند

بریتومن — از قرار مسطورات دانویل بیروت حالیه است و بعضی گفته اند اصل بیروت بت ایل بوده یعنی بیت الله

بزابده — اسم قدیم جزیرهٔ ابن عمر است واقع در ساحل دجله و تابع لوای ماردین ولایت حلب

بوآنا — اسم قدیم شهر وان است در ارمنیه که حالا مرکز یکی از والی نشینهای عثمانی است و وقتی پای تخت سلاطین ارمن بوده

برنسیپا — اسم قدیم یکی از شهرهای بابل بوده امروز آن معروف به برسماوه و تابع لوای حله

ولایت

ولایت بغداد است

بوتادوس — اسم قدیم رودخانهٔ جهید بانست که در نزدیکی دجله بزاب بزرگ میریزد

بیتاک — اسمی است که یونانیهای قدیم بشهر باد غیس که در ترکستان افغانستان و در شمال شرقی هرات داده اند

بی تینیا (بی تی نی) — مملکتی بوده در ساحل دریای سیاه مشتمل بر لواهای بروسه و ارطغرل تابع ولایت خداوندکار و لوای قوجه ایلی یعنی ازمید تابع اسلامبول دار الملک قدیم آنرا نیقیه میگفته اند

بیرتا (بیرطا) اسم قدیم قلعة الشرقه بوده در ساحل غربی دجله اکنون خرابست

بیلیخا — اسم قدیم رودخانهٔ بلیخ واقع در الجزیره است که از حوالی اورفه و از طرف جنوب غربی سرچشمه گرفته بعد از طی مسافتی در نزدیکی رقه بفرات میریزد

حرف بای فارسی که پ باشد

پارا — اسم شهر فراه است و آنرا پاردا هم نوشته اند

پارتاسینی — اسم کوههای فاصل مابین ایالت فارس و اصفهان بوده و طایفهٔ پارتاسین در آن سکنی داشته

پاروپامیسوس — اسم کوه هندوکش است و آنرا پاروپامیز هم مینویسند همراهان اسکندر کبیر که با او بهندوستان میرفتند چون باین کوه رسیدند و اسم بآن دادند یکی پاروپامیسوس یا پاروپامیز و اسم دیگر قاف است زیرا که کوه قاف را آخر دنیا میدانسته خواستند تملقاً باسکندر بگویند تو تا آخر دنیا آمده لهذا هندوکش را کوه قاف گفتند و کوه قاف کوه قفقاز هند شد

هندوکش در اصل هندوکه بوده وکه مخفف کوه است و آن فاصل است ما بین هندوستان و ترکستان و قسمتی از افغانستان و از جبال العظیمهٔ آسیای مرکزی شمرده میشود امتداد آن از حدود حالیهٔ ایران تا ساحل یمین رود سند و در طرف جنوب شعبه های آن وصل بکوه همالیه میگردد و بیشتر سرچشمه های رود سند را از دامنهٔ جنوبی این کوه میدانند بعضی قلل مرتفعهٔ این کوه تا هفت هزار و دویست متر ارتفاع دارد

پازارگادا (پازاقاردا) اسم یکی از شهرهای فارس و پای تخت حقیقی سلاطین

کیانی

پارت
اسم مملکت اصلی اشکانیانست چون شرح مشبع از این مملکت و حدود آن در جلد اول درر التیجان نگاشته شده در اینجا مکرر ننمودیم

کیانی که قبل از کیخسرو بوده اند و موقع آن همانجائی است که حالا شهر فسا آباد میباشد پادشاهان کیان همیشه در یخ شهر تاج بر سر میگذاشته

بعضی گویند شهر فسا را کیخسرو ساخته بهرحال مقبرهٔ آن پادشاه هنوز در بیخ شهر مشهود است جمعی بر این اند که پازارگاد در زبان کیان بمعنی اردوی ایران یا خزانهٔ ایران بوده و جغرافی فسا خالی از تفصیلی نیست نگارش آن در اینجا از ما نحن فیه خارج است

پازی تگریس — قدما این اسم را بچند رودخانهٔ خوزستان و عراق عرب داده از جمله رود کارون را باین اسم نامیده واز نهری بطرف خلیج فارس که دجله و فرات بیکدیگر پیوسته وشط العرب شده نیز پازی تگریس نام یافته و پازی تگریس را پاسی تگریس هم خوانده اند

پافلاگونیا — که آنرا پافلاغونیا هم میگویند ولایت قسطمونی است

پالسطینا — فلسطین است معروف بر لوای قدس و یهودیه و قدما آنرا کنعان گفته اند

پراسیبا — اسم تخت سلیمان بوده از محالات خمسه

پرسارمینا — اسم ارمنستان کبیر است که متعلق بر ایران بوده

پرس (پرسی) همان فارس است که فرنگیها اینطور تلفظ میکنند حد قدیم این مملکت را از طرفین شمال و جنوب بلاد مدی یعنی جبال و خلیج فارس نوشته اند و خوزستان در میان فارس و بابل واقع شده از سمت شرقی فارس بکرمان محدود بوده چون سلاطین فارس سایر ممالک ایران را تملک نموده بعدها بتمام ایران فارس گفته اند و فارس یعنی ایران تا زمان کیخسرو چندان اسم و سمتی نداشته پس از آن که حدود آن بدریای مارمارا و رود سند رسید و مصر هم جزو آن گردید بذروهٔ اوج عظمت قرار گرفت

در تورات نیز فارس را که معرب پارس است پاراس نوشته و آنهم محرف پارس است علام یا عیلام پسر سام بنا بر مسطورات کتاب مقدس جد فارسیان بوده

پرس پلیس — اسمی است که یونانیان بشهر قدیم اصطخر فارس داده و معنی تحت اللفظی آن ایران شهر است این شهر از بلاد قدیمهٔ ایران و پای تخت کیان و در دو منزلی شیراز در طرف شرقی آن است و از شهرهای نامی ایران بشمار میآید بانی آن کیخسرو را میدانند مقبرهٔ بعضی از سلاطین کیان در آن بوده اسکندر کبیر در سیصد و سی سال قبل از میلاد این شهر را فتح کرد و حکم بقتل اهالی و غارت آن داد و بتلافی اینکه سلاطین ایران آتن پای تخت یونان را

سوزانده بودند حکم کرد اصطخر را با ابنیهٔ سلطنتی آنرا آتش زدند و شرح این واقعه و سایر تفاصیل اصطخر طولانی است

پرسیکوس سینوس — اسم قدیم خلیج فارس بوده و این دریا اسامی مختلف داشته از جمله آنرا قلزم و دریای سبز و دریای بابل و دریای اریط روم میگفتند از طرف شمال این خلیج محدود به سرحدات فارس و کرمان و خوزستان و در سمت شمال غربی دنبالهٔ آن وصل با بالک بصره میشود و در جنوب غربی بقسمتی از احسا و در جنوب بناحیهٔ عربستان عمان و در سمت شرقی بواسطهٔ تنگهٔ هرموز بدریای عمان متصل میگردد در طرف ایران جزایر زیاد دارد و در سواحل این مملکت مرواریدهای ممتاز در آن دریا صید میکنند بزرگترین آبی که باین دریا میریزد شط العرب است

پری سابرا — شهری بوده در عراق عرب موسوم بفیروز شاپور سفاح اول خلیفهٔ عباسی شهری در حوالی آن ساخته آنرا انبار نامید

پنتوس (پنت) — اسم ولایت طرابوزان بوده در زمان سلاطین کیان تبعیت دولت ایران مینموده یعنی خدیوی داشته تابع پادشاهان کیانی اما بعد سلطنت مستقلی در این سرزمین تشکیل یافته و سلاطین بزرگ از قبیل مهرداد مالک این مملکت شده بسط مملکت پنت بسته بقدرت پادشاه آن مملکت بوده گاهی تمام سواحل قره دنگیز را متصرف کرده اند بلکه تا دریای آزف هم رفته و دولت روم مدتی پنت را متصاحب نموده و دریای سیاه را که پنت اگسن میگفتند از بابت منسوب بودن به پنت بوده یعنی دریای پنت قدما اهالی این ایالت را لوکوسیری نام داده یعنی شامیهای سفید بعد ولایت را نیز باسم اهالی خوانده اند

پومبدیثا — از بلاد الجزیره در ساحل فرات و دار العلم یهود بوده اهلش بزیرکی ضرب المثل چنانکه گفته اند پومبدیثائی فیل را از سوراخ سوزن بیرون میکند در این شهر قصرهای عالی بوده و مسکن نجبای یهود و مدارس آنها

پروفزاثیا — حالا معروف به زرنگ است از شهرهای معروف سیستان اسکندر کبیر از این شهر عبور کرده

پورا — از شهرهای بلوچستان و نزدیک کرمان و سر راه اسکندر کبیر بوده دانویل مینویسد حالا معروف بپورک یا پورغ یا فهرا است بعید نیست بمپور باشد

حرف التاء

تاپوری — اسم طایفهٔ جنگجو بوده که در طبرستان سکنی داشته و چون طبرستان را طاپورستان هم نوشته‌اند معلوم میشود معنای این کلمه ناحیهٔ قوم تاپوری میباشد و طاپورستان بر وو طبرستان شده و در آن از منهٔ تمام مازندران موسوم باین اسم بوده اسکندر کبیر مدتها با طایفهٔ تاپوری زد و خورد کرده و نتوانست مملکت آنها را مسخر کند آخر الامر صرف نظر نمود

تارتاری — تاتارستان را فرنگیها تارتاری میگویند یونانیها و لاتینها این مملکت را اسکیثیا و سیتیا نامیده یعنی اراضی اسکیث نشین و عبرانیها ماگوگ گفته که ماجوج باشد یعنی جای قوم ماجوج

بعضی از علمای جغرافی تاتارستان را بدو قسمت منقسم نموده یک قسمت را سارماسیا یا سارماسی آسیائی و شرقی گفته قسمت دیگر را سارماسیای غربی و اروپائی حد سارماسی شرقی رود طانائیس است که دُن باشد و اراضی آن تا دریای مازندران و تا الآن بلکه به دیوار چین میرسد گویند طایفهٔ سارمات از ترکها و تاتارها که غیر از اسکیث بوده و اصلاً از ترکستان حالیه مهاجرت کرده اسکیثها را بغربت رانده خود جای آنها را گرفتند بنابراین مملکت این قوم را سارمات هم گفته‌اند اما سارماسی غربی عبارت است از ممالک حالیهٔ روس و لهستان و سارماسیا را در کتب ما دشت قبچاق نوشته‌اند و شرح تاتارستان و حدود و بلاد آن مفصل و در اینجا خارج از ما نحن فیه است

تریپلی — فرنگیها طرابلس را تریپلی میگویند

تگرانوکرد — از شهرهای قدیم ارمنستان کبیر است و تگران پسر مهرداد پادشاه ارمن بانی آن شهر بوده حالا معروف بر اینکه شهر میباشد و خرابست

تیروس — اسم قدیم جزیره و بندر هرموز واقع در خلیج فارس بوده

تیزیا (تیزا) — از بنادر خلیج فارس و در ساحل بلوچستان است و آنرا حالا تنبد نیز و بعضی طیس مینویسند

حرف الحاء

حضر — که غالباً الحضر نوشته میشود از شهرهای معتبر معروف الجزیره (مزوپوتامی) بود چون شرح آنرا مفصلاً در جلد اول درر التیجان و جلد سیم نگاشته دیگر حاجت بتکرار نیست

حرف الدال

دارا — از شهرهای قدیم آشور (آسیری) و فیما بین ماردین و دیار بکر واقع بوده و قریهٔ دارا در جنوب نصیبین است

دارگان — یا دار عومان اسم رودخانهٔ بوده است زیرا خزر که با رودخانهٔ اثوس یا اگوس یکی شده بعد بجیحون ریخته

داماس — یا داماس کوس شهر دمشق است

داهه — یا داهی یا داء اسم طایفهٔ از طوایف تورانی بوده که آنها را اسکیث و سیث و سگزی هم گفته و ذکر این قوم و محل و مسکن آنها در کتاب درر التیجان بسیار شده در اینجا دیگر حاجت بشرح نیست

دبا — اسم قدیم شهر عین تاب بوده از توابع ولایت حلب

درابساکا — یا دارابساکا یا داراب ساباند اسم شهر داراب فارس معروف به داراب گرد باشد شهر بامیان از بلاد افغانستان که در معبر اسکندر کبیر بوده و چنگیزخان آنرا خراب نموده نیز باین اسم نامیده شده

درانگا — یا درانژیان اسم قدیم سیستان بوده بعد از هجوم طایفهٔ ساس یا ساک یا اسکیث باین مملکت ساکاستانا نام یافته و مردم ایران آنرا سکستان کرده و سجستان معرب آن است

دلاس — اسم رودی بالراست که از کوه پاطاق سرچشمه میگیرد و از شهرزور گذشته بدجله میریزد

دمتریوس — اسم شهر کرکوک است از ولایت موصل و بطلیموس مصری آن را کورکورا ضبط کرده

دودیانا — قصبه‌ایست در لوای بایزید تابع ولایت ارزن الروم و امروز معروف به بایزید است

دورا — اسم صحرای وسیعی بوده نزدیک بابل که نابوخودونوزور (از بخت النصرها نمارده) مجسمهٔ خود را که سی ذرع طول داشته در آن صحرا منصب کرده این اسم در تورات مذکور است

دوسارا — اسم قلعهٔ جعبر حالیه است که منسوب بر دوسر غلام میباشد

دیوس کوریا — یا سباستوپلی از شهرهای منگرلی واقع در کنار قراد نکیز

وامروز معروف براسکودیه میباشد

حرف الراء

راژس — اسم قدیم شهری بوده وآنرا راك وآرساسیا هم گفته‌اند ومیتوان گفت اسم دیگر ری را ژاست وراژس محرف آن میباشد فی الحقیقه ری را هرجا طوری نوشته از جمله در تورنیه را گز نگاشته شده در الواح بیستون در آن لوحی که بزبان مدی میباشد را گا ثبت کرده ودر لوح دیگر که بزبان تورانی است راک کا آن ودر اشتقاق آن نیز چیزها گفته‌اند تا آنجا که آنرا از کلمه راج سانسکریت مشتق دانسته وشعشع ترجمه نموده چنانکه راج وراجه هندیها که برای پادشاهان آنها علم بوده همین معنی را دارد (راج یعنی با شعشع بسیار وراجه مصغر آنست که راج کوچك باشد)

قدما در بلاد جبال یا مدیا یا عراق عجم اول شهر اکباتان را دانسته که همدان باشد ودویم شهر ری را گفته‌اند که راژس یا راگز یا راز باشد چون شهری در زمان مقدونیه بوده موسوم براورویوس بعد از غلبه اسکندر کبیر براین حدود فاتح مقدونیه یا خلفای او ری را که شباهت بشهر مزبور داشته بیاد بلده از مملکت وطن خود اوروپوس نامیدند ودر سلطنت اشکانیان این شهر موسوم بر آرساسیا یا آرساکیا شد یعنی شهر آرساس یا آرساك که اشك باشد در زمان ساسانیان باز آنرا باسم قدیم که داشت نامیده راژس یا را گز گفتند بعد اعراب راژس یا راز و را گز را ری کردند

چون راج یا راك چنانکه گفتیم بمعنی شعشع بوده واین شهر هم در آبادی وابنیه غالبه وقصور ودور ومنیعه شعشعه زیادی داشته ممکن است باسامی مزبوره موسوم شده باشد از القابی که بری داده‌اند ام البلاد وشیخ البلاد است

یاقوت حموی گوید در تواریخ قدیم ایران مینویسند کیکاوس اختراع ارابه نمود وآلاتی در آن قرار داد که بواسطه آن بآسمان رود حق تعالی بباد حکم داد آن ارابه را بابر رسانید واز آنجا سرنگون کند کیکاوس با ارابه اش بدریای جرجان افتاد کیخسرو پسر کیکاوس چون بتخت سلطنت نشست همان ارابه را امر کرد که بشهر بابل برند یعنی با ارابه بآنجا رود بمحل شهر ری که رسید مردم او را دیده فریاد برآوردند که بری آمد یعنی با ارابه آمد چه ری در لغت فرس قدیم بمعنی ارابه است کیخسرو حکم کرد در آن محل شهری بنا کردند وآنرا ری نام نهادند

دروجه تسمیه ری از این قبیل چیزها بسیار گفته‌اند که در صحت آن حرفهاست لهذا متعرض نشد مکرر این شهر عمارت شده از جمله جعفر ابن محمد رازی گوید در خلافت منصور عباسی ولیعهد خلیفه مهدی شهر تازه در ری بنا کرد ودور آن شهر خندقی حفر نمود ومسجد جامعی ساخت واین ابنیه در سال صد وپنجاه وهشت هجری تمام شد نیز قلعه دیگر مهدی در حوالی ری بنا نمود وخندقی دور آن کنده وآن قلعه را محمدیه نامید

قلعه ری را و قتی قلعة الفرخان میگفته‌اند یا قلعه در ری بوده موسوم بر قلعه فرخان نگارنده شرح مبسوطی از ری در کتاب مرآت البلدان ناصری در لغت طهران نوشته لهذا در اینجا همین قدر را اقتصار مینماید

رامباسیا — از شهرهای بلوچستان بوده واسکندر کبیر در مراجعت از هندوستان از این شهر عبور نموده دانویل میگوید حالا معروف بر ابوماجیل است

رئوس — اسم رودخانه ریون است واقع در منگرلی وآنرا فاز هم گفته‌اند

ریزنا — از بلاد خزیره است وحالا معروف بر راس العین میباشد

رینگوس — بنابر مسطورات دانویل وبعضی از علمای دیگر اسم قدیم رودخانه ولگا بوده

حرف الزاء

زابدیسنا — اسم قدیم جزیره ابن عمر است تابع موصل وحالا هم موسوم همین اسم است

زابوس مینر — یعنی زاب کوچك وآنرا یونانیها کاپروس میگفته‌اند

زادراکارتا — بعقیده دانویل اسم شهر ساری یا زندران بوده اما علمای جغرافی حالیه میگویند در محلی که حالا شهر استرآباد واقع است شهری بوده موسوم باین اسم در هر حال این اسم مرکب از دو کلمه است زادرا وکارتا اما زادرا علی الظاهر اسم والی یا بانی این شهر بوده وکارتا همان گرد است مثل داراب گرد

زارنجی — یا زارانگا اسم قدیم آن قسمت سیستان است که در حوالی دریاچه زره واقع واین لغت زندی است ودر لغت زند زارایا جای باتلاق را میگفته چنانکه در فرس قدیم هم دارایا همین معنی را داشته چون بمجاورت دریاچه این قسمت باتلاق بوده موسوم باین اسم شده

زارلیس — اسم دریاچه زره سیستان است کتزیاس طبیب که شرح حال او در آخر

جلد دویم درر التیجان نگاشته شده در تاریخ خود میگوید زادرس اسم شهری است در نواحی بیستان

ذارباسپا — اسم قدیم شهر بلخ بوده

زُغما — معنی این کلمه پل میباشد وقتیکه از بلاد سوریه خواستند بالجزیره بروند پلی بر روی فرات بسته از روی آن عبور کردند بعد شهری در نزدیکی آن پل آباد نموده آنرا هم باسم پل زغما گفتند این پل واین شهر فیما بین حلب واورفه (بیره جك) واقع وحالا معروف به بقرة الفرات است

حرف السین

سابیری — اسم شعبه از طوایف هیاطله بوده که از شمال لب سواحل بحر خزر آمده در سمت قفقاز سکنی گرفته بعد از مائه پنجم وششم مسیحی بحوالی دنی پر رفته وحالا آن ناحیه را سیوری یا سیبر مینامند وایالت پولتاوا وچرنیکوا از ممالك روس در آنجاست

سارماسپا — دشت قبچاق است ودر لغت تارتاری نگاشته شد

ساریگا — اسم شهر قدیم سرخس خراسان است

ساکا — یا ساس اسم یکی از شعب بزرك طوایف تورانی است مسکن آنها از طرف غرب ترکستان واز طرف جنوب شرقی ومشرق کوه ایماتوس واز طرف شمال تاتارستان وآنها همان قوم سگزی میباشند که در سیستان منزل گرفته وبدینواسطه سیستانرا سگستان گفته وسگستانرا اعراب معرب نموده سجستان کرده اند وسگزی یا ساس بعد باسم ماساژت موسوم شده وسك سری که فردوسی علیه الرحمة وغیره بنوا اینها نسبت داده بواسطه این است که نژاد آنها بطایفه ساس می پیوسته

از پیش از عهد کیان هر وقت طایفه یاوث بر پیشدادیان یاغی میشده ساسها را بکمك خود میطلبیده اند بعد هم که بارتها سلطنت اشکانی را تشکیل دادند باز در هنگام لزوم از طایفه ساس استعانت مینمودند دیواری که بحکمت آن برقرار نگیر وسمت دیگر بباب الابواب متصل میشده وباز از سمت مشرق دریای خزر شروع شده وتا ساحل جیحون امتداد یافته برای منع تطاول هپتال وساسها بوده که آنها را اگ وماساگ میگفتند وگگ وماساگگ همان یاجوج وماجوج است که در توریة گوگ وماگوگ نگاشته شده

سپوتاس — یا اسپوتاس بعقیده استرابن اسم دریاچه ارومیه بوده وآنرا ارامنه کاپوتان نامیده

سیدنوس — اسم رودخانه ایست در اناطولی که امروز معروف بترسو وقراصو میباشد اسکندر کبیر در آب این رودخانه رفته سینه پهلو کرده نزدیك بود بمیرد

سلنی — اسم شهر امون فره حصار است که آنرا قره حصار صاحب مینویسند مرکز لوا وتابع ولایت خداوندگار بروسه است

سلوسیا — یا سلوسی شهر مشهور بابل است که سلوکوس نیکاتر در سنه سیصد وهفت قبل از میلاد در کنار دجله ساخت خرابه او در مقابل طیسفون هنوز موجود است واین دو شهر را چون روبروی هم بوده اعراب مداین میگفته اند

سمینا — اسم قدیم سمنان بوده

سنغار — یا شنعار یا سینهار اسمی است که عبریها بارض بابل که در حوالی التقای دجله وفرات واقع شده داده وشهر بابل در همین خطه بوده است

سنگارا — مصحف سنجار است واین شهر از جهت تولد سلطان سنجر در آن موسوم باین اسم شده است

سوزیا — اسم شهر زوزن است مابین نشابور وهرات بعضی زوزن را ولایت دانسته اما گفته اند شهر این ولایت هم موسوم بزوزن میباشد چون علمای بزرك از زوزن بیرون آمده آنرا بصره صغیر نامیده اند

سوزیان
اسم خوزستان بوده ویونانی آنرا سوز وسوس میگفته اند که همان شوش باشد وبعد از آنکه شوش خراب شد در نزدیکی آن شوشتر را بنا کرده اند

سوکاندا — اسم قدیم جزیره آبکون بوده

سیازوروش — اسم قدیم شهر زور کردستان است

سیتاسین — حالا معروف بر کارکوف است واسم صحیح آن عقرقوف است بعضی عقرقوم هم ضبط کرده در هر صورت تلی در نزدیك شهر بغداد موسوم باین اسم است گویند کیکاوس که بزعم بعضی نمرود است آنجا را ساخته که در انداختن حضرت ابراهیم ع در آتش خود بآن بلندی رود

سیدهری — یکی از رودخانه های استراباد است که بعد موسوم بباسیتر شده از حوالی شهر استراباد حالیه گذشته بدریا میریزد

سیروپلی — شهری بوده در کیلان معروف بر کوزاب از ابنیه کیخسرو

سیروس — اسم دو رودخانه است یکی رود کر در ارمنستان دیگری رودخانه بند امیر در فارس

حرف الشين

شاترسيتر — یاکاترپیترا اسم شهر ختن است در ترکستان چین

شارزا — یاکاردا یا شاران یاکاران اسم جائی است که کراسوس سردار رومی از اشکانیان شکست خورد حضرت ابراهیم از آنجا بارض کنعان رفته و حالا موسوم به حران است واقع در داخله لوای بیره جك تابع ولایت حلب

شارا کس — در کاراکس نگاشته میشود

شاربوت — صحیح آن خربوت است و آن از شهرهای ولایت معمورة العزیز میباشد متقدمین آنرا حصن زیاد نامیده و متأخرین خرت بوت وارامنه کاربرت یا کارت پرد گویند

شاطرامونتی — یاکاترامونتیا اسم ناحیهٔ حضرموت یمن است

هرحال از بلاد ارمن وسطی است

شوارا — اسم خوار وورامین است

شو آب — وکو آب والانوس هر سه اسم رودخانه فراسو و آب زال وکرخه است که داخل شط العرب میشود

شیو — یاخیو یا اسکیو از جزایر اناطولی و در بحر الجزایر واقع است اسم شهر این جزیره هم شیو میباشد یونانیها شیو را کیو میگویند و عثمانیها ساقز اطرسی (جزیرهٔ ساقز)

حرف الطاء

طخاری — اسم یکی از طوایف ترك بوده که در کوهستان باختر سکنی داشته چون این طایفه در طخارستان ترکستان جای گرفته آن ناحیه باسم آنها موسوم شده یاقوت حموی در شرح طخارستان گوید اینجا را طخیرستان هم میگویند و طخیرستان یا طخارستان ناحیهٔ وسیعی است متعلق بخراسان و منقسم بدو قسمت میباشد طخارستان علیا و طخارستان سفلی طخارستان علیا در مشرق بلخ و در بیست و پنج فرسخی آنست و در مغرب رود جیحون واقع شده خلم و سمنگان و بغلان از بلاد معتبرهٔ طخارستان است اصطخری میگوید از شهرهای عمدهٔ طخارستان طالقان خراسان است

غورنا — شهر غور است در افغانستان

حرف الفاء

فلاوياس — بعقیدهٔ دانویل اسم قلعهٔ فارس است که ارامنه هارس میگویند

فنيسيا — اسم فنیقیه است که در اصل فنیکو بوده و آن ناحیهٔ کوچکی بوده از شام

مابین لبنان صغیر و دریای مدیترانه شهر تیر و صیدون از بلاد فنیقیه است فنیقیه در حقیقت بیروت حالیه میباشد اختراع الفبای ابجد در این مملکت شده و امروز علمای بیروت سرآمد عصر اند

فيريژی — یا فریژی اسم لواهای کوتاهیه و قره حصار صاحب است از ایالات آسیای صغیر

حرف القاف

قالاتيا — حق این است که صحیح این کلمه غالاتی و غالاتیا میباشد و در حرف غین باید نوشته شود متابعت و دفع التباس را در اینجا نگاشته شد و غالاتی اسم لواهای انقره و یوزغاد و اماسیه میباشد از ایالات آسیای صغیر

قاليله — یا غالیله (گالیله) (گالیلا) اسم ناحیهٔ وسیعی است از بیت المقدس و از تمام نواحی فلسطین آن سرزمین حاصلخیزتر و پرجمعیت تر بوده

حرف الكاف

كائيسارا — از شهرهای فلسطین است و ابتدا استراتون نام داشته هرود که از جانب اگوست قیصر روم در اینجا حکمرانی داشته تملقاً آنرا قیصریه نامید و کائیسارا همان قیصریه است

كائيسارا — نیز قیصریه است از شهرهای کاپادس اناطولی وار جیاس طاغی شهر بزرگ و مرکز لوای این قیصریه میباشد از ولایت انقره

كابالاكا — اسم یکی از شهرهای شیروان بوده دانویل آنرا کابله سوار و در ساحل رود سمور نوشته و بطلمیوس رود سمور را البانوس نامیده

كاپادس — لواهای نگده و قیصریه مسطور در فوق و مرعش و ولایت سیواس است

كاپوت — اسم کوهی است نزدیك دربند و عرب‌ها وارامنه آنرا کوه کوپند و گفته که قرات از زمان دره بسیار تنگی میکند و در امروز معروف به بوغاز کبان معدن است

كاتابانوم — در حضرموت یمن حالا آنرا شبام میگویند و آباد است

كاتا — اسم جزیرهٔ کیش است در خلیج فارس

كاتاونيا — از ایالات ارمن صغری و غالبا جزو کاپادس بوده حالا اسم قضا و قصبهٔ البستان است در لوای مرعش تابع ولایت حلب البستان را آبلستان هم ضبط کرده اند

کادی – حالا معروف به کدوس است مرکز قضا و تابع لوای کوتاهیه و لایت خداوندکار است

کادینا – از شهرهای اناطولی و حالا موسوم به بنکده است

کارازکس – یا شارازکس یا خارازکس شهری بوده در خوزستان در نزدیک مصب اولانوس که رود کرخه باشد اسکندر کبیر در آن عمارت نموده جمعی یونانی زاد را آنجا ساکن کرده و موسوم شد به کارازکس اسکندریه چون طغیان آب آنرا خراب میکرد آنطیوخس پادشاه ساوکیه جای آنرا تغییر داده دورتر در دامنه کوه قرار داده و آنتیوشیا یا انطاکیه نامید بعقیده نگارنده کارازکس خوزستان نزدیک بخلیج فارس و مابین مصب قراسو و کارون است که بشط العرب و امروز معروف به کارم میباشد و این ناحیه را کاراش میگفته اند یعنی جائی که شهر کارازکس در آن واقع است ایوان کیف هم از ابنیه یونانیان میباشد و معروف به کاراس بوده

کارالیس – از شهرهای اناطولی و بعقیده بعضی همان قرابلی است که مرکز ناحیه و تابع ولایت قونیه میباشد

کارانا – از شهرهای یمن مابین عدن و ذمار و واقع در بالای سنگی که امروز معروف به المقرنات است

کارشا – یا کارخا یا کارشی همان کرخ بغداد کهنه است

کارمانا – یا کارمانیا اسم مملکت کرمان است و بطلیوس آنرا منقسم بدو قسمت کرده کرمان داخلی و کرمان بائیر حد شمالی کرمان داخلی کرمان بائیر بوده از طرف مشرق محدود به بلوچستان و مکران از طرف مغرب بفارس و پای تخت این قسمت کارمانا که کرمان باشد نام داشته و دارد اما کرمان بائیر محدود بخراسان و هرات میشده در حقیقت لارستان فارس هم جزء کرمان قدیم بوده نیز بطلیوس جزیره و بندر هرموز را هرمازا پلیس مینویسد

کارپلا – دماغه ایست در ساحل کرمان

کازیاریژیو – بعقیده دانویل اسم شهر کاشغر است

کاسپیانا – اسم دریای مازندران است که آنرا کاسپین هم میگویند فی الحقیقه بزرگترین دریاچه های شور کره ارض است و مابین حدود اروپا و آسیا واقع شده امتداد آن از شمال غربی بجنوب شرقی و منتهای طولش هزار و دویست کیلومتر و منتهای عرضش ششصد و پنجاه کیلومتر و منتهای عمقش هفتصد ذرع است چون طایفه کاسپی در سواحل این دریا ساکن بوده آنرا کاسپین گفته اند بعد دریای هیرکانی نامیدند یعنی دریای گرگان و اسامی دیگر آن

دریای خزر دریای دیلم دریای جرجان دریای طبرستان دریای باکو میباشد

کاسپیرا – یکی از شهرهای کشمیر یا اسم خود کشمیر بوده

کامرانن – پای تخت قدیم ایالت کاپادوس که سواس باشد بوده حالا به کامان معروف است

کانان – همان کنعان است که در طرف جنوب شامات واقع شده

کپی – یا سپی از شهرهای دشت قبچاق و در کنار دریای آزف بوده دانویل گوید حالا معروف به کپیل است و کپی در زبان قبچاق باغ میباشد

کتزیفون – یا ستیزیفن اسم شهر طیسفون بوده و اعراب آنرا معرب نموده طیسفون نامیده و امروز معروف به مداین سلمان و طاق کسری میباشد این شهر را سلاطین اشکانی در کنار دجله در مقابل شهر سلوسی بنا نموده و در آن قشلامیشی مینموده اند طاق کسری از ابنیه با عظمت این شهر است و ما شرح آنرا در مرآت البلدان ناصری نگاشته ایم

کراق – یا کراقوس از کوههای بزرگ اناطولی است در ولایت آیدین و امروز معروف به بستانچی میباشد

کرسونثوس – اسم بندر و شهر است که در پهلوی بندر بوشهر میباشد

کس سرای – این اسم را پلوتارک کاسین مینویسد گویند یکی از طوایف صحرانشین ایران بوده که در زمان اسکندر در کوههای پاطاق و کرند در حدودیکه بطرف لرستان است سکنی داشته بواسطه سفناقهای صعب هیچ پادشاه اطاعت نمیکرده اسکندر جمعی زبده سوار فرستاده آنهارا مغلوب نمودند بعقیده نگارنده طایفه کرد بوره اجداد الوار حالیه بوده اند

کش – یا کث اسم طیسفون است

کف – یا کفوس اسم رودخانه کابل بوده که داخل رود پنجاب میشود

کلشید – یا کالشی که در یونانی کلخیس میگویند اسم قدیم قطعه ایست در آسیا که امروز بمملکتین ایمرتی و منگرلی در آن میباشد حد آن در مغرب دریای سیاه و در شمال قفقاز و در مشرق گرجستان حالیه است

کلشی – یا کیلکاری یا بر سطورات بطلیوس اسم شهری است از هند در ناحیه مدرس در کنار رودخانه و امروز معروف به کلکاری میباشد رودخانه مزبور بخلیج بنگاله میریزد که آنرا نیز بطلیوس کالشیکوس نامیده

کماریا – اسم دماغه کمرن هندوستان واقع در ایالت مدرس میباشد

کمی زنا — اسم قدیم قومس است

کوآنا — اسم قدیم شهر قم بوده است

کودرا — اسم شهر کیج مکران است

کوراسمی — اسم یکی از طوایف تورانی بوده که در کرد و ساحل جیحون سکنی داشته این طایفه اسم خود را بناحیه که خوه در آن است داده آن سرزمین را کوراسم گفتند و کورا اسم بمرور خوارزم شده پس وجه تسمیه که برای خوارزم متاخرین بیان کرده نباید صحیح داشته باشد

کورومیترن — با خورومیترن اسم قدیم خراسان است و ظاهراً این اسم از کلمهٔ خور و مهر مرکب شده باشد اگرچه وجود یکرهم بنظر میآید

کوناکسا — از شهرهای عراق عرب و در نزدیکی فرات و در جنوب مایل بمغرب بابل بوده چون جنگ اردشیر دراز دست کتابی با برادرش خسرو که یاغی شده بود در حوالی این شهر اتفاق افتاده معروف شده است (این همان جنگی است که خسرو شکست خورده و کشته شد و اگزنفون سردار معروف یونانی که در خدمت خسرو مستخدم بوده با چهارده هزار یونانی بوطن خود بازگشت و ده هزار نفر آنها را سالما بوطن رسانید و بازگشت ده هزار نفری از مطالب مشهوره تاریخی شد)

کیرس شاتا — با سیرس شاتا از قلاع قدیمهٔ ماوراء النهر بوده است کیخسرو کبیر آنرا در کنار رود سیحون ساخته که بواسطهٔ آن دفع شر طوایف تورانی را نماید معنی تحت اللفظ کیرس شاتا قلعهٔ خسرو است اسکندر کبیر این قلعه را خراب کرد و قدری دورتر در همان حوالی قلعهٔ بنا نموده آنرا اسکندریه نامید

گوال پرسیس — با کاف فارسی یعنی قسمت عمیق فارس که عبارت از دشت و جلگه باشد و گوال مشتق از گوالاشده که بمعنی گود و عمیق است گوال پرسیس همان ناحیه است که پاسارکاد پای تخت کیخسرو در آن بوده و ذکر آن گذشت

حرف اللام

لاباتا — اسم قدیم شهر موصل بوده

لازیکا — مورخین معاصر قیاصره کلشید را لازیکا می گفتند در حقیقت لازیکا قسمت منگرلی کلشید است و امروز معروف به لازستان

لگز — اسم طایفهٔ لگزی است

لیکوس — اسم رودخانه ایست که از کوه بلک کول جاری میشود و از خاک خوس گذشته برود مراد می پیوندد در قدیم رودخانهٔ زاب را هم لیکوس میگفته اند

حرف المیم

مارا کاندا — اسمی است که یونانیها بشهر سمرقند داده در جغرافیای بطلمیوس سمرقند مراکند ضبط شده اسکندر محل این شهر را هم تغییر داده است

مارد — با مارید یا میرید اسم قدیم شهر ماردین است در ولایت دیار بکر

ماردی — با مارد یا آماردی اسم طایفهٔ بزرگی بوده که در ساحل بحر خزر سکنی داشته اند و شرح حال آنها در اصل کتاب نگاشته شده

مارو کا — با مادوکا اسم مرو شاهجان است

ماناکسا — اسم یکی از طوایف سکیث بوده

ماسکا — اسم مسیلی است در الجزیره که امروز آنرا وادی السباع میگویند

ماسیوس — اسم قدیم قره جه طاغ الجزیره است

ماسپیس — یکی از اسامی آغری داغ است

ماکیبراتکا — اسم شهر میافارقین است که در دوازده فرسخی دیاربکر و بطرف شمال آن میباشد

مدوس — ظاهراً اسم شعبه از رود کر فارس باشد

موروندا — بطلمیوس شهر مرند آذربایجان را موروندا نوشته است

موکسوئن — اسم قصبهٔ موش است تابع ولایت تبلیس و اسم قدیم آن در زبان ارامنه تارون بوده

حرف النون

ناسارس — از نهرهائی بوده که سلاطین بابلی در دشت بابل حفر کرده برای وصل کردن دجله بفرات یا برای سیراب کردن مزارع امروز معروف به سرسار یا ثرثار است

نارمالخا — با فلو یوس دیگوم این اسم در لغت عبری یا کلدانی بمعنی نهرالملک است و باین اسم نهری در حوالی سلوسی بوده که دجله و فرات را بهم وصل مینموده

نیسه فوریوم — یا نیکه فوریوم شهر رقه حلب است در ساحل شرقی فرات اول

آنرا اسکندر کبیر بساخت و اسکندریه نامید بعد سلوکوس کالینوکوس پادشاه سلوکیدی بتجدید عمارت آن پرداخت و آنرا به کالینیکوم موسوم کرد در مائهٔ پنجم مسیحی لئون قیصر بیزانس آنرا فتح کرد و لئون تپلیس خواند در سنهٔ پانصد و هشتاد میلادی موریس قیصر بیزانس معاصر خسرو پرویز بعد از وصلت با خسرو بکمک او لشکر کشیده در حوالی این شهر بهرام چوبینه را که بخسرو یاغی شده بود بعد از جنگ سختی شکست داد

نیزاکامپی — یعنی صحرای نیزا که چمن سلطانیه باشد ایلخی سلاطین قدیم ایران آنجا میچریده و حالا هم مرتع اسبهای توپخانهٔ دولت است

نیزیبی — یا آنتوخیا اسم نصیبین معروف است در دیار ربیعه در الجزیره

نیسه — یونانیها اسم این شهر را پارت هونیزا ضبط کرده یعنی شهر پارتها این شهر از بلاد بزرگ اشکانیان بوده که قبل از استیلای کلی خود بنا کرده اند حالا معروف به نسا و در حوالی ابیورد است مقبرهٔ بعضی از سلاطین اشکانی در آنجا بوده گویند اجداد سلاطین عثمانی از این شهر مهاجرت کرده اند

نی نیو — یا نینوس یا نی نوا اسم نینوای معروف است از شهرهای قدیم معتبر بنا و مرکز تمدن آسیا در ساحل دجله در حوالی شهر موصل حالیه بنا کرده بودند در جای نینوا آبادی حالیه معروف به اسکی موصل یا قریهٔ خسرو آباد است در تورات نینوا بمعنی تمام مملکت آشور (آسیری) میباشد بعد از انقراض سلطنت ساردانا پال کیخسرو کیانی در پانصد سی و هشت سال قبل از میلاد نینوا را تملک نمود دور حصار شهر نینوا چهل و پنج هزار ذرع بوده و دیوار حصار بارتفاع صد ذرع و قطر دیوار حصار باندازهٔ که سه عراده در بالای دیوار پهلوی هم حرکت میکرده دور دایرهٔ بروج قلعه هفتاد ذرع بوده جمعیت شهر نینوا را تا ششصد هزار نفر نوشته اند بعضی بانی شهر را نمرود نگاشته و در تواریخ آشور نام در هر حال تاریخ بنای آن دو هزار و ششصد هشتاد سال قبل از میلاد بوده در هزار و هفتصد و شصت و هشت نینوس مجدداً عمارت نمود در زمان این پادشاه و اخلاف او اول شهر دنیا بشمار آمده اما عظمت آن دوامی نکرده بزودی سلاطین مد (پیشدادی) نینوا را قهراً گرفته خراب نمودند و تاریخ این شهر و مملکت و شرح بزرگی و آبادی آن زیاده از این است که در این مختصر گنجد همینقدر باید دانست که چنین موضع آخر الامر بدست اعراب معدوم شد حضرت یونس علیه السلام در نینوا میزیسته و مردم را موعظه

و تحذیر

و تحذیر مینموده که اگر معصیت کنید شهر تا چهل روز دیگر بکلی منهدم میشود اهالی توبه کردند و آنوقت بدعای حضرت یونس شهر محفوظ ماند تا بعدها چنانکه عادت روزگار است نماند و نابود گشت

حرف الواو

والارساپات — از شهرهای قدیم ارمن بوده و اسم بانی آنرا والارسا ضبط نموده اند گویند برادر مهرداد پادشاه اشکانی چون از جانب این پادشاه خدیوی ارمنستان یافت این شهر را در حوالی اوچ کلیسا نزدیک ایروان بساخت و امروز معروف بقریهٔ واقارش آباد است با این قاعده اسم برادر مهرداد والارسا بوده که ارامنه واقارشاک تلفظ نموده و باز مأخذ اشتقاق همان ارساس و اشک است و بعقیدهٔ نگارنده اوچ کلیسا در همان محلی که شهر والارساپات بوده بنا شده و الآن باقی است و قریهٔ واقارش آباد نزدیک اوچ کلیسا است

والیدوس موروس — اسم سد یاجوج و ماجوج یعنی دیواری است که از دریای سیاه تا کوه هندوکش امتداد داشته و در نزدیکی دربند یا باب الابواب که دیوار مزبور به بحر خزر منتهی میشود موسوم باین اسم میگردد

ولوژزیا — یعنی شهر ولوژز که بلاش باشد باید دانست که بلاش پادشاه اشکانی معاصر نرن قیصر روم این شهر را در حوالی بابل در کنار نهری که از فرات منشعب گشته بنا کرده و نگارنده را گمان این است که شهر ولوژز در موضع کربلای معلی که به نینوا هم معروف بوده یا در حوالی آن ساخته شده چه محل آنرا که در کتب نگاشته اند اینطور میشود

حرف الهاء

هارپازوس — اسم قدیم آرپاچای است که از شوره گل عبور کرده به ارس میریزد

هارموزیا — جزیره یا بندر جرون است در قدیم سواحل نزدیک دریا را هارموزیا میگفتند در مائهٔ چهاردهم مسیحی که اهالی هارموزیا یعنی سواحل بواسطهٔ غلبهٔ مغول از اراضی خود به جرون آمده ساکن شدند آنجا را هرموز نامیدند بعد از آنکه شاه عباس صفوی هرموز را از پرتوغالیها انتزاع نمود آنجا معروف به بندر عباس شد و شرح این جمله در مرآت البلدان ناصری [illegible]

هکاتم پیلس — بزبان یونانی یعنی شهر صد دروازه و دامغان را باین اسم نام برده اند نه بجهة اینکه واقعاً صد دروازه داشته بلکه چون راه از این شهر طرق عدیده باطراف مختلفه بوده این نام یافته اشکانیان که از ایل کوچ بتمام ایران مسلط شدند چندی هکاتم پیلس را که دامغان باشد پای تخت قرار داده بودند

هونی

هون نی — یا هونی اسم یکی از طوایف تاتار بوده و بعضی آنها را مغول دانسته و آتیلا که در اصل آتلی میباشد اول کسی است که در این قوم پادشاهی یافته و برای حمله حرکت کرده چون بقسطنطنیه نزدیک شد نقابی بسیار و مبلغی گزاف تعلها گرفته که متعرض آن مملکت نشود مجبین لئون پاپ رم هدایای بسیار باو داده که شهر رم را محاصره نکند آتیلا تا مملکت فرانسه رفته و تاریخ او مطول است و در اینجا موقع آن شرح نیست خلاصه طایفه هون که باسم هون نی یا هونی معروف شده از قبایل مشهوره اهل عالم اند

هیرا — همان حیرة معروفه است که در نزدیکی نجف اشرف بوده در محل نجف اشرف آباد بوده و فرنگیها هیرا تلفظ میکنند چون چنگیزی منذر آنرا پای تخت قرار داده آنرا المنذریه گفته اند کلدانیها حیره را بنام پالاکوپا اسم برده تاریخ این سرزمین نیز طولانی است

هیرکانیا — یا هیرکانی از نواحی بزرگ آسیا و از ممالک ایران است از طرف شمال بقسمت شرقی دریای مازندران و از طرف جنوب به مملکت پارت از مغرب به مدی از مشرق به مارگیانا که مرو باشد محدود شده بنابراین هیرکانیا حاوی و مشتمل است طرف مشرقی حالیه مازندران را و تمام گرگان و استراباد حالیه را پای تخت آن نیز موسوم به هیرکان یا گرگان بوده بعقیده بعضی هیرکان هورکان بوده و در این مورد هور بمعنی آفتاب و کان بمعنی معدن است یعنی آفتاب خیز اعراب گرگان را جرجان معرب نموده اند دریای مازندران را دریای گرگان هم میگویند جنگل گرگان معروف است

هیفاز — معروف به بیاه و یکی از شعب رود ستلج هندوستان است گویند اسم قدیم رود پنجاب هیفاز بوده اما بتحقیق هیفاز همان ستلج است

حرف الیاء

یاکسارت — اسم رود سیحون است که آنرا سیر دریا هم میگویند چنانکه اکسوس یعنی جیحون را نیز آمو دریا گفته اند و این اصطلاح ترکستانیهاست که رودخانه را دریا مینویسند

آنان که نظرشان بکتابی و ثوابی است
دانند که این نیز ثوابی و کتابی ست

تم الکتاب بعون الملک الوهاب فی یوم السبت سادس شهر صفر المظفر من شهور سنه احد عشر و ثلثمائة بعد الالف من الهجرة علی ید اقل الطلبة [illegible] التویسرکانی فی دار الطباعة الدولتی

بیمنه تبارک وتعالی

باقبال بیزوال بندگان اعلیحضرت قدر قدرت همایون شاهنشاه ولیعهد بهیبت جاه مالک الرقاب امم دارای تخت و تاج جم السلطان الاعظم والخاقان الاکرم **ناصرالدین شاه** قاجار خلد الله ملکه و ابد الله دولته

(جهان تا جهان باشد او شاه باد — بلند اخترش افسر ماه باد
خرد داور و دین نیک نامی و داد — جهان زیر [illegible] افسر او مباد
سپاه و دل و گنج و دستور هست — همان رزم و بزم همان سور هست
بربستم این نامه بنام اوی — همه مهر یاد فرجام اوی)

جلد سیم درر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان باتمام رسید [illegible]

وحشت زا

فهرست اسامی سلاطین قاجاریه انار الله برهانهم

مدفن	عمر	رحلت	مدت سلطنت	جلوس	ولادت	السلطان
مدفن در خواجه ربیع	عمر چهل و دو سال	رحلت سنه ۱۱۳۹	مدت سلطنت شش سال	جلوس سنه ۱۱۳۳	ولادت سنه ۱۰۹۷	السلطان فتحعلیخان
مدفن در حضرت عبد العظیم	عمر چهل و پنج سال	رحلت سنه ۱۱۷۲	مدت سلطنت هشت سال	جلوس سنه ۱۱۶۴	ولادت سنه ۱۱۲۷	محمد حسن شاه
مدفن استراباد	عمر بیست و هفت سال	رحلت سنه ۱۱۹۱	مدت سلطنت هفت سال	جلوس سنه ۱۱۸۴	ولادت سنه ۱۱۶۴	حسینقلی شاه ملقب بجهانسوز شاه
مدفن نجف اشرف	عمر پنجاه و شش سال	رحلت سنه ۱۲۱۱	مدت سلطنت هیجده سال	جلوس سنه ۱۱۹۳	ولادت سنه ۱۱۵۵	آقا محمد شاه مرحوم
مدفن قم	عمر شصت و چهار سال و چهار ماه	رحلت سنه ۱۲۵۰	مدت سلطنت سی و شش سال و پنج ماه	جلوس در طهران سنه ۱۲۱۲	ولادت سنه ۱۱۸۵	فتحعلی شاه مبرور
مدفن در مشهد مقدس	عمر چهل و پنج سال و ششماه	رحلت در خراسان سنه ۱۲۴۹			ولادت سنه ۱۲۰۳	نایب السلطنه عباس میرزای مرحوم
مدفن در قم	عمر چهل و یکسال و یازده ماه	رحلت سنه ۱۲۶۴	مدت سلطنت چهارده سال و سه ماه	جلوس سنه ۱۲۵۰	ولادت سنه ۱۲۲۲	محمد شاه طاب ثراه

فارسی و
عربی و عبری و هندی و پنجابی
لاتینی و یونانی و آلمانی زیاده
و فرانسوی و انگلیسی حاضر کرده ام و تاریخ این سلسله را
از پانصد نسخه [illegible] ایران هستند بعون الله تعالی نامه
که پادشاهان حقیقی [illegible] دیده و اجداد مرحوم
خواهم نمود و خدا و رسول [illegible] صدق [illegible] و السلام
العبد [illegible] ۱۲۱۱ ۲۵ ع
[illegible]

سلطنت عظمی

السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان ناصر الدین شاه صاحبقران بن محمد شاه بن ولیعهد عباس میرزا بن خاقان فتحعلی شاه بن حسینقلی شاه بن سلطان محمد حسن شاه بن فتحعلیخان بن امیر شاه قلیخان بن محمد ولیخان بن مهکخان بن محمد قلیخان قاجار خلد الله ملکه و دولته

تولد همایون

شب سه شنبه ششم صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و چهل و هفت من الهجرة المقدسة النبویة صلی الله علیه و آله

جلوس همایون بر تخت سلطنت

روز یکشنبه هجدهم شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دویست و شصت و چهار در دار السلطنه تبریز

جلوس مبارک بر تختگاه سلطنت در دار الخلافه ناصره

در شب بیست و دویم شهر ذی القعدة الحرام سنه هزار و دویست و شصت و چهار که الحال چهل و شش سال تمام است باکمال استقلال مع الشوکة والعظمة والاجلال سلطنت و جهانبانی میفرمایند

ابناء سلطنت

نواب مستطاب اشرف امجد والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد جاوید مهد دولت علیه مظفر الدین میرزا ادام الله اقباله العالی
تولد روز جمعه چهاردهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و دویست و شصت و نه من الهجرة المقدسة

نواب مستطاب اشرف امجد والا ظل السلطان دولت علیه سلطان مسعود میرزا ادام الله اقباله العالی
تولد یوم بیستم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و شصت و شش من الهجرة

نواب مستطاب اشرف امجد والا نایب السلطنه دولت علیه امیر کبیر وزیر جنگ کامران میرزا ادام الله اقباله العالی
تولد روز نوزدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه یکهزار و دویست و هفتاد و دو من الهجرة

نواب اشرف والا سالار السلطنه نصرة الدین میرزا فرمانفرمای مملکت فارس
تولد روز دوشنبه سیزدهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و دویست و نود و نه

نواب اشرف والا امجد رضا میرزا رکن السلطنه تولد روز پنجشنبه شانزدهم ربیع الثانی سنه ۱۳۰۱

نواب اشرف والا سلطان احمد میرزا عضد السلطنه تولد شب پنجشنبه هجدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۳۰۸

نواب اشرف والا امجد تقی میرزا عین السلطنه تولد شب سه شنبه هفتم جمادی الثانیه سنه ۱۳۱۰

نوادهای سلطنت

اولاد نواب مستطاب اشرف امجد والا ولیعهد

نواب والا اعتضاد السلطنه محمد علی میرزا تولد یوم چهاردهم ربیع الثانی سنه ۱۲۸۹ — نواب والا ملک منصور میرزا شعاع السلطنه — نواب والا ابو الفتح میرزا — نواب والا ابو الفضل میرزا

اولاد نواب مستطاب اشرف امجد والا ظل السلطان

نواب والا جلال الدوله سلطان حسین میرزا تولد در سنه ۱۲۸۵ — نواب والا هرمز میرزا — نواب والا سلطان محمود میرزا — نواب والا امیر تیمور میرزا — نواب والا سلطان فریدون میرزا

اولاد نواب مستطاب اشرف امجد والا نایب السلطنه

نواب والا سلطان ملک میرزا تولد در روز هشتم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۰۹

اولاد مرحوم جلال الدوله

نواب والا مهدی قلی میرزا

بنات سلطنت

نواب علیه عالیه فخر الملوک تولد در سنه ۱۲۶۳
نواب علیه عالیه عصمة الدوله تولد در سنه ۱۲۷۲
نواب علیه عالیه افسر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۵
نواب علیه عالیه والیه تولد در سنه ۱۲۷۵
نواب علیه عالیه ضیاء السلطنه تولد در سنه ۱۲۷۳
نواب علیه عالیه بانوی عظمی تولد در سنه ۱۲۷۳
نواب علیه عالیه فروغ الدوله تولد در سنه ۱۲۷۹

نواب علیه عالیه ایران الملوک تولد در سنه ۱۲۹۸
نواب علیه عالیه اختر الدوله تولد در سنه ۱۲۹۸
نواب علیه عالیه فخر السلطنه تولد در سنه ۱۲۹۹
نواب علیه عالیه تاج السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۱
نواب علیه عالیه شرف السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۳
نواب علیه عالیه عز السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۶
نواب علیه عالیه قدرة السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۸
نواب علیه عالیه محترم السلطنه تولد در سنه ۱۳۱۰

اخوان سلطنت

نواب والا عباس میرزا ملک آرا — نواب والا عز الدوله عبد الصمد میرزا — نواب والا رکن الدوله محمد تقی میرزا

اخوات سلطنت

نواب علیه عالیه عزت الدوله — نواب علیه عزیز الدوله

اولاد خاقان مغفور

نواب والا عضد الدوله سلطان احمد میرزا — نواب والا محمد هادی میرزا — نواب والا جهانسوز میرزا امیر تومان حکمران شاهرود و بسطام

امیرزادگان عظام
بنی اخوان ارشد سلطنت

نواب محمد میرزا امیر تومان ولد نواب والا عباس میرزا ملک آرا
نواب عین الملک علینقی میرزا امیر تومان ولد نواب والا رکن الدوله
امیرزاده نصر الله میرزا ولد نواب رکن الدوله — امیرزاده اسد الله میرزا ولد ایضا — امیرزاده محمود میرزا ولد نواب ایضا — امیرزاده رضا قلی میرزا ولد نواب ایضا
نواب عماد السلطنه حسینقلی میرزا امیر تومان ولد نواب والا عز الدوله
امیرزاده قهرمان میرزا آجودان حضور ولد نواب والا عز الدوله

سایر شاهزادگان گرام از قرار ماضیه

نواب عماد الدوله بدیع الملک میرزا — نواب مؤید الدوله ابو الفتح میرزا امیر تومان والی مملکت خراسان — نواب محمد حسین میرزای امیر آخور — نواب ضیاء الدوله انوشیروان میرزا امیر تومان حکمران کرمانشاهان — نواب حشمة الدوله عبد الله میرزا امیر تومان والی بروجرد و لرستان — نواب حاجی بهاء الدوله ساسان میرزا امیر تومان — نواب عمید الدوله کیومرث میرزا حکمران شاهرود و بسطام — نواب معز الدوله اسمعیل میرزا — نواب نصرة السلطنه روح الله میرزا — نواب حاجی حسام السلطنه ابو النصر میرزا والی عربستان امیر تومان — نواب شجاع الدوله حاجی سلیمان میرزا امیر تومان — نواب فرمانفرما عبد الحسین میرزا امیر تومان والی کرمان و بلوچستان — نواب حاجی سهام الملک مهدیقلی میرزا — نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا قراولخانه مخصوص حضور مبارک — نواب امیرخان سردار وجیه الله میرزا امیر تومان — نواب سلطان عبد المجید میرزا عین الدوله امیر تومان امیر آخور حضرت ولیعهد — نواب احتشام الدوله عبد العلی میرزا امیر تومان — نواب سلطان حسین میرزا نیر الدوله امیر تومان حکمران نیشابور و سبزوار و سرحدات و غیره — نواب محمد حسن میرزا معتضد الدوله سرتیپ اول ولد مرحوم مهدیقلی میرزا — نواب محمد حسن میرزا معتضد السلطنه امیر تومان پیشخدمت حضور همایون — عبد الحسین میرزای شمس الشعراء — حاجی ابو الفضل میرزا ولد مرحوم ظل السلطان — حاجی جهانداد میرزا ولد مرحوم جهانشاه میرزا — حاجی نصر الله میرزا ولد مرحوم سیف الله میرزا — حاجی فریدون میرزا — حاجی محمد حسین میرزای حشمة السلطنه امیر تومان خلف مرحوم امام وردی میرزای کشیکچی باشی — حاجی محمد مهدی میرزای مؤید السلطنه پسر مرحوم مؤید الدوله — عالمشاه میرزا ولد مرحوم تیمور میرزا سرتیپ — حسام الدین میرزا پسر مرحوم محمد رضا میرزا — نادر میرزا ولد مرحوم اردشیر میرزای رکن الدوله — علی محمد میرزا سرتیپ اول ولد مرحوم خانلر میرزا — اکبر میرزا سرتیپ ولد مرحوم ایضا — غلامحسین میرزا سرتیپ ولد مرحوم ایضا — اسحق میرزا پسر مرحوم رکن الدوله — یعقوب میرزا خلف مرحوم ظل السلطان — یحیی میرزا نایب الایاله سرتیپ اول خلف مرحوم سیف الملوک میرزا — امیرزاده مرتضی قلی میرزا سرتیپ اول ولد مرحوم عماد الدوله — جلال الدین میرزا ولد مرحوم ایضا — امیر مجد الدین میرزا ولد مرحوم ایضا — سلطان ابراهیم میرزا ولد مرحوم ایضا — سلطان اسمعیل میرزا ولد مرحوم ایضا — اسحق میرزا ولد مرحوم ایضا — ایرج میرزا ولد مرحوم ایضا — محمد باقر میرزا ولد مرحوم معز الدوله — فضل الله میرزا ولد مرحوم ایضا — محمد کاظم میرزا ولد مرحوم ایضا — محمد جعفر میرزا ولد مرحوم ایضا — قربانعلی میرزا ولد مرحوم ایضا — ارسلان میرزا سرتیپ اول ولد مرحوم شجاع الدوله — امیر اصلان میرزا سرتیپ اول ولد مرحوم ایضا — ادریس میرزا ولد یحیی میرزا نایب الایاله — محمد علی میرزا ولد ایضا — محمد کاظم میرزا ولد ارسلان میرزا — محمد علی میرزا ولد حاجی نصر الله میرزا — حسینعلی میرزا ولد ایضا — سایر شاهزادگان از قرار سنه ماضیه هستند

وجوه مرحومین از خانواده سلطنت عظمی و ابناء دولت

(نواب والا شاهنشاهزاده حسینعلی میرزا عین السلطنه) (نواب علیه عالیه فخر الدوله) (نواب علیه عفة الدوله) (نواب معتمد الدوله سلطان اویس میرزا)

شاهزادگان و امراء و خوانین و آقایان ایل جلیل قاجار

که در اداره جناب مستطاب اجل اکرم عضد الملک وزیر همایون هستند

شاهزادگان و غیرهم که در جزو خوانین قاجار منظور شدند

نواب محمد شریف میرزا سرتیپ محمد علی میرزا سرتیپ
ولد مرحوم مؤید الدوله محمد جعفر میرزا سرتیپ
ولد مرحوم معز الدوله محمد صادق میرزا حبیب الله
میرزا شاهرخ میرزا محمد حسین میرزا عبد الرحیم
میرزا حاجی سیف الله میرزا شجاع الدین میرزا
حسینعلی میرزا ابراهیم میرزا محمد مهدی میرزا
سلطان اویس میرزا عیسی خان حمید خان سرتیپ
محمد تقی خان سرتیپ علی اکبر خان عباس خان
علی اصغر خان علیخان محمود خان محمد حسنخان
عیسی خان

طایفهٔ بنی اعمام قوانلو

خلیل الله خان رئیس و سرتیپ غلامحسین خان حاجی
مصطفی خان محمد اسمعیل خان محمد قلیخان محمد حسنخان

طایفهٔ حاجی محمد قلیخانی

حسینقلی خان میرپنجه نجفقلی خان رئیس و سرتیپ
علیخان سرتیپ محمد قلیخان محمد ناصر خان سرتیپ
محمد قلیخان قاضی سلیمانخان سرتیپ صادقخان
عبد الله خان کاظم خان

طایفهٔ قزل ایاغ

محمد حسین خان سرتیپ احمد خان رئیس نور الله خان
محمد صادق خان علی محمد خان احمد خان غلامرضا خان
قربانخان محمد قاسمخان

طایفهٔ دولو

حاجی محمد حسینخان رئیس و سرتیپ محمد خان شهاب السلطنه
محمد صادق خان شهاب الدوله محمد قاسمخان محمد خان
ابو الحسنخان عباسقلی خان سرتیپ محمد خان
سرهنگ میرزا محمد خان ولد اسکندر خان سردار
محمد علیخان عبد الباقی خان

طایفهٔ عز الدینلو

حبیب الله خان محمد قاسمخان محمد کریمخان
غلامحسین خان

طایفهٔ شامبیاتی

محمد حسنخان رئیس و سرتیپ امامقلی خان محمود خان
خلیل الله خان حاجی حبیب الله خان ابراهیمخان
سلیمانخان سرهنگ علی محمد خان ولی محمد خان

طایفهٔ حاجی مشهدی سپانلو

محمد طاهر خان سرتیپ و ناظم حسینخان ولد حاجی باشی
محمد رضا خان میرزا باقر خان حکیمباشی میرزا محمد خان
علیخان ناصر خان رضا خان معتضد الاطباء

طایفهٔ شاه بوداغلو

محمود خان رئیس و سرتیپ حاجی محمد زمان خان
علی محمد خان احمد خان

طایفهٔ قایخلو و غیره

محمد صادقخان رئیس و سرهنگ محمد تقی آقا حاجی محمد خان زیادلو

طایفهٔ خزینه دارلو

محمد قلیخان رئیس و سرتیپ محمد ولیخان علی اکبر
خان عبد الحسین خان

طایفهٔ کرلو

محمد خان رئیس و سرتیپ نبی خان محمد علیخان
لطفعلیخان

سایر

خوانین و آقایان قاجار سیصد و بیست و چهار نفر

یخوبیلدلرو بیاولو و غیره

فرج الله خان یخوبیلدار و سرتیپ امیر خان بیاولباشی
احمد خان نایب

سایر بیاولان

هفت نفر

دایرهٔ دولت

جناب مستطاب اشرف امجد اکرم صدر اعظم دولت علیهٔ ایران امین السلطان آقا میرزا علی اصغر خان

مجلس محترم دار الشورای کبرای دولتی بریاست جناب جلالتمآب اجل امین الدوله

اسامی وزراء عظام و اعضاء فخام دار الشورای کبری از شاهزادگان معظم و غیرهم از قرار سنوات ماضیه است و تغییری نکرده
فقط از سنهٔ ماضیه لوی ئیل تا هذه السنه ئیلان ئیل ۱۳۱۱ انتخاب شده که تازه بعضویت این مجلس محترم نایل شده اند از قرار ذیل است

جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف | جناب میرزا فضل الله خان وکیل الملک | جناب میرزا عباسقلیخان مستوفی اول | جناب میرزا ابو القاسم منشی لشکر

وزارت جلیلهٔ جنگ

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ و رئیس کل قشون ظفر نمون دولت علیه از توپخانه و قورخانه و زنبورکخانه و افواج قاهره و سواره منصوره و پیاده نظام و خارج نظام
جناب جلالتمآب اجل نظام الملک وزیر لشکر و وزیر دار الخلافه

اجزاء وزارت جلیلهٔ جنگ و دفتر لشکر

چون از قرار سنهٔ ماضیه احتیاج نگارش نیست فقط تغییرات کلیه که بهم رسیده و انتخابی که تازه بعمل آمده و امتیازاتی که داده شده

(دفتر لشکر)

جناب جلالتمآب میرزا نعمت الله خان لشکرنویس باشی ملقب
بمدبر السلطنه و خطاب جنابی نایل شده
میرزا محمد حسین معین لشکر پسر مرحوم میرزا علی معین لشکر
میرزا سید باقر لشکرنویس پسر مرحوم حاجی میرزا سید حسین مستوفی
میرزا عبد الحسین لشکرنویس پسر مرحوم معین لشکر
میرزا سید باقر لشکرنویس پسر مرحوم میرزا سید یوسف لشکرنویس
میرزا سید احمد لشکرنویس میرزا اسمعیل خان ناظم دفتر
لشکر میر حسنخان لشکرنویس کاشانی میرزا مهدی
لشکرنویس سررشته دار سابق غلامان شوکت میرزا مهدیقلی
لشکرنویس میرزا هدایت الله خان لشکرنویس پسر مرحوم
میرزا اسمعیل میرزا سید احمد لشکرنویس پسر میرزا سید
تقی خان میرزا سید محمد لشکرنویس سررشته دار سابق کشیکخانه
میرزا مهدیخان لشکرنویس محاسب قورخانهٔ مبارکه پسر مرحوم
میرزا رفیعخان میرزا اشرف لشکرنویس قورخانه
میرزا علی اکبر لشکرنویس ایضا میرزا محمود خان پسر نظام
دو دار الانشاء نظام میرزا کاظمخان بنان نظام ایضا در دار الانشاء

جناب میرزا یوسفخان امین لشکر پسر مرحوم میرزا قهرمان امین لشکر

درجزو دفتر لشکر آذربایجان

جناب میرزا محمد علیخان مستوفی نظام آذربایجان
میرزا حسنخان ناظم لشکر میرزا هدایت خان لشکرنویس
حاجی میرزا ابو القاسمخان میرزا احمد خان لشکرنویس
مامور ارومیه

سایر ولایات

لشکرنویسی ملایر و نهاوند با میرزا افلاطون است
لشکرنویسی کمره و گلپایگان با میرزا ابو القاسمخان و میرزا محمد علی
سمنان میرزا حسنخان لشکرنویس ولد مرحوم میرزا
عربستان میرزا اسمعیل لشکرنویس
کرمان جناب حاجی میرزا اسمعیل بنان السلطنه
میرزا محمد علیخان ناصر لشکر
کرمانشاهان میرزا سید علی نصیر لشکر و میرزا
سید محمد لشکرنویس

صاحب منصبان

امرای تومان

نواب والا اجلالا نوذر میرزا امیر تومان شده

نواب علینقی میرزا عین الملک امیر تومان شده
نواب سلطان عبد المجید میرزا حکمران اردبیل و مشکین
ملقب بعین الدوله محمد حسن میرزا معتضد السلطنه امیر تومان
جناب امیر الامراء العظام محمد باقرخان شجاع السلطنه ملقب بسردار اکرم
جناب امیر الامراء العظام وکیل الدوله وزیر قورخانه و
رئیس مخزن تدارکات عسکریه ملقب بسردار
جناب جلالتمآب محمد قاسمخان ظهیر جمع امیر تومان
جناب امیر الامراء العظام معز الملک امیر تومان
جناب جلالتمآب والی حکمران ولایات ثلاث
جناب جلالت نصاب بشیر خلوت امیر تومان
جناب امیر الامراء العظام میرزا عبد الله خان انتظام الدوله
امیر تومان والی ایالت مازندران و استرآباد و گرگان
جناب جلالت نصاب فخر الملک امیر تومان
امیر الامراء العظام محمد تقی خان امیر تومان امیر الامراء
العظام عبد الله خان ساعد السلطنه امیر تومان امیر الامراء
العظام محمد باقرخان سعد السلطنه امیر تومان امیر الامراء
العظام حسینقلیخان صارم الملک امیر تومان امیر الامراء
العظام میرزا نبی خان نصر الملک امیر تومان امیر الامراء
العظام حشمت الملک امیر تومان حاکم سیستان
امیر الامراء العظام منصور الملک حسینقلیخان قورت بیکلو
امیر تومان جناب فخامت نصاب میرزا فتح الله خان بیگلر
بیگی رشت و رئیس گمرک گیلان و مازندران و خراسان
امیر الامراء العظام حسینقلیخان ضیاء الملک امیر تومان
رئیس فوج توپچی همدانی صادقخان افشار رئیس فوج
اول توپچیان افشار آذربایجانی محمد علیخان ظفر الملک
محمد صادقخان رئیس توپچیان اول افشار

ایضاً اشخاصی که برتبه و حمایل و نشان امیر تومانی نایل شده اند

نواب عماد السلطنه جناب جلالتمآب بشیر الملک
جناب میرزا محمود خان مشیر نظام پیشکار قشون آذربایجان
میرزا نصر الله خان دبیر السلطنه نواب عزیز الله میرزا
ظفر السلطنه جناب جلالتمآب فیلسوف الدوله

سرتیپان اول

علیمحمد خان سرتیپ اول برادر جناب حاجی امین السلطنه
ملقب بمدبر نظام حاجی عطاء الله خان میرپنجه ملقب
بعطاء السلطنه عزت الله خان سرتیپ پسر معزی الیه
امیر الامراء العظام غلامرضا خان پسر جناب حسام الملک افشار
امیرزاده ارسلان میرزا سرتیپ اول امیرزاده جلال
الدین میرزا پسر مرحوم عماد الدوله حسین پاشا خان
اجودانباشی آذربایجان ملقب بامیر بهادر علی آقا خان
پیشخدمت حضور میرزا سید عبد الکریم خان سرتیپ اول ملقب
بحسام لشکر شده حاجی میرزا عباسعلی خان احتشام نظام
سرتیپ اول بیوکخان پسر مرحوم محمد خان امیر تومان
میرزا حسن خان خازن لشکر رئیس مخزن تدارکات عسکریه
آذربایجان آقا سلطان خواجه سرتیپ اول نصر الله
خان سرتیپ اول طالش ملقب بعمید السلطنه شده
امیر حسینخان شجاع السلطنه خانباباخان مامور کردستان
میرزا موسی خان عمید نظام حاجی قلیخان جوانشیر
حاجی وستیخان قاجار ملقب بصمصام لشکر محمد باقرخان
ملقب بضرغام الملک شاهزاده آقا محمد خان محمد علیخان
سرتیپ فوج توپخانه اول افشار میرزا ابراهیم خان کماندان توپخانه

سرتیپان دوم خارج از فوج

محمد فضلعلیخان سرتیپ دویم اسد الله خان سرتیپ دویم
عباسقلیخان برادر جناب بشیر الملک میرزا محمد خان پسر
جناب میرزا محسن معاون دیوان نجفعلی خان پسر ظهیر الملک
علیقلی خان سرتیپ فوج تنکابن محمد حسینخان پسر جناب
ساعد الدوله سردار میرزا اسحق خان شاه زاده مقیم
مطرز بورغ هدایت الله خان میرزا علی اکبرخان کار
گذار رشت و جلاغ میرزا ابو الفتح خان نایب اول وزارت نظمیه

سرتیپان سوم خارج از فوج

آقا مکمل سرتیپ سوم محمد علیخان پسر مرحوم رضا قلیخان
نایب ایشیک آقاسی باشی میرزا حسینخان ولد مرحوم
میرزا زکی میرزا هادیخان نوه جناب صدیق الملک

میرزا حسنخان سرهنگ فوج خاصه عباسقلیخان نایب
الحکومه ساوجبلاغ و ساوه امیرزاده محمد حسین میرزا پیشخدمت
معروف بشاهزاده حسین محمد خان پسر ظفر الملک
میرزا عبد الله خان نائینی حسینخان پسر مرحوم اجودانباشی
توپخانه امیرزاده محمد حسین میرزا

سرهنگان خارج از فوج

میرزا علی اکبر خان پسر میرزا ابو القاسم وزیر میرزا علی آزاد
خان میرزا تقی خان پسر میرزا اسمعیل لشکر نویس

جزو معلمین فرنگی

مسیو بابانی کنت برخلت مازوود مالتا

توپخانهٔ مبارکه

بامارت جناب جلالتمآب نظام الدوله امیر تومان
عسکرخان سرتیپ توپخانه ملقب بضرغام السلطنه
علی اکبرخان سرتیپ ملقب باعتصام نظام حاجی
امیرخان پسر جناب امین دیوان لاهیجی سرتیپ اول شده
یوسف میرزای سرتیپ میرزا مهدیخان پسر مرحوم میرزا
موسی وزیر لشکر سرهنگ توپخانه حاجی یوسفخان
سرهنگ تبریزی میرزا محمد حسین آشتیانی طبیب
توپخانه ملقب باعتماد الحکماء

اجزاء خزانهٔ مبارکهٔ نظام

از قرار سنهٔ ماضیه است

ادارهٔ اصطبل توپخانه

کماکان بریاست و امیر آخوری امیر الامراء العظام محمد
حسینخان پیشخدمت مخصوص حضور همایون

قورخانهٔ مبارکه و مخزن تدارکات عسکریه

کماکان بوزارت و ریاست جناب امیر الامراء العظام
وکیل الدوله سردار

مدرسهٔ مبارکهٔ جدید البنای نظامی ناصری

کماکان بریاست جناب امیر الامراء العظام میرزا کریمخان
صمصام السلطنه امیر تومان

افواج قاهره

بقرار و ترتیب سنهٔ ماضیه است

سواره

بقرار سنهٔ ماضیه است

سواره و جماعت قورت بیکلو با امیر الامراء العظام حسینقلی
خان منصور الملک امیر تومان واگذار شده است

ادارهٔ سوارهٔ قزاقیه

کماکان بریاست و فرماندهی کلنل شنه اوو

معاف از حضور ادارهٔ وزارت جلیلهٔ جنگ وغیره

(شاهزاده معتمد الدوله سلطان اویس میرزا امیر تومان) (عزیز الله خان صارم الملک امیر تومان) (حاجی میرزا علیخان سرتیپ اول پسر مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم

دار الخلافهٔ طهران

نواب مستطاب اشرف اکرم والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ و حکمران دار الخلافهٔ الباهره وغیرها ادام الله اقباله العالی
جناب جلالتمآب اجل نظام الملک وزیر لشکر و وزیر دار الخلافه
تغییراتی که در اجزاء حکومت دار الخلافه شده است

رئیس اجزاء محاکمات دار الخلافه جناب میرزا عباسخان
مهندس باشی

اجزاء

حاجی میرزا حسنخان لشکر نویس میرحسین خان
لشکر نویس و منشی محمد حسین میرزا میرزا محمد علیخان
منشی میرزا عباس منشی سایر منشیان وغیرهم شش نفر

نایب حسنخان فراشباشی حکومت دار الخلافه
حاجی عباسقلی مباشر خبازخانه
نایب رحیم مباشر بازار
میرزا فضل الله نایب کن و سولقان
حاجی آقا بیک نایب شهریار و ورامین

علمای اعلام دار الخلافه

از قرار سنهٔ ماضیه هستند

امراء و اعیان و خوانین و معارف

دار الخلافه نیز از قرار سنهٔ ماضیه هستند

تغییرات وزارت نظمیه و پلیس دار الخلافه

جناب جلالت نصاب میرزا ابوتراب خان نظم الدوله
وزیر نظمیه
میرزا ابو الفتح خان سرتیپ دوم نایب اول وزارت
نظمیه
عباسقلی خان سرتیپ وزارت نظمیه رئیس محلهٔ
دولت سرتیپ دوم
حسن خان رئیس بازار مستشار درجهٔ اول سرتیپ
دوم
میرزا عبد الغنی خان سرتیپ سوم رئیس محلهٔ سنگلج
میرزا سید احمد خان سرتیپ رئیس محلهٔ بازار
میرزا آقا خان سرتیپ سوم سررشته دار کل و معاون
وزارت نظمیه
حاجی میرزا محمد علیخان سرتیپ سوم رئیس محلهٔ چال میدان
میرزا حسن خان سرتیپ سوم ناظم داخله وزارت نظمیه
میرزا محمد علیخان سرتیپ سوم رئیس دار الانشاء
وزارت نظمیه
میرزا حسن سرتیپ سوم مستشار درجهٔ اول و کلانتر
اداره نظمیه رئیس محلهٔ عودلاجان
باقی از قرار سنهٔ ماضیه است
عده کلیهٔ اجزاء پلیس از صاحبمنصب و تابین
و پیاده و سواره چهارصد و دو نفر

ادارهٔ قراسوران‌های خول و حوش دار الخلافه

عمدة الامراء العظام میرزا سید عبد الکریم خان
حسام لشکر سرتیپ اول رئیس ادارهٔ قراسوران
میرزا سید رضا لشکر نویس
امیر خان ولد مرحوم محمد صالح خان
ابو القاسم خان سرهنگ
سید احمد خان سرهنگ (باقی اجزا چهل و نه نفر)
(سوار کرد بچه و شاه سواری ده و بیست نفر)

ادارهٔ احتسابیه شهر دار الخلافه

بریاست جناب امیر الامراء العظام فخر الملک
امیر تومان - اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

کارگذاران و عمله جات

مخصوص در بخانهٔ نواب مستطاب اشرف امجد والا
نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ
جناب امیر الامراء العظام شرخلوت امیر تومان شده
حاجی میرزا عباسعلیخان احتشام نظام سرتیپ اول
محمد اسمعیل خان کشیکچی باشی سرتیپ اول توپخانه
میرزا محمود خان منشی باشی ملقب به دبیر نظام
میرزا مهدیخان منشی مرحوم شده
باقی از قرار سنهٔ ماضیه است

وزارت جلیلهٔ داخله

جناب جلالتمآب اجل آقا میرزا حسن مستوفی الممالک | جناب جلالتمآب آقا میرزا حسین وزیر دفترخانهٔ مبارکه
جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه مدیر دفترخانهٔ مبارکهٔ استیفا و محصل محاسبات و بقایای دولتی

اجزاء خاصهٔ ادارهٔ صدارت عظمی

جناب جلالتمآب دبیر الملک
وزیر رسائل خاصهٔ دولتی

جناب آقا میرزا رضاقلی خان مستوفی اول و مدیر رسائل
خاصهٔ دولتی میرزا اسمعیل خان
مستوفی و منشی مخصوص
و غیره و غیره

جناب فخامت نصاب آقا میرزا ... شیخ صدارت
سید احمد منشی باشی میرزا تقی خان منشی
عظمی میرزا ... و غیره باقی اجزا
و غیره و غیره
از قرار سنهٔ ماضیه

تغییرات دروزارت دفتر استیفا

و برقراریهای جدید مطابق آنچه در روزنامهٔ مبارکهٔ ایران ثبت شده است

استیفای مملکت خراسان بجناب میرزا فضل الله خان مستوفی
اول مفوض شده جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف
جزو وزرای دربار اعظم شده جناب میرزا رفیع خان مستشار
السلطنه پیشکار مالیهٔ آذربایجان مستوفی اول جناب
میرزا محمد خان پسر مرحوم میرزا هدایت الله وزیر دفتر ملقب
بمستوفی السلطنه جناب میرزا عباسقلی خان سپهر مستوفی
اول جزو وزرای دربار اعظم شده میرزا زین العابدین مستوفی
نظام خطاب جنابی جناب میرزا حسینخان مستوفی بنانی نوه
ملقب بقوام دفتر جناب میرزا حسینخان مستوفی نوری ملقب
بمجیر الملک جناب میرزا محسن معاون دیوان مامور بوزارت
عربستان جناب حاجی میرزا علیخان مستوفی مامور بوزارت
خراسان میرزا محمد طاهر مستوفی کاشانی ملقب بصیر الملک
جناب میرزا کریم خان پسر جناب میرزا فضل الله خان بمنصب
استیفای اول و لقب امین الدوله و عمل محاسبه خراسان منصوب
و نایل شده میرزا رضاقلیخان مستوفی اول نایب الحکومه
بوشهر ملقب بمجیر السلطنه میرزا اسمعیل خان مستوفی اول
ولد جناب میرزا رضاقلیخان مدیر رسائل خاصه میرزا فرج الله
خان پیشکار حاجی شهاب الملک ملقب به بنان السلطنه
میرزا اسمعیلخان مستوفی دوم محاسب سمنان و دامغان و چهارده
کلاته پسر بصیر الملک میرزا حسنخان امین الوزاره پیشکار
فردین مستوفی دوم میرزا محمد حسین کلانتر همدانی مستوفی
دوم میرزا عبد العلیخان مستوفی دوم پیشکار امور در گیلان

مبارکه میرزا سید عبد الله سررشته دار خزانهٔ عامره مستوفی
دوم میرزا اشرف خان هراتی میرزا احمد خان منشی
مستوفی سوم نزد جناب علاء الدوله میرزا سید عبد الله
منشی تفرشی امین وظایف مازندران مستوفی سوم میرزا
علی اکبر خان گروسی مستوفی و منشی رسائل نزد جناب میرزا
رضاقلیخان میرزا علینقی مستوفی پیشکار خوار
میرزا ابو القاسم سررشته دار عمل خلوت مستوفی سوم
میرزا محمود سررشته دار خزانه مستوفی سوم میرزا حسینخان
پسر مرحوم میرزا کاظم خان امین العداله ملقب بامین العداله
میرزا محمود خان مستوفی اول منشی باشی حضرت والا نایب السلطنه
ملقب بدبیر نظام میرزا هادیخان منشی رسائل مستوفی
میرزا ابراهیم خان کرکانی مستوفی سوم میرزا اشرف مستوفی
سوم میرزا مصطفی خان نوادهٔ مرحوم شمس الشعراء
منشی حضرت والا نایب السلطنه مستوفی سوم

معاف مرحومین

میرزا سید احمد مستوفی پسر مرحوم میرزا موسی وزیر
میرزا بزرگ خان مستوفی نایب جناب جلالتمآب حاجی
امین السلطنه میرزا هادیخان مستوفی که نزد نواب
والا رکن الدوله بوده است

ادارهٔ حکومتهای ولایات ممالک محروسه

مملکت آذربایجان

نواب مستطاب اشرف امجد اسعد والا شاهنشاهزادهٔ اعظم ولیعهد جاوید مهد دولت علیه صاحب اختیار مملکت آذربایجان ادام الله اقباله العالی

نواب اشرف والا اعضاد السلطنه رئیس کل قشون نظام آذربایجان

اجزاء مخصوصهٔ آذربایجان

که از جانب حضرت ولایت عهد متکفل خدمات هستند

جناب جلالتمآب قایم مقام پیشکار کل جناب جلالت انتساب وکیل الملک میرزا فضل الله خان جزو اعضای مجلس شورای کبری و واسطهٔ ابلاغ عرایض کلیهٔ حکام و ادارات

تغییراتیکه بهم رسیده است از قرار ثبت روزنامهٔ ایران

میرزا محمود خان مشیر نظام پیشکار کل قشون آذربایجان رتبه و امتیاز امیر تومانی میرزا رفیع خان مستشار السلطنه پیشکار مالیه آذربایجان استیفا درجه اول

میرزا نصرالله خان دبیر السلطنه رتبه و امتیاز امیر تومانی

حاجی میرزا کاظم وکیل الرعایای آذربایجان مخاطب بخطاب جنابی

محمد علیخان شحنة السلطنه خطاب جنابی

میرزا سید علیخان مستوفی صندوقدار حضرت ولیعهد ملقب بموثق الملک

میرزا محمد علیخان کاشانی مخاطب بخطاب جنابی

حاجی آقا خان قلعه بیگی تبریز مخاطب بخطاب جنابی

میرزا یحیی خان منجم باشی حضرت ولیعهد ملقب به نجم الممالک

سایر تغییرات و امتیازات در جزو اهل نظام و وزارت جنگ و مواقع دیگر ثبت شده است حاجت بتکرار نیست

ذ اسامی باقی اجزاء و صاحب منصبان و حکام جزو از قرار ماسبق است

اصفهان

نواب مستطاب اشرف امجد اکرم والا شاهنشاهزادهٔ معظم ظل السلطان صاحب اختیار اصفهان و یزد و کلپایگان و خوانسار و محلات ادام الله اقباله العالی

یزد

میرزا احمد مستوفی حکمران یزد

کلپایگان و خوانسار

میرزا یحیی خان حکمران

فارس

نواب مستطاب اشرف اکرم والا شاهنشاهزاده سالار السلطنه فرمانفرمای مملکت فارس

جناب جلالتمآب نظام السلطنه امیر تومان صاحب اختیار مملکت فارس

بندر بوشهر و سایر بنادر فارس و دشتی و دشتستان

جناب جلالت مآب سعد الملک میرپنجه حکمران بنادر فارس و دشتی و دشتستان

خراسان و سیستان

نواب والا مؤید الدوله امیر تومان فرمانفرمای مملکت خراسان و سیستان و متولی باشی

جناب حاجی میرزا علیخان مستوفی پیشکار خراسان

حکام ولایات جزو خراسان

طبس

امیر الامراء العظام عماد الملک امیر تومان وکیل طبس

قاین

امیر الامراء العظام شوکت الملک حکمران قاینات

سیستان

امیر الامراء العظام علی اکبر خان حشمت الملک امیر تومان حاکم سیستان

قوچان

امیر الامراء العظام شجاع الدوله امیر حسینخان ایلخانی زعفرانلو حکمران قوچان

بجنورد

امیر الامراء العظام سهام الدوله امیر تومان ایلخانی شادلو و حکمران بجنورد

سبزوار و نیشابور و سایر ولایات و غیره

نواب والا امیر الدوله سلطان حسین میرزا امیر تومان حکمران

خواف علیمردان خان نصرة الملک (سرخس)

محمد یوسفخان سرتیپ **کلات** محمد مهدیخان

تربت حاجی محمد میرزا

شاهرود و بسطام

نواب والا جهانسوز میرزا امیر تومان حکمران

سمنان و دامغان

جناب جلالتمآب اعتضاد الملک امیر تومان حکمران

کرمانشاهان و کردستان و گروس

جناب جلالتمآب اجل امیر نظام والی ایالات کرمانشاهان و کردستان و گروس

کرمانشاهان

نایب الحکومه

کردستان

بحکمرانی امیر الامراء العظام عبد الحسینخان میرپنجه بسر جناب اجل امیر نظام و پیشکاری جناب مشیر دیوان و علیقلیخان سرتیپ

گروس

حکومت عبد الحسینخان میرپنجه پسر جناب اجل امیر نظام

کرمان و بلوچستان

نواب والا فرمانفرما سالار لشکر والی مملکت کرمان و بلوچستان

استراباد و گرگان و مازندران

امیر الامراء العظام انتظام الدوله امیر تومان والی و حکمران ایالات مازندران و استراباد و گرگان

مازندران

میرزا علیخان نایب الحکومه میرزا محمد حسین مستوفی وزیر

استراباد

میرزا مقیم لشکر نویس نایب الحکومه

گیلان و طوالش

جناب جلالتمآب مشیر السلطنه والی گیلان و طوالش

عربستان

نواب والا حاجی حسام السلطنه امیر تومان والی عربستان

جناب میرزا محسن معاون دیوان مستوفی پیشکار عربستان و لرستان

میرزا فرج الله خان نایب الحکومه شوشتر

امیرزادهٔ سلطان احمد میرزا نایب الحکومه دزفول

لرستان و بروجرد

نواب والا حشمة الدوله امیر تومان والی لرستان و بروجرد

امیرزاده حمزه میرزا سرتیپ اول نایب الایاله بروجرد

میرزا فرج الله خان پیشکار لرستان و بروجرد

ملایر و تویسرکان و نهاوند

جناب جلالتمآب والی امیر تومان حکمران ولایات ثلاث ملایر و تویسرکان و نهاوند

ملایر حکیم الممالک نایب الحکومه

تویسرکان شیخ حسن میرزا

نهاوند هدایت الله خان سرتیپ

عراق

جناب امیر الامراء العظام ساعد الدوله سردار و والی ایالت عراق

همدان

نواب والا شاهزادهٔ عضد الدوله حکمران همدان

کاشان

امیر الامراء العظام محمد حسن خان میرپنجه حکمران کاشان

علی اکبر خان سرتیپ و پیشخدمت حضور نایب الحکومه

خمسه

جناب جلالتمآب عمید الملک حکمران ولایات خمسه

امیر داود خان پیشخدمت حضور نایب الحکومه

قزوین

امیر الامراء العظام محمد باقر خان سعد السلطنه امیر تومان حکمران دار السلطنهٔ قزوین میرزا حسنخان امین الوزاره مستوفی دویم وزیر

قم

نواب امیرزادهٔ اعتضاد الدوله عباس میرزا امیر تومان حکمران قم میرزا آقا رضا خان پیشکار

ساوه و زرند و شاهسون بغدادی

بحکومت جناب جلالتمآب ظهیر السلطنه امیر تومان میرزا محمد خان ظهیر میرزا فرج خان لشکر نویس نایب الحکومه ساوه

نعمت الله خان نایب الحکومه زوند

خرقانین

بحکومت امیر الامراء العظام سیف السلطنه حسنخان اجودانباشی کل امیر تومان

فیروزکوه

بحکومت جناب امیر الامراء العظام میرزا کریم خان حسام السلطنه امیر تومان

دماوند

عباسقلیخان حاکم دماوند

تنکابن

محمد حسنخان سرتیپ پسر جناب ساعد الدوله نایب الحکومه تنکابن

کنکاور

بحکومت امیر الامراء العظام ساری اصلان امیر تومان

اسدآباد

بحکومت خانباباخان صاحب اختیار

نطنز

در جزو حکومت نوابان مؤید الدوله و حاجی حسام السلطنه میرزا اللهیارخان نایب الحکومه

جوشقان

بحکومت کاشکان نواب والا معز الدوله

خوار

امیرزاده ابوتراب میرزا سرتیپ اول حکمران خوار نایب الحکومه ابوالحسن میرزا سرتیپ سوم

زاویهٔ مقدسه حضرت عبد العظیم

امیرزاده حسینقلی خان ناظم التولیه و حکمران

طالقان

فرخ خان حاکم طالقان

طارم علیا

بحکومت میرشکار

وزارت جلیلهٔ مالیه و دربار اعظم و عمارات دولت علیه

در ادارهٔ خاصهٔ جناب مستطاب اشرف امجد اکرم امین السلطان صدر اعظم جناب جلالتمآب امین الملک نایب کل وزارات و ادارات خاصهٔ صدارت عظمی

خلوت همایونی

جناب جلالتمآب امین خلوت وزیر مخصوص و رئیس خلوت همایونی

تغییراتیکه در خلوت همایونی بهم رسیده است

جناب محمد حسن خان معتمد مخاطب بخطاب جنابی جناب محمد حسین خان مشیر خلوت منصب امیر تومانی جناب ادیب الملک مخاطب بخطاب جنابی جناب اجودان مخصوص مخاطب بخطاب جنابی جناب فخر الملک منصوب بمنصب امیر تومانی . احمد خان سرتیپ اول پیشخدمت خاصه نوادهٔ مرحوم سردار ملقب بمشیر حضور نواب محمد حسن میرزا معتضد السلطنه منصب امیر تومانی آقا میرزا محمد خان میر پنجه پیشخدمت خاصه ملقب بامین خاقان میرزا سید محمد خان سرتیپ اول و پیشخدمت خاصه ملقب باجودان حضور امیرزاده حسنعلی میرزا پسر نواب شاهزاده نایب فتح السلطنه میرزا محمد تقی خان پیشخدمت حضور ملقب بمعتضد الملک محمد علیخان میر پنجه و پیشخدمت مخصوص پسر جناب حاجی خازن الملک مخاطب بخطاب جنابی و ملقب بمعتمد حضور علی آقا خان پیشخدمت منصب حمایل و نشان سرتیپی اول امیرزاده شاهزاده حسین پیشخدمت حضور منصب سرتیپی سوم (آقا رضا خان ناظم خلوت مرحوم) آقا سلیمان خان پیشخدمت ولد آن مرحوم ملقب بناظم خلوت شده

ایضاً

جناب بشیر الملک امیر تومان در سلک وزرای حضور مبارک جناب حاجی حسینعلی خان (حاجب الدوله سابق) ملقب بمعین الدوله

دار النظارهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب امیر الامراء العظام مجد الدوله خواجه باشی اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه تغییری نکرده

آبدارخانهٔ مبارکه

اعتماد الحضره آقا مرتضی خان آبدارباشی اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

میرزا غلامحسین سررشته دار مرحوم آقا فتحعلی ابدار مرحوم

قهوه خانهٔ مبارکه

در ادارهٔ غلامعلیخان امین همایون سرایدارباشی

صندوقخانهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه صندوقدار وجبادار خاصه و مدیر دفترخانهٔ مبارکه استیفا و محصل محاسبات اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

میرزا بزرگ خان مستوفی مباشر صندوقخانه و خزانه دار مرحوم شده است

تفنگدار خاصه

در ادارهٔ جناب جلالتمآب امین خلوت وزیر مخصوص اجزاء و تفنگداران از قرار سنهٔ ماضیه

کشیکخانهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب عبد الله خان امیر تومان و کشیکچی باشی جناب جلالتمآب حاجی میرزا محمد تقی وکیل لشکر عمدة الامراء العظام حبیب الله خان قوللر آقاسی باشی و سرتیپ اول صاحب منصبان و یوزباشیان و غلام پیشخدمتان و اجزاء کشیکخانهٔ مبارکه از قرار سنهٔ ماضیه هستند

ایشیکخانهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب ظهیر الدوله وزیر تشریفات و ایشیک آقاسی باشی امیر الامراء العظام محمد ناصر خان خانان نایب اول ایشیک آقاسی باشی سایر اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه اند

فراشخانهٔ مبارکه

جناب حاجب الدوله جعفرقلیخان امیر الامراء العظام جلال الملک خان نایب

میرزا آقا خان پیشکار

حسینعلیخان افشار پیشکار

میرزا آقا میرزا مستوفی

ارباب قلم فراشخانه

میرزا رضا براتنویس میرزا حسن مشرف میرزا علی اکبر سررشته دار میرزا حسین آقا مشرف انبار

نواب

درجهٔ اول ولیمحمد میرزای سرتیپ ولیخان سرتیپ موسیخان نوهٔ حاجی مستشار الدوله علی اکبرخان هرسینی محمد ابراهیم خان کاشانی حاجی محمد تقی بیک ابری آقا محمد جعفر تبریزی محمد تقی بیک میرزا محمد تقی میرزا عباسقلی آقا رضا ظل حسینخان میرزا عبد الحمید میرزا عباس

درجهٔ دوم میرزا محمد آقا رجب علیخان نوهٔ شیخ الملوک میرزا آقا رضا پسر میرزا حبیب الله احمد آقا محمد مهدی بیک قزوینی میرزا سید محمد خان پسر جناب آقا میرزا سید احمد منشی باشی صدارت عظمی یحیی خان ولد حاجی رحیمخان احمد بیک نهاوندی نایب دفترخانهٔ مبارکه

درجهٔ سوم از قرار سنهٔ ماضیه بیست و هشت نفر

سایرین

یساول چهار نفر یوزباشیان چهل و شش نفر پنجاه باشیان سی نفر ده باشیان پنجاه نفر فراشان سیصد و پنجاه نفر

قاپوچیان بریاست آقا محمد آقای ناظم دربار محمد حسینخان قاپوچی باشی قاپوچی چهارده نفر

فراشان سوار بریاست ولیمحمد میرزا سرتیپ و نایب اول) با یوزباشی چهل و یکنفر

چراغخانه بریاست محمد حسین بیک چراغچی باشی چراغچیان پانزده نفر

خیاطخانه بریاست حاجی محمد خیاط باشی اجزاء خیاطخانه بیست نفر

فراش حضور با صاحب منصب شانزده نفر

سرایدارخانهٔ مبارکه

امین همایون غلامعلی خان سرایدارباشی اجزاء سرایدارخانه از قرار سنهٔ ماضیه هستند

نسقچیخانه

محمد رحیمخان نسقچی باشی اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه است

ادارهٔ باغات و عمارات و قنوات دولتی

بریاست جناب جلالت نصاب ادیب الملک پیشخدمت

خاصه حضور همایون اجزاء از قرار سنه ماضیه هستند

اطباء خاصه

فرنگی و غیره

جناب جلالتمآب دکتر طولوزان حکیمباشی مخصوص حضور همایون دکتر فووریه مرخص از خدمت

سایر از قرار سنه ماضیه

ایرانی

جناب جلالت نصاب فخر الاطباء ملک الاطباء باستیفای ورتبه امیر تومانی نایل لقمان الملک حکیمباشی کل نظام بخطاب جنابی مخاطب و میرزا علی اکبر خان ناظم الاطباء در سلک اطبای حضور منسلک و باقی از قرار سنه ماضیه هستند

خواجه سرایان حرم جلالت

اعتماد الحرم حاجی آغا سرور خان خواجه باشی سرتیپ اول

سایر از قرار سنه ماضیه هستند

اطاق موزه مبارکه

باستیفای جناب میرزا سید علی اعتماد حضور مستوفی اول

سایر اجزاء از قرار سنه ماضیه

اداره خزانه مبارکه

بریاست جناب جلالتمآب امین الملک

جناب میرزا فضل الله خان مستوفی اول استیفای ممالک خراسان و سیستان ... معزی الیه شده

سایر اجزاء ... ماضیه هستند

اداره ضرابخانه مبارکه

جناب جلالت نصاب نصر السلطنه امیر تومان وزیر عیار و مسکوکات دولت علیه میرزا عبد العلی خان مستوفی دوم پیشکار امور ضرابخانه مبارکه سایر اجزاء از قرار سنه ماضیه هفتاد نفر

فوج سواد کوه قراول مخصوص

بریاست حاجی حسنعلی خان سرتیپ میرزا سید تقی لشکرنویس مرحوم شده میرزا سید باقر بجای او لشکرنویس است

اداره چراغهای خیابانهای دولتی

بریاست حاجی حسنعلیخان سرتیپ اجزاء از قرار سنه ماضیه

اداره کرجخانهای ممالک محروسه

بریاست و وزارت جناب جلالتمآب امین الملک

اجزاء از قرار سنه ماضیه هستند

اداره غلامان دار الخلافه

بریاست جناب جلالتمآب امین الملک اجزاء از قرار سنه ماضیه

اداره تولیت و حکومت زاویه مقدسه حضرت عبد العظیم علیه السلام

جناب جلالتمآب امین الملک خازن مهر مقدس امیرزاده حسینقلی خان ناظم التولیه نایب الحکومه سایر از قرار سنه ماضیه

اداره صرف جیب مبارک

حاجی حسنعلیخان سرتیپ تحویلدار اجزاء از قرار سنه ماضیه

وزارت خالصجات دیوانی

جناب جلالتمآب اقبال الدوله وزیر کل خالصجات خاصه دیوانی جناب معتمد الملک میرزا محمد طاهر مستوفی مباشر امور خالصجات

اداره غلامان مهدیه و منصور

ابوالجمع جناب جلالتمآب علاء الدوله امیر تومان جناب جلالتمآب حاجی وکیل لشکر

سایر صاحب منصبان و اجزاء از قرار سنه ماضیه هستند

اداره شترخانه و قاطرخانه و شتر ارگانی

بریاست جناب امیر الامراء العظام محمد قاسمخان صاحب جمع امیر تومان اجزاء و عملجات از قرار سنه ماضیه

تختخانه مبارکه

بریاست جناب امیر الامراء العظام محمد قاسمخان صاحبجمع امیر تومان میرزا اسمعیل پسر مرحوم حاجی میرزا محمد علی مشرف باقی اجزاء از قرار سنه ماضیه

اصطبل خاصه همایونی

نواب محمد حسین میرزا امیر آخور اجزاء از قرار سنه ماضیه

زینخانه مبارکه

جناب صدیق السلطنه غلام محسن خان پیشخدمت خاصه خازن رکیبخانه

کالسکه خانه مبارکه

بریاست لطفعلیخان شجاع الملک پیشخدمت خاصه اجزاء از قرار سنه ماضیه هستند

شاطرخانه مبارکه

بریاست جناب جلالتمآب بشیر الملک امیر تومان جزو وزراء حضور همایون عباسقلیخان شاطرباشی سرتیپ سایر اجزاء از قرار سنه ماضیه هستند

اداره سواره دیوانی

بریاست جناب امیر الامراء العظام محمد قاسمخان صاحبجمع امیر تومان

سواره خواجه وند

سپرده بامیر الامراء العظام میرزا عبد الله خان انتظام الدوله امیر تومان والی طارم و زنجان و استراباد شد باقی از قرار سنه ماضیه

اداره انبار غله دار الخلافه

بریاست حاجی آقا یوسف سقاباشی اجزاء از قرار سنه ماضیه

اداره ایلات دار الخلافه

با ایلخانی گری جناب امیر الامراء العظام محمد قاسمخان صاحبجمع امیر تومان اسامی ایلات از قرار سنه ماضیه

اداره معمارخانه و فخارخانه

جناب میرزا حسینخان قوام دفتر مستوفی حاجی صنیع الملک معمارباشی سایر از قرار سنه ماضیه

میرشکار و اتباع

علیخان میرشکار و سرتیپ اجزاء از قرار سنه ماضیه

وزارت وظایف و اوقاف و پست ممالک محروسه و غیره

در اداره جناب جلالت مآب اجل امین الدوله رئیس مجلس شورای کبری

وزارت وظایف و اوقاف

جناب جلالتمآب مجد الملک وزیر وظایف و اوقاف ممالک محروسه

جناب صدر الملک میرزا سید مصطفی مستوفی وظایف

از بابت سایر اجزا حضور جلالت زاده اند و تقریبا از قرار سنه ماضیه است

وزارت پست ممالک محروسه

جناب مبشر الدوله میرزا احمد خان پیشخدمت خاصه رئیس کل اداره پست ممالک محروسه

اجزاء از قرار سنه ماضیه هستند

وزارت علوم و تلگراف و معادن ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبر الدوله وزیر علوم و تلگراف و معادن ممالک محروسه

وزارت علوم

مدرسه مبارکه دار الفنون

جناب جلالت نصاب نیر الملک امیر تومان رئیس مدرسه مبارکه عمدة الامراء العظام محمد حسنخان سرتیپ اول ناظم مدرسه مبارکه سایر اجزاء تقریبا از قرار سنه ماضیه هستند

اداره حفظ الصحه

بریاست جناب دکتر طولوزان حکیمباشی مخصوص حضور همایون سایر اجزاء از قرار سنه ماضیه هستند

مریضخانه دولتی

بریاست میرزا ابوالحسنخان رئیس مریضخانه و سرتیپ

سایر اجزاء از قرار سنه ماضیه هستند

مدرسه مبارکه دولتی تبریز

بریاست احمد خان سرتیپ اول اجزاء از قرار سنه ماضیه

وزارت تلگراف ممالک محروسه

جناب فخامت نصاب مخبر الملک رئیس کل اداره تلگراف ممالک محروسه

سایر اجزاء عموما از قرار سنه ماضیه هستند

میرزا علی اصغر خان میرپنجه رئیس تلگراف تبریز ملقب به بشیر السلطنه است

میرزا حیدر علیخان میرپنجه و میرزا مهدیخان یاور تلگراف مرحوم شده اند

وزارت فواید عامه

جناب جلالتمآب حاجی حسینقلیخان صدر السلطنه وزیر فواید عامه

وزارت انطباعات و دار الترجمهٔ خاصّهٔ دولتی و غیره

جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه مترجم مخصوص حضور همایون و وزیر انطباعات دولت علیه و دار الترجمهٔ دولتی

میرزا علی محمد خان مستوفی و سرتیپ نایب کل وزارت انطباعات و مدیر روزنامجات ایران

دار الترجمهٔ مبارکهٔ دولتی

آقا میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی مستوفی دیوان و رئیس دار الترجمهٔ مبارکهٔ دولتی

از مترجمین بارون نورمان غایب وغفار خان مترجم ترکی و میرزا جعفر قراجه داغی مترجم ترکی متوفی و رضا قلیخان مترجم ترکی وانگلیسی وغیره بر قرار و مشاغل

از قرار سنهٔ ماضیه هستند

وزارت انطباعات

آقا میرزا سید حسن مستوفی وزارت انطباعات و روزنامه دولتی میرزا اسدالله نقاش بجای میرزا موسی خان

سرهنگ نقاش باقی از قرار سنهٔ ماضیه

دار التألیف کتابخانهٔ دار الفنون ناصری

کماکان بریاست و مباشرت جناب حاجی میرزا ابو الفضل وجناب آقا شیخ مهدی شمس العلماء عبد الرب آبادی است

وزارت جلیلهٔ عدلیهٔ اعظم و وزارت تجارت دولت علیّه

جناب جلالتمآب اجل حاجی مشیر الدوله وزیر عدلیهٔ اعظم و وزیر تجارت کل ممالک محروسهٔ ایران

وزارت عدلیهٔ اعظم

مجالس وزارت عدلیه کماکان بریاست جناب فخامت نصاب میرزا شفیع صدر دیوانخانه مستوفی ومنشی و رؤسا سابقه برقرار است

وزارت تجارت

ریاست و ادارهٔ تجارت دار الخلافه از جانب وزارت تجارت با میرزا عبد الخالق خان و باقی اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه

ادارهٔ مهر آثار مبارک

مدیریت ادارهٔ جناب مستطاب اجل عضد الملک وزیر حضور همایون

جناب جلالت نصاب خازن السلطنه میرسلیمانخان خازن مهر مهر آثار همایون

اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

وزارت جلیلهٔ خارجه

جناب جلالتمآب اجل قوام الدوله وزیر امور خارجهٔ دولت علیهٔ ایران

جناب جلالت مآب صدیق الملک رئیس کل ادارهٔ وزارت خارجه جناب فخامت نصاب مشیر الملک نایب اول وزارت خارجه

تغییر عمدهٔ ادارهٔ وزارت جلیلهٔ خارجه در این قرار است

جناب میرزا احمد خان مستشار وزارت خارجه سرتیپ اول ملقب به منتظم السلطنه و مخاطب بخطاب جنابی میرزا عبد الحسینخان نایب وزارت خارجه سرتیپ دویم

ادارهٔ متعلقهٔ بسفارت عثمانی

با جناب حاجی ثقة الملک نایب اول وزارت خارجه

حاجی میرزا حسنخان نایب اول وزارت خارجه مدیر ادارهٔ متعلقهٔ بسفارتخانهای دول همجوار بخطاب جنابی نایل

میرزا سعید خان رئیس ملقب به ممتحن الدوله میرزا موسی خان کارپرداز سابق وان مأمور کمیسیون سرحدی

ناظم الملک مأمور بمعاونت کمیسیون سرحد خراسان

میرزا اسمعیل خان سرهنگ

مصباح الدوله رئیس امناء تذکرهٔ آذربایجان مرحوم

لقب مصباح الدوله بفرزند ارشدش جعفر قلیخان و عمل تذکرهٔ آذربایجان به پسر دیگرش میرزا حبیب الله خان سرتیپ واگذار شد

میرزا محمد قلیخان سرتیپ اول و نایب وزارت خارجه کارگذار گیلان بجهت؟ ملقب به منتخب الملک

کارگذاری قوچان بمصطفی خان سرتیپ واگذار

میرزا ابو الحسنخان کارگذار مازندران

سفراء و مأمورین

بمبئی) حاجی میرزا حسین خان جنرال قونسل بمبئی وهندوستان ملقب بمصباح السلطنه

بلژیک) جناب سعد الدوله میرزا جواد خان وزیر مختار و ایلچی مخصوص در دولت بلژیک

ازمیر) میرزا حسین خان کارپرداز

عراق عرب) میرزا علینقی خان جنرال قونسول مقیم بغداد ملقب بمستشار الوزاره

فرانسه) جناب فخامت نصاب نظر آقا امیر تومان وزیر مختار و ایلچی مخصوص ملقب به یمین السلطنه

سفراء دول متحابه در دربار دولت علیه بترتیب حروف تهجی

سفارت دولت اتازونی) جناب مسیو ؟ وزیر مقیم

سفارت دولت آلمان) جناب کنت دوالوتیر؟ وزیر مختار و ایلچی مخصوص مسیو کنت دوال غایب مسیو کرزدرون؟ شارژدافر موقتی و مترجم اول دکتر هولد مترجم دویم

در سفارت دولت انگلیس بعد از مسیو کیتر؟ هنوز نایب اول سفارت معین نشده

(تبریز) مستر وُد جنرال قونسول (خراسان) کلنل ؟ جنرال قونسول (کرمانشاهان) حاجی میرزا عبد الرحیم خان وکیل الدوله بجای مرحوم حاجی آقا حسنخان وکیل الدوله

در سفارت دولت روس) مسیو الکسندر ؟ مترجم دویم مسیو کدار؟ وکیل؟ اتوشکف آتشه مسیو ؟ وبلت سید تو؟ آتشه میرزا مهدیخان منشی اول دارالانشاء سرنشی؟ میرزا ابو القاسمخان منشی دویم دارالانشاء میرزا ؟

در سفارت دولت عثمانی) جناب جلالتمآب علی غالب بیک سفیر کبیر بهاء الدین بیک نایب اول شکری بیک نایب دویم امین بیک آتشه میلیتر باقی اجزا از قرار سنهٔ ماضیه است (کردستان) حاجی ناظم بیک باشهبندر (کرمانشاهان) نزهت افندی شهبندر

در سفارت فرانسه مسیو دارنو؟ شارژدافر باقی از قرار سنهٔ ماضیه

اعتذار

اعتذار از اغلاط ... [illegible]

[illegible]

ممالك خارجه

اروپ

دولت استریه و مجارستان

امپراطور فرانسوا شارل ژوزف در سنه ۱۲۴۶ هجری متولد شده ولیعهد فرانسوا فردیناند شارل لوئی ژوزف ماری هیجدهم ماه دسامبر سنه ۱۸۶۳ مسیحی متولد شده است پای تخت وینه صدر اعظم و وزیر دول خارجه کنت کالنکی مذهب دولتی کاتولیک و پروتستان هم دارد جمعیت از قرار دو سال قبل تقریبا هشتاد و دو کرور

دولت اسپانیا

پادشاه آلفونس سیزدهم در هفدهم ماه مه سنه ۱۸۸۶ مسیحی متولد شده مذهب دولتی کاتولیک جمعیت تقریبا سی و سه کرور و چهارصد و چهل و چهار هزار و هفتصد و هشتاد و شش نفر پای تخت مادرید

دول معتبره المان

جمعیت کلیه از قرار سنه ۱۸۸۵ نود و سه کرور و سیصد و پنجاه و هفت هزار و هفتصد و پنج نفر مذهب دولتی پروتستان و بعضی کاتولیکی هستند

ایالت باد

فرمانفرما فردریک گیلیوم لوی سنش شصت و هفت سال است ولیعهد فردریک گیلیوم لوی لئوپلد اگوست سنش سی و پنج سال پای تخت کارلسروهه مذهب پروتستان

باویر

پادشاه (اتون) تولد در هفدهم آوریل سنه ۱۸۴۸ است چون مریض است زمام سلطنت بدست پرنس رژان است ولیعهد پرنس لوی پای تخت مونیک مذهب کاتولیک

پروس

امپراطور المان و پادشاه پروس گیلیوم دویم در بیست و هفتم ژانویه سنه ۱۸۵۹ میلادی متولد شده و در پانزدهم ژون سنه ۱۸۸۸ میلادی و شوال سنه ۱۳۰۵ هجری بر سریر امپراطوری المان و پادشاهی پروس جلوس نمود ولیعهد پرنس فردریک گیلیوم در ششم ماه مه سنه ۱۸۸۲ متولد شده سنش یازده سال وزیر اعظم جنرال کاپریوی مذهب دولتی پروتستان و بعضی هم کاتولیک هستند پای تخت برلن

دولت ساکس

شاه آلبرت فردریک اگوست سنش شصت و پنج سال پای تخت درزد مذهب دولتی پروتستان و قدری کاتولیک

ورتمبرغ

شاه گیلیوم شارل در سنه ۱۸۹۱ جلوس نموده سنش چهل و پنج سال پای تخت اشتوتگارت مذهب دولتی پروتستان و قدری کاتولیک

دولت انگلستان و ارلند و اسکاتلند

پادشاه ملکه ویکتوریا الکساندرین در سنه ۱۸۱۹ میلادی متولد شده اند ولیعهد پرنس آلبرت ملقب به پرنس دو گال سنش پنجاه و دو سال وزیر اعظم مسیو گلادستون پای تخت لندن جمعیت تمام این مملکت از انگلیس و ارلند و اسکاتلند و جزایر حول و حوش از قرار تحدید سنه ۱۸۹۰ بعلاوه سربازان و ملاحان که در مسافرت هستند هفتاد و هفت کرور و هشتاد و سه هزار و هفتصد و پنجاه و پنج نفر و جمعیت تمام ممالک متصرفی انگلیس از هندوستان و غیره پانصد و نود کرور و یکصد و نود و سه هزار و هفتصد و بیست و دو نفر مذهب دولتی پروتستان و مذهب مملکت ارلند کاتولیک

فرمانفرمای هندوستان مارکیز دولانسداون

دولت ایطالیا

پادشاه هومبرت اول سنش چهل و هشت سال ولیعهد ویکتور امانوئل پرنس ناپل سنش بیست و چهار سال وزیر اعظم مسیو جیولیتی مذهب کاتولیک جمعیت از قرار سنه ۱۸۸۹ شصت و یک کرور و چهارصد و چهل و هفت هزار و سیصد و شش نفر پای تخت رم

دولت بلژیک

پادشاه لئوپلد دویم سنش پنجاه و هشت سال پای تخت بروسل جمعیت از قرار سنه ۱۸۸۹ دوازده کرور و نود و سه هزار و هفتصد و نود و هشت نفر مذهب دولتی کاتولیک

دولت پرتوغال

پادشاه شارل اول در سنه ۱۸۶۳ میلادی متولد شده ولیعهد

لوی فلیپ تولد در سنه ۱۸۸۷ پای تخت لیزبن جمعیت تقریبا در اروپ نه کرور و یکصد و هفتاد و دو هزار نفر خارج از اروپ شش کرور و دویست و هشتاد و یک هزار نفر

دولت پی با که هلاند نیز میگویند

پادشاه ویلهلمین دختر گیلیوم سیم در سنه ۱۸۸۰ میلادی متولد شده نایب السلطنه ایشان (اما) والده ایشان است جمعیت از قرار سنه ۱۸۸۹ نه کرور و چهل و هشت هزار و پانصد و نود و شش نفر مذهب دولتی پروتستان

دولت دانمارک

پادشاه کریستیان نهم سنش هفتاد و پنج سال ولیعهد کریستیان فردریک گیلیوم شارل سنش چهل و هشت سال پای تخت کپنهاک مذهب دولتی پروتستان جمعیت از قرار سنه ۱۸۹۰ چهار کرور و دویست و نود و هشت هزار و سیصد و شصت و هفت نفر

دولت روس

امپراطور روس الکساندر سیم سنش چهل و هشت سال ولیعهد گراندوک نیکلا الکساندرویچ سنش بیست و پنج سال مسیو دوگیرس وزیر خارجه جمعیت کلیه ممالک روس دویست و بیست و پنج کرور و پنجصد و سی و چهار هزار و پانصد و نود و دو نفر مذهب ارتودکس گرک و مذاهب متفرقه هم دارد پای تخت سن پطرزبورغ

دولت رومانی

پادشاه شارل اول سنش پنجاه و چهار سال پای تخت بوکارست جمعیت تقریبا ده کرور و سیصد و هفتاد و شش هزار نفر مذهب ارتودکس گرک

دولت سربی

پادشاه الکساندر اول سنش هیجده سال پای تخت بلگراد جمعیت موافق سنه ۱۸۹۰ چهار کرور و نود و شش هزار و چهل و سه نفر مذهب کاتولیک و گرک

دولت سوئد و نروژ

پادشاه اسکار دویم تولد در سنه ۱۸۲۹ مسیحی ولیعهد اسکار گوستاو ادلف تولد در سنه ۱۸۵۸ پای تخت استکهلم جمعیت سوئد و نروژ رویهم رفته سیزده کرور و هشتاد و یک هزار و سیصد و نه نفر

دولت سوئیس

رئیس جمهوری مسیو ترنبر وزیر اول کردزن پای تخت برن مذهب نصف پروتستان و نصف کاتولیک جمعیت پنج کرور و چهارصد و سی و چهار هزار و پنجاه و هفت نفر

دولت عثمانی

سلطان عبد الحمید خان سنش پنجاه سال ولیعهد شاهزاده رشاد افندی صدر اعظم جواد پاشا پای تخت اسلامبول مذهب دولتی اسلام سنی عیسوی و غیره نیز دارد جمعیت شصت و هشت کرور و سیصد و بیست و دو هزار و هشت نفر که تقریبا نصف این جمعیت رعیت خود عثمانی و نصف دیگر در تحت تبعیت و حمایت عثمانی هستند

دولت فرانسه

رئیس جمهوری مسیو سادی کارنو پای تخت پاریس مذهب عموما کاتولیک جمعیت هفتاد و شش کرور و دویست و هیجده هزار و هفتصد و سه نفر

ایالت منتنگرو

پرنس نیکلای اول سنش پنجاه و دو سال ولیعهد پرنس دانیلو سنش بیست و دو سال پای تخت ستینیه جمعیت دویست و سی و شش هزار نفر مذهب ارتودکس گرک کمی هم کاتولیک و مسلمان دارد

دولت یونان

پادشاه ژرژ اول سنش چهل و هشت سال ولیعهد قسطنطین در سنه ۱۸۶۸ مسیحی متولد شده مسیو دلیانی رئیس شورای وزرا و وزیر داخله و جنگ پای تخت آتن جمعیت چهار کرور و صد و هشتاد و هفت هزار و دویست و هشت نفر مذهب عیسوی گرک

آسیا

دولت چین

امپراطور گوانکسو سنش بیست و دو سال و تیرد دربار و رئیس وزرا شاهزاده لی پای تخت پکن مذهب دولتی بودا مذهب هستند مسلمان و غیره هم دارد جمعیت کلیه هشتصد و پنج کرور و دویست و سی و پنج هزار نفر که هفتصد و شصت و سه کرور و پنجاه و چهار هزار و هفتصد و هفتاد و هفت نفر اهالی خود

چین و ما بقی متعلق به مانچوری و تبت و مغول و سایر
ممالک تابعه مستند جمعیت رعیت هشتصد و نه
کرور و چهارصد و چهل و شش هزار نفر جمعیتی که زیر حمایت
مستند پنجاه و هفت کرور

دولت ژاپن

(میکادو یعنی امپراطور) موتسو هیتو سنش چهل و یک سال
ولیعهد (یوشی هیتو) سنش چهارده سال رئیس شوری
پرنس سانجو پای تخت یدو مذهب بودا مذهب جمعیت سی و
نه کرور و یکصد و هفت هزار و دویست و سی و چهار نفر

دولت سیام

پادشاه سامدیچ فرا پارا ماندرما ها خولالن کرن در
سنه ۱۸۵۳ میلادی متولد شده پای تخت بانکک وزیر
داخله و امور خارجه کرمهم لواتک داوانگ سی وارو
پراکا) مذهب بودا مذهب جمعیت تخمیناً از ده الی
بیست و چهار کرور نفر

افریقیه

ایالت تونس

در تحت نظارت و حمایت فرانسه والی سید علی بیک
ولیعهد سید محمد ناصر بیک پای تخت تونس جمعیت سه کرور

دولت حبشستان

از فراوسنوات ماضیه امپراطور که نگوس مینامند اسمش منلیک جمعیت
دوازده کرور مذهب و لیکن کاتولیک سلمان و غیره هم دارد

دولت زنگبار

از فراوسنوات سابقه در تحت حمایت دولت انگلیس است
سلطان سید علی پای تخت بندر زنگبار جمعیت جزیرهٔ زنگبار
یکصد هزار نفر اما تمام جمعیت آن مملکت شخص نیست مذهب مسلمان

جزیرهٔ ماداگاسکار

در زیر حمایت و نظارت دولت فرانسه پادشاه ملکه رانا والا
ماتراکا) سوم در سنه ... متولد شده جمعیت دو کرور پای تخت تاناناریو

دولت مراکش

سلطان مولی حسن الحسنی العلوی پای تخت فاس
جمعیت تقریباً شانزده کرور مذهب مسلمان

ایالت مصر که جزو سلطنت عثمانی است

خدیو عباس علی پاشا سنش نوزده سال وزیر داخله و مالیه
و رئیس شوری ... پای تخت قاهره مذهب اسلام سنی
جمعیت تمام مصر ... کرور و سیصد و هفده هزار و دویست و شصت نفر

امریکا

ینگی دنیای شمالی

جمهوری اتازونی

رئیس جمهوری مسیو گلیولاند پای تخت واشنگتن مذهب
اغلب پروتستان و غیره جمعیت در سنه ۱۸۹۰ یکصد و بیست و
چهار کرور و چهارصد و هشتاد هزار و پانصد و چهل نفر

جمهوری مکسیک

رئیس جمهوری اسمش ژنرال پرفیریو دیاز پای تخت مکسیکو
مذهب کاتولیک جمعیت موافق سنه ۱۸۸۹ بیست و سه کرور و دو
یکصد و یک هزار و سیصد و چهل و هفت نفر

ینگی دنیای مرکزی

جمهوری سان سالوادور

رئیس جمهوری ژنرال ازتا پای تخت سان سالوادور
جمعیت یک کرور و صد و شصت و سه هزار و ششصد و سیزده نفر

جمهوری کوستاریکا

رئیس جمهوری رودریگز پای تخت سانخوزه جمعیت در سنه ۱۸۸۹
دویست و نه هزار و ششصد و چهل و چهار نفر و علاوه هندیها

غیر متمدن

غیر متمدن دویست و چهارده هزار نفر

جمهوری گواتمالا

از قرار سنهٔ ماضیه
رئیس جمهوری (ژنرال باریلاس) پای تخت گواتمالا جمعیت
دو کرور و چهارصد و شصت هزار و هفده نفر

جمهوری نیکاراگوا

رئیس جمهوری (ساکازا) جمعیت دویست و هشتاد و دو
هزار و هشتصد و چهل و پنج نفر و علاوه سی هزار نفر هم
هندی غیر متمدن دارد پای تخت نیکاراگوا

جمهوری هوندوراس

رئیس جمهوری جنرال لبتا پای تخت کومایاگا

ینگی دنیای جنوبی

جمهوری ارژانتین

نایب رئیس جمهوری پلگرینی پای تخت بوئنس آیرس جمعیت
شش کرور و دویست و سی هزار و هفتصد و بیست نفر

جمهوری اکواتر

رئیس جمهوری فلورس جمعیت دو کرور و چهار هزار و
ششصد و پنجاه و یک نفر پای تخت کویتو

جمهوری اوروگوئه

رئیس جمهوری (هرارا اوبس) پای تخت منتهویدو جمعیت
ششصد و چهل و هشت هزار و دویست و نود و هفت نفر

برزیل

رئیس جمهوری پای تخت ریوژانیرو جمعیت موافق
سنه ۱۸۸۸ بیست و هشت کرور و دو هزار و سیصد و سی و پنج نفر
علاوه ششصد هزار نفر هم هندی وحشی دارد

جمهوری بولیوی

رئیس جمهوری آرس پای تخت چوکیساکا جمعیت اهالی دو کرور
و صد و هشتاد و نه هزار و هشتصد نفر هندیها وحشی
دویست و چهل و پنج هزار نفر

جمهوری پاراگوئه

رئیس جمهوری گنزالس پای تخت آسمپسون جمعیت از قرار
سنه ۱۸۸۶ سیصد و بیست و نه هزار و ششصد و هشتاد و هشت
نفر علاوه شصت هزار نفر هندی نیم متمدن و هفتاد هزار
نفر هندی وحشی و پانزده هزار نفر از اهالی خارجه
در آنجا اقامت دارند

جمهوری پرو

رئیس جمهوری کلنل برمودس پای تخت لیما جمعیت پنج
کرور مذهب کاتولیک

جمهوری شیلی

رئیس جمهوری مت

جمهوری دول متحدهٔ کولمبی

رئیس جمهوری رودافائل نونز پای تخت بگتا جمعیت کل دول
متحدهٔ کولمبی شش کرور و چهارصد و سی هزار و پانصد و سی و دو نفر

جمهوری ونزوئلا

رئیس جمهوری (دای مونهوا ندوک داپالاسیو) پای تخت
کاراکاس جمعیت چهار کرور و دویست و سی و هشت هزار و هفتصد و نود و ...

جزایر

جزیرهٔ ساندویچ

پادشاه ملکه لیلیوکالانی در سنه ۱۸۳۹ مسیحی متولد شده
پای تخت هونولولو

جمهوری دومینیکن

رئیس جمهوری (اولیزس هرو) پای تخت سن دومنگ
جمعیت چهارصد و هفده هزار نفر

جزیرهٔ هائیتی

رئیس جمهوری (هیپولیت) پای تخت پورت پرنس
جمعیت هفتصد و شصت هزار نفر

هو الله

تعالی شأنه

جلد سیم کتاب درر التیجان

فی تاریخ بنی الاشکان از مصنفات

جلیله جناب جلالتمآب اجل

اعتماد السلطنه العلیه محمد حسنخان

وزیر انطباعات و دار الترجمه

و غیرها دام اقباله العالی

در سنه ۱۳۱۰ من الهجرة المبارکه

قیمت دوازده

هزار